

سیمای فرزندگان

اخلاق اسلامی: ۳ (اخلاق و علوم تربیتی: ۱۳)

- عمومی

۱۶۶

۵۳۱۹

مختاری، رضا، ۱۳۴۲ -

سیمای فرزندانگان/ رضا مختاری. - [ویراست ۲]. - قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۶.

[۴۲۴] ص. - (مؤسسه بوستان کتاب؛ ۱۶۶) (اخلاق و علوم تربیتی؛ ۱۳. اخلاق اسلامی؛ ۳)

ISBN 978-964-09-1071-9 - ۸۸۰۰ تومان:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Reza Mokhtari. The Portrait of the Elite

ص. ع. به انگلیسی:

کتاب‌نامه.

چاپ بیست و دوم: ۱۳۹۱.

۱. اخلاق اسلامی. ۲. شیعه - روحانیت - اخلاق. ۳. مجتهدان و علما - اخلاق. ۴. داستان‌های اخلاقی. الف. دفتر

تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب. ب. عنوان.

۲۹۷/۶۱

BP ۲۴۷ / ۸ / م ۳ س ۹

ب ۱۳۹۱

# سیمای فرزندگان

ویرایش دوم

رضا مختاری

بوستی  
۱۳۹۱

با حمایت نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور  
ویژه مسابقات فرهنگی سال ۱۳۹۱  
صرفاً جهت استفاده در کتابخانه‌های عمومی  
غیر قابل فروش

چاپ اول: ۱۳۶۶  
چاپ بیست و دوم: ۱۳۹۱  
تاکنون ۶۹/۸۰۰ نسخه از  
این اثر منتشر شده است.



سیمای فرزنانگان

- نویسنده: رضا مختاری
- ناشر: مؤسسه بوستان کتاب  
(مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)
- چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب
- نوبت چاپ: بیست و دوم / ۱۳۹۱ • شمارگان: ۴۳۰۰ • بها: ۸۸۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است

printed in the Islamic Republic of Iran

- ❖ دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (صفائیه)، ص پ ۹۱۷ / ۳۷۱۸۵، تلفن: ۷-۷۷۴۲۱۵۵-۷، شماره: ۷۷۴۲۱۵۴، تلفن پخش: ۷۷۴۳۴۲۶
  - ❖ فروشگاه مرکزی: قم، چهارراه شهدا (عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)
  - ❖ فروش عمده و مرکز اطلاع‌رسانی: قم، چهارراه شهدا، جنب ورودی دفتر تبلیغات اسلامی، تلفن: ۷۷۴۳۱۷۹
  - ❖ فروشگاه شماره ۲: تهران، میدان فلسطین، خ طوس، کوچه تبریز، پلاک ۳۰، تلفن: ۸۹۵۶۹۲۲-۸۹ \_ ۰۹۳۹۵۹۹۲۰۸۹
  - ❖ فروشگاه شماره ۳: مشهد، چهارراه خسروی، مجتمع یاس، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲
  - ❖ فروشگاه شماره ۴: اصفهان، چهار راه کرمانی، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰
  - ❖ فروشگاه شماره ۵: اصفهان، میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: ۲۲۲۱۷۱۲
  - ❖ پخش پکتا (پخش کتب اسلامی و انسانی)، تهران، خ حافظ، نرسیده به چهار راه کالج، نبش کوچه بامشاد، تلفن: ۸۸۹۴۰۳۰۳
- اطلاع از تازه های نشر از طریق پیام کوتاه (SMS)، با ارسال شماره همراه خود به ۱۰۰۰۲۱۵۵ و یا ارسال درخواست به:  
پست الکترونیک مؤسسه: [E-mail:info@bustaneketab.com](mailto:E-mail:info@bustaneketab.com)  
جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت:

با قدردانی از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

• اعضای شورای بررسی آثار • دبیر شورای کتاب: جواد آهنگر • ویراستار: ابوالفضل طریقه‌دار • نمایه‌ساز و صفحه‌آرا: حسین محمدی • چکیده عربی: سهیله خانفی  
• چکیده انگلیسی: عبدالمجید مطوریان • فنی: مصطفی محفوظی • مسئول واحد حروف‌نگاری و اصلاح حروف‌نگاری: احمد مؤتمنی • کارشناس و کنترل نمونه‌خوانی:  
محمدجواد مصطفوی • نمونه‌خوانی: ابوالحسن مسیب‌نژاد • نظارت و کنترل آماده‌سازی: ولی قربانی • کنترل فنی صفحه‌آرایی: سپیدرضا موسوی‌منش • کارشناس  
طراحی و گرافیک و طراحی جلد: مسعود نجابتی • مدیر تولید: عبدالهادی اشرفی • اداره آماده‌سازی: حمید رضا تیموری • اداره چاپخانه: مجید مهدوی و سایر همکاران  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی.

رئیس مؤسسه  
اسماعیل اسماعیلی

سیمای فرزانهگان ۴

## تقديم به

پدر و مادرم كه با فاصله چند ماه در سال

۱۳۸۵ ش به عالم باقى پر كشيدهند.

(تغمدهما الله سبحانه بغيرانه و أشكنهما فراديس جنانه)

ما هذه الدنيا بدارِ قرارِ  
حتى يُرى خَبراً مِنَ الأُخبارِ  
صَفْواً مِنَ الأَقْدارِ والأَكْدارِ  
والمرءُ بَيْنَهُما خَيْالٌ سارِ  
أَعْمارُكم سَفَرٌ مِنَ الأَسْفارِ  
أن تُسْتَرَدَّ فَإِنَّهُنَّ عَوارِ

حُكْمُ المَنِيِّ في البَرِيَّةِ جارِ  
بَيْننا يُرى الإنسانُ فيها مُخَيِّراً  
طُبِعَتْ على كَدِرٍ وَأَنْتَ تُرِيدُها  
فالعِيشُ نَوْمٌ والمَنِيَّةُ يَنْقِطَةُ  
فَأَقْضُوا ما رَبِّكم عِجالاً إِنْما  
وَتَراكَضُوا خَيْلَ الشَّبابِ وبادِروا

سیمای فرزانهگان

## فهرست مطالب

۲۱	یادداشت ناشر بر چاپ شانزدهم.....
۲۳	سرآغاز.....
۲۷	مقدمهٔ چاپ اول.....

### بخش اول: نخستین گام: تهذیب نفس

۳۵	سخنی از آقا نجفی قوچانی.....
۳۶	شرایط صدر المتألهین برای پذیرش شاگرد.....
۳۸	سفارشی به طلاب.....

### بخش دوم: ضرورت استناد اخلاق و سیر و سلوک

۴۲	سخنی از امام خمینی.....
۴۳	اهمیت استناد.....
۴۳	شیوهٔ آخوند کاشی.....
۴۳	باریک بینی در انتخاب استناد.....
۴۴	نمونه‌هایی از جلسه‌های اخلاق در گذشته.....
۴۷	استادان برجستهٔ اخلاق و عرفان در دوران اخیر.....
۴۷	۱. آیه‌الله سید علی شوشتری.....
۵۱	۲. آخوند مولی حسینقلی همدانی.....



۵۴	.....	برخی از شاگردان
۵۶	.....	۳. حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی
۵۹	.....	داستان‌هایی از او
۶۱	.....	شاگردان
۶۱	.....	تألیفات
۶۳	.....	درگذشت
۶۳	.....	دو نکته
۶۴	.....	۴. جمال السالکین سید احمد کربلایی
۶۷	.....	دو نکته
۶۸	.....	۵. آیه‌الله حاج میرزا علی قاضی
۷۲	.....	کرامات مرحوم قاضی
۷۵	.....	۶. آیه‌الله شاه آبادی
۷۵	.....	تاریخی کوتاه
۷۶	.....	شخصیت علمی و عرفانی شاه آبادی
۷۸	.....	چگونگی دست یابی امام خمینی به او
۷۹	.....	آثار قلمی
۸۰	.....	داستانی از مرحوم شاه آبادی
۸۱	.....	از خدا باید خواست

### بخش سوم: دوری از گناه

۹۲	.....	امام خمینی
۹۲	.....	محدث قمی
۹۲	.....	سید صدرالدین عاملی اصفهانی
۹۳	.....	ترک مکروه و مباح
۹۴	.....	سؤالی از پیامبر اکرم ﷺ
۹۵	.....	سخن شیخ محمد بهاری همدانی

فهرست مطالب ۹

۹۵	توصیه آقا محمد بید آبادی
۹۶	ریزه کاری ها و احتیاط های شگفت آور
۹۷	قابل توجه اهل قلم

بخش چهارم: اخلاص و پاکسازی نیت

۱۱۰	سخنی از امام خمینی درباره دنیا طلبی
۱۱۲	علامه طباطبائی
۱۱۲	آیه الله سید حسین کوه کمری
۱۱۴	شیخ محمد جواد بلاغی
۱۱۴	شیخ آقا بزرگ تهرانی
۱۱۵	حکیم نامدار
۱۱۵	شیخ یوسف بحرانی
۱۱۶	محدث قمی
۱۱۷	پرهیز از مرجعیت
۱۱۸	۱. امام خمینی
۱۲۰	۲. شیخ انصاری و سعید العلماء
۱۲۱	گریه شیخ انصاری
۱۲۲	۳. آیه الله سید محمد فشارکی
۱۲۲	میزانِ اعلمیت
۱۲۳	نشاطِ مرجعیت
۱۲۴	۴. میرزای قمی و سید محمد مجاهد
۱۲۴	۵. آقا سید محمد مهدی طباطبائی
۱۲۵	۶. شیخ محمد ابراهیم کلباسی
۱۲۶	سخن مولی صالح مازندرانی
۱۲۶	انقطاع الهام غیبی
۱۲۶	دوری از امامت جماعت بر اثر تقوا و خداترسی

❁ سیمای فرزاتگان

۱. محدث قمی ..... ۱۲۶
۲. حاج میرزا علی آقا شیرازی اصفهانی ..... ۱۲۸
۳. وحید بهبهانی ..... ۱۲۸
۴. آقا عبدالحسین فرزند وحید بهبهانی ..... ۱۲۹
۵. آخوند مولی عبدالله شوشتری ..... ۱۲۹
۶. علامه طباطبائی ..... ۱۲۹
۷. مولی عبدالکریم ایروانی ..... ۱۳۱
۸. شریف العلماء ..... ۱۳۱
۹. آیه الله سید صدرالدین صدر ..... ۱۳۱
۱۰. شهید قدوسی ..... ۱۳۲

**بخش پنجم: عبادت و پرستش**

۱۳۵. امام خمینی ..... ۱۳۵
- میرزای شیرازی بزرگ ..... ۱۳۶
- حجة الاسلام شفتی ..... ۱۳۷
- میرزا سلیمان تنکابنی ..... ۱۳۸
- ادراک شب قدر ..... ۱۳۸
- نماز جماعت ..... ۱۳۹
- شیخ انصاری ..... ۱۳۹
- میرداماد ..... ۱۳۹
- حاج میرزا حسین خلیلی ..... ۱۴۰
- میرزا محمدجعفر انصاری ..... ۱۴۰
- علامه طباطبائی ..... ۱۴۰
- شیخ آقا بزرگ تهرانی ..... ۱۴۱
- سیدحسین خوانساری ..... ۱۴۱
- حاج مولی هادی سبزواری ..... ۱۴۲

فهرست مطالب ۱۱

۱۴۲	آقا نجفی قوجانی
۱۴۳	آخوند خراسانی
۱۴۴	مولی محمد تقی برغانی قزوینی
۱۴۴	سید صدرالدین عاملی اصفهانی
۱۴۵	نوه و حید بهبهانی
۱۴۵	شیخ مفید

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام

۱۴۹	امام خمینی
۱۵۱	علامه امینی
۱۵۲	وحید بهبهانی
۱۵۲	آخوند دربندی
۱۵۳	میرزا محمد تقی شیرازی
۱۵۳	مرد دعا و جهاد
۱۵۴	شیخ محمدجواد بلاغی
۱۵۵	روضه خوانی قبل از تدریس
۱۵۵	میرحامد حسین هندی
۱۵۶	محدث نوری
۱۵۷	علامه طباطبائی
۱۵۹	آخوند خراسانی
۱۶۰	صدرالمتألهین
۱۶۳	استشفای به آثار امامان <small>علیهم السلام</small>
۱۶۴	زیارت عاشورا
۱۶۴	نوه شیخ انصاری
۱۶۵	شهید قدوسی
۱۶۶	چاره بلا

## ❁ سیمای فرزندگان

- ۱۶۷..... چهل روز زیارت عاشورا.....  
۱۷۵..... اعتراف تلخ.....  
۱۷۶..... سخنی از امام خمینی.....

### بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت

- ۱۸۰..... حضرت زینب علیها السلام در شب یازدهم محرم.....  
۱۸۱..... پدر استاد شهید مطهری.....  
۱۸۳..... تهجد امام خمینی.....  
۱۸۴..... حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی.....  
۱۸۴..... محدث قمی.....  
۱۸۵..... علامه مجلسی.....  
۱۸۶..... مولی محمد اشرفی.....  
۱۸۶..... حجة الاسلام شفتی.....  
۱۸۸..... آخوند کاشی.....  
۱۸۸..... شیخ جعفر کاشف الغطاء.....  
۱۹۰..... آقا نجفی قوچانی.....  
۱۹۰..... آیه الله درچه ای.....  
۱۹۰..... علامه بحر العلوم.....  
۱۹۱..... استاد شهید مطهری.....  
۱۹۳..... استاد شهید قدوسی.....  
۱۹۴..... برای مستغفران در سحرگاهان.....  
۱۹۵..... دعای سحر امام باقر علیه السلام.....  
۱۹۵..... شمه ای از دستور العمل ها.....  
۱۹۶..... مولی حسینقلی همدانی.....  
۱۹۷..... شیخ محمدبهارى همدانی.....  
۱۹۹..... میرزا جواد آقا ملکی تبریزی.....

۲۰۰	سید احمد کربلایی
۲۰۴	نکته شایان ذکر

### بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین

۲۰۶	سخنی از امام خمینی
۲۰۹	و ما أدراك ما مولی صدرا؟
۲۱۰	سخنی از میر سید حسین قزوینی
۲۱۰	وحید بهبهانی
۲۱۰	محدث قمی
۲۱۲	تضرع شیخ جعفر کاشف الغطاء
۲۱۳	محدث جزایری
۲۱۴	نهایت تکریم
۲۱۴	بهترین درودها
۲۱۴	دفاع از صدرالمتألهین
۲۱۵	تبعید به سبب اهانت به علما
۲۱۶	نفرین مستجاب
۲۱۷	چندان امان نداد که شب را سحر کند
۲۱۷	با پای برهنه
۲۱۷	شیخ انصاری
۲۱۸	اعتراف تلخ
۲۱۸	نکته اصلی حمله به علمای اسلام
۲۱۹	سخنی از آیه الله دستغیب
۲۱۹	سخنی از علامه شعرانی
۲۲۰	گرامیداشت استاد
۲۲۱	رهبر مشروطه
۲۲۱	میرزا حبیب الله رشتی

#### ❶❷ سیمای فرزاتگان

۲۲۲	پذیرش بخشش استاد
۲۲۲	حدّ اعلاى ادب
۲۲۳	میرزای بزرگ شیرازی
۲۲۳	مستحقّ بودم و اینها به زکاتم دادند
۲۲۴	روحی فداه
۲۲۵	سزای بی ادبی
۲۲۶	نتیجه اهانت به شیخ انصاری
۲۲۷	توضیح واضح: تعظیم مقدسات
۲۲۸	مرحوم دربندی
۲۲۸	آیه الله بروجردی
۲۲۹	سید جمال الدین اسدآبادی
۲۲۹	آخوند هیدجی
۲۲۹	سخنی از محدث قمی
۲۳۰	سخنی از شهید ثانی
۲۳۱	سخنی از علامه بحرالعلوم
۲۳۲	احترام قرآن
۲۳۳	مطبوعات

#### بخش نهم: تواضع و فروتنی

۲۳۷	امام خمینی
۲۳۹	آخوند خراسانی
۲۴۰	شیخ انصاری
۲۴۱	وحید بهبهانی
۲۴۱	شیخ مرتضی طالقانی
۲۴۲	آخوند مولی ابراهیم نجم آبادی
۲۴۳	آقا محمد رضا قمشه‌ای

فهرست مطالب ۱۵

۲۴۳	مقدس اردبیلی
۲۴۴	شهید مظلوم بهشتی
۲۴۴	علامه محمد جواد بلاغی
۲۴۵	علامه طباطبائی
۲۴۸	دو نامه از علامه طباطبائی
۲۵۰	صدر المتألهین
۲۵۱	حاج آقا رضا همدانی
۲۵۲	آقا محمد بید آبادی
۲۵۳	آیه الله حائری
۲۵۳	شهید ثانی
۲۵۳	سبقت در سلام
۲۵۴	محدث قمی
۲۵۵	افتخار اسلام
۲۵۵	کاشف الغطاء
۲۵۶	گفتن: «نمی دانم»
۲۵۷	شیخ انصاری
۲۵۷	استاد شهید مطهری
۲۵۸	به اندازه معلوماتم بالا رفته‌ام
۲۵۸	قاسم بن محمد بن ابی بکر
۲۵۹	الله اعلم
۲۵۹	حق پذیری
۲۵۹	میرزای شیرازی
۲۶۰	رجوع از فتوا
۲۶۰	در مجلس درس
۲۶۱	یا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ
۲۶۲	استاد فروتن



## ❁ ۱۶ سیمای فرزاتگان

۲۶۲	استاد شهید مطهری
۲۶۳	محقق اردبیلی
۲۶۳	شیخ انصاری
۲۶۴	تکریم شاگرد
۲۶۵	استفاده از شاگرد
۲۶۵	سخنی از امام خمینی
۲۶۶	استادی که بی سواد شد

## بخش دهم: عفو و گذشت، بزرگواری و عظمت نفس

۲۶۹	خواجه نصیر الدین طوسی
۲۷۰	بزرگترین مدرس
۲۷۲	میرزای شیرازی
۲۷۳	علامه طباطبائی
۲۷۳	عفو قاتل
۲۷۴	دعا به شاگرد بی ادب
۲۷۴	تکفیر
۲۷۵	سائل پُرو
۲۷۶	میرزای شیرازی

## بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان

۲۷۹	امام خمینی
۲۸۰	حاج میرزا علی قاضی
۲۸۱	میرزا مهدی خراسانی
۲۸۱	عتاب استاد
۲۸۴	ابن فهد حلّی
۲۸۴	حکیم قمشه‌ای

فهرست مطالب ۱۷

۲۸۵	از فقرا خجالت می‌کشم
۲۸۷	شیخ زین العابدین مازندرانی
۲۸۹	گرو گذاشتن منزل
۲۸۹	محقق اردبیلی
۲۹۰	شیخ انصاری
۲۹۱	روحانی اینارگر
۲۹۱	شیوه میرزای شیرازی
۲۹۲	شیخ عبدالوهاب تهرانی
۲۹۲	سید رضی
۲۹۳	سید مرتضی
۲۹۴	حاج مولی هادی سبزواری
۲۹۴	شهید قدوسی
۲۹۴	شیخ ابراهیم نجف آبادی
۲۹۵	سید مهدی دُرچه‌ای

بخش دوازدهم: توکل و اطمینان

۳۰۱	اطمینان و توکل امام خمینی
۳۰۴	رکن اول اسلام
۳۰۶	در بیابانی بی آب و علف
۳۱۰	حاج شیخ محمد تقی بافقی
۳۱۱	توکل و اخلاص آیه الله بروجردی

بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادگی

۳۱۶	شیخ انصاری
۳۱۷	آبی که آبرو برد در گلو مریز
۳۱۹	هدیه شاه

## ❁ ۱۸ سیمای فرزاتگان

- ۳۲۰..... حاکم و حکیم
- ۳۲۱..... دستِ طمع که پیش کسان می کنی دراز
- ۳۲۲..... نان از شغلِ خسیس خوردن، به که بارِ منتِ رئیس بردن
- ۳۲۲..... روزهای اولِ طلبگی
- ۳۲۴..... ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم
- ۳۲۵..... محدثِ قمی
- ۳۲۵..... روحانیتِ شیعه
- ۳۲۶..... نیرزد عسلُ جان من، زخمِ نیش
- ۳۲۷..... در آردِ طمعِ مرغ و ماهی به بند
- ۳۲۸..... نباید جز به خود محتاج بودن
- ۳۲۹..... شهیدِ قدوسی
- ۳۳۰..... سخنی از عالمی وارسته

## بخش چهاردهم: تقوا در مصرف اموال عمومی

- ۳۳۷..... امام خمینی
- ۳۳۸..... تنها دو ریال
- ۳۳۹..... اعتراضِ مادرِ شیخِ انصاری
- ۳۴۰..... وجوه شرعی در نظر شیخِ انصاری
- ۳۴۱..... دام‌های شیطان
- ۳۴۲..... فروشِ فرشِ منزل
- ۳۴۳..... استفاده نکردن از وجوه شرعی
- ۳۴۴..... میرزای شیرازی
- ۳۴۴..... آخوند خراسانی
- ۳۴۵..... شیخ محمد علی رستم آبادی
- ۳۴۵..... شیخ عباسعلی سرخه‌ای

۳۴۶	.....	علامه طباطبائی
۳۴۶	.....	دقت کم نظیر
۳۴۷	.....	سید محمد باقر درچه‌ای
۳۴۹	.....	آخوند مولی عبدالکریم گزی

### بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی

۳۵۳	.....	سیره معصومان <small>علیهم‌السلام</small>
۳۵۵	.....	سخنان امام خمینی
۳۵۸	.....	ساده زیستی امام خمینی
۳۵۹	.....	همدردی با تنگدستان
۳۶۰	.....	لباس کرباس
۳۶۰	.....	آقا سید ابراهیم موسوی قزوینی
۳۶۰	.....	عتاب پدر
۳۶۱	.....	محقق اعرجی
۳۶۲	.....	شیخ انصاری
۳۶۳	.....	شیخ و شاهزاده
۳۶۴	.....	وضع زندگی حکیم بزرگ حاجی سیزواری
۳۶۵	.....	رهبر انقلاب مشروطه
۳۶۶	.....	آقا سید محمد باقر درچه‌ای
۳۶۷	.....	علامه محمد جواد بلاغی
۳۶۷	.....	استکان گلین
۳۶۸	.....	جهانی است بنشسته در گوشه‌ای
۳۷۰	.....	سید جمال الدین اسدآبادی
۳۷۰	.....	حاج شیخ محمد تقی بافقی
۳۷۱	.....	محدث قمی

**بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران**

۳۷۵	..... سخنی از امام خمینی
۳۷۶	..... سخنی از شهید ثانی
۳۷۸	..... صاحب معالم و صاحب مدارک
۳۷۸	..... خداوندا! مرگ جوانم را برسان
۳۷۸	..... میرزای شیرازی
۳۷۹	..... حجة الاسلام و حاکم
۳۷۹	..... صاحب فصول و شاهزاده
۳۸۰	..... قرآن جواهر نشان
۳۸۱	..... آخوند مولی محسن یزدی
۳۸۳	..... میرحامد حسین هندی
۳۸۳	..... سید مهدی فرزند صاحب ریاض
۳۸۴	..... سخنی از محدث نوری
۳۸۷	..... سخنی از شیخ جعفر شوشتري
۳۸۸	..... سخنی از میرزا محمد تنکابنی
۳۸۹	..... سخنی از مولی حسینقلی همدانی
۳۸۹	..... سخنی از آخوند خراسانی
۳۹۲	..... سخنی از آقا نجفی قوچانی
۳۹۸	..... تشیع بر فراز قلّه عزّت و قدرت
۴۰۱	..... <b>کتابنامه</b>
۴۱۳	..... <b>فهرست اشخاص</b>

## یادداشت ناشر بر چاپ شانزدهم

کتاب «سیمای فرزندگان» در سال ۱۳۶۳ ش در ۲۱ سالگی مؤلف جناب حجة الاسلام آقای رضا مختاری تدوین، و چاپ اول آن در پاییز سال ۱۳۶۶ به بازار عرضه شده است. به رغم سن کم مؤلف آن، و دشواری‌های خاصّ زمان جنگ تحمیلی و کمبود کاغذ، کتاب جایگاه مناسب خود را یافت و مورد اقبال گسترده قرار گرفت و تقریباً سالی یک نوبت چاپ یعنی تا سال ۱۳۸۵، ۱۵ نوبت و در ۵۶۵۰۰ نسخه منتشر شده است. ۳ نوبت نیز گزیده آن به شرحی که خواهد آمد در ۶۰۰۰ نسخه منتشر شد (جمعاً ۱۸ نوبت چاپ و ۶۲۵۰۰ نسخه). به نظر می‌رسد غیر از موضوع اثر و محتوای ارزشمند آن و یاد و نام صالحان و پارسایان، دقت نظر مؤلف تأثیر زیادی در این اقبال داشته است. این اثر اولین تألیف ایشان است ولی پس از آن تقریباً هر اثری که از وی منتشر شده، در جشنواره‌های گوناگون به عنوان اثر برگزیده (کتاب سال کشوری، حوزه، جشنواره نقد کتاب و...) انتخاب شده است.

شایان توجه است این کتاب در چاپ‌های نخستین به عنوان جلد سوم سیمای فرزندگان منتشر شد تا همراه سه جلد دیگر که در آینده منتشر می‌شود، مجموعه‌ای چهارجلدی در اختیار شیفتگان مشاهده سیمای فرزندگان باشد. طولانی شدن این وعده به دلیل اشتغالات مؤلف، دقت خاص ایشان در گزینش مطالب و از طرفی پیگیری‌های مستمر علاقه‌مندان اثر برای جلدهای دیگر، ما را بر آن داشت تا عبارت جلد سوم را از کتاب حذف کنیم. هرچند امیدواریم وعده مؤلف هرچه زودتر تحقق

## ❁ سیمای فرزندگان

یابد و دیگر جلد‌های کتاب برای نشر آماده شود. گرچه کتاب با وضع موجود نیز قابل استفاده فراوان است.

در سال ۱۳۸۲ به منظور امکان استفاده گسترده‌تر مخاطبان، پیشنهاد شد گزیده آن نیز عرضه شود. این گزیده نیز سه نوبت در سال ۸۲، ۸۴ و ۸۵ چاپ شد. گرچه در حقیقت گزیده نبود بلکه ویرایش گسترده اصل کتاب بود. لذا با ویرایش دقیق‌تر و تهیه فهرست چاپ شانزدهم «سیمای فرزندگان» (و در حقیقت جلد سوم آن) با عنوان ویرایش دوم منتشر و تلخیص و گزیده آن نیز با عنوان ویرایش دوم، چاپ چهارم گزیده سیمای فرزندگان تقدیم علاقه‌مندان می‌شود. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

سید محمد کاظم شمس

رئیس مؤسسه بوستان کتاب

(مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی)

۱۳۸۶/۲/۲۵

## سرآغاز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا أفضل الخلائق أجمعين، و وصيه  
و خليفته عليّ أميرالمؤمنين، و آله الطيبين الطاهرين، و لعنة الله على أعدائهم  
أبدالآبدين و دهر الداهرين. السلام على الإمام المهدي الذي  
يملاً الأرض قسطاً و عدلاً.

سیمای فرزندگان در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ ش تألیف و در مهرماه ۱۳۶۶ ش برابر  
با ماه صفر ۱۴۰۸ ق منتشر شد. هزاران سپاس خداوند کارساز بنده نواز را - که با این‌که  
اولین کتاب این بی‌مقدار، و طبعاً با کمبود و کاستی و ایراد و اشکال و معایب فراوان  
همراه بود - به فضل الهی به برکت فروغ گستران و صالحان و تقوا پیشگانی که نامشان  
زینت بخش آن بود، مورد استقبال وسیع قرار گرفت و کتابی «تأثیر گذار» شد، به  
طوری که تاکنون طی پانزده چاپ، بیش از پنجاه و شش هزار نسخه از آن منتشر شده  
است؛ علاوه بر روزنامه‌های متعدّد که قسمت‌های زیادی از آن را منتشر کردند. نیز در  
لبنان به زبان عربی ترجمه، و به سال ۱۴۱۳ ق به همّت دارالبلاغه در بیروت به نام  
سیماء الصالحین منتشر شد.

هم‌چنین بسیاری از عالمان حوزه و دانشگاه، کتبی یا شفاهی، این طلبه ناچیز را  
برای تألیف آن تشویق کردند و آن را ستودند و حتی یکی از مراجع معظم تقلید در  
جلسه تدریس خود از آن به خوبی یاد کردند و برخی از عالمان نیز تعداد زیادی از آن  
خریدند و به دیگران هدیه کردند. نیز یکی از بزرگان و استادان اخلاق در حوزه به بنده  
گفتند: «من آن را برای برخی به امریکا فرستاده‌ام، و بعضی از کسانی را که از من



دستورالعمل اخلاقی می‌خواهند به این کتاب ارجاع می‌دهم». هم‌چنین یکی از عالمان وارسته و معادباور اظهار داشت: «در سفر به مدینه طیبه مشغول مطالعه این کتاب بودم که چشمم به قبه خضرا و گنبد مقدس حضرت نبی خاتم و رسول مکرّم ﷺ افتاد و برایت در همان حال دعا کردم».

برخی از استادان و پیش‌کسوتان نیز ذره‌پروری و تفقّد کردند و از سر لطف و بزرگواری، برای تشویق این نو قلم و تازه کار، در آثار خود از آن یاد کردند، از جمله نویسنده توانا، جناب استاد محمدرضا حکیمی - دامت إفاضاته - نوشتند:

در این جا دوست دارم به کتاب سودمند سیمای فرزندگان - تألیف... رضا مختاری - اشاره کنم، که نمونه‌هایی از تعهدگرایی و تکلیف‌شناسی برخی از عالمان اسلامی را در این باره ارائه داده است. بجاست که همگان، به ویژه طلاب جوان و دانشجویان، از خواندن این کتاب مستند و بهره‌وری از فواید بسیار و نکته‌های سودمند آن غفلت نورزند.<sup>۱</sup>

هم‌چنین جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی، استاد دانشگاه هاروارد آمریکا و مقیم فیلا دلفیا، در سال ۱۴۱۳ ق در نامه‌ای به این ناچیز نوشت:

سیمای فرزندگان... چه کتاب خوبی است و چه باب مطلوبی را مفتوح فرموده‌اید. قطع نظر از این که یک کتاب اخلاقی و ارشادی است، اساساً به علت اشتغال بر اسامی شریفه بسیاری از متقدمین و متأخرین یک تذکره هم شمرده می‌شود و برای پیرمردهای هم سنّ و سال بنده و کمی جوان‌ترها کتاب دم دستی خیلی خوبی است و بنده حقیر خیلی به معنای واقعی کلمه از مطالعه آن لذت بردم... (آتاکم الله کتابکم بیمنکم إن شاء الله تعالی)....

همه اینها - چنان که گذشت - لطف الهی به برکت نام رسالت‌مداران بزرگ و پارسایان مذکور در این کتاب است و گرنه، نه این بی‌مقدار نویسنده‌ای توانا بودم و نه این اثر مبرّای از کثری و کاستی. ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾.<sup>۲</sup>

بجاست همین جا یاد کنم که به رغم گذشت حدود بیست سال از تألیف

۱. قیام جاودانه، ص ۲۱۹ (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش).

۲. نمل (۲۷) آیه ۴۰.

سیمای فرزندگان، هنوز موفق به تکمیل و نشر باقی مجلّات آن نشده‌ام و امیدوارم به فضل الهی توفیق یابم به زودی سه جلد آن را تکمیل، و دوره چهار جلدی آن را منتشر، و به مشتاقان عرضه کنم، إن شاء الله سبحانه.

آنچه پیش روی شماست ویرایش دوم همان مجلّد منتشر شده سیمای فرزندگان است که اکنون نوزده سال از چاپ اول آن می‌گذرد و اینک برای آسان و عمومی‌تر شدن، به شکلی که ملاحظه می‌شود ویرایش شده است. در این ویرایش پاره‌ای از مطالب مشکل و نیازمند توضیح حذف شده، برخی موارد دشوار روان و آسان شده و طبعاً مخاطبان بیشتری می‌توانند از آن استفاده کنند. علاوه بر این، برای یک‌دست شدن نشر کتاب و شیوایی آن، در غالب عبارات منقول تصرّفات صوری و دستوری صورت پذیرفته است، بدون این‌که به محتوا و مقصود نویسنده لطمه‌ای وارد آید. برخی مطالب هم جابه جا شده است.

هم‌چنین اشکالات و اشتباهاتی که در سیمای فرزندگان وجود داشت تا آن‌جا که واقف شدم در این ویرایش بر طرف کردم. همین‌جا از همه کسانی که کتبی یا شفاهی اشتباهات و خطاهای آن را از سر لطف گوشزد کردند بسی بیشتر از آنان که آن را ستودند سپاس گزارم. إن شاء الله سبحانه در آینده سیمای فرزندگان با اصلاح و تجدید نظر و اضافات فراوان به صورتی بهتر و کم‌عیب‌تر منتشر خواهد شد.

می‌افزایم که برای پرهیز از افزایش حجم کتاب، کتابنامه و سایر فهرست‌های راهنما در این ویرایش درج نشد. پژوهشگران، به گاه نیاز، می‌توانند به چاپ‌های پیشین سیمای فرزندگان مراجعه و از فهرست‌های آن استفاده کنند.

\*\*\*

در این‌جا بر خود لازم می‌دانم از همه دوستانی که مشوّق یا به نوعی مساعد بنده در تألیف و نشر سیمای فرزندگان بوده‌اند سپاس‌گزاری و از آنان به نیکی یاد کنم، به ویژه از فاضلان گرامی حضرات حجج اسلام آقایان: ناصر باقری بیدهندی، علی اکبر زمانی نژاد، سید محمد کاظم شمس، محسن صادقی، احمد عابدی، علی مختاری، سیدابوالحسن مطلبی (وفقههم الله سبحانه لما یحب و یرضی).

هم‌چنین برای مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمود عابدی رحمتهم الله (م پنج‌شنبه

۶۸/۱۲/۱۷ ش) طلب رحمت و مغفرت می‌کنم که حقوق بسیاری بر من دارند و برایم زحماتی متحمل شدند و اینک سال‌هاست که چهره در نقاب خاک کشیده‌اند. سالیانی بنده در حجره وی در مدرسه حاج ملا صادق قم زندگی می‌کردم و گاهی با صدای گریه ایشان در سحرگاهان - هنگامی که در پستوی حجره مشغول تهجد بود و در قنوت نافله شب جملاتی از دعای ابوحمزه را با صدایی حزین و چشمانی اشکبار می‌خواند - از خواب بیدار می‌شدم. مرحوم عابدی پنج‌شنبه‌ها مرتب به مسجد جمکران می‌رفت و جز در روزهای بارانی مسیر قم تا مسجد را پیاده می‌پیمود (رحمة الله عليه رحمة واسعة).

نیز باید در این جا یاد کنم از مدرسه علوی شهر خوانسار که بیش از بیست سال پیش، عمده کار تألیف سیمای فرزندگان و اینک نیز ویرایش آن، در آن مدرسه با معنویت و پر برکت انجام شد و در آن روزگار سایه مرحوم آیه الله حاج آقا حسین علوی (أعلى الله تعالى في عُرفات الجنان رتبته، و سقى بصيب الغفران تربته) بر آن گسترده بود و اینک فرزند برومند آن بزرگوار به خوبی آن را اداره می‌کنند و زمینه و فضای مناسبی برای پژوهش فراهم آورده‌اند. این ناچیز پاداش کوشش‌ها و تلاش‌هایشان را از سر صدق از درگاه حقیقت هستی خواستارم.

از آنجا که در سال گذشته به فاصله چند ماه پدر پرتلاش و مادر مهربانم درگذشتند (پدر در ایام فاطمیه، دوشنبه ۱۵ جمادی‌الأولی/۱۴۲۷، برابر با ۱۳۸۵/۳/۲۲ ش، مادر در سحرگاه شهادت حضرت امام رضا - علیه آلاف التحية والثناء - سه‌شنبه ۳۰ صفر/۱۴۲۸ برابر با ۱۳۸۵/۱۲/۲۹ ش) از خوانندگان گرامی این کتاب می‌خواهم که با دعای خیر خود روح آنان را شاد کنند.

﴿دَعُوهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتَهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخِرَ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

العالمين﴾<sup>۱</sup>.

جمعه هفدهم ربیع‌المولود ۱۴۲۸

برابر با هفدهم فروردین ماه ۱۳۸۶

قم، رضا مختاری

## مقدمه چاپ اول

سیمای فرزندگان متضمن راهنمایی‌ها و پندهایی است به طلاب علوم دینی و دانش‌پژوهان، که با استفاده از گفتار و کردار بزرگان، راه و رسم زندگی علمی، تحصیل دانش، برخورد با اجتماع، معاشرت با خویشان و دوستان، استقامت در برابر فقر اقتصادی و ناملازمات و مطالبی دیگر از این قبیل را به آنها می‌آموزد.

برای دست یافتن بدین منظور، ما سراغ علما و دانشمندان بزرگ رفته و این مطالب را از لابه‌لای صفحات زندگی آنان به دست آورده و داستان‌هایی که در این مسائل داشته‌اند، دسته‌بندی کرده و در این جا آورده‌ایم.

همان‌گونه که می‌دانیم انسان باید از تاریخ استفاده کند و در این جهان پر فراز و نشیب با بصیرت و بینایی کامل گام بردارد تا بتواند سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کند و هم‌چنان که قرآن کریم اشاره فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup> تنها کسانی از تاریخ پند می‌گیرند که از «اولوالألباب» و صاحبان خرد باشند. بنابراین اگر کسی از صاحبان عقل و خرد و سیره و روش علمای بزرگ شیعه را در این کتاب با دقت بخواند و در آن تدبر و تفکر کند، مسلماً عبرت خواهد گرفت و سعادت جاودانه‌ی اخروی خود را تحصیل خواهد کرد، دیگر چنین نیست که پس از

---

۱. یوسف (۱۲) آیه ۱۱۱.

گذشت هفتاد سال از عمرش، ناگهان از خواب غفلت بیدار و متوجه شود که: هفت شهر عشق را عطار گشت و او هنوز اندر خم یک کوچه هم نیست؛ ره پویان سبقت گرفته و به تعالی رسیده‌اند و او هنوز در حضيض جهل و شهوات باقی مانده است و آن گاه سر به زانوی غم نهاده برگزیده‌اند و هبار خویش تأسف خورد. شاعر پارسی می‌گوید:

مرد هنرمند هنر پیشه را      عمر دو بایست در این روزگار  
تا به یکی تجربه آرد به دست      با دگری تجربه بندد به کار

در حقیقت کسی که تجربه‌های انسان‌های بزرگ در مسیر زندگی را مطالعه کند و راه و روش مبارزه با مشکلات و نابسامانی‌ها را بیاموزد مانند آن است که خودش آن تجربه‌ها را اندوخته و عمر آن شخصیتی که زندگی‌اش را مطالعه کرده بر عمر خویش افزوده است.<sup>۱</sup>

آنچه در این کتاب گرد آمده، سیر در سینه‌ی زمان و درس آموختن از مشعل‌داران تاریخ است. اهمیت و لزوم اقتدا به مردان بزرگ و پیروی از آنان، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و نیازی به تأکید و توضیح زیاد، داشته باشد.

پیامبران و رسولان الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام و پس از آنان دانشمندان راستین و با تقوا و دل‌سوز، نمونه‌ها و الگوهای هستند که هر کس در ترسیم خط خوشبختی خویش به آنان و دستورها و روش زندگی‌شان، نیازمند است؛ ولی ما به دلایلی که در ذیل، اشاره‌وار می‌آید، به سراغ الگوهای درجه دوم؛ یعنی، عالمان و فرزانتگان رفته و سیمای پر فروغ آنان را به نمایش گذاشته‌ایم:

الف) انگیزه اصلی در نگارش کتاب حاضر این بوده است که خواص، یعنی روحانیون بزرگوار و دانشجویان عزیز، از نحوه و چگونگی زندگی همصنفان خویش آگاهی یابند و خود را با آنان همسان و همنوا سازند.

ب) اگر به عنوان مثال، تنها چگونگی زندگی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تبیین

۱. رک: نهج البلاغه، ص ۳۹۳-۳۹۴، نامه ۳۱ و به قول شاعر:

إِذَا عَرَفَ الْإِنْسَانُ أَحْوَالَ مَنْ مَضَى      تَوَهَّمْتَهُ قَدْ عَاشَ مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ

شود ممکن است برخی بگویند: آن بزرگوار کجا و ما کجا؟ «زآب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند»؛ و با این پندار، خود را به کلی از حرکت در مسیر آن حضرت علیه السلام باز دارند. البته درست است که هیچ کس امیرالمؤمنین علیه السلام نمی شود و نمی تواند مانند آن بزرگوار زندگی کند خود آن ابرمرد تاریخ در نامه ای به عثمان بن حنیف، والی بصره، به این حقیقت تصریح کرده اند: «... أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَأَ تَقْدِرُونَ عَلٰی ذٰلِكَ...»<sup>۱</sup>، ولی لازم است آدمی در همان راهی حرکت کند که امیرمؤمنان علیه السلام آن را می پیمود، گر چه فرسنگ ها عقب تر باشد. یکی از نویسندگان معاصر، در این باره از دانشمندی سخنی نقل کرده اند که مناسب است در این جا یاد شود:

هنگامی که آنچه ما می گوئیم و می نویسیم، منحصرأ درباره زندگی و احوال و مجاهدات و از خودگذشتگی ها و دیگر صفات فاضله پیامبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام باشد، هر وقت از مردم بخواهیم که دارای چنان اخلاق و رفتاری باشند و خود را به آن صفات کمال و فداکاری و شعور انسانی و اجتماعی و ایمانی و... متصف سازند، می گویند آنان پیامبر و امام بودند، ما کجا و آنان کجا؟ و حق هم دارند. بنابراین -از نظر مبانی تربیت- لازم است که شرح حال اصحاب پاک رفتار پیامبر و یاران و شاگردان ائمه طاهرین و علمای بزرگ و دیگر مردان فداکار تاریخ دین را نیز بگوئیم و بنویسیم، تا مردم ببینند که دیگران که مثل خودشان بوده اند -نه پیغمبر و نه امام- چه کرده اند و چگونه بوده اند.

آری، بنابراین سخن درست استاد، خوب است کسانی بکوشند و پس از به دست آوردن امکانات مختلف و مقدمات لازم و شایستگی و صلاحیت همه جانبه، دست به تألیفاتی زنده مفید و ساده و آموزشگر و زندگی ساز، در شرح حال تربیت یافتگان مکتب معنویت مذهبی و تعالیم آن...

شاید، با نشان دادن «قلب های بزرگ» مردم ما نیز، صاحب «قلب های بزرگ» شوند.<sup>۲</sup> باید جوانان ما، به ویژه طلاب جوان، که مرزبانان حماسه اسلامند، به این بزرگ مردان

۱. همان، ص ۴۱۷، نامه ۴۵.

۲. شیخ آقا بزرگ، ص ۲۰۱-۲۰۲.

اقتدا کنند، احوال آنان را بخوانند و سر مشق خویش قرار دهند، و خود را همان گونه تربیت کنند. ایمان، اخلاص، پشت‌کار، زهد، تقوا، گذشت، دقت، حوصله، و غنای شخصیت آنان را نمونه گیرند، و با جدیت و کوشش، این همه را در خویشتن پدید آورند.<sup>۱</sup>

ج) مردم آگاه شوند که سیره و روش زندگی علمای دین چگونه بوده و هست، و دانشمندان واقعی محبوب خدا و رسول را از زراندوزانِ دسیسه‌باز و دنیاطلب و نامجو بازشناسند و با رفتار نادرست عالمی به اصل اسلام و «حوزه روحانیت» بدبین نشوند و بدانند که چنین فردی نه تنها «عالم ربّانی» نیست، بلکه به فرموده قرآن کریم همانند سگ،<sup>۲</sup> و الاغی است که کتاب حمل می‌کند.<sup>۳</sup>

د) افرادی که در نظر دارند وارد حوزه‌های علوم دینی و مشغول آموختن علوم اسلامی شوند، باخواندن این کتاب، سختی‌ها و مسئولیت‌ها و مجاهدت‌های خطیر این راه را درک کنند و «بی‌گدار به آب نزنند» و اگر مرد میدان و «سنگ زیرین آسیا» نیستند، از ابتدا وارد نشوند و این قاموس مقدس را، واژه‌ای نامأنوس نباشند، و نیز کسانی هم که به «حوزه» قدم گذاشته‌اند ولی استقامت این راه را ندارند و نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به وظایف و شرایط این لباس عمل کنند، طریق دیگری در پیش گیرند،<sup>۴</sup> چه، به قول سعدی:

معصیت از هر که صادر شود، ناپسندیده است و از علما ناخوب‌تر، که علم، سلاح جنگِ شیطان است و خداوند سلاح را چون به اسیری بَرند، شرمساری بیش بَرَد.

عام نادان پریشان روزگار      به ز دانشمند نا پرهیزگار  
کان به نابینایی از راه افتاد      وین دو چشمش بود و در چاه افتاد<sup>۵</sup>

۱. میر حامد حسین، ص ۱۵۸.

۲. اعراف (۷) آیه ۱۷۶ ﴿مَثَلُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾.

۳. جمعه (۶۲) آیه ۵ ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾.

۴. خَلَقَ اللَّهُ لِلْجُرُوبِ رِجَالًا

وَرِجَالًا لِّلْقَضَعِ وَ تُرِيدُوا

۵. گلستان، باب هشتم، ص ۱۸۷-۱۸۸.

در این جا به اختصار، به چند نکته اشاره می‌کنم:

۱. ترتیب داستان‌ها در این کتاب، به هیچ وجه، ناظر به ارشدیت قهرمانان آنها نیست، لکن سعی شده است حتی الامکان داستان‌ها و مطالب مربوط به حضرت امام خمینی علیه السلام، پیش از دیگر داستان‌ها و مطالب ذکر شود.

۲. داستان‌هایی که در این کتاب گرد آمده، به نقل از مدارک معتبر و قابل استناد است، و از ذکر داستان‌هایی که در زبان‌ها مشهور است ولی از منبع و مأخذ معتبری سرچشمه نگرفته پرهیز شده، و نیز از «لسان‌الذاکرین» چیزی نقل نشده است.

۳. از نقل داستان‌هایی که قرینه و شاهی بر درستی آنها وجود نداشته، و نیز از ذکر داستان‌های «شاخدار!» - مانند قصه‌ها و مطالبی که در بعضی کتاب‌ها درباره‌ی شیخ جعفر کاشف الغطاء علیه السلام آمده - احتراز شده است.

۴. محور و هدف اصلی کتاب، داستان‌ها، سخن‌ها، توصیه‌ها و وقایع زندگی بزرگان است و مقدمات و مؤخرات بخش‌ها برای توضیح مباحث، یاد شده است.

۵. ممکن است برخی افراد ناآگاه، به بعضی از این واقعه‌ها و داستان‌ها، مانند داستان‌های مربوط به سادگی زندگی مرحوم شیخ انصاری و عبادات سید شفتی و حاج مولی هادی سبزواری - رحمة الله علیهم - به دیده شک و تردید و احیاناً انکار بنگرند، در پاسخ این گونه افراد باید گفت:

کارنیکان را قیاس از خود مگیر!  
گرچه باشد در نوشتن، شیر شیر<sup>۱</sup>  
و به قول حافظ:

تا نگردی آشنا، زین پرده رمزی نشنوی!

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش!

۶. برای رعایت شیوایی و یک‌دستی همه مطالب، غالباً در عبارات منقول از منابع و کتاب‌ها تصرفات و تغییراتی صورتی و لفظی و دستوری صورت گرفته، بدون این که



به معنا و محتوای مطالب منقول لطمه‌ای وارد آید؛ ولی در قسمت‌هایی، که به نقل عین عباراتشان عنایت خاصی هست، تغییری داده نشده، جز مواردی که نیاز به توضیح داشته که آن هم بین دو قلاب ([ ] ) قرار گرفته است.

۷. از آن‌جا که محصول کار بشر عادی و غیر معصوم از اشتباه و نقص خالی نیست، طبعاً این اثر هم از اصل فوق مستثنا و پیراسته از سهو و کاستی و غلط نخواهد بود، و به قول عماد اصفهانی:

إِنِّي رَأَيْتُ أَنَّهُ لَا يَكْتُبُ إِنْسَانٌ كِتَابًا فِي يَوْمِهِ إِلَّا قَالَ فِي عَدِهِ: لَوْ غُيِّرَ هَذَا لَكَانَ أَحْسَنَ، وَ لَوْ زِيدَ كَذَا لَكَانَ يَسْتَحْسَنُ، وَ لَوْ قُدِّمَ هَذَا لَكَانَ أَفْضَلَ، وَ لَوْ تُرِكَ هَذَا لَكَانَ أَجْمَلَ، وَ هَذَا مِنْ أَعْظَمِ الْعَبَرِ، وَ هُوَ دَلِيلٌ عَلَى اسْتِيلاءِ النَّقْصِ عَلَى جُمْلَةِ الْبَشَرِ.<sup>۱</sup>

از این رو از خوانندگان فاضل می‌خواهم که اگر در این کتاب به اشتباهی برخوردند بر این بنده منت نهند و از تذکر و ارشاد دریغ نورزند که با سپاس فراوان پذیرفته خواهد شد.

۸. در پایان، از همه فضلا و اساتید و دوستانی که در این امر راهنما و مشوق این بنده بودند و در این راه همکاری کردند تشکر و قدردانی می‌کنم، و ضمن آرزوی توفیق برای آنان، پاداش زحمات‌ها و تلاش‌هایشان را از سرِ صدق و اخلاص از خداوند سبحان خواهانم.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾<sup>۲</sup>

مهر ماه ۱۳۶۳ ش

محرم الحرام ۱۴۰۵ ق

قم - رضا مختاری

۱. معجم الأدباء، صفحات آغاز همه مجلدات آن.

۲. انعام (۶) آیه ۱۰۴.

## بخش اول:

### نخستین گام: تهذیب نفس\*

از سخنان بزرگان استفاده می‌شود که اولین کار لازم برای محصل علوم دینی این است که در صدد تصفیه دل و تطهیر روان و تهذیب نفس خود باشد؛ زیرا محور همه ارزش‌ها تزکیه نفس و پالایش دل از آلودگی‌هاست و تا شست‌وشوی قلب از آلودگی‌ها و صفات شیطانی و رذائل نفسانی تحقق نیابد، هیچ چیز حتی علم انسان را نجات نمی‌دهد؛ بلکه انسان غیر مهذب هرچه بیشتر تحصیل علم کند و دانش اندوزد، ضررش بر خود و جامعه بیشتر خواهد بود. علم به سان ابزار جراحی است که اگر در دست متخصص متدین باشد جان انسان‌هایی را نجات می‌دهد و اگر دست شخص بی‌بند و بار افتد بلای جان مردم خواهد شد.

در روایات، از عالمان غیر مهذب مذمت بسیار شده و خطر آنان فوق العاده بزرگ تلقی شده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

قَصَمَ ظَهْرِي عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَكِّئٌ، فَالْجَاهِلُ يُعْشُّ النَّاسَ بِتَنَسُّكِهِ وَ الْعَالِمُ يُنْفِرُهُمْ بِتَهْتِكِهِ؛<sup>۱</sup>

دو گروه، کمر مرا شکستند؛ دانشمند بی شرم و حیا و پرده‌در، و نادان مقدس‌مآب

\* «قَدْ أفلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»؛ هر که نفس خویش را تزکیه کرد رستگار شد (شمس (۹۱) آیه ۹).

۱. مینة‌المريد، ص ۱۸۱ و بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۱.

زاهدنما، نادان با تزهدِ خود و تظاهر به پارسایی مردم را فریب می‌دهد، و عالم دریده و بی‌پروا، با پرده‌داری خود انسان‌ها را از دین و مذهب‌گریزان می‌کند.

حضرت امام خمینی علیه السلام در این موضوع گفتارهای بس ارزنده‌ای دارند که قسمت‌هایی از آن نقل می‌شود:

متأسفانه در مراکز علمی به این گونه مسائل لازم‌کمتر توجه می‌شود، علوم معنوی و روحانی رو به کاهش می‌رود و بیم آن است که حوزه‌های علمی نتوانند علمای اخلاق، مربیان مهذب و آراسته تربیت کنند.

اگر خدای نخواست در مرکز علم، خود را اصلاح نکرده‌اید به هر جا که بروید مردم را منحرف ساخته به اسلام و روحانیت بد بین خواهید کرد.

اگر شما درس بخوانید ممکن است عالم شوید ولی باید بدانید که میان مهذب و عالم خیلی فاصله است. هر چه این مفاهیم در قلب سیاه و غیر مهذب انباشته گردد حجاب زیادتر می‌شود، در نفسی که مهذب نشده علم حجاب ظلمانی است، علم نور است ولی در دل سیاه دامنه ظلمت و سیاهی را گسترده‌تر می‌سازد.

مواظب باشید مبادا پنجاه سال با کدِ یمین و عرق جبین در حوزه‌ها جهنم کسب نمایید، به فکر باشید، در زمینه تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح اخلاق برنامه تنظیم کنید. خدا نکند انسان پیش از آن که خود را بسازد جامعه به او روی آورد و در میان مردم نفوذ پیدا کند، خود را می‌بازد. تا ریش سفید نشده کاری نکنید.

طوری نباشد که از اول، هدف شما از تحصیل گرفتن فلان مسند و به دست آوردن فلان مقام باشد و بخواهیم رئیس فلان شهر یا آقای فلان ده گردید، ممکن است به این خواسته‌های نفسانی و آرزوهای شیطانی برسید ولی برای خود و جامعه اسلامی جز بدبختی چیزی کسب نکرده‌اید.

یکی از بزرگان قزوین علیه السلام نقل می‌کرد که بالین مردی که در حال احتضار بود حاضر شدم، در آخرین دقایق زندگی چشم باز کرد و گفت: ظلمی که خدا به من کرده به هیچ کس نکرده است... اگر انسان خود را مهذب نکند بیم آن می‌رود که هنگام مرگ با قلبی لبریز از بغض نسبت به خدا جان سپرد.

## بخش اول: نخستین گام: تهذیب ۳۵

جوانان ننشینند تا گرد پیری سَر و روی آنان را سفید کند، تا شما جوان هستید می توانید کاری انجام دهید.

تا فرصت از دست نرفته بیدار شوید، در مرحله اول در مقام تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح خود برآید.<sup>۱</sup>

### سخنی از آقا نجفی قوچانی

عالم آگاه، مرحوم آیه الله نجفی قوچانی رحمته الله علیه می نویسد:

... و بالجمله، طلبه باید اولاً در تغسیل باطن خود جدیت نماید، و چنانچه در اول طفولیت است و باطن او هنوز چرکین و نجس نشده، مواظب باشد که نجس نشود. پس در اولین وهله، از روی تقلید هم که باشد علم و اخلاق را دارا بشود، پس از آن با جدیت مشغول تحصیل حقیقت علم گردد، لَکُونِه مَطْلُوباً و مَرْغُوباً و مَندُوباً اِلَیْهِ لِاَلْأَمْرِ

آخر.<sup>۲</sup>

بی گهر را علم و فن آموختن	دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که افتد علم ناکس را به دست
علم و مال و منصب و جاه و قران	فتنه آرد در کف بد گوهران
چون قلم در دست غدارای فتاد	لا جرم منصور بر داری فتاد <sup>۳</sup>

برخی درباره عالمان عصر صدرالمتألهین رحمته الله علیه چنین نوشته اند:

امروز در دانشگاه های شرق و غرب، به ندرت می توان نظیر طلاب علوم مدارس اصفهان را پیدا کرد. اکثر طلبه هایی که در مدارس اصفهان تحصیل می کردند، علم را برای علم می خواستند نه چیز دیگر. نمی توان گفت بین آنها کسانی که علم را برای استفاده مادی می خواستند وجود نداشت، اما شماره آنها و نفوذشان به قدری کم بود

۱. جهاد کبر (چاپ شده همراه ولایت فقیه با نام نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء) به ترتیب، ص ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰، با تلخیص.

۲. سیاحت شرق، ص ۲۱۴.

۳. مثنوی، ص ۶۹۶-۶۹۷ (تصحیح نیکلسون، چاپ امیرکبیر).

که نمی توانستند ایمان اکثر طلاب را سست کنند.

امروز در شرق و غرب محصلی که وارد دانشگاه می شود برای این است که پس از خاتمه تحصیل بتواند شغلی به دست بیاورد و دارای زندگی خوبی گردد. ولی اکثر طلبه هایی که در مدارس اصفهان تحصیل می کردند برای این کسب علم می نمودند که دانشمند شوند و لو بدانند که تا آخرین روز زندگی با عسرت مادی خواهند زیست. عسرت زندگی طلبه هایی که در مدارس اصفهان تحصیل می کردند، مثل بود و در تمام عمر برای تأمین احتیاجات غیر قابل اجتناب زندگی در مضیقه به سر می بردند، ولی لب به شکایت نمی گشودند و ایمان مذهبی و علمی آنها آن قدر محکم بود که معدودی از طلبه ها که بعد از فراغت از تحصیل دارای جاه و مال می شدند نمی توانستند عقیده طلاب بی بضاعت را متزلزل نمایند و آنها را وادارند که دست از تحصیل بکشند.

در صورتی که وقتی زندگی انسان مشکل باشد و با عسرت به سر برد و ببیند که دیگری با استفاده از معلومات خود صاحب جاه و مال شده در صدد بر می آید که او هم از فضل خود استفاده کند و دارای مرتبه دنیوی و ثروت گردد. به عکس، در اکثر طلاب اصفهان این تمایل به وجود نمی آمد و آن قدر هواخواه علم بودند که درخشندگی دنیوی آنها را مجذوب نمی کرد.<sup>۱</sup>

### شرایط صدر المتألهین برای پذیرش شاگرد

از تمام ایران برای استفاده از درس صدر المتألهین به شیراز می رفتند و استاد شاگرد را نمی پذیرفت مگر این که شاگرد چند شرط را بپذیرد و بدان عمل نماید. از جمله: در صدد تحصیل مال نباشد مگر به اندازه تحصیل معاش، در صدد تحصیل مقام نباشد و معصیت نکند.

اگر شاگرد این شرطها را می پذیرفت و بدان عمل می کرد، ملا صدرا موافقت

۱. ملا صدرا فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی، ص ۱۸.

بخش اول: نخستین گام: تهذیب ۳۷

می نمود که او را در جرگه شاگردان بنشانند و گرنه به او می گفت که در جای دیگر تحصیل کند.

صدر المتألهین می گفت: محال است کسی که در صدد تحصیل مال است بتواند تحصیل علم کند و تحصیل مال دنیا و تحصیل علم دو عمل متخالف است که با هم قرین نمی شود. کسی که در صدد تحصیل مال است گر چه ممکن است توانگر شود اما به طور حتم از تحصیل علم باز می ماند و مالدارانی که عالم جلوه می کنند متظاهر به علم و ریا کارند.<sup>۱</sup>

محمد زکریای رازی، در صفات دانشجویان پزشکی می گوید: «واجب است که دانشجوی پزشکی، طب را برای جمع مال نخواهد، بلکه متذکر باشد که نزدیک ترین مردم به خدا، عالم ترین و عادل ترین و مهربان ترین آنها به مردم است».<sup>۲</sup>

عالم دینی تا زمانی که خود را مهذب نکرده نباید متصدی مشاغل اجتماعی - دینی، مانند امامت جمعه و جماعت و منبر و تبلیغ رسمی بشود و به تجربه ثابت شده که زیان این امر بیش از سودش خواهد بود.

از سوی دیگر، روشن است که در محیطی غیر از حوزه ها تزکیه نفس بسیار مشکل است، و در ضمن برخورد و معاشرت با مردم و کارهای اجتماعی، بسیار بعید است توفیق تصفیة باطن دست دهد؛ از این رو، پیش از پا نهادن به صحنه اجتماع باید پاک بود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ  
بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمِ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبِهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ  
وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛<sup>۳</sup>

کسی که خود را در معرض پیشوایی مردم قرار می دهد، باید قبل از آموزش دیگران خود

۱. همان، ص ۱۸۶.

۲. رسائل فلسفیه، (محمدبن زکریای رازی، تحقیق کراوس، قاهره، ۱۹۳۹) ص ۱۰۸؛ به نقل نور علم، ش ۷، ص ۱۲۷؛ مقاله «نقش علم و صنعت در جامعه اسلامی».

۳. نهج البلاغه، ص ۴۸۰، حکمت ۷۳.

را تعلیم داده باشد و پیش از آن که به زبان چیزی بگوید و با سخن دیگران را ادب کند، لازم است همان را عمل کرده باشد، و آن که خود را تعلیم، و توسن نفس سرکش خویش را تأدیب کند، بیش از آن که به دیگران آموزش می‌دهد و ادب می‌آموزد، سزاوار بزرگداشت و تکریم است.

نفس خود ناکرده تسخیر ای فلان	چون کنی تسخیر نفس دیگران؟ <sup>۱</sup>
نفس را اول برو در بند کن	پس برو آهنگ و عظم و پند کن
منبری بگذار بهر خود نخست	وانگهی برجه به منبر تند و چست
آتشی در دل برافروز آنگهی	گرم کن هنگامه عظم ای رهی
تا زسوز دین نگرده دل کباب	دم نگرده گرم ای عالی جناب
تا تو را سوزی نباشد در جگر	دم مزن کاندردمت نبود اثر <sup>۲</sup>

### سفارشی به طلاب

به طلابی که خواهان سعادت خویشند توصیه می‌شود که کتاب‌های زیر را - نه یک بار بلکه چندین بار - بخوانند:

۱. منیة المرید، تألیف شهید ثانی رحمته الله. میرزای شیرازی رحمته الله درباره این کتاب گفته است: چقدر شایسته است که اهل علم، مواظبت نمایند به مطالعه این کتاب شریف، و مُتَأَدِّب شوند به آداب مزبوره در آن.<sup>۳</sup>

۲. معراج السعاده؛ یکی از نویسندگان معاصر در این کتاب می‌نویسد: ...این کتاب، اهمیت بسیار دارد و باید کتاب بالینی طلبه باشد؛ یعنی، کتابی که هر شب مقداری بخواند و خود را - اگر چه با تمرین بسیار و زحمت - با آن منطبق کند، چون بعضی کتاب‌ها مطالعه‌ای نیست؛ یعنی، این طور نیست که انسان بخواند و کنار بگذارد مانند داستان که می‌خوانند و کنار می‌گذارند؛ مثلاً، اگر شما کتابی درباره دستورات

۱. مثنوی طاقدیس، ص ۲۸۲.

۲. طاقدیس، ص ۲۰۳.

۳. منیة المرید، ص ۶، ۵۵، مقدمه.

### بخش اول: نخستین گام: تهذیب ۳۹

ورزشی بگیرید و بخوانید و کنار بگذارید چه سودی دارد؟ این گونه کتابی، یا ورقه و دستورالعملی باید در کنار انسان باشد و پیوسته قسمتی را بخواند و عمل کند، و این حرکت و آن حرکت را انجام دهد و تکرار نماید و سپس به قسمت دیگر پردازد تا کم کم آثار ورزش در وجود او پیدا شده و بدنی قوی و سالم پیدا کند. کتب اخلاق هم همین طور است؛ باید انسان فصل هایش را، صفحاتش را یکی یکی بخواند و عمل کند و خود را از نو بسازد و چون در یک مرحله موفق شد، به مرحله دیگر برود.<sup>۱</sup>

۳. تذکرة المتقين؛ این کتاب، مجموعه نامه‌ها و نوشته‌هایی است از سه تن از اساتید بزرگ علم اخلاق: مرحوم مولی حسینقلی همدانی، سید احمد کربلایی و شیخ محمد بهاری همدانی در زمینه مسائل اخلاقی و طریق سلوک الی الله، که ادیب عارف، شیخ اسماعیل تبریزی رحمته الله علیه متخلص به «تائب» آنها را گردآوری کرده است.<sup>۲</sup>

---

۱. هویت صنفی روحانی، ص ۹۷-۹۸.

۲. نُقْبَاءُ الْبَشَرِ، ج ۱، ص ۸۸.



سیمای فرزانهگان

بخش دوم:

## ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک<sup>۱</sup>

اکنون که تا حدودی اهمیت تزکیه نفس و تصفیه باطن روشن شد، یاد آوری می شود که:

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن      ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
(حافظ)

اول به دیده روشنی آموز      زان پس بیوی این ره ظلما را  
(پروین اعتصامی)

تربیت شدن انسان بدون استاد و به طور خود رُو امکان پذیر نیست، کسی نمی تواند مدعی شود بدون این که فردی او را ارشاد کند قادر است قلب خود را صفا و جلا دهد و خویش را از رذائل اخلاقی بپیراید.

هر که گیرد پیشه‌ای بی اوستا      ریشخندی شد به شهر و روستا  
هر که در ره بی قلاووزی<sup>۲</sup> رود      هر دو روزه راه صد ساله شود  
کار بی استاد خواهی ساختن      جاهلانه جان بخواهی باختن  
(مولوی)

۱. امام سجّاد علیه السلام: هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ هر کس راهنمای حکیم و خردمندی نداشته باشد هلاک می شود.

(کشف الغمّه، به نقل رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۶، پانویس).

۲. «قلاووز» واژه ترکی است به معنای راهبر و دلیل راه. (فرهنگ معین).

کسانی که بدون استادی کامل، ره پیموده‌اند و به خیال خود در سیر و سلوک عرفانی قدم برداشته‌اند هر کدام به گونه‌ای به انحراف کشیده شده و در درّه‌های دهشتناک و عمیق کج فکری، تنگ نظری و انحراف اعتقادی سقوط کرده‌اند. هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نجهد

### سخنی از امام خمینی

استاد اخلاق برای خود معین نماید. جلسه وعظ و خطابه و پند و نصیحت تشکیل دهید. خودزنی نمی توان مهذب شد. اگر حوزه‌ها همین طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد محکوم به فنا خواهد بود. چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد لازم است، لکن علوم معنوی و اخلاقی به تعلیم و تعلّم نیازی ندارد و خودزنی و بدون معلّم حاصل می‌گردد؟ کراً شنیده‌ام سید جلیلی، معلّم اخلاق شیخ انصاری بوده است.<sup>۱</sup> خیلی از چیزهاست که انسان را بیچاره کرده از تهذیب و تحصیل باز می‌دارد، یکی از آنها برای بعضی همین ریش و عمامه است. وقتی عمامه کمی بزرگ شد و ریش بلند گردید، اگر مهذب نباشد از تحصیل باز می‌ماند، مقید می‌گردد، مشکل است بتواند نفس اماره را زیر پا بگذارد و پای درس کسی حاضر شود. شیخ طوسی در سن ۵۲ سالگی درس می‌رفته است.<sup>۲</sup> در صورتی که در سن بین بیست و سی بعضی از این کتاب‌ها را نوشته است، کتاب تهذیب را گویا در همین سن و سال به رشته تحریر در آورده و در سن ۵۲ سالگی در حوزه درس مرحوم سید مرتضی حاضر می‌شده که به آن مقام رسیده است.<sup>۳</sup>

۱. چنان که خواهد آمد این سید جلیل، مرحوم سید علی شوشتری رحمته‌الله استاد عرفای قرن اخیر بوده است.  
 ۲. تولّد شیخ طوسی در سال ۳۸۵ ق، و درگذشت سید مرتضی به سال ۴۳۶ ق، اتفاق افتاده است و با توجه به این که شیخ تا پایان عمر سید به درس او حاضر می‌شده، معلوم می‌شود که در سن بالاتر از پنجاه در درس سید شرکت می‌جسته است.

۳. جهاد ۱ کبر (ضمیمه ولایت فقیه) به ترتیب، ص ۲۱۷، ۲۱۵ - ۲۱۶.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۴۳

مدتی می‌بایدش لب دوختن      وز سخن دانان سخن آموختن  
تا نیاموزد نگوید صد یکی      ور بگوید، حشو گوید بی شکی

(مولوی)

### اهمیت استاد

عارف بلند پایه، حاج میرزا علی آقای قاضی، استاد عرفان و سیر و سلوک علامه طباطبائی فرموده است: «اهم آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است. کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، اگر برای پیدا کردن استاد این راه، نصف عمر خود را در جست‌وجو و تفحص بگذراند تا پیدا کند، ارزش دارد. کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است»<sup>۱</sup>.

### شیوه آخوند کاشی

مرحوم آیه الله آقا نجفی قوچانی درباره شیوه استادش مرحوم ملا محمد کاشی، صاحب کرامات مشهور، و تأثیر سخنان اخلاقی او می‌نویسد:

ملا محمد کاشی که در اصفهان نزد او، منظومه سبزواری می‌خواندیم، بسیار محقق و ملاً بود و خوب درس می‌گفت. با این که معروف و مجتهد در معقول و ریاضی بود، بسیار مقدس و متدین و ریاضت کش بود... و همیشه پیش از درس به قدر یک ربع ساعت موعظه و نصیحت می‌نمود که خیلی مؤثر واقع می‌شد به طوری که مصمم می‌شدیم به کلی از دنیا و مافیها صرف نظر کرده متوجه آخرت گردیم.<sup>۲</sup>

### باریک بینی در انتخاب استاد

مرحوم علامه بحرالعلوم درباره شرایط استاد و دقت در انتخاب او گوید:

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۷۶، پانوش.

۲. سیاحت شرق، ص ۱۸۸.

... و اما استاد عام شناخته نمی شود مگر به مصاحبت او در خَلَاء و مَلَاء و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او. و زینهار، به ظهور خوارق عادات و بیان دقایق و نکات و اظهار خفایای آفاقیه و خبایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات خود، به متابعت او فریفته نباید شد. چه، اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقایق و عبور بر ماء و نار و طیّ زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال اینها، در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود و از این مرحله تا سر منزل مقصود، راه بی نهایت است و بسی منازل و مراحل است و بسی راهروان، این مرحله را طیّ کرده و از آن پس، از راه افتاده به وادی دزدان و ابالسّه داخل گشته؛ و از این راه، بسی کفّار را اقتدار بر بسیاری از اموال حاصل. بلکه از تجلیات صفاتیّه نیز، پی به وصول صاحبش به منزل نتوان برد.<sup>۱</sup>

### نمونه‌هایی از جلسه‌های اخلاق در گذشته

۱. یکی از فضلالی معاصر می نویسد:

در حدود سال ۱۳۴۱ ق، با چند تن از دوستان از محدث قمی، صاحب مفاتیح و آثار بسیار ارزنده دیگر، خواهش کردیم شب‌های پنج شنبه و جمعه را در مدرسه میرزا جعفر خان مشهد به عنوان اخلاق، درسی برای طلاب شروع کنند. قریب هزار تن از علما و طلاب شهر در آن جا حضور می یافتند و ایشان بر منبر می رفتند و در حدود سه ساعت در قسمت‌های اخلاقی بحث می کردند، تبّع و تبخّر ایشان در اخبار و روایات و احتیاط ایشان در نقل و تفسیر آنها که غالباً مُسند نقل می شد و تأثیر عجیب آن گفته‌ها، شنوندگان را - که همه اهل علم و اطلاع بودند - سخت مورد اعجاب قرار می داد، لکن با تأسّف، بیش از چند ماهی آن استفاده و افاده دوام نیافت.<sup>۲</sup>

۲. یکی از دروس اخلاق پر رونق و پر محتوا در گذشته، درس حضرت امام خمینی علیه السلام بوده است.

در آغاز، این جلسه خیلی محدود بود و فقط عده‌ای افراد مورد اعتماد ایشان

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۲. الفوائد الرضویه، سرآغاز آن، صفحه «د» با اندکی تغییر.

## بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۴۵

می توانستند شرکت کنند و از روی کتاب منازل السائرین معارف الهی را برای آنان بازگو می کرد. به تدریج دامنه این درس توسعه یافت و هفته ای یک روز در سطح حوزه تشکیل گردید و علاوه بر روحانیون، ده ها نفر از قشرهای دیگر در آن شرکت می جستند. استقبال وافر مردم از این مجلس، امام خمینی را بر آن داشت تا جلسه را در هفته ای دو روز (پنج شنبه و جمعه) برقرار سازد، عمال رضا خان به کارشکنی پرداخته، در صدد برهم زدن مجلس مزبور برآمدند، لیکن با مقاومت سرسختانه ایشان روبه رو شدند. امام در پاسخ فرستاده پلیس، اظهار می دارد: «من موظف هستم به هر نحوی که هست این مجلس را برگزار کنم، پلیس شخصاً بیاید و از آن جلوگیری کند.» عمال رژیم، از حمله علنی به مجلس مزبور خودداری کردند، ولی به کارشکنی خود ادامه دادند تا سرانجام امام خمینی ناچار شد که برنامه را از مدرسه فیضیه به مدرسه «حاج ملا صادق»، با شرایط محدودتری منتقل سازد، و این وضع تا مدتی ادامه داشت تا آن که دوران سیاه رضا خان به سر آمد، و درس اخلاق امام خمینی به مدرسه فیضیه بازگشت و در آنجا با شکوه هر چه تمام تر تشکیل گردید و سالیان درازی (ظاهراً حدود هشت سال) مورد استفاده جامعه روحانیت قرار گرفت و پس از آن نیز در فرصت های مناسب در قم و نجف به پند و اندرز دانش پژوهان روحانی می پرداخت و با سخنان سازنده خویش، جامعه روحانیت را به تقوا و مبارزه با نفس، دعوت می فرمود.<sup>۱</sup>

استاد شهید مطهری که خود یکی از بارزترین شخصیت های شرکت کننده در این کلاس است، تأثیر آن را بدین سان بیان کرده است:

...اگر چه در آغاز مهاجرت به قم هنوز از مقدمات فارغ نشده بودم و شایستگی ورود در معقولات را نداشتم، اما درس اخلاقی که وسیله شخصیت محبوبم در هر پنج شنبه و جمعه گفته می شد و در حقیقت درس معارف و سیر و سلوک بود نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه ای این درس مرا آن چنان

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۴۰-۳۹ با تلخیص و تغییر.

به وجد می‌آورد که تا دوشنبه و سه شنبه هفته بعد خودم را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درس - و سپس در درس‌های دیگری که در طی دوازده سال از آن استاد الهی فرا گرفتم - انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می‌دانم، راستی که او «روح قدسی الهی» بود.<sup>۱</sup>

۳. آیه‌الله بروجردی رحمته‌الله مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی را برای تدریس اخلاق به قم آورده بود و طلاب و فضلا در مجالس درس ایشان شرکت می‌کردند. تعلیمات حاج میرزا علی آقا در تکوین شخصیت استاد مطهری رحمته‌الله بسیار نقش داشته است و استاد از او بدین گونه یاد می‌کند:

دریغ است از آن بزرگمردی که مرا اولین بار با نهج البلاغه آشنا ساخت و درک محضر او را همواره یکی از ذخائر گران‌بهای عمر خودم - که حاضر نیستم با هیچ چیز معاوضه کنم - می‌شمارم و شب و روزی نیست که خاطره‌اش در نظرم مجسم نگردد؛ یادی نکنم و نامی نبرم و ذکر خیری ننمایم، به خود جرئت می‌دهم و می‌گویم او به حقیقت یک عالم ربّانی بود، اما چنین جرّاتی ندارم که بگویم «من متعلّم علی سبیل نجاه» بودم...<sup>۲</sup>.

۴. مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی یکی از اساتید اخلاق امام خمینی است و برای طلاب و عموم مردم جداگانه جلسات اخلاق داشته است. یکی از فضلاء معاصر در این باره چنین می‌نگارد:

...وی سه ماه رجب، شعبان، رمضان، را متوالیاً روزه می‌گرفتند و در مدرسه فیضیه درس اخلاق عمومی ایراد می‌کردند و اکنون [یعنی سال ۱۳۹۳ ق]، تاریخ تألیف کتاب [که حدود پنجاه سال از وفات آن عالم ربّانی می‌گذرد، در و دیوار مدرس و فضای مدرسه صدای حزین و گریان و ناله‌های پر شوق و سوزان او را که می‌گفت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ»<sup>۳</sup> به گوش ارباب هوش می‌رساند، فضائل و کرامات آن مرحوم بیش از آن است

۱. علل گرایش به مادیگری، ص ۱۰، مقدمه.

۲. سیری در نهج البلاغه، ص ۹، مقدمه.

۳. مفاتیح الجنان، چاپ علمی، ص ۲۴۰، بحث اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۴۷

که بتوان در این کتاب آورد. درباره زهد و تقوا و عشق و عرفان او، شاگردان وی داستان‌هایی گفته و او را از بگائین این زمان به حساب آورده‌اند. نماز جماعتش در مدرسه فیضیه و مسجد بالا سر و نیز درس او، شاهد این مدعاست.<sup>۱</sup>

۵. مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله در سال‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ قمری در حوزه علمیه قم برای بعضی از طلاب درس اخلاقی بیان فرموده‌اند که این اولین دوره از درس‌های اخلاقی و عرفانی ایشان است، خوشبختانه تقریرات درس ایشان در رساله‌ای به نام *کُبَّ اللباب* به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup>

علامه طباطبائی رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم را اهمیت می‌دادند، و به خواندن آن توصیه می‌نمودند، و خودشان چندین دوره آن را خصوصی برای طلاب شوریده و وارسته از طالبان حق و لقاءالله، با شرح و بسطی نسبتاً مفصل بیان می‌فرمودند.<sup>۳</sup>

شبان وادی ایمن، گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند  
(حافظ)

بی پیر مرو تو در خرابات هرچند سکندر زمانی

### استادان برجسته اخلاق و عرفان در دوران اخیر

اینک به معرفی چند چهره از درخشنده‌ترین اساتید اخلاق و سیر و سلوک در دوران اخیر می‌پردازیم و با اختصار، مطالبی را درباره آن ستاره‌های فروزان می‌آوریم.

#### ۱. آیه‌الله سید علی شوشتری

وی یکی از پرنورترین ستارگان آسمان عرفان در عصر اخیر و وصی

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۱ با تصرف در عبارت.

۲. رساله کُبَّ اللباب، مقدمه، ص ۲۰.

۳. مهر تابان، ص ۵۴، بخش نخست.



شیخ انصاری رحمته الله علیه است و هموست که بر جنازه شیخ نماز خواند. وی پس از درگذشت شیخ انصاری، بر منبر تدریس می‌کرده است. مرحوم آخوند خراسانی رحمته الله علیه در درسش حاضر می‌شده و او را به آخوند ارادتی خاص بوده است. وی نسبتش به محدث جزائری می‌رسد.<sup>۱</sup>

صاحب مآثر و آثار، درباره او چنین می‌نویسد: به زهد و ریاضات شرعیه و مخالفت نفس مشهور است، در جرگه رؤسای مذهب، از کسانی معدود می‌گردد که صیت علو مقامش تا همه جا رسیده، شیخ الطائفه، استاد الكل، مرتضی انصاری او را بر جمیع اصحاب خویش علماً و عملاً ترجیح می‌داد، بلکه حضرت استاد مذکور را می‌گویند با وی در مقام ارادات بود...<sup>۲</sup>

شیخ محمود عراقی رحمته الله علیه گوید: مرحوم حاج سید علی شوشتری از مجاورین نجف اشرف، و در ورع و زهد و تقوا، سلمان عصر و مقداد دهر خود بود،... و بعد از وفات شیخ، امور خلق به او راجع بود. بر اعتکاف مسجد سهله و کوفه بسیار مواظبت می‌کرد و مردم را در حق او چنان گمان بود که شرفیاب خدمت امام عصر علیه السلام می‌شود و معروف به کرامات بود.<sup>۳</sup>

در سال ۱۲۸۳ قمری در نجف اشرف، مرغ روحش از قفس تن به آشیان قدس پرید و به ریاض قرب خرامید و در مقبره متصل به درب قبله صحن شریف مقابل مقبره شیخ انصاری، به خاک سپرده شد.<sup>۴</sup>

درباره این مرد بزرگ و استاد و راهنمای او در عرفان، از قول مرحوم علامه طباطبائی نقل شده است:

در حدود متجاوز از یکصد سال پیش در شوشتر، عالمی جلیل القدر به نام آقا سید علی شوشتری، مصدر قضا و مراجعات عامه بوده است. ایشان مانند سایر علمای

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۳۵.

۲. المآثر و الآثار، ص ۱۴۵.

۳. دارالسلام، ص ۵۵۰-۵۵۱.

۴. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۳۵-۱۳۸ با تلخیص و اندکی تغییر.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۴۹

اعلام به تصدی امور عامه از تدریس و قضا و مرجعیت اشتغال داشته‌اند. یک روز ناگهان کسی در منزل را می‌زند. وقتی که از او سؤال می‌شود، می‌گوید: در را باز کن، کسی با شما کاری دارد. مرحوم آقاسید علی وقتی در را باز می‌کند می‌بیند شخص جولایی (بافنده‌ای) است. می‌گوید: چه کار دارید؟ مرد جولا در پاسخ می‌گوید: فلان حکمی را که نموده‌اید طبق دعوی شهود به ملکیت فلان ملک برای فلان کس، صحیح نیست، آن ملک متعلق به طفل صغیر یتیمی است و قبالة آن در فلان محل دفن است.

این راهی که شما در پیش گرفته‌اید صحیح و راه شما نیست. آیه الله شوشتری می‌گوید: مگر من خطا رفته‌ام؟ جولا می‌گوید: سخن همان است که گفتم. این را می‌گوید و می‌رود. آیه الله در فکر فرو می‌رود که این مرد که بود؟ و چه سخنی گفت؟ و در صدد تحقیق بر می‌آید. معلوم می‌شود که در همان محل، قبالة ملک یتیم مدفون است و شهود بر ملکیت فلان، شاهد زور بوده‌اند. بسیار برخود می‌ترسد و با خود می‌گوید: مبادا بسیاری از حکم‌هایی که داده‌ایم از این قبیل باشد و وحشت و هراس او را می‌گیرد.

در شب بعد همان موقع، جولا در می‌زند و می‌گوید: آقاسید علی شوشتری! راه این نیست که شما می‌روید. و در شب سوم نیز عین واقعه به همین کیفیت تکرار می‌شود و جولا می‌گوید: معطل نشوید، فوراً تمام اثاث البیت را جمع کرده، خانه را بفروشید و به نجف اشرف مشرف شوید و وظایفی را که به شما گفته‌ام انجام دهید و پس از شش ماه در وادی السلام نجف به انتظار من باشید.

مرحوم شوشتری بی‌درنگ مشغول انجام دادن دستورات می‌شود، خانه را می‌فروشد و اثاث خود را جمع می‌کند و آماده حرکت به سوی نجف اشرف می‌شود. در اولین وهله‌ای که وارد نجف می‌شود در وادی السلام هنگام طلوع آفتاب، مرد جولا را می‌بیند که گویی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید. در آن هنگام دستوراتی می‌دهد و پنهان می‌شود.

مرحوم شوشتری وارد نجف اشرف می‌شوند و طبق دستورهای جولای عمل می‌کنند تا می‌رسند به درجه و مقامی که قابل ذکر نیست.

مرحوم شوشتری به درس فقه و اصول شیخ انصاری حاضر می‌شوند و مرحوم شیخ هم در هفته یک‌بار به درس مرحوم آقا سید علی که در اخلاق بوده حاضر می‌شدند و پس از وفات شیخ، مرحوم شوشتری بر مسند تدریس شیخ می‌نشینند و درس را از همان جا که مانده بود شروع می‌کنند، ولی عمر ایشان کفاف نداد و پس از چندی به رحمت ابدی حضرت ایزدی پیوست و در این مدت مرحوم شوشتری به یکی از شاگردان مبرز حوزه مرحوم انصاری به نام آخوند مولی حسینقلی همدانی - که از مدت‌ها قبل در زمان مرحوم شیخ با ایشان رابطه داشته و استفاده اخلاقی و عرفانی می‌کرده است و اینک پس از شیخ عازم بر تدریس بوده و حتی تتمه مباحث شیخ را که خود نیز تقریرات آن مباحث را نوشته بود می‌خواست دنبال کند - نامه‌ای می‌نویسد و در آن متذکر می‌شود که این روش شما نام و تمام نیست و باید مقامات بلند دیگری را حائز شوید تا این که او را منقلب کرده و به وادی حق و حقیقت ارشاد می‌نماید.

مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی که از سالیانی چند قبل از وفات شیخ، از محضر مرحوم شوشتری در معارف الهیه استفاده می‌کرد، در اخلاق و مجاهده نفس سر آمد اقران و از عجائب روزگار شد و شاگردانی بس ارجمند تربیت کرد که هر یک استوانه‌ای از معرفت و توحید به شمار می‌آمدند. یکی از مبرزترین شاگردان آخوند همدانی مرحوم آقا سید احمد کربلایی است.

ولی معلوم نیست که آن مرد جولای که بوده و با کجا ارتباط داشته و این معارف را از کجا و به چه وسیله به دست آورده است.<sup>۱</sup>

---

۱. رسالة بُب اللباب، ص ۱۵۴-۱۵۸. این داستان از برادر علامه طباطبائی، مرحوم سید محمد حسن الهی طباطبائی در یادنامه علامه، ص ۹۸ و نیز با اندکی تفاوت در طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۴۶۶-۴۶۷، نقل شده است. برای آگاهی بیشتر از زندگی مرحوم شوشتری رک: اعیان الشیعه، ج ۸ ص ۳۱۶؛ تکملة نجوم السماء، ج ۱، ص ۳۳۶.

## ۲. آخوند مولی حسینقلی همدانی

عارف والا قدر و فقیه و حکیم فرزانه، مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی از مبرزترین شاگردان سید علی شوشتری و بزرگترین استاد اخلاق در این اواخر است که بعد از او، کسی به پایه‌اش نرسیده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره‌اش گوید:

و هو فی خصوص هذا العلم أمر عظیم لا یحُدّه وصف، فقد مضت حقبة طویلة لم یجد خلالها الزّمنُ بمن ماثله فی علم الأخلاق و تهذیب النفوس، و قد ختم به هذا الفن...<sup>۱</sup>

او در علم اخلاق وزنه عظیمی است که به وصف نیاید. مدت‌ها گذشت و زمانه به سان او در علم اخلاق و تهذیب نفوس ندید و این فنّ بدو ختم شد و پس از وی کسی که نظیرش باشد به وجود نیامد.

علامه سید حسن صدر رحمته الله در تکملة اهل الآمل گوید:

او دائم المراقبة بود؛ به طوری که چه بسا در اثنای درس از ترس این که مبدا از خداوند سبحان غافل شود، ساکت می‌شد. وی شیوه‌ای همانند ابن طاووس داشت و بر اثر مجاهدت‌ها و ریاضت‌هایش، انوار ملکوت بر او تابیدن گرفت.<sup>۲</sup>

مرحوم ملکی تبریزی شاگرد بزرگ او می‌گوید:

...ما رأیت له نظیراً فی المراتب المذكورة؛<sup>۳</sup>

در مراتب یاد شده [یعنی، طول سجود و عبادت و...] کسی را نظیر او ندیدم.

علامه طباطبائی گوید: گروهی، دسته جمعی توطئه کردند و روش الهی و توحیدی مرحوم آخوند را به باد انتقاد گرفتند و در عریضه‌ای به مرحوم شریبانی - در هنگامی که مرحوم شریبانی ریاست داشت و رئیس وقت شمرده می‌شده - نوشتند که مولی حسینقلی همدانی، روشی صوفیانه در پیش گرفته است.

۱. نقباء البشر (از طبقات اعلام الشیعه)، ج ۲، ص ۶۷۵.

۲. الفوائد الرضویه، ص ۱۴۸ و مأخذ پیش.

۳. اسرار الصلاة، ص ۲۷۰.

مرحوم شریبانی نامه را مطالعه کرد و زیر آن نوشت: «کاش خداوند مرا مثل آخوند، صوفی قرار بدهد». با این جمله آن عالم بزرگ، کار تمام شد و دسیسه‌های آنان همه بر باد رفت.<sup>۱</sup>

مولی حسینقلی، فرزند مردی سعادت‌مند به نام رمضان شونُدی دَرجزینی همدانی است که نسبش به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی مشهور می‌رسد. شونُدی به فتحه «شین» و «واو» و سکون «ن» - روستایی است نزدیک دَرجزین<sup>۲</sup> از توابع همدان و جمع زیادی از نواده‌های جابر در آن جا سکونت دارند.

پدر مولی حسینقلی ابتدا چوپانی می‌کرد و بعد کفّاش شد. خداوند دو فرزند بدو عطا فرمود؛ یکی شخصیت مورد بحث ما و دیگری فرزند کوچک‌تر از او به نام کریم‌قلی.

باری، حسینقلی به سال ۱۲۳۹ ق در این روستا متولد شد و از آن جا که پدرش همواره از خداوند می‌خواست فرزندانش در سلک روحانیت درآیند و در این راه اهتمام می‌ورزید، پس از گذراندن ایام کودکی او را به تهران آورد. وی مقدمات را با شوق زیاد و در زمانی کوتاه فراگرفت و سطوح را نزد بعضی از فضلا تحصیل کرد و سپس از محضر شیخ عبدالحسین تهرانی، معروف به شیخ العراقین، استفاده برد. آن‌گاه به سبزوار رفت و از حوزه درس فیلسوف معروف، حاج مولی هادی سبزواری، توشه‌ها برگرفت. پس از آن، به شونُدی رفت و پس از دیدار با نزدیکان و توقیفی کوتاه رهسپار نجف اشرف شد و سالیانی دراز در فقه و اصول از حوزه درس شیخ انصاری، استفاده کرد و تقریرات فقه و اصول شیخ را نوشت.

پس از درگذشت شیخ انصاری به سال ۱۲۸۱ ق نزد دیگران شاگردی نکرد، زیرا نیازی بدان نداشت و از عراق خارج نشد، بلکه منزوی بود و عهده‌دار فتوا و مرجعیت نشد و دنبال ریاست نیفتاد، ولی خواص اهل علم و تقوا او را رها نکردند و از او خواستند درسی شروع کند، ایشان هم پذیرفت ولی با این حال، به آن تظاهر نمی‌کرد

۱. مهر تابان، ص ۱۴۰، بخش دوم.

۲. در ریحانة‌الادب، ج ۶، ص ۳۷۶ «دره جز» ضبط شده است.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۵۳

و از اظهار فضل و مطرح شدن به عنوان مدرّس درس خارج بیزار بود و در منزلش تدریس می‌کرد. در عین حال، شاگردان زیادی دورش حلقه زدند و درسش مجمع طلاب فاضل گشت. وی در فقه و اصول با استفاده از تقریراتی که از شیخ انصاری نوشته بود، تدریس می‌کرد، و پیش از این درس، صبح‌ها در منزلش اخلاق درس می‌داد. شیخ آقا بزرگ تهرانی در ادامه این سخنان می‌افزاید:

آخوند همدانی شاگردان زیادی در فنّ اخلاق پرورید که هر یک ستارگان فروزانی بودند که زینت آسمان علم و فضیلت و محور تقوا و فضیلت به حساب می‌آمدند، و من گرچه فیض درک محضرش نصیبم نشد چون دو سال پس از وفاتش، یعنی، به سال ۱۳۱۳ ق به عراق رفتم، ولی گروه زیادی از شاگردانش را - که شب و روز ملازمش بودند و به آنچه خواستند رسیدند و به سعادت ابدی دست یافتند - درک کردم. شاگردانی که اثر تربیت او به خوبی در سیمایشان نمایان بود. استاد آخوند، مرحوم شوشتری هم چون از لیاقت و استعداد ذاتی او خبر داشت و امیدداشت که وی افراد زیادی را تربیت و به راه سعادت راهنمایی کند، عنایت زیادی به او داشت.<sup>۱</sup> علامه سید محسن امین عاملی که چندی افتخار درک محضر آخوند، نصیبش شده است گوید: «لم یکن فی زمانه ولا قبله پسینین ولا بعده كذلك من یمائله فی علم الأخلاق و تهذیب النفوس». وی می‌افزاید: اوایل دورانی که ما به نجف رفتیم (۱۳۰۸ ق) آخوند، همسایه ما بود و روزهایی چند به درس اخلاقیش حاضر شدم ولی به دلیل اشتغال به کارهای مهم‌تر نتوانستم ادامه دهم و اینک بر این امر، افسوس می‌خورم. او از زرق و برق دنیا و ریاست پرهیز می‌کرد و حتی نماز جماعت را با برخی از خواص در منزلش می‌خواند.<sup>۲</sup>

پس از این که مرحوم شوشتری او را به تربیت نفوس مستعده فرا خواند، در پی تربیت قابلین شد، به طوری که بعضی را از صبح تا طلوع آفتاب و عده‌ای را از طلوع تا مقداری از بر آمدن روز و هکذا؛ حتی بعضی را در اول شب و برخی را در آخر شب به

۱. نقیه‌المشر، ج ۲، ص ۶۷۴-۶۷۶.

۲. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۶.

راه سعادت رهنمون شد، تا این که توانست گروه زیادی را به طوری تربیت کند که هر یک، از اولیاء الله شدند.<sup>۱</sup>

### برخی از شاگردان

۱. شیخ محمد بهاری اهل بهار همدان (م ۱۳۲۵ ق) وصی آخوند
۲. سید احمد کربلایی
۳. آقا رضا تبریزی
۴. سید کمال مشهور به میرزا آقا دولت آبادی
۵. سید محمد سعید حبوبی نجفی، شاعر مشهور
۶. شیخ موسی شراره
۷. سید حسن صدر
۸. سید مهدی حکیم نجفی
۹. شیخ باقر قاموسی نجفی
۱۰. سید عبدالغفار مازندرانی
۱۱. شیخ محمد باقر نجم آبادی
۱۲. سید علی همدانی
۱۳. شیخ علی قمی
۱۴. سید محمود طالقانی نجفی
۱۵. داماد آخوند همدانی، سید ابوالقاسم اصفهانی
۱۶. سید محمد تقی شاه عبد العظیمی
۱۷. سید محمد تقی اصفهانی
۱۸. میرزا جواد آقا ملکی تبریزی
۱۹. فرزند آخوند، شیخ علی همدانی<sup>۲</sup>

---

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۹۹.

۲. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۶ و نقباء البشر، ج ۲، ص ۶۷۷.

## ۲۰. سید جمال الدین اسد آبادی<sup>۱</sup>.

آقا میرزا جواد آقا ملکی، یکی از شاگردان آخوند، بعد از دو سال تلمذ، خدمت استاد عرض می‌کند «من در سیر خود به جایی نرسیدم». آخوند در جواب از اسم و رسمش سؤال می‌کند، او تعجب کرده می‌گوید: مرا نمی‌شناسید؟ من جواد تبریزی ملکی هستم. ایشان می‌گویند: شما با فلان ملکی‌ها بستگی دارید؟ آقا میرزا جواد آقا چون آنان را خوب و شایسته نمی‌دانسته از آنان انتقاد می‌کند. آخوند همدانی در جواب می‌فرماید: هر وقت توانستی کفش آنها را که بد می‌دانی پیش ایشان جفت کنی، من خود به سراغ تو خواهم آمد. میرزا جواد آقا فردا که به درس می‌رود خود را حاضر می‌کند که در محلی پایین‌تر از بقیۀ شاگردان بنشیند، تا رفته رفته طلبه‌هایی که از آن فامیل در نجف بودند و ایشان آنان را خوب نمی‌دانسته، مورد محبت قرار می‌دهد تا جایی که کفششان را پیش پای آنها جفت می‌کند. چون این خبر به آن طایفه که در تبریز ساکن بودند می‌رسد رفع کدورت فامیلی می‌شود. بعداً، آخوند او را ملاقات می‌کند و می‌فرماید: دستور تازه‌ای نیست تو باید حالت اصلاح شود تا از همین دستورهای شرعی بهره‌مند شوی. ضمناً یادآوری می‌کند که کتاب *مفتاح الفلاح* شیخ بهائی برای عمل کردن خوب است.<sup>۲</sup>

روزی از جناب حاج شیخ علی زاهد، یکی از شاگردان مرحوم آخوند، سؤال شد که استاد شما جناب آخوند همدانی شاگردان خود را به چه چیز تربیت می‌کرد؟ فرمود: به ذکر موت، و به بعضی از ارادتمندان خود فرموده بود: چنانچه شخصی یک سال، شب‌ها در سجده چهارصدبار بگوید: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ از عالم طبیعت خارج می‌شود.<sup>۳</sup>

برخی از آثار قلمی آخوند همدانی عبارتند از: چند نامه و دستورالعمل ارزنده که در آخر *تذکره‌المتقین* به چاپ رسیده است. یکی از آن نامه‌ها دستورالعملی است به مرحوم سید علی آقا ایروانی، بدین مضمون:

۱. نهضت‌های اسلامی در صد سالۀ اخیر، ص ۳۷.

۲. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمتألهین، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۳. همان، ص ۱۳۵.



جناب آقا! الحذر الحذر من القواطع الأربعة: كثرة الكلام و كثرة الطعام و كثرة المنام و كثرة المجالسة مع الأنام، و عليك بتقليبها و تبديلها بذكر الله الملك العلام في الليالي و الأيام. والسلام!.

آثار دیگر وی عبارتند از: تقریراتی که از درس شیخ انصاری نوشته است یا شاگردانش از درس فقه یا اخلاقش نگاشته‌اند؛ از جمله: صلاة المسافر؛ الخلل؛ القضاء و الشهادات، الرهن.<sup>۲</sup>

سرانجام، پس از عمری تلاش و تربیت ده‌ها انسان مستعد، در سفری برای زیارت کربلا در بیست و هشتم شعبان ۱۳۱۱ ق<sup>۳</sup> مرغ روحش به بهشت برین پرواز کرد و در جوار رحمت حق آرمید. جسد پاکش در حجره چهارم از سمت چپ صحن مطهر سیدالشهدا (علیه السلام) - نسبت به کسی که از در زینبی داخل صحن شریف می‌شود - به خاک سپرده شد.

فرزند آخوند، مرحوم شیخ علی هم به سال ۱۳۵۹ ق در نجف اشرف در گذشت و در وادی السلام پشت مقام حضرت مهدی (علیه السلام) مدفون شد.

### ۳. حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

مرحوم میرزا جواد آقا فرزند حاج میرزا شفیع، عارفی کامل و عالمی عامل و سالکی واصل و فقیهی گران‌قدر و از شاگردان جمال‌السالکین، مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی است. وی در تبریز متولد شد و پس از تحصیل مقدمات و سطوح به نجف اشرف عزیمت کرد. فقه را از مرحوم حاج آقا رضا همدانی، صاحب مصباح‌الفقیه و اصول را از آخوند خراسانی و علم درایه و حدیث را از محدث نوری

۱. تذکرة المتقین، ص ۲۳۷.

۲. نعباء البشر، ج ۲، ص ۶۷۷.

۳. در تذکرة المتقین، ص ۲۳۷، وفات آخوند در ماه رجب سال یاد شده دانسته شده است، ولی کتاب‌های نعباء البشر، ج ۲، ص ۶۷۷؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۶۲؛ تاریخ حکماء و عرفاء متأخر، ص ۱۳۲، وفات آخوند را در بیست و هشتم شعبان ۱۳۱۱ ق ذکر کرده‌اند.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۵۷

فرا گرفت. در همان اوقات ملازمت و مصاحبت آخوند همدانی را اختیار، و حدود چهارده سال از محضر آن بزرگمرد استفاده کرد.

مرحوم ملک‌ی<sup>۱</sup> در سال ۱۳۲۰ یا ۱۳۲۱ ق به ایران مراجعت کرد و در تبریز سکنی گزید، لکن در زمان اوج انقلاب مشروطه (۱۳۲۹ ق) به قم مهاجرت کرد<sup>۲</sup> و مشغول تدریس فقه و اخلاق و انجام دادن سایر وظایف شد. محور درس فقه او مفاتیح فیض کاشانی بود. وی دو جلسه تدریس اخلاق یکی در منزل برای خواص و دیگری در مدرسه فیضیه برای عموم نیز داشت. نماز جماعت را در مسجد بالا سر حضرت معصومه علیها السلام و گاهی مدرسه فیضیه اقامه می‌کرد. امام خمینی رضی الله عنه در نماز جماعت ایشان و نیز درس اخلاقی که برای خواص در منزل می‌گفته‌اند حاضر می‌شدند.

مرحوم ملک‌ی، اهل عبادت و تهجد و از بگاؤون زمان خویش بود. سه ماه رجب، شعبان و رمضان را به طور متوالی روزه می‌گرفت. و در قنوت نمازهای نافله مکرراً این بیت را می‌خواند:

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب      ما را ز جام باده گلگون خراب کن<sup>۳</sup>  
وی می‌نویسد:

...أقول: لا تکن کافراً بهذه الأخبار، و انّی أشهد الله أنّی أعرف من المتهجدین  
من کان یسمع من یوقظه و ینادیه وقت تهجده فی أوائل أمره بلفظة آقا، فیقوم  
لورده؛<sup>۴</sup>

۱. به خاطر انتساب او به خانواده ملک التجار تبریزی، به ملک‌ی معروف شده است. (ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۳۹۷).

۲. در کتاب گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۲؛ و مقدمه رساله لقاء الله، ص ۵؛ ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۳۹۷ آمده است که میرزا جواد آقا پس از مراجعت از نجف چند سالی در تبریز سکنی گزید و سپس به قم مهاجرت کرد؛ ولی اعیان الشیعه (ج ۴، ص ۲۵۴) و نقباء البشر (ج ۱، ص ۳۳۰)، نوشته‌اند: او به سال ۱۳۲۰ ق، از نجف به قم مهاجرت و سکنی اختیار کرد. به نظر می‌رسد قول اول صحیح است.

۳. آینه دانشوران، ص ۳۵۱.

۴. اسرار الصلاة، ص ۲۱۹-۲۹۰.

...این روایات را بپذیر و انکار نکن، خدا را شاهد می‌گیرم که من از شب زنده داران کسی را می‌شناسم که - در اوایل کارش - به هنگام سحر، صدای فرشته‌ای که او را بیدار می‌کرد می‌شنید.

فرشته با لفظ «آقا» به او خطاب می‌کرد و آن شخص با این سخن بیدار می‌شد و به نماز شب می‌ایستاد.

ظاهراً شخصی که با صدای فرشته برای نماز شب در سحرگهان از خواب برمی‌خاسته، خود میرزا جواد آقاست که برای پرهیز از توهم خودستایی، این حقیقت را بدین عبارت بیان کرده است.

آری، کسانی که در راه وصول به محبوب استقامت دارند به مقتضای آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ۗ أَلَّا تَلْمِزُهُمُ الْمَلَائِكَةُ اللَّهُ بِرَأْسِهِمْ نَزَلَ رُسُلُهُمْ أَفَتَزِيدَهُم مِّنْ فَسَادٍ أَن يَسْمَعُوا قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ وَقَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ عَلَىٰ مَا وَعَدْتُهُمْ وَأُضِلُّوا سُبُلَهُمْ لِيَسْأَلُوا بِهِمْ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَلَمْ يُجِبْ لَهُمْ سَوَابِقَ الَّذِينَ أُحْضِرُوا لِيَسْأَلُوا بِهِمْ إِذْ هُمْ يُسْأَلُونَ فَاحْتَضِرُوا قُلُوبَهُمْ فَهُم بِذُنُوبِهِمْ لَمَنُونٌ﴾ می‌شوند و ایشان یکی از آن افراد بود.

او جز خدا و خواست او هوایی در سرنداشت و به چیز دیگری نمی‌اندیشید و زبان حالش خطاب به خداوند سبحان چنین بود:

گر بشکافند سرا پای من جز تو نیابند در اعضای من

مرحوم ملکی از علاقه‌مندان و شیفتگان خاندان رسالت به شمار می‌آمده و به خصوص به امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - عشقی سوزان داشته است و این موضوع از لابه‌لای آثارش به ویژه مناجاتش با امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در مراقبات (ص ۱۷۹ - ۱۸۳) کاملاً مشهود است.

در مقام و منزلت او همین بس که حکیم و اصولی نامدار شیخ محمد حسین اصفهانی با این که از نظر علمی و عملی دارای مقامی بلند و والا بوده است، طی نامه‌ای از میرزا جواد آقا - که با همدیگر رابطه دوستی داشته‌اند - دستورالعملی می‌طلبد و ایشان هم در نامه کوتاهی، مطالب سودمند و ارزنده‌ای برای محقق اصفهانی می‌نویسند. قسمتی از این دستورالعمل در بخش هفتم همین کتاب خواهد آمد.

## داستان‌هایی از او

### ۱. میرزا جواد آقا می‌گوید:

روزی استاد، مولی حسینقلی همدانی به من فرمود: مقام تربیت فلان شاگرد به عهده شماست. آن شاگرد همتی فراوان داشت و عزمی راسخ. مدت شش سال در مراقبت و مجاهدت کوشش کرد، تا به مقامی رسید که قابلیت محضه بود برای ادراک تجرید نفس. خواستم این سالک راه سعادت به دست استاد بدین فیض نائل، و به این خلعت الهیه مخلّع گردد. او را با خود به خانه استاد بردم و پس از عرض مطلوب، استاد فرمودند: «این که چیزی نیست». و فوراً با دست خود اشاره کردند و فرمودند: «تجرید مثل این است». آن شاگرد می‌گفت: «فوراً دیدم که از بدنم جدا شده‌ام و در کنار خود موجودی را مانند خود مشاهده می‌کنم».<sup>۱</sup>

### ۲. یکی از شاگردان خاص میرزا جواد آقا می‌گوید:

شبی، در شاهرود خواب دیدم که در صحرائی حضرت صاحب الامر علیه السلام با جماعتی تشریف داشتند و گویا به نماز جماعت ایستاده‌اند. نزدیک رفتم که جمال مبارکش را زیارت کنم و دست شریفش را ببوسم؛ شیخ بزرگواری را در کنار آن حضرت دیدم که آثار بزرگواری و وقار از سیمایش پیدا بود. هنگامی که بیدار شدم در اندیشه این رفتم که آن شیخ کیست که تا این اندازه به امام عصر - ارواح من سواه فداه - مربوط و نزدیک است. برای یافتنش به مشهد مشرف شدم، وی را ندیدم. در تهران آمدم، به او برخورد نکردم. به قم مسافرت کردم و در مدرسه فیضیه او را در یکی از حجره‌ها مشغول تدریس دیدم. پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند: آقای حاج میرزا جواد آقا ملکی است. خدمتش رسیدم، از من تفقد زیادی کرد و فرمود: کی آمدی؟ گویا مرا دیده و شناخته و از قضیه آگاهند. از آن پس، ملازمتش را اختیار کردم و او را چنان یافتم که دیده بودم و می‌خواستم.<sup>۲</sup>

۱. بُب اللباب، ص ۳۵-۳۶.

۲. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۳. یکی از کسانی که مرحوم ملکی را زیارت کرده و از او بهره برده است می‌گوید: حاج میرزا جواد آقا روزی پس از پایان درس، عازم حجرهٔ یکی از طلبه‌ها در مدرسهٔ دارالشفا شد و من در خدمتش بودم. به حجرهٔ آن طلبه وارد شد و پس از به جای آوردن مراسم احترام و اندکی جلوس برخاست و حجره را ترک گفت. هدف از این دیدار را پرسیدم. در پاسخ فرمودند: شب گذشته هنگام سحر، فیوضاتی بر من افاضه شد که فهمیدم از ناحیهٔ خودم نیست و چون توجه کردم دیدم این آقای طلبه به تهجد برخاسته و در نماز شبش به من دعا می‌کند و این فیوضات اثر دعای اوست. این بود که برای سپاس‌گزاری از عنایتش به دیدارش رفتم.<sup>۱</sup>

سرّخدا که عارفِ سالک به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید؟  
(حافظ)

۴. حاج میرزا جواد آقا پسری داشته که شمع فروزان شبستان خانواده بوده است. در روز عید غدیر که ایشان در منزل جلوس می‌کرده و مردم به زیارتشان می‌آمده‌اند، خادمهٔ منزل کنار حوض خانه می‌آید و ناگاه چشمش بر پیکر بی جان پسر بر روی آب می‌افتد و بی اختیار فریاد می‌زند. اهل خانه با صدای خادمه از اندرون بیرون می‌آیند، و با این منظرهٔ دلخراش مواجه می‌شوند، و همه بی اختیار فریاد می‌کشند و شیون سر می‌دهند. مرحوم ملکی ناگاه متوجه صدای شیون می‌شود. وقتی از اتاق خود بیرون می‌آید جنازهٔ پسرش را کنار حوض می‌بیند. فوراً رو به زن‌ها خطاب می‌کند: ساکت! همگی سکوت می‌کنند و سکوت همچنان ادامه می‌یابد تا آن‌که مرحوم ملکی از همهٔ مهمانان پذیرایی می‌کند و طبق معمول هر ساله، عده‌ای از آنان نهار را در منزل ایشان صرف می‌کنند. پس از پایان یافتن غذا که مهمانان عازم رفتن می‌شوند به چند نفر از خواصّ آنان می‌گوید: «شما اندکی تأمل کنید، با شما کاری دارم». و آن‌گاه که سایر مهمانان بیرون می‌روند، ماجرا را برای آنان باز گو می‌کند و از آنان برای مراسم تجهیز فرزند از دست رفته کمک می‌گیرد.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ﴿۶۱﴾

این داستان گذشته از آن که حاکی از اعلا درجه مقام رضا و تسلیم آن بزرگوار است، نشان قدرت روحی و نیروی تصرف او در نفوس دیگران نیز هست.<sup>۱</sup>

### شاگردان

مجلس درس اخلاق مرحوم ملکی پر رونق و گرم بوده و عده زیادی در آن شرکت می کرده اند و، به طوری که بعضی نوشته اند، در تبریز حدود چهار صد نفر در مجلس اخلاق او شرکت می جسته اند.<sup>۲</sup> تعدادی از شاگردان ایشان عبارتند از: حضرت امام خمینی، مرحوم حاج آقا حسین فاطمی قمی، مرحوم حجة الاسلام سید محمود یزدی، مرحوم محمود مجتهدی و شیخ اسماعیل بن حسین متخلص به «تائب».

### تالیفات

مرحوم میرزا جواد آقا تالیفات و آثار متعددی دارد که برخی از آنها هنوز چاپ نشده است. پاره ای از آثار قلمی وی عبارتند از:

۱. اسرار الصلاة، مکرراً چاپ شده و به زبان عربی است.
۲. المراقبات یا اعمال السنه، مکرراً چاپ شده و به زبان عربی است. به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است.
۳. لقاء الله که چندبار چاپ شده است.
۴. کتابی در فقه که هنوز چاپ نشده است. مرحوم ملکی در پایان آن نوشته است: تمّ الجزء الأوّل من کتاب النکاح ویتلوه الجزء الثاني، و أوّله الولاية بيد المذنب العاصي، أسیر الآمال والأمانی فی يوم السابع عشر من شهر [صفر] المظفر و قد مضت من الهجرة النبویة ألف و ثلاثمائة و اثنا عشر [كذا] سنّة فی مشهد الغریّ. و در پشت کتاب نوشته شده است:

لا يخفى أنّ هذه الوجيزة من تصنيفات حضرة مولانا العلامة حجة الإسلام، ملاذ

۱. همان، صفحه و - ز.

۲. آئینه دانشوران، ص ۳۵۰.

الأعلام، باب الفتاوى و الاحكام، آية الملك العلام، صاحب النفس الزكية، العبد الصالح الحاج ميرزا جواد التبريزي (متّع الله الإسلام و المسلمين بطول بقائه) كتبه في عنفوان شبابه بمشهد وليّ ربّ العالمين أمير المؤمنين (أرواح العالمين فداه) فى شهر شعبان.<sup>۱</sup>

۵. حاشیة فارسى بر الغاية القصوى، ترجمه العروة الوثقى:

محدث قمى، العروة الوثقى را به فارسى ترجمه کرده و آن را الغاية القصوى نامیده است. این ترجمه مکرر چاپ شده، از جمله در ۱۳۲۸ ق در بغداد. مرحوم حاج میرزا جواد آقا حاشیه‌ای به زبان فارسى بر الغاية القصوى نوشته که چاپ نشده است. این بنده، دو نسخه خطی آن را که در حاشیه نسخه چاپی الغاية القصوى نوشته شده، دیده است. در این جا به نمونه‌هایی از حواشی ایشان، اشاره می‌شود:

در بحث سجده نماز آن جا که در متن عروه آمده است: «جایز است در قنوت و غیر قنوت از احوال نماز، دعا کردن به زبان فارسى...»؛ ایشان در حاشیه نوشته‌اند: «اگر چه شعر فارسى باشد، مثلاً در سجده بگوید:

مالم به خاک روی مذلت به این امید شاید که دوست رابه ضراعت<sup>۲</sup> رضا کنم» در بحث اوقات نماز، آن جا که در متن عروه آمده است: «هرگاه انسان، چهار رکعت یا بیشتر از نماز شب را به جای آورد و فجر طلوع کرد، بقیه را مخففه یعنی بدون سوره به جای آورد...» در حاشیه می‌نویسد: «در این فروع، دلیل بر تخفیف نیافتیم لا سیما به قید بدون سوره».

در ارزش و ارجمندی آثار قلمی او همین بس که حضرت امام خمینی مطالعه کتاب‌های او را توصیه کرده و فرموده است:

ای عزیز! شیطان تو را وسوسه نکند و به آنچه داری قانع ننماید. قدری حرکت کن و از صورت بی مغز و قشر بی لب تجاوز [نما] و ذمائم اخلاق خود را... در تحت مطالعه و

۱. لقاء الله، مقدمه، صفحه ج - د.

۲. ضراعت: ۱. فروتنی نمودن، ۲. خواری نمودن، حقیر گردیدن، ۳. به زاری خواستن، زاریدن، تضرع کردن. (فرهنگ معین)

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ﴿۶۳﴾

مداقه قرار بده... فرضاً که از عرفا کسی را به بزرگی نمی شناسی از علمای بزرگ معرفت و اخلاق، آنها را که پیش همه علما مسلمند پیروی کن... و از علمای معاصر کتب شیخ جلیل القدر عارف بالله حاجی میرزا جواد تبریزی رحمته الله علیه را مطالعه نما. شاید ان شاء الله از این تأبّی و تعسّف خارج شوی.<sup>۱</sup>

### درگذشت

این شمع فروزان و چشمه جوشان معارف الهی سرانجام پس از عمری تلاش در راه تهذیب انسانها سحرگاه یازدهم ذی الحجّة سال ۱۳۴۳ ق به ریاض قدس پر کشید و در جوار رحمت حق آرامید. قبر او در قبرستان شیخان قم نزدیک مقبره میرزای قمی واقع شده و همواره مزار اهل دل است.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما ماده تاریخ در گذشتش به عربی جمله: «رُفِعَ الْعِلْمُ وَ ذَهَبَ الْحِلْمُ» است و به فارسی این مصراع: «از جهان جان رفت و از ملت پناه» (۱۳۴۳).

یکی از شاگردان او می گوید: در شب وفات میرزا جواد آقا، نزدیک سحر، در حالتی بین خواب و بیداری، دیدم درهای آسمان به روی من گشوده و حجابها مرتفع شده است و تا زیر عرش الهی را مشاهده کردم و آن مرحوم را دیدم که ایستاده و دست به قنوت گرفته و مشغول تضرّع و مناجات و گریه است و از مقام و نزدیکی او به خداوند سبحان تعجب می کردم که ناگهان شنیدم کسی دم منزل در می زند. فوراً برخاستم و در را باز کردم. دیدم یکی از دوستان است. گفت: فلانی! بیا منزل آقا. گفتم مگر چه خبر است؟ پاسخ داد: «به شما تسلیت می گویم، آقا از دنیا رفت».<sup>۲</sup>

### دو نکته

۱. در اعیان الشیعه (ج ۴، ص ۲۵۴) و ریحانة الأدب (ج ۵، ص ۳۹۷) وفات مرحوم

۱. معراج السالکین و صلاة العارفين، چاپ شده در یادنامه شهید مطهری، ج ۱، ص ۵۶.

۲. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۳.



ملکی به سال ۱۳۴۴ ق ذکر شده که البته اشتباه است.

۲. چنان که یاد شد برخی در گذشت این مرد بزرگ را در سحرگاه شب یازدهم ذی‌الحجه دانسته‌اند؛ ولی شیخ آقا بزرگ تهرانی و برخی دیگر، وفات ایشان را به روز دهم یعنی عید قربان ذکر کرده‌اند. هم‌چنین در مقدمه لقاءالله (صفحه «ز») از حاج آقا حسین فاطمی قمی داستانی نقل شده که شاهد این است که به هنگام شروع در خواندن نماز ظهر، پس از گفتن «تکبیرة الاحرام» روح مقدس او به عالم قدس پرواز کرده است.

#### ۴. جمال السالکین سید احمد کربلایی

وی از شاگردان معروف مولی حسینقلی همدانی است. علامه طباطبائی رحمته‌الله در آغاز رساله محاکمات<sup>۱</sup> درباره ایشان می‌نویسد:

مرحوم سید اصلاً اصفهانی بوده، ولی نشو و نمای وی در کربلای معلّی بوده و بعد از ادراک و رشد، به تحصیل ادبیات پرداخته و چنانچه از انواع مراسلاتی که به شاگردان و ارادت کیشان خویش نگاشته پیداست قلمی شیوا و بیانی معجزه آسا داشته، پس از تکمیل ادبیات وارد علوم دینی گردیده و سر انجام به حوزه درس مرحوم آخوند مولی کاظم خراسانی - رضوان الله علیه - ملحق شده و دوره تعلّم علوم ظاهری را در تحت تربیت ایشان انجام داده و اخیراً در بوتۀ تربیت و تهذیب مرحوم آیه‌الحق و استاد وقت، شیخ بزرگوار، آخوند مولی حسینقلی همدانی - قدّس سرّه العزیز - قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده، و از همگنان گوی سبقت ربوده و در صف اول و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردید، و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود و بعد از در گذشت مرحوم آخوند، در عتبه

---

۱. علامه رحمته‌الله رساله‌ای به عنوان محاکمات بین مکاتبات فیلسوف نامدار شیخ محمد حسین اصفهانی و عارف بزرگوار مرحوم سید احمد کربلایی، نوشته‌اند. مکاتبات این دو بزرگوار درباره این بیت عطار است:  
 او به سرناید ز خود آن‌جا که اوست      کی رسد عقل وجود آن‌جا که اوست  
 این مکاتبات به چاپ رسیده است.

## بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۶۵

مقدس نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده و در معارف الهیه و تربیت و تکمیل مردم، ید بیضا نشان می‌داد. جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار، قدم در دایره کمال گذاشته، پشت پای به بساط طبیعت زده و از سکّان دار خلد و محرمان حریم قرب شدند که از آن جمله است، سید اجل، آیت حق و نادره دهر، عالم عابد، فقیه محدث، شاعر مُفلق، سید العلماء الربانیین مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبائی تبریزی (۱۲۸۵ - ۱۳۶۶ ق) که در معارف الهیه و فقه حدیث و اخلاق استاد این ناچیز می‌باشد (رفع الله درجاته السامیه و أفاض علينا من برکاته) سید بزرگوار صاحب ترجمه در سال ۱۳۳۰ ق در عتبه مقدس نجف، زندگی مستعار را بدرود گفت و روان پاکش به عالم بالا پرواز کرد (رحمة الله علیه).<sup>۱</sup>

علامه طباطبائی از استادش مرحوم قاضی از قول سید نقل می‌کند که ما پیوسته در خدمت مرحوم آیه‌الحق آخوند مولى حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - بودیم و آخوند صد در صد در اختیار ما بود، ولی همین که آقا حاج شیخ محمد بهاری با آخوند آشنایی و ارادت پیدا کرد دائماً در خدمت او رفت و آمد داشت و آخوند را از ما دزدید.

مرحوم قاضی می‌فرمود: آقا سید احمد کربلایی می‌گفت: در سفری به درویشی روشن ضمیر برخوردیم. او به من گفت: من مأموریت دارم شما را از دو چیز مطلع کنم: کیمیا و آن‌که من فردا می‌میرم، شما مرا تجهیز و دفن کنید. گفتم: من به کیمیا نیازی ندارم؛ اما تجهیزات شما را حاضریم. فردا آن درویش می‌میرد و مرحوم سید متکفل تجهیزات و کفن و دفن او می‌شوند.<sup>۲</sup>

از ایشان نقل شده است که فرموده‌اند:

روزی در جایی استراحت کرده بودم، کسی مرا بیدار کرد و گفت: «اگر می‌خواهی نور اسفهدیه را تماشا کنی از جای برخیز». وقتی چشم گشودم دیدم نوری بی حدّ و اندازه

۱. محاکمات، چاپ شده در یادنامه شهید قدوسی، ص ۲۶۹-۲۷۰.

۲. مهر تابان، ص ۱۴۰، بخش دوم.

مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است». علامه طباطبائی فرموده‌اند: «این همان مرحله تجلی نفس است که بدین صورت و به کیفیت نور غیر محدود، مشاهده می‌شود».<sup>۱</sup>

مجاهد شهید، مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد تقی بافقی، (۱۲۹۲-۱۳۶۵ ق)<sup>۲</sup> و مرحوم سید محمد کاظم عصّار،<sup>۳</sup> و سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعه<sup>۴</sup> و حاج میرزا علی آقا قاضی، از شاگردان آقا سید احمد کربلایی هستند و مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی از دوستان مرحوم سید احمد کربلایی و مرحوم محمد سعید حبوبی بوده است.<sup>۵</sup>

شیخ آقا بزرگ تهرانی ضمن بر شمردن شاگردان میرزای شیرازی بزرگ، می‌نویسد:

۳۴. حاج سید احمد کربلایی نجفی؛ بعد از سال ۱۳۰۰ ق به سامرا عزیمت کرد و سالیانی چند از محضر میرزا بهره گرفت. سپس به نجف بازگشت. در نجف در بحث حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، و حاج میرزا حسین تهرانی حضور یافت و پس از آن، از یاران خاص مولی حسینقلی همدانی گشت. مراتب تهذیب نفس را به تمامی پیمود. خود نیز درسی داشت که عده‌ای از طلاب در آن شرکت می‌کردند. به سال ۱۳۳۲ ق در نجف اشرف بدرود حیات گفت.<sup>۶</sup>

نیز شیخ آقا بزرگ رحمته‌الله علیه می‌نویسد:

سید در جاهای خلوت نماز می‌خواند و از اقتدای مردم به خود دوری می‌جست و کثیرالبکاء بود به طوری که حتی در نماز نمی‌توانست از گریه خودداری کند و بی‌اختیار می‌گریست به خصوص در نافله‌های شب. چند سالی به این فیض نایل شدم که همسایه‌اش بودم و در آن مدت از او اموری مشاهده کردم که ذکرش به طول

۱. بُب اللباب، ص ۳۶.

۲. مجاهد شهید، آیه‌الله حاج شیخ محمد تقی بافقی، ص ۵۷.

۳. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۳۴.

۴. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۲.

۵. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۳۸.

۶. میرزای شیرازی، ص ۱۰۸؛ هدیه‌الرازی، ص ۶۶.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۶۷

می‌انجامد. وی بسیار به مادرش خدمت می‌کرد و پیش از مادرش درگذشت. جنازه‌اش را گروهی از شاگردان و ارادتمندانش تشییع کردند و در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام مقابل ایوانی که پشت مرقد منور واقع شده به خاک سپردند.<sup>۱</sup> سید محسن امین عاملی در شرح حال ایشان می‌نویسد:

او استاد ماست. نزد او سطح فقه و اصول را در نجف استفاده کردیم و از علم و اخلاق او بهره بردیم. عالمی بود فاضل، کامل، باتقوا، مرتاض و مهذب النفس. او از آخوند حسینقلی همدانی و میرزا حسین بن میرزا خلیل تهرانی و شیخ علی بن حسین نجفی - همگی از مولی علی بن میرزا خلیل رازی - روایت می‌کند.<sup>۲</sup> چند نامه بسیار آموزنده و زیبا از مرحوم آقا سید احمد کربلایی، در اواخر کتاب تذکرةالمتقین درج شده است. هم‌چنین مکاتباتی که با محقق اصفهانی درباره شعر عطار داشته‌اند، چاپ شده است.

آقا سید علی قاضی شاگرد مرحوم سید احمد کربلایی گوید:

شبی از شب‌ها را به مسجد سهله می‌گذرانیدم به تنهایی. به نیمه شب یکی در آمد و به مقام ابراهیم علیه السلام مقام کرد و از پی فریضه صبح در سجده شد تا طلوع خورشید. آن‌گاه برتم و دیدم... آقا سید احمد کربلایی بگآء است - قدس الله سره القدوسی - و از شدت گریه خاک سجده‌گاه، گل کرده است و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید.<sup>۳</sup>

## دو نکته

۱. چنان که گذشت علامه طباطبائی در آغاز محاکمات وفات سید را به سال ۱۳۳۰ ق ذکر کرده، ولی شیخ آقا بزرگ تهرانی در نقباء البشر (ج ۱، ص ۸۸) و هدیه‌الرازی (ص ۶۶) و سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه (ج ۲، ص ۴۷۲)

۱. نقباء البشر، ج ۱، ص ۸۸

۲. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۲.

۳. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۳۵.

گفته‌اند: وی در ۲۷ شوال ۱۳۳۲ ق در گذشت. با توجه به این‌که شیخ آقا بزرگ و سید محسن امین از نزدیک با او آشنا بوده و وی را درک کرده‌اند و علامه امین شاگردش بوده و می‌گوید: ایشان زنده بود که ما از نجف بیرون رفتیم. پس از آن آگاه شدیم که در تاریخ یاد شده بدرود حیات گفته است؛ ظاهراً قول دوم صحیح است.

۲. چنان‌که گذشت علامه طباطبائی فرموده‌اند: «سید اصلاً اصفهانی است.» ولی در کتاب‌های یاد شده آمده است که سید تهرانی الاصل و مولدش کربلا و مسکن و مدفنش نجف است.

#### ۵. آیه‌الله حاج میرزا علی قاضی

آیه‌الله میرزا علی قاضی (۱۲۸۵-۱۳۶۶ق) از عجایب روزگار و نوادر ادوار و صاحب کرامات و مکاشفات بسیار و از مبرزترین شاگردان مرحوم سید احمد کربلایی سابق الذکراست.

مرحوم قاضی ابتدا در امور معرفت شاگرد پدرشان مرحوم آیه‌الحق آقای سید حسین قاضی، از معاریف شاگردان میرزای بزرگ شیرازی، بوده‌اند و ایشان شاگرد مرحوم امام قلی نخجوانی و او شاگرد مرحوم آیه‌الحق آقا سید قریش قزوینی است. وقتی که مرحوم قاضی به نجف آمدند تحت تربیت مرحوم آقا سید احمد کربلایی قرار گرفتند و با مراقبت ایشان طریقی می‌نمودند. هم‌چنین مرحوم قاضی سالیان متمادی ملازم و هم صحبت عابد زاهد ناسک، حاج سید مرتضی کشمیری رحمته‌الله‌علیه بوده‌اند، البته نه به عنوان شاگردی بلکه به عنوان ملازمت و استفاده از حالات و تماشای احوال و واردات و البته در مسلک عرفانی بین این دو بزرگوار، تباینی بعید است.<sup>۱</sup>

مرحوم قاضی در دوره خود، یگانه استاد مبرز اخلاق و سیر و سلوک در حوزه نجف بود، و شخصیت‌های بزرگی به همّت ایشان پرورش یافته‌اند.<sup>۲</sup> از جمله علامه طباطبائی و برادرش و مرحوم آیه‌الله شیخ محمد تقی آملی رحمته‌الله‌علیه صاحب تعلیقه شرح

۱. مهر تابان، ص ۱۸-۱۹، بخش نخست.

۲. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۶۱.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۶۹

منظومهٔ سبزواری. علامه طباطبائی در این باره فرموده است: «ما هر چه در این مورد داریم از مرحوم قاضی داریم»<sup>۱</sup>.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد  
مرحوم قاضی به شاگردان خود طبق موازین شرعی، با رعایت آداب باطنی اعمال  
و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال، به طریق خاصی دستورهای اخلاقی  
می دادند، و دل‌های آنان را برای پذیرش الهامات عالم غیب آماده می کردند.

خود ایشان در مسجد کوفه و سهله حجره داشتند، و بعضی از شب‌ها را تنها در آن  
حُجرات بیتوته می کردند و شاگردان خود را نیز توصیه می کردند که بعضی از شب‌ها  
را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند. دستور داده بودند که چنانچه در بین  
نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر، برای شما پیش آمدی کرد و یا بعضی از  
جهات عالم غیب را مشاهده کردید، توجه نکنید و دنبال عمل خود باشید.<sup>۲</sup>

در دههٔ اول و دوم ماه رمضان، مجالس تعلیم و انس در شب‌ها بوده است. حدود  
چهار ساعت از شب گذشته شاگردان به محضر ایشان می رفته‌اند و جلسهٔ درس دو  
ساعت طول می کشیده است؛ ولی در دههٔ سوم مجلس تعطیل بوده و مرحوم قاضی  
دیگر تا آخر ماه رمضان دیده نمی شدند. هر چه شاگردان به دنبال ایشان می گشتند، در  
نجف، مسجد کوفه، مسجد سهله و یا در کربلا، ابداً اثری از ایشان نبود، و این روش  
مرحوم قاضی بود تا زمان رحلت.<sup>۳</sup>

علامه طباطبائی رحمته الله علیه گوید: معمولاً ایشان در حال عادی ده بیست روزی در دسترس  
بودند، و رفقا می آمدند و می رفتند و مذاکراتی داشتند؛ آن وقت دفعتاً ایشان نیست  
می شدند و چند روزی اصلاً پیدا نمی شدند. در خانه، مدرسه، مسجد، کوفه و سهله  
ابدأً از ایشان خبری نبود، و عیالاتشان هم نمی دانستند کجا می رفتند و چه می کردند.  
هیچ کس خبر نداشت.

۱. همان، ص ۶۲.

۲. مهر تابان، ص ۱۹، بخش نخست.

۳. همان، ص ۱۷، بخش نخست.

رفقا در این روزها در هر جا که احتمال می‌دادند مرحوم قاضی را نمی‌جستند، و اصلاً نبود. بعد از چند روزی باز پیدا می‌شد، و درس و جلسه‌های خصوصی را در منزل و مدرسه دایر می‌کرد و غرایب و عجایب بسیار داشتند.<sup>۱</sup>

در روایت است که حضرت قائم - ارواحنا فداه - هنگام ظهور دعوت خود را از مکه آغاز می‌کنند. بدین طریق که بین رکن و مقام، پشت به کعبه اعلان ظهور می‌فرمایند، و از خواص آن حضرت سیصد و سیزده نفر، در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند.

مرحوم قاضی علیه السلام می‌فرمود: در این حال حضرت به آنها مطلبی می‌گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرق می‌گردند. چون همه آنها طی الارض دارند، تمامی عالم را تفحص می‌کنند و می‌فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه‌های اسرار الهی و صاحب الامر نیست. در این حال همه به مکه بر می‌گردند و تسلیم آن حضرت می‌شوند و بیعت می‌کنند. مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمود: من می‌دانم کلمه‌ای که حضرت به آنها می‌فرماید و همه از دور او متفرق می‌شوند چه کلمه‌ای است.

مرحوم قاضی می‌فرمود: بعضی از افراد زمان ما مسلماً محضر مبارک آن حضرت را ادراک کرده‌اند و به خدمتش شرفیاب شده‌اند. یکی از آنها در مسجد سهله در مقام آن حضرت، که به مقام صاحب الزمان معروف است، مشغول دعا و ذکر بوده است که ناگهان آن حضرت را در میانه نوری بسیار شدید می‌بیند که به او نزدیک می‌شدند و چنان اُبْهت و عظمت آن نور او را می‌گیرد که نزدیک بوده قبض روح شود، و نفس‌های او به شمارش افتاده بود، و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که جان دهد. در این هنگام امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را به خداوند متعال قسم می‌دهد که به او نزدیک نگردند. بعد از دو هفته که وی در مسجد کوفه مشغول

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ❁ ۷۱

ذکر بوده، امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بر او ظاهر می‌شوند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد.

مرحوم قاضی می‌فرمود: این شخص شیخ محمد تقی آملی بوده.<sup>۱</sup>  
یکی از شاگردان مرحوم قاضی می‌گوید:

آقای قاضی شب‌ها مجلس اخلاق داشتند و چراغ روشن نمی‌کردند. بعضی از علمای نجف که اهل باطن بودند و به آن مجلس حاضر می‌شدند و غالباً سخن در معرفت النفس و تهذیب اخلاق بود و صحبت عرفان هم می‌فرمودند و لکن بیشتر در همان معرفت انسان و خودشناسی بود و اگر ناشناسی وارد می‌شد سخن را تغییر می‌دادند و دربارهٔ زیارت سیدالشهدا علیه السلام صحبت می‌فرمودند و می‌گفتند: «استعدادات مختلف است، هر حرفی را به هر کس نمی‌شود گفت».<sup>۲</sup>

چنان‌که یاد شد آقای قاضی در اخلاق و عرفان شاگرد آقا سید احمد کربلایی بوده است. برخی گفته‌اند او علاوه بر مرحوم کربلایی از محضر شیخ محمد بهاری<sup>۳</sup> - یکی دیگر از شاگردان آخوند مولی حسینقلی همدانی - متوفای ۱۳۲۵ ق و مدفون در بهار همدان نیز استفاده کرده است.<sup>۴</sup>

شیخ آقا بزرگ تهرانی در سرگذشت مرحوم قاضی می‌نویسد:

سید میرزا علی آقا قاضی فرزند میرزا حسین طباطبائی تبریزی، عالمی بود مجتهد، متقی، با ورع، اخلاقی و فاضل. در ۱۳ ذیحجه سال ۱۲۸۵ ق در تبریز زاده شد. در آن‌جا از بعضی فضلا و نیز از پدرش و میرزا موسی تبریزی صاحب حاشیهٔ رسائل و سید محمد علی قراجه داغی استفاده علمی کرد و به سال ۱۳۱۳ ق به سوی نجف

۱. مهر تابان، ص ۱۴۶-۱۴۷، بخش دوم.

۲. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۴۱.

۳. اعیان الشیعه (ج ۹، ص ۴۰۲) دربارهٔ ایشان می‌نویسد: «... کان من العلماء الربانین والسالکین المراقبین تلمذ فی النجف علی الملاً حسینقلی الهمدانی... وکان من أخصّ تلامذته وکان ذا صفات و مقامات رفیعة مشغلاً بالعلم دائم المراقبة وکان لوجوده آثار شریفة...».

۴. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۴۱.



## ۷۲ سیمای فرزانتگان

رهسپار شد و در آن شهر از محضر مولی محمد فاضل شریانی، شیخ محمد حسن مامقانی، شیخ الشریعه اصفهانی، آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی بهره‌ها برد و در فقه، اصول، حدیث و تفسیر متخصص و ماهر شد. نیز از رجال اخلاق به شمار می‌آمد و بین اهل علم به این ویژگی معروف بود و در این موضوع نیز تدریس می‌کرد و شاگردان و مریدان و ملازمانی داشت. از آن‌جا که هجرت من و او به نجف در یک سال (۱۳۱۳) اتفاق افتاد از قدیم الایام او را می‌شناختم و از همان هنگام با او ارتباط داشتم و دوستی ما ده‌ها سال هم‌چنان ادامه داشت.

او در سیره و روش خود مستقیم، و دارای خلقی کریم و ذاتاً مردی شریف بود. به شب چهارشنبه ۶ ربیع الاول ۱۳۶۶ به دیار قدس پر کشید و در وادی السلام نجف نزدیک مقام حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - به خاک سپرده شد. تفسیری بر قرآن نوشته است از آغاز تا آیه ۹۱ سوره انعام: ﴿قُلِ اللَّهُ ثَمَّ ذَرَهُمْ...﴾. کتاب‌های دیگری هم دارد که من ندیده‌ام. پدرش (م ۱۳۱۴ ق) نیز تفسیری نوشته است، و به طور کلی بیت آنان از قدیم، بیت فضل و تقوا بوده است.<sup>۱</sup>

## کرامات مرحوم قاضی

۱. علامه طباطبائی فرموده‌اند: من و همسر من از خویشاوندان نزدیک مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی بودیم،<sup>۲</sup> او در نجف برای صلۀ رحم و تفقّد از ما به منزلمان می‌آمد، ما کراً صاحب فرزند شده بودیم ولی همگی در همان دوران کوچکی از دنیا رفتند. روزی مرحوم قاضی به منزل ما آمد در حالی که همسر من حامله بود و من از وضع او آگاه نبودم. موقع خداحافظی به همسر من گفتم: «دختر عمو، این بار این فرزند تو می‌ماند، و او پسر است و آسیبی به او نمی‌رسد، و نام او عبدالباقی است.» من از

۱. نقیه‌البشر، ج ۴، ص ۱۵۶۵-۱۵۶۶.

۲. جدّ سوم مرحوم قاضی و علامه طباطبائی مرحوم سید تقی قاضی است و از ایشان به بعد این دو بزرگوار اشتراک نسب دارند. برای آگاهی بیشتر در این باره رک: وحید بهبهانی، ص ۲۲۸، و مهر تابان، ص ۲۱، بخش نخست.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۷۳

سخن مرحوم قاضی خوشحال شدم. خدا به ما پسری لطف کرد و بر خلاف کودکان قبل ماند و آسیبی به او نرسید و نام او را عبدالباقی گذاشتیم.<sup>۱</sup>

۲. مرحوم قاضی ایام زیارتی از نجف اشرف به کربلا مشرف می شد. هیچ گاه کسی ندید که سوار ماشین شود و احدی از این سر مطلع نشد جز یک نفر از کسبه بازار ساعت (بازار بزرگ) که به مشهد مقدس مشرف شده، و مرحوم قاضی را در مشهد دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامه خود را خواسته بود، ایشان هم اصلاح کرده بودند. آن مرد چون به نجف آمد، افشا کرد که من آقای قاضی را در مشهد دیدم. مرحوم قاضی خیلی عصبانی شدند و گفتند: «همه می دانند که من در نجف بوده ام و مسافرتی نکرده ام».

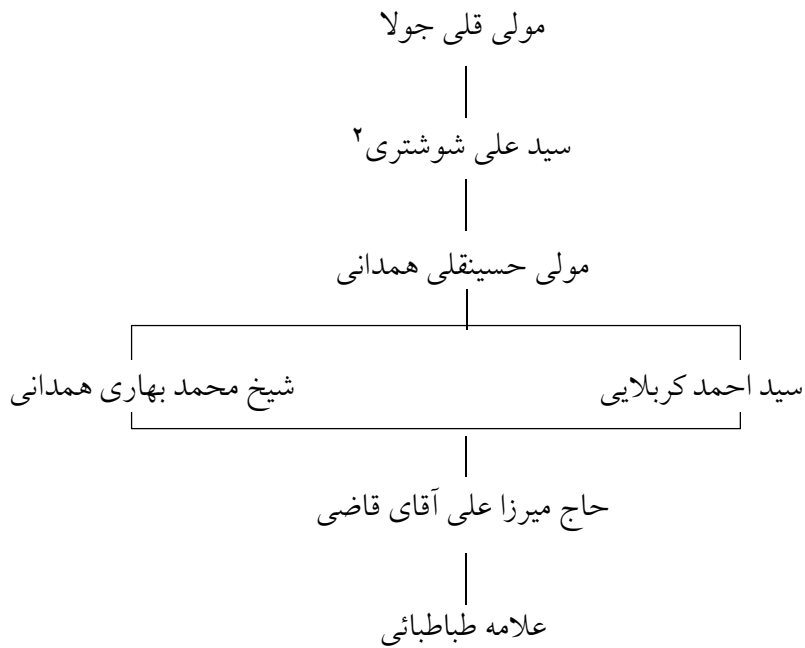
یکی از فضلا این داستان را با تفصیل بیشتری نقل کرده و می گوید: وقتی که آن مرد کاسب از مشهد مقدس به نجف برگشت به رفقای خود گفت: گذرنامه من دچار اشکال بود و در شهربانی درست نمی شد. من برای مراجعت به آقای قاضی متوسل شدم و گذرنامه را به ایشان دادم و ایشان گفتند: فردا برو شهربانی و گذرنامه ات را بگیر! فردای آن روز به شهربانی مراجعه کردم. شهربانی گذرنامه مرا اصلاح و آماده کرده بود، گرفتم و به نجف برگشتم. دوستان آن مرد گفتند: آقای قاضی در نجف بودند و مسافرت نکرده اند. آن مرد خودش نزد مرحوم قاضی آمد و داستان خود را مفصلاً برای آقای قاضی گفت؛ ولی مرحوم قاضی انکار کرد و گفت: همه مردم نجف می دانند که من مسافرت نکرده ام. آن مرد برای فضیلت آن عصر نجف اشرف مانند آقای حاج شیخ محمد تقی آملی، و آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و آقای حاج سید علی خلیلی داستان را گفت. آنها نزد مرحوم قاضی آمدند و قضیه را بازگو کردند و مرحوم قاضی انکار کرد. آنها با اصرار و ابرام بسیار، مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها جلسه اخلاقی ترتیب دهد و درس اخلاق برای آنان بگوید. آن زمان مرحوم قاضی بسیار گمنام بود و از حالات او احدی خبر نداشت. سر انجام قول

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۶۱.

#### ۷۴ ◉ سیمای فرزندگان

داد برای آنها یک جلسه درس اخلاق برگزار کند. جلسه ترتیب داده شد و در دوره اول همین افراد و آقای حاج سید حسن مسقطی و غیر ایشان در آن شرکت داشتند. بعداً در دوره دوم حضرت علامه طباطبائی و برادرش محمد حسن الهی، آقای حاج سید احمد کشمیری و آقا میرزا ابراهیم سیستانی شرکت می کردند. و در دوره سوم حضرت آقای حاج شیخ عباس قوچانی، حضرت آیه الله حاج شیخ محمد تقی بهجت و تعدادی دیگر از فضلاء نجف اشرف در آن حضور داشتند.<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت دانسته شد که سلسله اساتید معارف و سیر و سلوک علامه طباطبائی چنین است:



۱. مهر تابان، ص ۱۷۷-۱۷۹، بخش دوم.

۲. درباره این که مرحوم شوشتری به جز مولی قلی جولاً اساتید دیگری داشته یا نه و بر فرض وجود استادان دیگر، سلسله آنها چگونه است، رک: تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۴۸-۱۵۲؛ نیز برای آگاهی بیشتر درباره سلسله عرفای متشرع قرون اخیر مراجعه کنید به منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۲، مقدمه، ص ۱۵، پانوش.

## ۶. آیه الله شاه آبادی

### تاریخی کوتاه

عارف کامل مرحوم آیه الله میرزا محمد علی شاه آبادی فرزند عالم بزرگوار محمد جواد اصفهانی، در سال ۱۲۹۲ ق در اصفهان متولد شد و نزد پدرش و مرحوم میرزا محمد هاشم چهار سوقی صاحب مبنای الاصول و برادر بزرگ خود، آقا شیخ احمد مجتهد به تحصیل پرداخت و پس از آن به تهران رفت و در درس میرزا حسن آشتیانی صاحب بحر الفوائد و میرزا هاشم گیلانی و میرزا ابو الحسن جلوه شرکت جست و از این سه بزرگوار به ترتیب فقه و اصول، عرفان و فلسفه آموخت. سپس رهسپار نجف اشرف شد و از محضر آخوند خراسانی، شیخ الشریعه اصفهانی، میرزا حسین خلیلی و دیگران سود جست. پس از آن به سامرا رفت و از خرمن علوم میرزا محمد تقی شیرازی معروف به میرزای دوم خوشه‌ها چید و بهره‌ها بر گرفت. آن‌گاه به ایران بازگشت و در محله شاه آباد تهران (خیابان جمهوری اسلامی کنونی) سکنی گزید - و از همین رو به شاه آبادی اشتهار یافت - و در مسجد سراج الملک، همان مسجدی که پدرش در آن اقامه جماعت می‌کرد، به اقامه نماز و تبیین معارف اسلام پرداخت.

مرحوم شاه آبادی در سال ۱۳۴۷ ق به قم آمد، و مشغول تربیت طلاب علوم اسلامی شد و پس از هفت سال اقامت - که در همین مدت امام خمینی علیه السلام از انفاس قدسیه اش بهره‌مند شدند - به سال ۱۳۵۴ ق راهی تهران شد و دوباره در آن‌جا به انجام دادن وظایف و تألیف و تصنیف ادامه داد تا این‌که پس از ۷۷ سال زندگی پر برکت، در روز پنجشنبه سوم صفر ۱۳۶۹ ق خورشید فروزان وجودش در تهران افول کرد و در مقبره شیخ ابو الفتوح رازی صاحب تفسیر مشهور در زاویه مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در شهر ری به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

۱. نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۳۷۰؛ گنجینه دانشمندان، ج ۴، ص ۴۸۴؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۶۷ و تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۶۷. در کتاب اخیر، مرحوم جهانگیرخان نیز از اساتید او شمرده شده است.

### شخصیت علمی و عرفانی شاه آبادی

مرحوم شاه آبادی، عالمی عامل و عارفی کامل و شخصیتی مبارز و مجاهد بود. برای پی بردن به عظمت مقام او همین بس که رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی علیه السلام را پرورانده است. امام در بیانیه‌ای که به مناسبت شهادت فرزند استاد صادر کردند به این نکته اشاره کرده و فرمودند:

... این شهید عزیز... فرزند برومند شیخ بزرگوار ما بود که حقاً، حقّ حیات روحانی به

این جانب داشت که با دست و زبان از عهده شکرش بر نمی آیم!

هم چنین ایشان هنگامی که از این استاد نام می بردند معمولاً از تعبیر «عارف کامل، روحی فدا» استفاده می کردند و به این وسیله علاقه و مودّت و شیفتگی خود را به آن مرحوم ابراز می داشتند. اینک چند نمونه از آن را از معراج السالکین و صلاة العارفين می آوریم.

۱. شیخ عارف کامل، شاه آبادی - روحی فدا - می فرمود: «باید انسان در وقت ذکر مثل کسی باشد که کلام دهن طفل می گذارد و تلقین او می کند برای این که او را به زبان بیاورد، همین طور انسان باید ذکر را تلقین قلب کند و مادامی که انسان با زبان ذکر می گوید و مشغول تعلیم قلب است ظاهر به باطن مدد می کند. همین که زبان طفل قلب باز شد از باطن به ظاهر مدد می رسد چنانچه تلقین طفل نیز چنین است. مادامی که انسان کلام دهن او می گذارد و او را مدد می کند همین که او آن کلام را بر زبان اجرا کرد نشاطی در انسان تولید می شود که خستگی سابق را بر طرف می کند. پس در اول از معلّم به او مدد می شود و در آخر از او به معلّم کمک و مدد می شود. و اگر انسان مدتی مواظبت کند در نماز و اذکار و ادعیه به این ترتیب، البته نفس عادی می شود و اعمال عبادی هم مثل اعمال عادی می شود که در حضور قلب در آنها محتاج به رویه [نیست] بلکه مثل امور طبیعی عادی می شود»<sup>۱</sup>.

۱. معراج السالکین و صلاة العارفين، ص ۴۹ (ضمیمه یادنامه استاد مطهری، کتاب اول).

## بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۷۷

۲. ... و در حدیث است که رسول خدا ﷺ خطی مستقیم کشیدند و خطوطی در اطراف آن کشیدند و فرمودند: این خط مستقیم، طریقه من است و گویند فرمود: «شَیْئَتُنِي سُوْرَةُ هُوْدَ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ اِشَارَةٌ اِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى فَاسْتَقِمْ كَمَا اَمَرْتُ وَ مِنْ تَابِ مَعَكَ». و شیخ عارف کامل، شاه آبادی - روحی فداه - می فرمود: «این فرمایش برای آن است که استقامت امت را هم از آن بزرگوار خواسته اند و لهذا این آیه شریفه در سوره «شوری» هم هست و این فرمایش را راجع به آن فرمودند زیرا که آن ذیل را ندارد»<sup>۱</sup>

۳. شیخ عارف کامل جناب شاه آبادی - روحی فداه - می فرمود: «جمیع عبادات سرایت دادن ثنای حق - جلّت عظمته - است تا نشأه ملکیه بدن. و چنانچه از برای عقل حظّی از معارف و ثنای ربوبیت است و از برای قلب حظّی است و از برای صدر حظّی است، از برای ملک بدن نیز حظّی است که عبارت است از همین مناسک...»<sup>۲</sup> انتهی ما أفاد (دام ظلّه).<sup>۲</sup>

هم چنین استاد مطهری درباره ایشان می نویسد:

... جامع المعقول والمنقول بود... در تهران به مقام مرجعیت و فتوا رسید. در سال های اقامت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم، سال ها به قم مهاجرت کرد و فضلا از محضرش کمال استفاده را می بردند، در عرفان امتیاز بی رقیبی داشت. استاد بزرگ ما آیه الله خمینی در آن مدت از محضر پر فیض این مرد بزرگ استفاده برده بود و او را بالاخص در عرفان بی نهایت می ستود.<sup>۳</sup>

آن مرحوم علاوه بر مقام علمی و عرفانی، مجاهدی خستگی ناپذیر و جدّی بود. در زمانی که رضا خان تصمیم به تعطیل مساجد و محافل مذهبی گرفته بود، ایشان مقاومت کرد و همچنان به وظائف شرعی و روشنگری ادامه می داد و برای مبارزه با

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۳۸. شایان ذکر است که حضرت امام خمینی نوشتن این رساله را در ۲۱ ربیع الآخر ۱۳۵۸ ق، یعنی در دوران حیات استاد، به پایان برده اند و از این رو با «دام ظلّه» از ایشان یاد کرده اند. از صفحات ۴۶ و ۹۸ این رساله، استفاده می شود که امام کتاب اربعین و مصباح الهدایه را قبل از این رساله نوشته اند.

۳. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۱۵، با اندکی تلخیص.

رضاخان حدود یازده ماه در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام متحصن شد. در این تحصن مرحوم میرزا محمد قمی و جمعی دیگر او را همراهی می کردند.

### چگونگی دست یابی امام خمینی به او

از قول فرزند امام خمینی علیه السلام نقل شده است:

امام در این باره فرمودند: در مدرسه فیضیه ایشان را ملاقات کردم و یک مسئله عرفانی را از ایشان پرسیدم. شروع کردند به گفتن، فهمیدم اهل کار است، گفتم: می خواهم درس بخوانم. قبول نمی کردند، اصرار کردم تا قبول کردند فلسفه بگویند، چون خیال کردند که من طالب فلسفه هستم. وقتی قبول کردند، گفتم فلسفه خوانده ام و برای فلسفه نزد شما نیامده ام، می خواهم عرفان بخوانم؛ شرح فصوص را. ایشان ابا کردند ولی از بس اصرار کردم قبول فرمودند.

فرزند امام می افزاید: از ایشان پرسیدم: چند نفر بودید؟ فرمودند: «گاهی که زیاد می شدیم سه نفر، ولی بیشتر اوقات من تنها بودم و درس عرفان را نزد ایشان خواندم».

سؤال کردم: آیا درس دیگری نزد مرحوم آقای شاه آبادی خوانده اید؟ فرمودند: «ایام تعطیل و روزهای پنج شنبه و جمعه نزد ایشان شرح مفتاح الغیب را خواندم و در همان موقع که شرح فصوص و شرح مفتاح الغیب را می خواندم، بر شرح مفتاح الغیب حاشیه نوشتم».

پرسیدم: دیگر چه کتاب هایی نزد وی خوانده اید؟ فرمودند: «منازل السائرین را، و من تنها بودم و شاید گاهی یکی - دو نفر هم می آمدند ولی پس از چندی می رفتند. من از آقای شاه آبادی سؤال کردم، مطالبی را که شما می گوید در کتاب نیست از کجا می آورید؟ گفتند: گفته می شود؛ یعنی از خودم می گویم. ایشان حق بزرگی بر من دارند و کاملاً وارد بودند چه در فلسفه چه در عرفان».

پرسیدم: مدت چند سال عرفان را نزد ایشان خواندید؟ فرمودند: «درست یادم نیست ولی پنج - شش سال شد. آقای شاه آبادی شرح فصوصی که می گفتند فرق می کرد با

## بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۷۹

شرح فصوص قیصری، ایشان از خودش خیلی مطلب داشت. آقای شاه آبادی وقتی قم آمدند من متأهل نبودم، بعد از تأهل هم درس را نزد ایشان ادامه دادم».

چنان که گذشت مرحوم شاه آبادی از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ ق؛ یعنی، هفت سال در قم بوده و امام خمینی در این مدت از او استفاده کرده‌اند. این که به چه دلیل و علتی مرحوم شاه آبادی سال ۴۷ به قم آمده و سپس مجدداً در سال ۵۴ به تهران مراجعت کرده، در کتاب‌ها نیامده است؛ ولی بعید نیست دست غیبی و عنایت الهی او را از تهران به قم آورده تا بزرگمردی را که بنا بوده در آینده مسئولیتی بس عظیم بر عهده گیرد، پرورش دهد فاعتبروا یا اولی الأبصار!

آن پیکِ نامور که رسید از دیار دوست آورد حرز جان زحطِ مشکبار دوست  
سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار؟ در گردشند برحسب اختیار دوست  
گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست  
ماییم و آستانه عشق و سر نیاز تا خواب خوش، کرا برد اندر کنار دوست  
(حافظ)

### آثار قلمی

۱. شذرات المعارف، یا مرام الاسلام، به زبان فارسی، این اثر چندبار چاپ شده است.

۲. القرآن والعتره، عربی؛

۳. الایمان و الرجعه، عربی، این کتاب ردی است بر کتاب اسلام و رجعت شریعت

سنگلجی<sup>۱</sup>.

۴. الانسان و الفطره، عربی، این سه کتاب به چاپ رسیده‌اند.

---

۱. مناهج المعارف، ص ۵۲۰-۵۲۱، پانوشت. امام خمینی در موارد متعددی از کشف اسرار سخنان سنگلجی را یاد کرده و به آنها جواب دندان شکنی داده است، از جمله در ص ۶۴ می‌نویسد: «راستی من روزی که کتاب توحید در عبادت سنگلجی را خواندم، رسیدم به آن جا که می‌گوید: «چون انگشتر عقیق در دست کردن شرک است، آن را بیرون آورده در راه حج به دور انداختم.» به مغز تهی از ادراک او خندیدم؛ که این مرد پس مکه می‌رود چه کند؟ و دور آن سنگ‌ها چرا می‌گردد؟ معلوم می‌شود آنها را خدا می‌داند یا خدا را در آن خانه و سنگ سراغ دارد...».



۵. مفتاح السعادة في احكام العباده؛ رساله عمليه فارسي است و به چاپ رسیده است.
۶. رشحات المعارف؛ بخشی از درس‌های عرفانی ایشان است که به همت یکی از ارادتمندانش تنظیم، و در ۹۳ صفحه، در مشهد به سال ۱۳۹۰ ق چاپ شده است.
۷. حاشیه کفایه آخوند خراسانی؛
۸. منازل السالکین در عرفان؛
۹. رساله العقل والجهل؛
۱۰. رساله‌ای در نبوت خاصه؛  
و برخی رساله‌های دیگر.

#### داستانی از مرحوم شاه آبادی

مرحوم آیه الله سید احمد زنجانی رحمته الله علیه که از دوستان و هم مباحثه‌های حضرت امام خمینی رحمته الله علیه بوده است؛ درباره سبب سازی خداوند سبحان می نویسد:

... خواب دیگر که سبب نجات انسانی از خطر مرگ شد، خوابی بود که آقای میرزا محمد علی شاه آبادی - که از معتمدین علمای تهران است -<sup>۱</sup> دیده بود؛ فرمود: «من در خواب دیدم که با چند نفر در جایی نشسته‌ایم. بچه‌ای هم نزد من بود. پرتگاهی نیز آن جا بود، من از آن می ترسیدم که مبادا بچه از آن جا بیفتد. در آن وقت که با آنها مشغول صحبت بودم، مراقب بچه هم بودم از قضا ناگهان دیدم بچه از آن جا افتاد. من از وحشت بیدار شدم. سر از در اتاق بیرون کردم همان بچه را دیدم که لب آب انبار ایستاده. خواستم صدا بزنم برگردد، دیدم همان دم توی آب انبار افتاد، من فوراً دویدم بیرونش آوردم. و اگر یک لحظه دیر بیدار شده بودم، آن بچه ظاهراً تلف می شد.<sup>۲</sup>

این بود سرگذشت مختصری از تنی چند از بزرگان و اساتید اخلاق دوران اخیر

---

۱. شایان ذکر است که مرحوم آیه الله زنجانی رحمته الله علیه بجز الکلام رادر حدود سال ۱۳۵۶ ق؛ یعنی در دوران حیات مرحوم شاه آبادی، نوشته‌اند.

۲. الکلام بجز الکلام، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۱.

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۸۱

البته انتخاب این فرزنانگان از باب نمونه بود و گر نه عرفای بزرگ و والا قدر و وارسته دو سده اخیر بسیارند.

از آنچه گذشت استفاده می شود در دوران گذشته وضع جلسه و استاد اخلاق، غیر از صورت کنونی بوده است و اساتید اخلاق به طور خصوصی افرادی را که شایسته و مستعد بوده اند پرورش می داده اند و پیوسته مراقب رفتار و کردار آنها بوده اند و در مواقع لزوم دستوراتی به آنان می داده اند تا این که شاگردان به کمال می رسیدند و از استاد بی نیاز می شدند. نمونه اش سخنی است که از مرحوم ملکی در سرگذشت ایشان نقل شد که: «آخوند مولی حسینقلی همدانی تربیت یکی از شاگردان را به عهده من گذاشت و آن شاگرد شش سال مجاهدت کرد و...».

واضح است که تأثیرات آن گونه درس ها به مراتب بیشتر از دروسی بوده است که در زمان ما برقرار است ولی با همه اینها،

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

وقتی که دسترسی به آن گونه اساتید خصوصی نیست، باید سعی کرد در این قبیل جلسات اخلاق شرکت کرد و از حضور در آنها غفلت نورزید که حاضر نشدن در آنها ضرری بس عظیم برای طالب علم در بر دارد.

از خدا باید خواست

در این جا ممکن است این سؤال برای خوانندگان پیش آید: کسی که بی خبر از همه جا، از راه دور یا نزدیک، برای تحصیل قدم به حوزه ای می گذارد، از کجا و به چه وسیله، انسان های وارسته را شناسایی کند و از محضرشان استفاده برَد؟ افزون بر آن، پس از شناختن چنین افرادی، مگر آنها هر کسی را تربیت می کنند و به محفل انس خویش راه می دهند؟! پاسخ این است که باید با توسل به ائمه اطهار علیهم السلام و تضرع و زاری به درگاه خداوند سبحان، تحت تربیت چنین انسان های وارسته ای قرار گرفت و از آنها بهره ور شد. اگر کسی واقعاً و از صمیم قلب، تشنه هدایت باشد، خداوند متعال دستش را می گیرد و در دست عالم مهذب می گذارد.

آب كم جو، تشنگى آور به دست      تابجوشد آبت از بالا و پست  
تشنه مى نالد كه كو آب گوار؟      آب مى گويد كه كو آن آبخوار؟

(مولوى)

داستان هاى كه در پى مى آيد، جواب اين سؤال را روشن مى كند.

علامه طباطباى رحمته الله عليه گويند:

هنگامى كه از تبريز به قصد ادامهٔ تحصيل علوم اسلامى به سوى نجف اشرف  
حركت كردم، از وضع نجف بى اطلاع بودم. نمى دانستم كجا روم و چه كنم.  
در بين راه همواره در فكر بودم كه چه درسى بخوانم، پيش چه استادى شاگردى  
نمايم و چه راه و روشى را انتخاب كنم كه پسنديدهٔ خداوند متعال باشد. وقتى  
به نجف اشرف رسيدم، به هنگام ورود، رو كردم به بارگاه اميرالمؤمنين عليه السلام و  
عرض كردم:

يا على من براى ادامهٔ تحصيل به محضر شما شريفاب شده ام؛ ولى نمى دانم چه روشى  
را پيش گيرم و چه برنامه اى را انتخاب كنم، از شما مى خواهم كه مرا به آنچه صلاح من  
است، راهنمايى كنيد.

منزلى اجاره كردم و در آن ساكن شدم. در همان روزهاى اول، قبل از اين كه در  
جلسهٔ درسى شركت كنم، در منزل نشسته بودم و به آيندهٔ خود فكر مى كردم. ناگاه در  
خانه را زدند. وقتى در را باز كردم، ديدم يكى از علمائى بزرگ است. سلام كرد و داخل  
منزل شد، در اتاق نشست و خير مقدم گفت. چهره اى داشت بسيار جذاب و نورانى، با  
كمال صفا و صميميت با من انس گرفت. در ضمن صحبت اشعارى برايم خواند و  
سخننانى بدىن مضمون برايم گفت:

كسى كه به قصد تحصيل به نجف مى آيد، خوب است علاوه بر تحصيل، به فكر تهذيب  
و تكميل نفس خويش، نيز باشد و از نفس خود غافل نماند.

اين را فرمود و حركت كرد. من در آن مجلس، شيفتهٔ اخلاق و رفتار او شدم.  
سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربانى، چنان در دل من اثر كرد كه برنامه آينده ام را  
شناختم. تا مدتى كه در نجف بودم، محضر آن عالم با تقوا را رها نكردم. در درس

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۸۳

اخلاقش شرکت و از حضورش استفاده می نمودم. آن دانشمند بزرگ، مرحوم آیه الله حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله تعالی علیه - بود.<sup>۱</sup>

هر کجا دردی دوا آن جا رود      هر کجا فقری نوا آن جا رود

(مولوی)

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

بر آستان ارادت که سر نهاد شبی

که لطف دوست به رویش دریچه ای نگشود؟

(حافظ)

هم چنین از علامه طباطبائی رحمته الله علیه نقل کرده اند:

یکی از دوستان نقل می کرد که برای تشرّف به کربلای معلّی سوار ماشین شدم. سفر من از ایران بود. در کنار صندلی من، جوانی ریش تراشیده و فرنگی مآب نشسته بود. لهذا سخنی بین من و او ردّ و بدل نشد. ناگهان صدای این جوان به زاری و گریه بلند شد. بسیار تعجّب کردم. پرسیدم سبب گریه چیست؟ گفت: اگر به شما نگویم به چه شخصی بگویم. من مهندس راه و ساختمان هستم. از دوران کودکی تربیت من طوری بود، که لا مذهب بار آمدم و مبدأ و معاد را قبول نداشتم. فقط در دل خود محبّتی به مردم دیندار احساس می کردم، خواه مسلمان باشند یا مسیحی یا یهودی.

شبی در محفل دوستان که بسیاری بهایی بودند، حاضر شدم و تا ساعتی چند به لهو و لعب و رقص و مانند آنها اشتغال داشتم. پس از گذشت زمانی در خود احساس شرمندگی نمودم و از کارهای خود خیلی بدم آمد. ناچار از اتاق خارج شدم و به طبقه بالا رفتم و در آن جا مدتی گریه کردم و چنین گفتم: «ای آن که اگر خدایی هست آن خدا تویی، مرا دریاب». پس از لحظه ای پایین آمدم. شب به پایان رسید و ما از هم جدا شدیم.

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۱۲۰.

فردای آن شب به اتفاق رئیس قطار و چند نفر از بزرگان برای مأموریت فنی خود، عازم مسافرت به مقصدی بودیم. ناگهان دیدم از دور، سیدی نورانی، نزدیک من آمد، به من سلام کرد و گفت: «با شما کاری دارم» وعده کردم فردا بعد از ظهر با او دیدار کنم. اتفاقاً پس از رفتن او بعضی گفتند این بزرگوار است، چرا با بی اعتنایی جواب سلام او را دادی؟ چون وقتی که آن سید به من سلام کرد، گمان کردم احتیاجی دارد و برای این منظور پیش من آمده است.

اتفاقاً، رئیس قطار فرمان داد که فردا بعد از ظهر، که کاملاً تطبیق با همان وقت معهود می‌کرد، باید فلان مکان باشی و به دستوری که می‌دهم عمل کنی. من با خود گفتم بنابراین دیگر نمی‌توانم به دیدن این سید بروم.

فردا، وقتی که زمان کار محوّلۀ رئیس قطار نزدیک می‌شد، در خود احساس کسالت کردم و کم‌کم دچار تب شدیدی گشتم به طوری که بستری شدم. برای من پزشک آوردند و طبعاً از رفتن به مأموریت رئیس قطار معذور گردیدم. و پس از آن که فرستاده رئیس قطار بیرون رفت، تب فرو نشست و حالم عادی شد، خود را کاملاً خوب و سر حال دیدم. دانستم باید در این میان سرّی باشد؛ از این روی، برخاستم و به منزل آن سید رفتم همین که نزد او نشستم، فوراً یک دوره اصول اعتقادی با دلیل و برهان برایم گفت؛ به طوری که ایمان آوردم. سپس دستوراتی به من داد و فرمود: «فردا نیز بیا» چند روزی همچنان نزد او رفتم. هنگامی که پیش او می‌نشستم، هر حادثه‌ای که برای من رخ داده بود بدون ذره‌ای کم و بیش حکایت می‌کرد. افکار و نیات شخصی مرا که احدی جز خودم اطلاع نداشت، بیان می‌کرد.

مدتی گذشت تا این که شبی از روی ناچاری در مجلس دوستان شرکت کردم و مجبور شدم قمار بازی کنم. فردا هنگامی که خدمت او رسیدم فوراً فرمود: «آیا حیا و شرم نکردی که این گناه کبیره موبقه را انجام دادی؟!» اشک ندامت از دیدگان من سرازیر شد و گفتم: غلط کردم، توبه کردم. فرمود: «غسل توبه کن و دیگر چنین عملی را مرتکب مشو». سپس دستوراتی دیگر فرمود.

خلاصه، به طور کلی برنامه زندگی مرا تغییر داد. چون این قضیه در زنجان اتفاق

بخش دوم: ضرورت استاد اخلاق و سیر و سلوک ۸۵

افتاد و بعداً خواستم به تهران حرکت کنم؛ امر کرد که بعضی از علما را در تهران زیارت کنم و سرانجام مأمور شدم که برای زیارت عتبات عالیات، بدان صوب مسافرت کنم. این سفر، سفری است که به امر آن سید بزرگوار انجام می‌دهم.

علامه طباطبائی می‌افزاید: دوست ما گفت: در نزدیکی عراق دوباره دیدم ناگهان صدای او به گریه بلند شد، سبب را پرسیدم، گفت: الآن وارد خاک عراق شدیم، چون حضرت اباعبدالله علیه السلام به من خیر مقدم فرمودند!

از این ماجرا معلوم می‌شود که اگر کسی واقعاً از روی صدق و صفا قدم در راه نهد، و از صمیم دل هدایت خود را از خدای خود طلب کند هدایت خواهد شد، اگر چه در توحید نیز شک داشته باشد.<sup>۱</sup>

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟

ای خواجه درد نیست وگر نه طیب هست

(حافظ)

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی ره زکه پرسی، چه کنی، چون باشی؟

(حافظ)

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

(حافظ)

---

۱. لب اللباب، ص ۹۲-۹۶. آن سید بزرگوار که جوان مذکور را راهنمایی کرده، مرحوم آیه‌الله حاج سید محمود زنجانی، امام جمعه آن زمان زنجان بوده است. برای آگاهی بیشتر، رک: مهر تابان، ص ۱۴۱.



بخش سوم:

## دوری از گناه\*

یکی از آثار تصفیۀ روح پرهیز از گناه است. هم‌چنان که از شرائط مهمّ موفقیت در تحصیل علوم شرعی است. کسی که مرتکب کار حرام شود، قلبش تیره و تار می‌گردد و دیگر قابلیت تابیدن نور علم - نه دانستن مشتئی اصطلاح خشک - را ندارد. شهید ثانی می‌نویسد:

علی‌بن‌خشرم گوید: از سوء حافظۀ خود نزد وکیع گله کردم. وکیع به من گفت: «برای تقویت حافظۀ خود از سبک کردن بار گناه مدد گیر.» یکی از شاعران همین گفتار را در این دو بیت به نظم در آورده است:

شَكَوْتُ إِلَى وَكَيْعٍ سُوءَ حِفْظِي      فَأَرَشَدَنِي إِلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي  
وَ قَالَ أَعْلَمُ بِأَنَّ الْعِلْمَ فَضْلٌ      وَ فَضْلُ اللَّهِ لَا يُؤْتَاهُ عَاصِي

نزد وکیع از سوء حافظۀ خویش شکایت کردم. او مرا به ترک گناهان راهنمایی کرد و گفت: بدان که علم تفضّل پروردگار است و فضل الهی در اختیار گناهکار قرار نمی‌گیرد.<sup>۱</sup>

حتی گناهی به ظاهر کوچک ممکن است آدمی را به بدبختی بکشاند و

---

\* «و اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛ از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است (بقره (۲) آیه ۱۹۴).

۱. مینة‌المرید، ص ۲۲۵، (چاپ بوستان کتاب).



برای همیشه از تحصیل علم محروم و به اسلام و اولیای الهی و روحانیت بدبین کند.

مدعی خواست که آید به تماشا گه راز دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد!  
(حافظ)

نکته دیگر این که شیطان هر کسی را از راهی به گمراهی می کشاند. روحانی را به شراب خواری و مانند آن دعوت نمی کند؛ بلکه وی را از طریق حسد، جاه طلبی، نامجویی، مقام پرستی، غیبت، تهمت، شایعه پراکنی، سخنان «لایعنی» و امثال آن، با توجیهاتی که می کند و این اعمال را نیکو جلوه می دهد، گمراه می کند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ: أَوْلَاهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّلَاثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ؛

تمام علوم مردم را در چهار چیز یافتیم: ۱. این که پروردگارت را بشناسی ۲. بشناسی خداوند در وجود تو چه کرده است ۳. آنچه را خداوند متعال از تو می خواهد بفهمی ۴. به اموری که تو را بی دین می کند آگاه باشی.

حضرت امام خمینی رحمته الله، در این زمینه گویند:

... ولی بعضی از شما همه چیز را پایمال می کنید: از بزرگان اسلام غیبت می نمایید، اگر دیگران نسبت به عطار و بقال سر کوجه غیبت می کنند، اینان به علمای اسلام نسبت های ناروا داده، اهانت و جسارت می نمایند.

چرا این قدر با خاطر آسوده به غیبت برادران مسلمان خود می پردازید و یا استماع می کنید، هیچ می دانید این زبانی که برای غیبت دراز می شود در قیامت زیر پای دیگران کوبیده می گردد، آیا خبر دارید؟ «الغيبية إدام كلاب النار» [غیبت خورش سگان جهنم است]. عزم بر ترک گناه برای کسانی که پنجاه سال یا هفتاد سال غیبت و دروغ مرتکب شده، ریش خود را در معصیت سفید کرده اند حاصل نمی شود. چنین کسانی تا پایان عمر مبتلایند.<sup>۱</sup>

۱. جهاد کبر، (ضمیمه ولایت فقیه)، ص ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۷.

آیه‌الحق مرحوم مولی حسینقلی همدانی علیه السلام در نامه‌ای می‌نویسد:

... و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده‌ام، این است که اهمّ اشیاء از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی، نه ذکرت، نه فکرت، به حال قلبت فایده نخواهد داشت، چرا که پیش‌کش و خدمت کردن کسی که با سلطان در عصیان و انکار است، بی فایده خواهد بود. نمی دانم کلام سلطان اعظم از این سلطان عظیم الشأن است. و کلام نقار اقبح از نقار با اوست!؟

فَأَفْهَمُ مِمَّا ذَكَرْتُ أَنَّ طَلَبَكَ مَحَبَّةَ إِلَهِيَّةٍ، مَعَ كَوْنِكَ مَرْتَكِبًا لِلْمَعْصِيَةِ، أَمْرٌ فَاسِدٌ جَدًّا وَ كَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ كَوْنُ الْمَعْصِيَةِ سَبَبًا لِلنَّفَرَةِ، وَ كَوْنُ النَّفَرَةِ مَانِعَةً الْجَمْعَ مَعَ الْمَحَبَّةِ، وَ إِذَا تَحَقَّقَ عِنْدَكَ أَنَّ تَرَكَ الْمَعْصِيَةَ أَوَّلَ الدِّينِ وَ آخِرُهُ، ظَاهِرُهُ وَ بَاطِنُهُ، فَبَادِرْ إِلَى نَوْمِكَ، وَ الزَّمِ الْأَدَبَ فِي مَقَدَّسِ حَضْرَتِهِ. وَ اعْلَمْ أَنَّكَ بِجَمِيعِ أَجْزَاءِ وَجُودِكَ ذَرَّةَ ذَرَّةٍ أَسِيرٌ قَدْرَتِهِ، وَ رَاعِ حَرَمَةَ شَرِيفِ حُضُورِهِ، وَ اعْبُدْهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَان لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، وَ التَّنْفِثُ دَائِمًا إِلَى عَظَمَتِهِ وَ حَقَارَتِكَ، وَ رَفَعَتِهِ وَ دِنَاءَتِكَ، وَ عَزَّتِهِ وَ ذَلَّتِكَ، وَ غِنَاهُ وَ حَاجَتِكَ، وَ لَا تَغْفَلْ شِنَاعَةَ غَفْلَتِكَ عَنْهُ (جلّ جلاله) مَعَ التَّفَاتِهِ إِلَيْكَ دَائِمًا، وَ قُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ مَقَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ الضَّعِيفِ، وَ تَبْصُصْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ بِصَبْصَةِ الْكَلْبِ النَّحِيفِ، أَوْ لَا يَكْفِيكَ شَرَفًا وَ فَخْرًا أَنَّهُ أَذِنَ لَكَ فِي ذِكْرِ اسْمِهِ الْعَظِيمِ بِلِسَانِكَ الْكَثِيفِ الَّذِي نَجَسْتَهُ قَاذُورَاتُ الْمَعَاصِي؟!؟

پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور؛ یعنی، ذکر اسم شریف قرار داده، بی حیایی است مخزن سلطان را آلوده به نجاست و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و غیرها من المعاصی نمودن. مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد، نه نجس مملوّ از قاذورات و بی شک چون دقت در مراقبت نکرده‌ای، نمی دانی که از جوارح سبعه؛ یعنی، گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج، چه معصیت‌ها می‌کنی و چه آتش‌ها روشن می‌نمایی و چه فسادها در دین خودت بر پا می‌کنی و چه زخم‌های منکره به سیف و سنان زبانت، به قلبت می‌زنی، اگر نکشته باشی بسیار خوب است. اگر بخوایم شرح این مفاسد را بیان نمایم در کتاب نمی‌گنجد، در یک ورق چه

می‌توانم بکنم، تو که هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده‌ای، چگونه منتظری که در شرح احوال قلب چیزی به تو بنویسم؟

پس، البِدَارَ الْبِدَارَ إِلَى التَّوْبَةِ الصَّادِقَةِ، ثُمَّ الْعَجَلَ، الْعَجَلَ فِي الْجَدِّ وَالْمِرَاقِبَةِ!<sup>۱</sup>

استاد بزرگ علم اخلاق، مرحوم شیخ محمد بهاری رحمته الله می‌نویسد:

إِنَّ السَّالِكَ سَبِيلَ التَّقْوَى يَجِبُ عَلَيْهِ مِرَاعَاةُ أُمُورٍ: الْأَوَّلُ: تَرْكُ الْمَعَاصِي وَ هَذَا هُوَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ قَوَامُ التَّقْوَى وَ أُسِّسَ عَلَيْهِ أَسَاسُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، وَ مَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرَّبُونَ بِشَيْءٍ أَعْلَى وَ أَفْضَلَ مِنْهُ؛

کسی که می‌خواهد در راه تقوا قدم گذارد، باید چند امر را مراعات کند: اول ترک گناهان که پایه تقوا و اساس دنیا و آخرت بر آن بنا نهاده شده است و مقربان درگاه خداوند متعال، به چیزی بالاتر و بهتر از آن تقرب نجستند.

و از این جاست که حضرت موسی عليه السلام از حضرت خضر عليه السلام سؤال می‌کند که چه کرده‌ای که من مأمور شده‌ام از تو تعلّم کنم؟ به چه چیز به این مرتبه رسیدی؟ فرمود: «بترک المعصية» پس این را باید انسان بداند و نتیجه آن هم بزرگ است حقیقتاً. چقدر قبیح است از بنده ذلیل که آنآ فأنأ مستغرق نعم الهی بوده باشد و در محضر مقدس او، به مفاد قوله: «مع كل شيء لا بالمقارنة، و غير كل شيء لا بالمزايلة»<sup>۲</sup> و «أینما کنتم فهو معکم»<sup>۳</sup>؛

[او با همه چیز هست ولی نه به این که جفت و قرین چیزی واقع شود... و مغایر با همه چیز است و عین اشیاء نیست ولی نه به این وجه که از اشیاء جدا باشد و وجود اشیاء مرزی برای ذات او محسوب شود<sup>۴</sup>. و هر جا باشید او با شماست].

مع هذا پرده حیا را از روی خود بردارد، و مرتکب مناهی حضرت ملک الملوک گردد، و

۱. تذکره‌المتقین، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۰، خطبه ۱. این سخن در نهج البلاغه بدین صورت است: «مع كل شيء لا بمقارنة و غير كل شيء لا بمزايلة».

۳. اقتباس از حدید (۵۷) آیه ۴. اصل آیه چنین است: «و هو معکم أينما کنتم».

۴. سیری در نهج البلاغه، ص ۵۹.

بخش سوم: دوری از گناه ۹۱

ما أَشْنَعَهُ و ما أَجْفَاهُ! الحق، سزاوار است که هم چنین شخصی در سیاسخانه جبار السموات و الأرضین محبوس بماند ابدالآبدین، مگر این که توبه کند و دامنه رحمت واسعة، او را فرا گیرد.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمود:

یا حفص یَغْفِرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبًا وَاحِدًا؛<sup>۲</sup>

ای حفص، هفتاد گناه از انسان جاهل آمرزیده می شود، قبل از این که یک گناه از عالم بخشوده شود.

گذشته از همه اینها، از آن جا که حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - بر همه اعمال ما آگاهی دارد و ناظر به جزئیات کارهای ماست<sup>۳</sup>؛ هر گناهی که از ما سر می زند، تیری است که به قلب آن واسطه فیض نشانه می رود. بنگرید چگونه در توفیق مبارکش به شیخ مفید رحمته الله از گناه شیعیان شکوه می کند و علت طولانی شدن غیبت را عمل نکردن شیعیان به وظایف خود می داند:

ولو أنَّ أشیاعنا (وقَّهَمُ اللهُ لَطَاعَتَهُ) علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخَّرَ عَنْهُمْ الیمن بلقائنا، و لتعجَّلَتْ لهم السعادة بمشاهدتنا، علی حقِّ المعرفة و صدقها منهم بنا فما یخسِننا عَنْهُمْ إِلَّا ما یَتَّصِلُ بنا مِنَّا نَكْرَهُهُ و لا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ؛<sup>۴</sup>

اگر دوستان و پیروان ما (که خدایشان به طاعتش موفق بدارد) به عهدی که بر آنهاست عمل می کردند، و در این راه یک دل و همصدا بودند، دیدار ما و نیک بختی آنان به سبب آن، از ایشان به تأخیر نمی افتاد، و به زودی با مشاهده ما به سعادت می رسیدند. چیزی که ما را از شیعیانم پنهان داشته است، کارهای ناشایسته آنهاست که به ما می رسد.

۱. تذکرة المتقین، ص ۴۵-۴۶.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷، باب «لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه»، حدیث ۱.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

۴. همان، ص ۱۷۷.

### امام خمینی

از مسائلی که دوستان امام بر آن اتفاق داشتند، این بود که مطلقاً غیبت نمی کردند. از همان ایام جوانی به هیچ وجه اجازه نمی دادند کسی غیبت کند و اگر کسی می خواست شروع به غیبت کند، فوراً ایشان مطلب را بر می گرداندند و رشته سخن را تغییر می دادند.

### محدث قمی

هرگز کسی در حضور او جرئت غیبت کردن نداشت. خود نیز چنان از گناهان و غیبت و دروغ احتراز داشت که فوق تصور است. در ایام بیماری منجر به وفاتش یکی از علمای تهران برای عیادت به حضورش رسید. حاج شیخ عباس آن روز بسیار ناراحت و متفکر بود. آن عالم بزرگ می پرسد: «چرا ناراحتید؟» پاسخ می دهد: در سفری که به حج رفتم در مکه معظمه خواستم به روش محدثین که از یکدیگر اجازه می گیرند از یکی از محدثان عامه اجازه حدیث بگیرم. وقتی این منظور را با وی در میان نهادم، عالم سنی مطلبی گفت و من روی مصالحی، به دروغ، آن را انکار کردم. اکنون در این فکرم که فردای قیامت، چگونه این دروغ را در محضر عدل الهی توجیه کنم؟<sup>۱</sup>

### سید صدر الدین عاملی اصفهانی

محدث قمی رحمته الله علیه در شرح حال این مرد بزرگ می نویسد:

در امر به معروف و نهی از منکر، بسیار ساعی بود و اقامه حدود در اصفهان می نمود و چندان معصیت در نظرش عظیم بود که گویند: وقتی، چنان اتفاق افتاد که حاضر شد در مجلسی که بر پا شده بود برای اقامه عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام و در

۱. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۶۵-۶۶.

بخش سوم: دوری از گناه ۹۳

آن مجلس جماعتی از اعیان و اشراف بودند. یکی از شاهزادگان که اهل گناه بود، ناگاه در آن مجلس وارد شد. سید چون نظرش به او افتاد فرمود: «این مرد آمده در این مجلس که منعقد شده برای عزای سید الشهداء علیه السلام و من می ترسم که هر گاه روضه خوان بالای منبر رود و این مرد در این جا باشد، سقف فرود آید.» پس در آن مجلس نماند و بیرون رفت.<sup>۱</sup>

### ترک مکروه و مباح

بسیاری از علمای ما، گرد کار مکروه و مباح نمی گشته اند تا چه رسد به حرام. برای روشن شدن این ادعا، نمونه هایی ذکر می شود:

۱. شهید اول علیه السلام می نویسد: «و من الخسران صرف الزمان في المباح و إن قل...»<sup>۲</sup> صرف عمر در کارهای مباح، هر چند کم، جز زیان چیزی نیست، چه، از ثواب می کاهد و درجات انسان را پایین می آورد.»

۲. مرحوم مولی عبدالله شوشتری یکی از شاگردان محقق اردبیلی، در مقام موعظه به فرزندش گوید: «یا بنی ائی بعد ما أمرنی مشایخی علیه السلام بالعمل برأیی ما ارتکت مباحاً و لا مکروها الی الآن حتی الأکل والشرب و النوم...»<sup>۳</sup> فرزندم، از آن هنگام که اساتیدم به من فرمودند به رأی خودت عمل کن و اجازه اجتهادم دادند، تاکنون مرتکب کار مباح و مکروه نشده ام حتی در خوردن، آشامیدن، خواب و مانند آن.»

۳. درباره مقدس اردبیلی علیه السلام گفته اند: «...ولم یصدر عنه فیها فعل مباح فضلاً عن الحرام و المکروه»<sup>۴</sup> در طول چهل سال از او کار مباحی سر نزد چه رسد به حرام و مکروه.»

۱. منتهی الآمال، ج ۵، ص ۶۳-۶۴، بخش شرح احوال اولاد امام موسی بن جعفر علیه السلام.

۲. القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۱۱۹ و منتخب التواریخ، ص ۱۹۵.

۳. منتخب التواریخ، ص ۱۹۳.

۴. همان، ص ۱۹۶. مطالب دیگری درباره احتیاط مرحوم اردبیلی در روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۱ نقل شده است.

۴. محدث قمی می‌نویسد: از میرداماد، فیلسوف بزرگ اسلام، مدت بیست سال حتی کار مباح سر نزد.<sup>۱</sup>

۵. فیلسوف نامدار، حاج مولی هادی سبزواری در سرگذشت خود می‌نویسد:

... و حقیر تا عشرهٔ کامله از عمر خود در سبزواری بودم. بعد از آن، جناب مستطاب عالم عامل... و عابد ناسک و ناسک متهجد... الحاج مولی حسین سبزواری - اعلی الله مقامه - که سال‌ها در مشهد مقدس مشغول تحصیل بود، مرا از سبزواری به مشهد مقدس حرکت داد. و آن جناب انزوا و تقلیل غذا و عفاف و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظب بر فرایض و نوافل را مراقب بود. و داعی را هم در اینها چون در یک حجره بودیم، مُسَاهِم و مشارک داشت. کینونت ما بدین سیاق طولی کشید و سنواتی ریاضات و تسلیمیتی داشتیم و آن مرحوم استاد ما بودند در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه...<sup>۲</sup>

### سؤال از پیامبر اکرم ﷺ

مرحوم حاج مولی محمد صالح برغانی قزوینی، برادر شهید ثالث و یکی از علمای بزرگ، پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دید و از آن حضرت پرسید: علت این‌که علمای سابق صاحب کرامات و مکاشفات بودند و در این زمان باب مکاشفات مسدود شده چیست؟ آن حضرت فرمود: سبب آن این است که علمای گذشته احکام را دو قسمت کردند: واجب و حرام. حرام را ترک می‌کردند و واجبات را انجام می‌دادند و هر چه مکروه و مباح بود از محرّمات می‌شمردند؛ یعنی، در مقام عمل مباحات و مکروهات را ترک می‌کردند و مستحبات را انجام می‌دادند و از واجبات محسوب می‌داشتند؛ ولی شما متأخرین احکام را در مقام عمل پنج قسم کرده‌اید و مستحبات را ترک می‌کنید و مکروهات و مباحات را مرتکب می‌شوید. از این رو ابواب کرامات و مکاشفات بر شما مسدود است.<sup>۳</sup>

۱. الفوائد الرضویه، ص ۴۲۳.

۲. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۰۹.

۳. قصص العلماء، ص ۵۲.

### سخن شیخ محمد بهاری همدانی

این عالم والا قدر، که از مبرّزترین شاگردان آخوند مولی حسینی همدانی، و به تعبیر مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی جلیل‌ترین و بزرگ‌ترین<sup>۱</sup> شاگرد آخوند همدانی است می‌نویسد:

... دوم: این‌که مهماُمكن، پرهیز از مکروهات هم داشته باشد و به مستحبات بپردازد. حتی المقدور، چیز مکروه به نظرش حقیر نیاید، بگوید: «کُلُّ مَكْرُوهٍ جَائِزٌ». بسا می‌شود یک ترک مکروهی، پیش مولا از همه چیز مُقَرَّبتر واقع خواهد بود، یا اتیان مستحب کوچکی. و این، به تأمل در عرفیات ظاهر خواهد شد.

سیم: ترک مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت. اگر چه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده، اما چون در باطن، میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد از امور دنیویّه، لذا خوب است بنده هم نظراً به میل مولا این مزخرفات را تماماً یا بعضاً ترک نماید؛ اگر چه حرام نباشد ارتکاب آنها؛ اقتداءً بالنبیین و تأسیاً بالأئمة الطاهرين عليهم السلام.<sup>۲</sup>

### توصیه آقا محمد بید آبادی

حکیم و عارف بزرگ، مرحوم آقا محمد بید آبادی رحمته الله ضمن دستورالعملی چنین می‌نویسند:

... پس هموم خود را واحد ساخته، به قدمِ جدّ و جهدِ تمام، پای در جاده شریعت گذارد و تحصیل ملکه تقوا نماید؛ یعنی، پیرامون حرام و مشتبّه و مباح، قولاً و فعلاً و حالاً و خیالاً و اعتقاداً، به قدر مقدور نگردد، تا طهارت صوری و معنوی حاصل شود که شرط عبادت است، و اثری از عبادت مترتب شود و محض صورت نباشد.<sup>۳</sup>

۱. نقباء البشر، ج ۲، ص ۶۷۷: «و هو أجَلهم و أعظمهم».

۲. تذکرة المتقین، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۳. حوزه، ش ۱۰، ص ۷۴.



لقمه کامد از طریق مشتبه خون خور و خاک و بر آن دندان مینه  
 کان تو را در راه دین مفتون کند نور عرفان از دلت بیرون کند  
 (شیخ بهایی)

### ریزه کاری ها و احتیاط های شگفت آور

۱. از مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتري رحمته الله نقل کرده اند که روزی حاکم بروجرد به دیدار سید مرتضی، پدر علامه بحر العلوم رحمته الله رفت. هنگام مراجعت در حیاط خانه بحر العلوم را دید. سید مرتضی، علامه را که هنوز کودک بود به حاکم معرفی کرد حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت. بحر العلوم به پدرش عرض کرد: باید مرا از این شهر بیرون فرستی که می ترسم هلاک شوم!

- چرا؟ مگر چه شده است؟

- به این دلیل که از وقتی حاکم اظهار مهربانی کرد، قلبم را مایل به او می بینم و گویا در دلم محبتی به او پیدا شده و آن بغض و عداوتی که باید به حاکم ظالم داشته باشم ندارم. دیگر این جا جای ماندن نیست! و همین امر سبب هجرت علامه از بروجرد شد.<sup>۱</sup>

۲. علامه بحر العلوم می نویسد:

منقول است که سالکی به طمع مراتب نزد شیخ آمد. او را در مسجد یافت و دید که شیخ آب دهان خود را آنجا افکند. از همان جا مراجعات نمود و شیخ را مهتدی نیافت.<sup>۲</sup>

۳. عطار نیشابوری در شرح حال بایزید بسطامی می نویسد:

نقل است که او را نشان دادند که فلان جای پیری است بزرگ. به دیدن او رفت. چون نزدیک او رسید دید آن پیر آب دهن سوی قبله انداخته بود. در حال بازگشت او را نادیده. گفت: اگر او را در طریقت قدری [قدمی:خل]

۱. کلمه طیه، به نقل منتخب التواریخ، ص ۱۹۷. با توجه به این که بحر العلوم در کربلا - و به قولی در نجف - متولد شده است و تحصیلاتش در عراق بوده، باید درباره این قضیه تحقیق شود.

۲. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۰۹-۱۱۰.

بودی، خلاف شریعت بر وی نرفتی.<sup>۱</sup>

۴. سیدبن طاووس رضی الله عنه پس از بیان این که کفنش را مهیا و محل قبر خود را معین کرده است می گوید: من قبر خود را پایین پای والدینم قرار دادم و خواستم مادامی که در قبر هستم، سرم پایین پای پدر و مادرم باشد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿وَاحْفَظْ لَهَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ و ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.<sup>۲</sup>

### قابل توجه اهل قلم

مرحوم وحید بهبهانی رضی الله عنه سر آمد محققان شیعه در قرن دوازدهم هجری خطاب به «اخباری‌ها» می نویسد: برادر، وضع مجتهدین، وضع جدّ من عالم ربّانی، مولی صالح مازندرانی است: از پدرم شنیدم که آن بزرگوار خواست بعد از شرح اصول کافی، فروع کافی را نیز شرح کند. به وی گفتند: «احتمال می رود شما به درجه اجتهاد نرسیده باشید» و او به دلیل همین احتمال از شرح فروع کافی خود داری کرد<sup>۳</sup>، و کسی که شرح اصول کافی او را ملاحظه کند خواهد دانست که آن بزرگوار در چه حدّی از علم و فقه بوده است. او در کوچکی معالم الأُصول را شرح کرده و هر کس آن را ملاحظه کند پی به مهارت وی در قواعد مجتهدین خواهد برد.<sup>۴</sup>

ای کاش نویسندگان زمان ما این گونه می اندیشیدند و کتاب‌های متقن و مورد نیاز جامعه می نوشتند. چه بسیار آثاری که در گذشته و حال، از دوستان نادان، چاپ شده و می شود که جز آبرو ریزی و سست کردن مذهب در چشم مردم، اثر دیگری ندارد. بگذریم از ورق پاره هایی که دشمنان بر ضدّ دین منتشر می کنند. این موضوع یکی از اموری است که محققان و مصلحان دلسوز مانند مرحوم علامه امینی و شهید

۱. تذکرة الأولیاء، ص ۱۶۲.

۲. الفوائد الرضویة، ص ۳۳۷، نیز رک: منتهی الآمال، ج ۴، ص ۲۶.

۳. مرحوم علامه شعرانی رضی الله عنه در مقدمه شرح اصول کافی مولی صالح مازندرانی (ج ۱، ص ط)، در این باره سخنی دارند که نباید از نظر دور داشت. هم چنین مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی رضی الله عنه در الذریعة، ج ۱۴، ص ۲۷، مطلبی مرقوم داشته اند که با آنچه در متن یاد شد، منافات دارد.

۴. وحید بهبهانی، ص ۸۷.

مطهری رحمته الله علیه از آن می‌نالیدند. نقل کرده‌اند که علامه امینی یک بار با تأثر شدید فرمودند: «کتاب‌هایی را که در این سال‌ها در شرح ائمه علیهم‌السلام در زبان فارسی نوشته‌اند، باید ریخت به دریا.»<sup>۱</sup>

استاد شهید مطهری در این زمینه می‌نویسند:

... تنها چیزی که در همه نوشته‌هایم آن را هدف قرار داده‌ام، حل مشکلات و پاسخ‌گویی به سؤالاتی است که در زمینه مسائل اسلامی در عصر ما مطرح است... انتشارات مذهبی ما از نظر نظم و وضع نامطلوبی دارد. بگذریم از آثار و نوشته‌هایی که اساساً مضر و مایه بی‌آبرویی است. آثار و نوشته‌های مفید و سودمند ما نیز با بر آورد قبلی نیست؛ یعنی، بر اساس محاسبه احتیاجات و درجه بندی ضرورت‌ها صورت نگرفته است... از این نظر مانند کشوری هستیم که اقتصادش هیچ پایه اجتماعی ندارد... و همه چیز به دست تصادف سپرده شده است....

این‌که راه علاج چیست؟ ساده است. هسته اولی این کار اصلاحی را همکاری و همفکری گروهی از اهل تألیف و تصنیف و مطالعه می‌تواند به وجود آورد. ولی متأسفانه غالباً ما آنچنان شیفته و عاشق سلیقه خود هستیم که هر کدام فکر می‌کنیم تنها راه صحیح همان است که خود ما یافته‌ایم. من گاهی به برخی از اهل تألیف این پیشنهاد را عرضه کرده‌ام، اما آنها به جای استقبال رنجیده و این را نوعی تخطئه سلیقه خود تلقی کرده‌اند...<sup>۲</sup>

یکی از دانشمندان معاصر، در این زمینه مطالب سودمندی نوشته است که قسمت‌هایی از آن را نقل می‌کنم:

... در واقع برای حفظ آبروی اسلام و اعتلای فرهنگ اسلامی مبارزه با کتاب‌های مبتذل اسلامی باید جدی‌تر باشد، و اگر دولت نمی‌خواهد رسماً جلو نشر آنها را بگیرد، لااقل بیت‌المال را صرف چاپ و نشر این قبیل کتاب‌ها نکند. متأسفانه تعدادی از کتاب‌های اسلامی ما که در سال‌های اخیر به چاپ رسیده است جزو همین دسته از کتاب‌هاست. یکی از اعضای کمیته انتخاب کتاب برای کتاب‌خانه‌های عمومی کشور می‌گفت: از

۱. حماسه غدیر، ص ۲۹۷.

۲. عدل الهی، ص ۸-۱۰، مقدمه، با تلخیص بسیار.

جمله مشکلات این کمیته انتخاب کتاب‌های خوب و ارزنده اسلامی برای کتابخانه‌هاست. بسیاری از کتاب‌های اسلامی که امروزه به طبع می‌رسد سخنرانی‌ها و نوشته‌های کم محتوا و کم مایه‌ای است که به هیچ وجه معرف و مبین غنای فرهنگ اسلامی ما نیست. بدیهی است که نشر این قبیل کتب لطمه بزرگی به فرهنگ اسلامی جامعه ما وارد خواهد کرد و آثار سوء آن یقیناً در آینده ظاهر خواهد شد. هیچ دینی در جهان مانند اسلام این همه کتاب‌های عمیق و ارزنده در همه رشته‌های دانش بشری به فرهنگ جهانی عرضه نکرده، و دریغ است که ما پس از انقلاب بزرگی که به اسم اسلام در مهد فرهنگ اسلامی شده، بساط کتاب فروشی‌های خود را با یک مشت کتاب بی‌ارزش پر کنیم.

متأسفانه از آن جا که پاره‌ای از مسئولان مؤسسات انتشاراتی دولتی از لحاظ علمی کم مایه‌اند آنها نیز در این فاجعه گاهی سهیم می‌شوند. مؤسسه‌ای که تا قبل از انقلاب کتاب‌های تحقیقی و متون اصیل و ترجمه‌های نسبتاً معتبر را چاپ می‌کرد گاهی دیده می‌شود که مبادرت به چاپ و نشر سخنرانی‌های تکراری یا حتی مطالب شعاع‌گونه می‌کند. البته سخنرانی‌های شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مذهبی ما که از لحاظ تاریخی ارزنده است مستثناست و باید آنها را به صورت منقح و آبرومند چاپ کرد. ولی چاپ سخنرانی‌های کم مایه و مطالب سست و استدلال‌های ضعیف سخنرانان و نویسندگان کم اطلاع و ناوارد نه تنها مثمر نخواهد بود، بلکه چه بسا ذهن خوانندگان مسلمان، به خصوص جوانان ما را مشوش کرده در اعتقادات آنان به اصول عقاید اسلامی خللی وارد نماید و حتی، خدای ناکرده آنان را از اسلام دور کند. مرحوم مطهری رحمته‌الله در **علل گرایش به مادیگری** (ص ۱۸۷) به این نکته خوب توجه کرده، آن جا که می‌نویسد:

«ضعف منطقی‌هایی که غالباً دیده می‌شود که افراد ناوارد در مسائل مربوط به حکمت الهی، عدل الهی، قضا و قدر الهی و مشیت الهی، قدرت کامله الهی، جبر و اختیار، حدود و قیدم عالم، قبر و برزخ و معاد و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیره از خود نشان می‌دهند و غالباً مستمعان آنها می‌پندارند که آنچه این جاهلان و بی‌خبران می‌گویند متن تعلیمات دینی است و اینها به اعماق آن تعلیمات رسیده‌اند، یکی از

موجبات بزرگی لامذهبی و گرایش‌های مادی است.»

استاد مطهری در ادامه سخنان خود دربارهٔ هرج و مرجی که بر تبلیغات دینی زمان خود حکمفرما بوده است با دلی پر درد می‌گوید:

«چقدر مصیبت است برای اهل معرفت که افرادی که نه با مکتب الهیون آشنا هستند نه با مکتب مادیون، از هرج و مرج و بی‌نظمی که در سیستم تبلیغات دینی - خصوصاً در جامعهٔ تشیع - وجود دارد استفاده کرده و در ردّ مادیون کتاب می‌نویسند. لاطائلاتی به هم می‌یافند که اسباب تمسخر و استهزا است. بدیهی است که چنین تبلیغاتی به سود مادی‌گری است. از کتبی که در زمان خود ما در این زمینه نوشته شده است فراوان می‌توان مثال آورد.»

این کلمات را مرحوم مطهری قبل از انقلاب اسلامی نوشته است، ولی متأسفانه به هشدارهای این دانشمند و متفکر بزرگ کمتر توجه شده و حتی در سال‌های اخیر شدت این هرج و مرج و بی‌نظمی بیشتر شده... و نشر کتاب‌های بی‌محتوا چه غیر اسلامی و چه به اسم اسلام، هنوز رواج دارد و خروارها کاغذ و وسایل دیگر چاپ برای طبع آنها مصرف می‌شود....

باری، همان‌گونه که اشاره شد چاپ و نشر کتاب‌های تُنگ مایه، علی‌الخصوص آن دسته از کتاب‌هایی که به اسم اسلام ولی بدون محتوای غنی منتشر می‌شود، صرف نظر از اسراف‌هایی که در مصالح و وسایل چاپ می‌شود از لحاظ فرهنگ اسلامی نیز بسیار زیان‌آور است....

آیه‌الله مطهری در خاتمهٔ علل گرایش به مادی‌گری خطاب به متفکران مسلمان می‌گوید: «باید با هرج و مرج تبلیغی و اظهار نظرهای نامتخصص مبارزه شود.» (ص ۲۲۵). ضرورت این مبارزه هم اکنون بیش از زمان آن مرحوم احساس می‌شود و اگر مقامات مسئول چاره‌ای برای سامان بخشیدن به این بی‌نظمی از طریق علمی در چاپ و نشر کتاب‌های ضعیف و بی‌محتوا نیندیشند دیری نخواهد پایید که حاصل فرهنگ جامعهٔ ما و معرفت اسلام و معارف ارزنده و عمیق آن یک مشت کتاب‌های سطحی و بی‌ارزش خواهد شد و کتاب‌خانه‌های عمومی و شخصی ما پر از این نوع

## بخش سوم: دوری از گناه ❁ ۱۰۱

کتاب‌های بی محتوا خواهد گردید. کمترین کاری که دولت جمهوری اسلامی می‌تواند بکند این است که مؤسسات دولتی را از نشر کتاب‌های کم محتوا بر حذر دارد.... باری، علاوه بر نظارتی که دولت، باید در کار مؤسسات انتشاراتی دولتی بکند، از فعالیت ناشران خصوصی نیز نباید غفلت کند. البته مراد از این نظارت در این جا هدایت و ارشاد است. دولت باید ناشران آثار ارزنده و خوب را تشویق کند، و اگر به هر دلیل صلاح نداند که جلوی نشر کتاب‌های غیر علمی و غیر تحقیقی و گاه مبتذل را بگیرد، دست کم باید کاری کند که این بی‌بند و باری را تشویق نکند و اجازه ندهد فرصت طلبان و سودجویان فرهنگ جامعه اسلامی را به ابتذال کشند.<sup>۱</sup>

سرنوشتی که بسیاری از کتاب‌های ما دارند و درباره آنها اندکی از بسیار بازگو شد عین همان وضعی است که برخی از سخنرانی‌ها دارند. علامه امینی رحمته‌الله گوید:

در یکی از مجالس عمده تهران، در ایام عزاداری شرکت کرده بودم. در وسط منبر - با این‌که کاری زنده بود - برخاستم و بیرون آمدم، چون نشستن و گوش دادن به آن حرف‌ها را حرام می‌دانستم!<sup>۲</sup>

آری، ارشاد، تبلیغ و تألیف کار هر کس نیست، و به قول حافظ:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تندنشست

کلاه داری و آیین سروری داند

هزار نکته باریکتر ز مو این‌جاست

نه هر که سر نتراشد قلندری داند

\*\*\*

---

۱. نشر دانش (سال چهارم، شماره اول، آذر و دی ۱۳۶۲)، ص ۷۶، مقاله «آزادی و هرج و مرج در نشر کتاب».

۲. حماسه غدیر، ص ۲۹۹. برای آگاهی گسترده درباره مسئله مورد بحث نگاه کنید به: حماسه غدیر، ص ۲۹۶-۲۹۹؛ میرحامد حسین، ص ۱۴۳-۱۴۴؛ و ۱۴۸-۱۵۳؛ شیخ آقا بزرگ، ص ۲۸۰-۲۸۷ و ۲۴۶-۲۵۰ و ۲۲۳-۲۲۴ و ۱۹۵-۲۰۰ و بیدارگان اقلیم قبله، ص ۸۷، پانوش.

باری، از بحث ترک گناه و ترک مکروه و مباح دور افتادیم و سخن آخر این که روحانی با مردم دیگر فرق دارد: پا جای پای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته و به زی انبیا علیهم السلام در آمده است. انسان ها کارهایش را سر مشق قرار می دهند و با حساسیت اعمالش را زیر نظر دارند. بنابراین:

اگر هیچ اثری و شباهتی و کاری به حضرت علی و امام جعفر صادق علیه السلام نداشته باشید و نخواهید این شباهت را در خود ایجاد کنید راه بازار باز است. آدم می رود کاسب می شود، داعی ندارد که طلبه بشود. طلبه که شد، یعنی قبول یک سلسله مسائل و تربیت ها و شدن ها و تعهد ها، پس شباهتی باید باشد.<sup>۱</sup>

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند      دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد  
(حافظ)

یکی از دانشمندان گفته است: مردم همیشه یک مرتبه پایین تر از عالم، عمل می کنند. بدین معنا که اگر عالم، صالح و با تقوا و پرهیزکار باشد، مردم به او اقتدا می کنند و مرتکب کار حرام نمی شوند، ولی به مباحات عمل می کنند. اگر عالم به مباحات دست یازد، دیگران مرتکب امور شبهه ناک و مشتبهات می گردند و چنانچه دانشمند، به مشتبهات آلوده شود، سایرین کارهای حرام را انجام می دهند و در صورتی که کار حرامی از او سر زند، دیگران کافر می شوند. این موضوعی است که با چشمان خود می بینیم و آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟<sup>۲</sup> و به قول امام خمینی رحمته الله علیه:

درد این جاست: اگر مردم از شما عملی که بر خلاف انتظار است مشاهده کنند از دین منحرف می شوند، از روحانیت بر می گردند نه از فرد. ای کاش از فرد بر می گشتند و به یک فرد بدبین می شدند.<sup>۳</sup>

۱. هویت صنفی روحانی، ص ۴۰-۴۱.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۳۴۱.

۳. جهاد ۱ کبر (چاپ شده همراه ولایت فقیه)، ص ۲۰۶.

## بخش چهارم:

### اخلاص و پاکسازی نیت<sup>۱</sup>

یکی از مسائل با اهمیت که برای طلاب علوم دینی توجه به آن ضروری است، تحصیل اخلاص و پاکسازی و تصفیه نیت است. طلبه باید فقط برای خداوند سبحان گام بردارد و هرگز هدفش رسیدن به مقاصد آلوده دنیوی نباشد و از ابتدا فکر مسند یابی، جاه طلبی، نام جویی، رسیدن به مرجعیت، امامت جمعه و جماعت، نمایندگی مجلس، کسب مقامی در جامعه، شهرت، جلب نظر مردم و احترام آنان را از سر خویش بیرون کند و الا نه تنها علمش به حال او سودی نخواهد داشت بلکه با اندوختن بیشتر اصطلاحات و علوم به جهنم نزدیک تر می شود و اسباب بد بختی خود - و در بیشتر اوقات - بد بختی مردم را فراهم می کند. ضررهایی که عالمان غیر مخلص به این دین حنیف وارد کرده اند و ضربه هایی که به پیکرش فرود آورده اند کم نیست.

تحصیل اخلاص بسی دشوار است و به سادگی نمی توان به آن - که شرط اساسی همه کارهاست - دست یافت و نیازمند مبارزه طولانی و مداوم با نفس، و استقامت است. در حدیثی قدسی می خوانیم که خداوند متعال می فرماید:

---

۱. «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِذْ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»؛ در این کتاب موسی را یاد کن که او مخلص و پیامبری والا مقام بود (مریم (۱۹) آیه ۵۱).



الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي؛<sup>۱</sup>

اخلاص یکی از اسرار من است که در دل بندگان محبوب خویش به ودیعت نهادم. و اگر کسی به این مرتبه دست یافت و به پالایش نیت خویش موفق شد، بزرگ‌ترین نعمت نصیبش گشته است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ (عَزَّوَجَلَّ) عَلَيَّ عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) غَيْرُهُ؛<sup>۲</sup>

برترین نعمت خداوند به بنده‌اش این است که در قلبش چیزی جز «خدا» نباشد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند:

الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عَمِلَ بِهِ، وَالْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلِصًا وَالْإِخْلَاصُ عَلَيَّ خَطَرٌ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ؛<sup>۳</sup>

دنیا همه‌اش نادانی است مگر جای‌گاه‌های دانش، و دانش تمامش حجت و دلیل خداوند علیه انسان است به جز آن مقدار که بدان عمل شود، و عمل تمامش ریاست، غیر از آنچه خالصانه انجام شود، و اخلاص در معرض خطر است تا این که انسان ببیند عاقبتش چه می‌شود.

بنابراین:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾.<sup>۴</sup>

۱. روزی علامه بحرالعلوم رحمته الله را شاگردانش خندان و متبسّم یافتند. سبب پرسیدند در پاسخ فرمود: پس از بیست و پنج سال مجاهدت، اکنون که در خود نگرستم، دیدم دیگر اعمالم ریایی نیست و توانسته‌ام به قلع و قمع ریا موفق شوم.<sup>۵</sup>

۲. عارف واصل کامل، مرحوم میرزا جواد آقا ملکی می‌نویسد:

۱. منية المرید، ص ۱۳۳.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۳. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

۴. كهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

۵. لبُّ اللباب، ص ۵۵.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۰۵﴾

از یکی از عالمان بزرگ نقل کرده‌اند که او سی سال در صف اول نماز جماعت اقتدا می‌کرد. پس از سی سال، روزی به عللی نتوانست خود را به صف اول برساند و در صف دوم ایستاد و از این که مردم او را در صف دوم دیدند گویا در خود خجالتی احساس کرد. از این جا متوجه شد که در این مدت طولانی که در پیشاپیش مردم و در ردیف اول نماز می‌خوانده از روی «ریا» بوده است. از این رو تمام آن سی سال نماز را قضا کرد.

مرحوم ملکی می‌افزاید: برادرم! بنگر به این عالم مجاهد و در مقام و منزلتش دقت نمای که چگونه نماز جماعتش در این زمان دراز، آن هم در صف اول، فوت نگردید و با این وصف، متصدی امامت جماعت نشد. نیز بنگر به احتیاط او، که چگونه برای یک شبهه این همه نماز را قضا کرد و از این جا عظمت اخلاص و اهمیتی را که علمای سلف برای آن قائل بودند دریاب!

۳. کسانی که نزد مرحوم آیه‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه بودند نقل می‌کنند که آیه‌الله پیش از وفاتشان خیلی ناراحت بود و می‌گفت: عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عملی انجام دهیم. یک نفر خیال کرد که این جا هم جای تملق و چاپلوسی است و گفت: «آقا شما دیگر چرا؟! این حرف‌ها را ما بیچاره‌ها باید بزنیم، شما چرا؟ بحمدالله شما این همه آثار خیر از خود باقی گذاشته‌اید، این همه شاگرد تربیت کرده‌اید، این همه آثار کتبی به یادگار گذاشته‌اید، مسجدی به این عظمت ساخته‌اید، مدرسه‌ها در کجا و کجا ساخته‌اید و...» وقتی این را گفت، آیه‌الله بروجردی این حدیث را فرمودند: «أَخْلِصِ الْعَمَلَ؛ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ»<sup>۲</sup> عمل را باید خالص انجام داد، نقاد آگاه آگاهی هست. تو خیال کردی این اعمال که در منطق مردم به این شکل است، حتماً در پیشگاه الهی هم همین طور است؟<sup>۳</sup>

بنابراین، تا پایان عمر باید مواظب و مراقب بود تا شیطان انسان را به زیر چتر خود

۱. المراقبات، ص ۱۴۱.

۲. الاختصاص، ص ۳۴۱ و بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۳۲.

۳. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۳۴. (گردآوری شده چندگفتار استاد شهید مطهری).

نکشد و گوهر اخلاص را از کف آدمی نرباید و طبق آنچه از قرآن کریم استفاده می شود تنها «مخلصین» در دام آن ملعون نمی افتند.

۴. حاج امام قلی نخجوانی، استاد معارف آقا سید حسین قاضی پدر مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی که نزد مرحوم آقا سید قریش قزوینی در اخلاقیات و معارف الهی مراتب استکمال را طی می کرد، گوید: پس از آن که به پیری رسیدم، دیدم با شیطان بالای کوهی ایستاده ایم. من دست خود را بر محاسنم گذاشتم و به او گفتم: مرا سن کهولت فرا رسیده، اگر ممکن است از من در گذر. شیطان گفت: «این طرف را نگاه کن». وقتی نظر کردم، دره ای بسیار عمیق را دیدم که از شدت خوف و هراس، عقل انسان مبهوت می ماند. شیطان گفت: «در دل من رحم و مروّت و مهر قرار نگرفته است. اگر چنگال من به تو بند گردد جای تو در ته این دره خواهد بود که تماشا می کنی!»<sup>۱</sup>

\*\*\*

در ابتدای تحصیل ممکن است برخی خویش را از آلودگی به اهداف فاسد منزّه بدانند و چنین پندارند که انگیزه و غرضی غیر از «خدا» ندارند؛ ولی باید متوجه بود که وقتی دست آدمی از همه جا کوتاه است، می پندارد که هدفی جز «رضای خداوند متعال» ندارد و صد البته این کافی نیست. بلکه باید چنان باشد که اگر روزی ریاست و شهرت و مسند و مقام هم به او روی آورد خود را نبازد و شیفته آنها نشود و از این امور اعتباری به عنوان وسیله ای برای دست یافتن به اهداف خدایی استفاده کند. ولی به این سادگی نمی توان به چنین اطمینانی دست یافت، و به قول مولوی:

نفست از درهاست او کی مرده است؟	از غم بی آلتی افسرده است
گر بیابد آلت فرعون او	که به امر او همی رفت آب جو
آنگه او بنیاد فرعونى گُند	راه صد موسی و صد هارون زند
می کشانش در جهاد و در قتال	مرد وار الله یجزیک الوصال <sup>۲</sup>

۱. لبّ اللباب، ص ۷۶.

۲. مثنوی، تصحیح نیکلسون، ص ۴۳۴ - ۴۳۵، دفتر سوم و مثنوی، تصحیح رمضان، ص ۱۵۳ - ۱۵۴.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۰۷﴾

به جرئت می‌توان گفت که ریشه بیشتر اختلاف‌ها، گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های جامعه ما، عدم اخلاص و فاقد هدف الهی بودن است. معمولاً یک طرف اختلاف و کشمکش - و در بعضی موارد هر دو طرف - بی‌اخلاصند. از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند:

إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالَمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ لَشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ؛<sup>۱</sup>

هر گاه دیدید دانشمندی دوستدار دنیا است او را بر دین خود متهم کنید [و بگویید: تو عالم و نگهبان دین نیستی]؛ زیرا هر که دوستدار چیزی است پیرامون همان می‌گردد و در فکر همان است.

خَلَقَ اللَّهُ لِلْحُرُوبِ رَجَالًا و رَجَالًا لِقِصَعَةٍ و ثَرِيدًا!

عالم نفس کشته مرحوم آیه‌الله میلانی در نامه‌ای به مناسبت تبعید امام خمینی به ترکیه خطاب به امام نوشته‌اند:

خوشا به سعادت آن سرزمین که حضرت عالی در آن تشریف دارید! قلوب همه مردم با ایمان متوجه شماست، فإِنَّهُ تَعَالَى «جَعَلَ أَفْتَدَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْكَ»<sup>۲</sup> و همگی برای نصرت و تأیید شما، که لسان ناطق همه مجامع روحانی و دینی هستید و گفته شما کلام حق و حقیقت است، دعا می‌نمایند... راه شما که وارث انبیاء علیهم السلام هستید، همان راه است که خدا برای پیغمبران اولوالعزم و ائمه هدی علیهم السلام معین فرموده...<sup>۳</sup>

گفتمنی است که آیه‌الله میلانی به مدرسه حقانی قم و شهید بهشتی و شهید قدوسی - که مسئول آن مدرسه بودند - عنایت خاصی داشت و از این رو حاضر شده بود بودجه مدرسه را تأمین کند و دخالتی در برنامه آن نداشته باشد تا مسئولان بتوانند

۱. منیة المرید، ص ۱۳۸.

۲. اشاره است به آیه شریفه «فَأَجْعَلْ أَفْتَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»، (ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷). که دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است.

۳. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۷۴۹.

آزادانه طرح بریزند و اجرا کنند و این ویژگی را داشت که حاضر بود کاری با کمک او صورت گیرد و از او نامی در میان نباشد.<sup>۱</sup>

عالم روشن ضمیر آیه‌الله آقا قوچانی رحمته‌الله می‌نویسد:

طلبه باید درس را لله؛ یعنی برای دست‌گیری و هدایت و ارشاد جُهال بخواند، که بندگان خدا را از ورطه جهالت و ضلالت برهاند، که خدا چنین طلبه‌ای را دوست خواهد داشت. اگر به نیت مالیه دنیا و ریاست دنیا و غلبه بر امثال و اقران درس بخواند، تن به زحمت چیز فهمی ندهد و در صدد آن نباشد، بلکه به چهار کلمه لغاظی و صناعی که جُهال را به آن قانع توان کرد، قناعت کند....

این طور اشخاص، دین فروش و راهزنانند. باید حتی الامکان دست آنها را کوتاه کرد و به این طایفه نباید چیز آموخت که سلاح به دست دزد و دشمن دین دادن است. تعلیم چنین اشخاص بدتر از بیع اسلحه است به کافر حربی؛ بلکه اجازه اجتهاد به اینها دادن - ولو مجتهد هم باشند - بدتر از محرّمات شدید است.<sup>۲</sup>

این عالم بزرگ و خدا ترس برخی را که بدون لیاقت در صدد تصدّی برخی مسئولیت‌ها هستند به شدت سرزنش می‌کند و مذاکراتش را با آقای بهبهانی یکی از همسفران و دوستانش در این باره چنین گزارش می‌دهد:

آقای بهبهانی! در آن سفر کاظمین که به جهاد رفته بودیم و سر کار هم تشریف داشتید، وقتی که حاجی‌ها دسته دسته وارد می‌شدند، چیزها دیدم که مبهوت شدم.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِدُنْيَاهِ فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ» و نیز دیده و فهمیده‌اند که فرموده است: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ، صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مُوَلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»....

خنده این جا بود که با وجود پنج - شش نفر از پیرمردهای کهنه کار قدیمی از مراجع تقلید، ده پانزده نفر از فضلا را دیدم که تلاش‌ها و سعی‌ها داشته و دارند که مرتبه افتا را دارا شوند، با آن که قضا و فتوا از واجبات کفایی است، به وجود یکی، از دیگران ساقط

۱. یادنامه شهید قدوسی، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۲. سیاحت غرب، ص ۳۰-۳۱، مقدمه. نیز رک: سیاحت شرق، ص ۲۱۰-۲۱۳.

#### بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۰۹﴾

است و وارد شده است که از فتوا دادن فرار کنید همان سان که از شیر می‌گریزید. و بدیهی است که با وجود این پیرمردها برای نوجه‌ها امر صاف نگردد، پس باید آنها را از آن مقام شامخ بیاندازند، یا به مذمت و تهمت و افترا و غیبت، یا به نفرین و ختم مردن آنها را گرفتن و اگر نشد در ابقاء آنها با خدا معارضه نمودن، و چون و چرا کردن و کافر شدن! و این خیلی همت است.

آقای بهبهانی گفت: «من این‌طور سخنان را خوب نمی‌دانم چون تضييع نوع است و ان شاء الله نیتان خوب است...» گفتم: جناب بهبهانی، این اصالة الصحة و اصالة الحسن، در اعمال شخصی و امور دنیوی است آن هم از عارف نوعی؛ مثلاً، اگر عقد نکاحی یا عقد بیعی از آخوندی و یا اهل شهری واقع شود که نوعاً مسائل را می‌دانند و محلّ شک شود، باید گفت: إن شاء الله صحیح است. و هم‌چنین اگر مسلمانی مایعی را آشامید و احتمال می‌رود که شراب باشد این جا هم باید گفت کار بدی نکرده و دست و دهنش نیز پاک است.

و اما ما نحن فيه نه از آن قبیل است. مسئله، مسئله ارشاد مسترشد و هدایت گمراه، و راه هم راه آخرت است و گذشت که حضرت صادق علیه السلام میزانی برای مفتی و هادی و مرشد، قرار داده، و اوصافی ذکر نموده و اگر عوام الناس از تو بپرسند واجب است جواب بگویی و اگر در بین مسئول عنهم اعلم عادلی پیدا بود باید او را ترویج کنی و از دیگران نهی کنی، که امر به معروف و نهی از منکر، از فروع تولی و تبری است و اصل و فرع هر چهار واجب است.

این جا مقام شامخ عنقای یقین است، و جولانگاه «أصالة الصحة» در فضای کوچکی است که می‌توان گفت: «ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست» به عبارت دیگر، مقام خلافت مآبی را نمی‌توان به «أصالة الصحة» اثبات نمود و این حرف تو نظیر استخاره عرب‌های بیابانی است که برای تعیین مقلد خود استخاره می‌کنند، نه به آن شوری صدر اول، که نصوص متواتر و آیات محکم را قبول نکردند و نه به این بی‌نمکی که با استخاره تعیین می‌کنند. باز آنها به یک درجه معتذرند که بدوی و بیابانی هستند. اما امثال جناب عالی، با این فضل و کمال و دود چراغ و ریش و عمامه، این مطالب را نباید این‌طور

سست تلقی نموده و مطلقاً و مطلقاً آمده را نباید به اطلاقش اخذ کرد، با وجود مقیدات عدیده، عقلاً و نقلاً، زیرا بدیهی است که اطلاق «فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ احَادِيثِنَا...» شامل نمی‌شود کسانی را که به هوای نفس عمل می‌کنند نه به احادیث؛ بلکه مقید است «رواة احادیث» به «عاملین بها»...<sup>۱</sup>

### سخنی از امام خمینی درباره دنیاطلبی

تعفن عالم، عالم را متعفن می‌کند. در جهنم از تعفن عالم، پناه می‌برند به آتش و این تعفن، تعفن توجه به دنیا است. حوزه‌های علمیه بیدار باشند. تقوا را، تقوا را، تقوا را نصب عین خود قرار دهید. فضلا! طلاب علوم دینی! تقوا، تقوا، تنزیه نفس، مجاهده بانفس.<sup>۲</sup>

اگر انسان به مرض دنیا پرستی و هواخواهی مبتلا شد، محبت دنیا قلب او را فرا گرفت، از غیر دنیا و ما فيها بیزار می‌شود. العیاذ باللله! به خدا و بندگانش خدا و پیامبران و اولیای الهی و ملائکه الله، دشمنی می‌ورزد و احساس حقد و کینه می‌کند. آن‌گاه که فرشتگان به امر خدای سبحان برای گرفتن جان او می‌آیند سخت احساس تنفر و انزجار می‌کند، زیرا می‌بیند که خداوند و ملائکه الله می‌خواهند او را از محبوبش - دنیا و امور دنیوی - جدا سازند و ممکن است با عداوت و دشمنی حضرت حق تعالی از دنیا برود... اگر بنا باشد حب دنیا و حب نفس بر شما غلبه کند و نگذارد حقایق و واقعیات را درک کنید، عمل خود را برای خدا خالص گردانید، شما را از توأسی به حق و توأسی به صبر باز دارد، سد راه هدایت شما گردد؛ در خسران قرار گرفته‌اید، خسرالدنیا و الآخرة هستید،

۱. سیاحت شرق، ص ۵۰۹-۵۱۵، با تلخیص و اندکی تغییر. شایان ذکر است که سخن این عالم بیدار و معاد باور، مربوط به حدود هشتاد سال پیش است و مراد ایشان تنها کسانی هستند که در صدد نام‌جوئی و مسندیابی و شهرت‌طلبی هستند، نه دل‌سوزان لایق و آگاه و بیدار و مقاوم و استوار در راه یاری دین؛ و خود مرحوم آقاجنئی در همان کتاب این گونه عالمان را بسیار ستوده است. برای اطلاع بیشتر درباره این مباحث، نگاه کنید به کتاب‌های: شیخ آقا بزرگ، ص ۶۰-۶۵ و ۲۲۵-۲۳۳ و ۱۷۴-۱۷۵؛ بیدارگران اقلیم قبله، ص ۹۳-۹۴ و ۹۹-۱۰۰ و ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۲۲-۱۲۹؛ الحیة، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۶۹؛ فریاد روزها، ص ۲۴-۳۵؛ حماسه غدیر، ص ۲۸۹-۲۹۵ و تفسیر آفتاب، ص ۶۱-۸۴.

۲. امام و روحانیت، ص ۲۷۰-۲۷۵.

## بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ۱۱۱

زیرا جوانی را داده‌اید، از نعمت‌های جَنّت و مزایای اخروی نیز محروم مانده‌اید و دنیایی هم ندارید. دیگران اگر به بهشت الهی راه ندارند لااقل دنیایی دارند، از مزایای دنیوی برخوردار دارند.

بپرهیزید از این که خدای نخواستہ حبّ دنیا و حبّ نفس به تدریج در شما رو به فزونی نهد و کار به آن جا برسد که شیطان بتواند ایمان شما را بگیرد....

بکوشید اگر علقهٔ ارتباط و محبتی به دنیا دارید قطع کنید. این دنیا با تمام زرق و برق ظاهریش ناچیزتر از آن است که قابل محبت باشد، چه رسد که انسان از همین مظاهر زندگی هم محروم باشد، شما از دنیا چه دارید که به آن دل ببندید؟ شما باید و این مسجد و محراب و مدرسه و یا کنج خانه. آیا صحیح است که بر سر مسجد و محراب با یک‌دیگر رقابت و اختلاف نمایید و جامعه را فاسد کنید؟!....

شما اگر نیت خود را خالص کنید، عمل خود را صالح نمایید، حبّ نفس و جاه را از دل بیرون کنید، مقامات عالی و درجات رفیع برای شما آماده است. مقامی که برای بندگان صالح خدا در نظر گرفته شده، تمام دنیا و ما فیها با آن جلوه‌های ساختگی در مقابل آن به قدر پیشیزی ارزش ندارد. بکوشید به چنین مقامات عالی‌ه برسید و اگر توانستید خود را ترقی دهید تا آن جا که به این مقامات هم بی‌اعتنا باشید و خدا را برای رسیدن به این امور عبادت نکنید؛ بلکه چون سزاوار عبادت و کبریایی است او را بخوانید و در مقابل او سر به خاک بسایید. آن وقت است که «حجب نور» را پاره کرده به «معدن عظمت»<sup>۱</sup> دست یافته‌اید. آیا شما با این اعمال و کرداری که دارید، با این راهی که می‌روید، به چنین مقامی می‌توانید دست یابید؟<sup>۲</sup>

اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد عادل نیست و نمی‌تواند امین رسول اکرم ﷺ و مجری احکام اسلام باشد.<sup>۳</sup>

---

۱. اشاره است به این قسمت از «مناجات شعبانیه»: «...حتی تخرق أبصاراً القلوب حُجُب النور فَتَصِلْ إِلَى معدن العظمة و تصیر أرواحنا...» (مفاتیح الجنان، ص ۱۵۵، اعمال ماه شعبان).  
۲. جهاد کبر (همراه ولایت فقیه)، ص ۲۵۲-۲۵۶، نقل به تلخیص.  
۳. ولایت فقیه، ص ۷۹.



آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند - هر چند در امر مباح باشد - آمین الله نیست و نمی‌توان به او اطمینان کرد. تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست. فقهای اسلام برای مقام فقهاتی که دارند باید بسیاری از مباحات را ترک و از آنها اعراض کنند.<sup>۱</sup>

### علامه طباطبائی

یکی از خصوصیات استاد علامه طباطبائی رحمته الله علیه، اخلاص کامل و تامّ ایشان بود و جاودانگی آثار او و تربیت آن همه شاگرد، گواه صادقی بر این مدعاست. یکی از شاگردان ایشان در این باره می‌نویسد:

وارستگی استاد از هر نوع تظاهر به علم و دانش از خصوصیات ایشان، و همواره محرّک او در هر عمل، اخلاص و جلب رضایت خدای سبحان بود. ما که با ایشان انس بیشتری داشتیم، یکبار هم به خاطر نداریم که مطلبی را برای تظاهر به علم یاد آور شده باشد، یا سخنی را سؤال نکرده از پیش خود مطرح کرده باشد. اگر فردی با او یک سال به مسافرت می‌رفت و از مراتب علمی او آگاهی قبلی نداشت، هرگز فکر نمی‌کرد که این مرد پایه گذار روش جدید در تفسیر و طرح قواعد و مسائل نو در فلسفه و استادی مسلم در سیر و سلوک است به حقّ او پیوسته به مضمون حدیثی رفتار می‌کرد که جدّ بزرگوارش پیامبر عالی قدر فرموده است: «کار خود را پیراسته از هر نوع ریا و تظاهر و برای خدا انجام ده؛ زیرا خریدار عمل خداست و او از ماهیت عمل آگاهی کامل دارد.»<sup>۲</sup>

### آیه الله سید حسین کوه کمری<sup>۳</sup>

آیه الله سید حسین کوه کمری از شاگردان صاحب جواهر و مجتهدی مشهور بود و

۱. ولایت فقیه، ص ۱۷۵.

۲. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۴۸.

۳. شرح زندگی او در ریحانةالادب، ج ۵، ص ۱۰۵ آمده است.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۱۳﴾

حوزهٔ درسی معتبری داشت. هر روز طبق معمول در ساعت معین، به یکی از مسجدهای نجف می‌آمد و تدریس می‌کرد.

روزی آن مرحوم از جایی - مثلاً از دیدن کسی - بر می‌گشت و نیم ساعت بیشتر به وقت درس باقی نمانده بود. فکر کرد در این وقت کم اگر بخواهد به خانه برود به کاری نمی‌رسد، بهتر است به محل موعود برود و به انتظار شاگردان بنشیند. رفت و دید هنوز کسی نیامده است، ولی در گوشه‌ای از مسجد، شیخ ژولیده‌ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می‌کند. مرحوم سید حسین سخنان او را گوش کرد. با کمال تعجب احساس کرد که این شیخ ژولیده بسیار محققانه بحث می‌کند. راغب شد روز دیگر عمداً زودتر بیاید و به سخنان او گوش کند. آمد و گوش کرد و بر اعتقاد روز پیشش افزوده گشت. این عمل چند روز تکرار شد. برای مرحوم سید حسین رضی الله عنه یقین حاصل شد که این شیخ از خودش فاضل‌تر است و او از درس این شیخ استفاده می‌کند و اگر شاگردان خودش به جای درس او به درس این شخص حاضر شوند، بهرهٔ بیشتری خواهند برد. این‌جا بود که خود را میان تسلیم و عناد، ایمان و کفر و آخرت و دنیا مخیر دید.

روزی دیگر که شاگردان آمدند گفت: «رفقا امروز می‌خواهم مطلب تازه‌ای به شما بگویم. این شیخ که در آن گوشه با چند شاگرد نشسته است برای تدریس از من شایسته‌تر است و خود من هم از او استفاده می‌کنم. همه با هم می‌رویم به درس او» وی از آن روز در حلقهٔ شاگردان شیخ ژولیده که چشم‌هایش اندکی تراخم داشت و آثار فقر از او دیده می‌شد در آمد. این شیخ ژولیده پوش همان است که بعدها به نام حاج شیخ مرتضی انصاری معروف شد.

شیخ در آن وقت تازه از سفر چند سالهٔ خود به مشهد و اصفهان و کاشان برگشته و از این سفر توشهٔ فراوانی بر گرفته بود. مخصوصاً از محضر مرحوم حاج مولی احمد نراقی در کاشان. چنین حالتی در هر کس باشد مصداق «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» است.<sup>۱</sup>

۱. عدل الهی، ص ۳۴۷، با اندکی تلخیص و تغییر؛ و نیز رک: مکاسب، ج ۱، ص ۱۵۰، مقدمه، تصحیح کلانتر.

### شیخ محمد جواد بلاغی

دربارهٔ این مرد بزرگ نوشته‌اند: در کارهای خود آن قدر متوجه خدای سبحان و خالص بودن عمل بود که در شماری از کتاب‌هایش مانند التوحید و التثیث و الرحلة المدرسیة (چاپ ۱۳۴۴ ق) نام خود را نوشت و به عنوان نویسنده‌ای گمنام و ناشناس آنها را منتشر کرد و می‌فرمود: «هدف من دفاع از اسلام و تشیع و حقیقت است و کتاب به نام من چاپ شود یا به نام دیگری فرقی ندارد».<sup>۱</sup>

آری، این است شعار مصلحانی که به ارزش‌های والا ایمان دارند و این است آن فضیلت و برتری که بلاغی را در صف آزادگان و جاودانان در می‌آورد و این است نمونه‌ای از آنچه تفسیر مادی حرکات انسان را ابطال می‌کند.<sup>۲</sup>

### شیخ آقا بزرگ تهرانی

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب ارزشمند الذریعه وقتی به عظمت کتاب الغدیر علامه امینی واقف می‌شود از خدا می‌خواهد تا باقی ماندهٔ عمر او را به صاحب الغدیر بدهد، تا کار تألیف الغدیر به اتمام رسد. وی در تقریظی که در روز دوم ماه رمضان ۱۳۷۱ ق، برای علامه امینی نوشته است، چنین می‌گوید:

من قاصرم از وصف این کتاب گران‌بها، و ستایش آن. الغدیر بالاتر و بزرگ‌تر از آن است که آن را وصف کنند و ثنا گویند. من تنها کاری که می‌توانم کرد این است که دعا کنم تا خداوند عمر مؤلف کتاب را طولانی کند و به او فرجام نیک بخشد. این است که با خلوص دل، از درگاه خدای متعال مسئلت می‌کنم که بقیهٔ عمر مرا بر عمر شریف او بیفزاید تا او بتواند به همهٔ آرمان خویش دست یابد.<sup>۳</sup>

۱. مشکوة، شمارهٔ ۱، ص ۱۲۶.

۲. بیدار گران اقالیم قبله، ۲۱۱-۲۱۲. برای آگاهی گسترده از خصوصیات زندگی مرحوم بلاغی و خدماتی که به عالم اسلام کرده است رک: بیدارگران اقالیم قبله، ص ۱۷۹-۲۱۳.

۳. میر حامد حسین، ص ۱۴۵.

### حکیم نامدار

حکیم فرزانه مرحوم حاج مولی هادی سبزواری، با وجود توفّر و تسهّل اسباب ریاست، هرگونه ریاستی را ترک کرد، حتی پیش‌نمازی نکرد و به مهمانی نرفت و با رؤسای بلدش، همبزم نشد تا از آنها پیش افتد و در صدر نشینی و سفره چینی و دعاکردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام، رعوتی<sup>۱</sup> ظاهر سازد. یک زندگانی ساده بی آرایش بی خود نمایی داشت و امتیازی برای خود قائل نشد و هیچ استفاده‌ای از توجهات کامل مردم به خودش نکرد و ثروتی نیندوخت و فرزندانش را متجملاً بار نیاورد؛ بلکه آنها را به تواضع و عدم ریاست عادت داد...<sup>۲</sup>

### شیخ یوسف بحرانی

مرحوم شیخ عبدالله مامقانی می‌نویسد: از جمله غرایبی که نقل می‌کنند و کاشف از قوی بودن دیانت صاحب حدائق است این‌که وحید بهبهانی حکم کرده بود که نماز خواندن پشت سر صاحب حدائق باطل است؛ ولی صاحب حدائق حکم کرد که نماز گزاردن پشت سر وحید بهبهانی صحیح است! و چون به وی خبر دادند که وحید درباره شما چنین می‌گوید، گفت: «تکلیف شرعی وی، همان است که او می‌گوید و تکلیف شرعی من این است که می‌گوییم، و هر یک از ما به آنچه خداوند ما را به آن مکلف داشته است عمل می‌کنیم».<sup>۳</sup>

مرحوم مامقانی پس از نقل این ماجرا می‌افزاید:

أَنْظُرُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى هَذَا الرَّجُلِ كَيْفَ رَوَّضَ نَفْسَهُ وَ طَهَّرَهَا مِنْ أَرْجَاسِ هَوَى النَّفْسِ وَ لِمَتَلِهَ يَحِقُّ إِطْلَاقَ اسْمِ النَّائِبِ عَنِ الْحِجَّةِ (ارواحنا فداه).  
آری، اوست عالم ربّانی و همانندهای او، نه آنان که مصداق این اشعارند:

۱. رعوت: ۱. خود بینی و خود خواهی، ۲. خود آرای، ۳. کم عقلی و نادانی. (رهنگ معین).

۲. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمتألهین، ص ۱۱۳.

۳. وحید بهبهانی، ص ۱۲۳ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۳۴ - ۳۳۵.

ای درونت برهنه از تقوا  
وز برون جامه ریا داری  
پرده هفت رنگ در مگذار  
تو که در خانه بوریا داری!

(سعدی)

### محدث قمی

هنگامی که محدث قمی رحمته الله در مشهد اقامت داشت، ماه رمضان در مسجد گوهرشاد منبر می رفت. مرحوم آخوند مولی عباس تربتی - که از علمای ابرار و روحانیون پارسا بود - از تربت حیدریه، محل اقامت خود، به مشهد آمده بود تا در ماه مبارک رمضان از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده کند. مولی عباس تربتی با محدث قمی سابقه دوستی داشت و این دو با همدیگر صمیمی بودند. روزی محدث قمی از بالای منبر چشمش به مولی عباس می افتد که در گوشه ای از مجلس پر جمعیت وی نشسته و به سخنان وی گوش می دهد. همان وقت می گوید: «ای مردم، آقای حاج آخوند تشریف دارند از ایشان استفاده کنید» و - با آن کثرت جمعیت که برای او آمده بودند و مهیای استماع از وی بودند - از منبر به زیر می آید و از آخوند می خواهد که تا آخر ماه رمضان به جای ایشان در حضور آن جمعیت منبر برود و در آن ماه دیگر خود منبر نرفت.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است<sup>۱</sup>  
محدث قمی برای فرزند بزرگش نقل کرده است که وقتی کتاب منازل الآخره را تألیف و چاپ کردم و به قم رسید، به دست شیخ عبدالرزاق مسئله گو - که قبل از ظهر در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام مسئله می گفت - افتاد. پدرم کربلایی محمد رضا از علاقه مندان شیخ عبدالرزاق بود و هر روز در مجلس او حاضر می شد. شیخ عبدالرزاق پس از آن روزها منازل الآخره را برای مستمعین می خواند. روزی پدرم به خانه آمد و گفت: «شیخ عباس، کاش مثل این مسئله گو می شدی و می توانستی منبر

۱. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۲۸-۲۹.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۱۷﴾

بروی و این کتاب را که امروز برای ما خواند بخوانی!» چندبار خواستم بگویم آن کتاب از تألیفات من است، اما هربار خودداری کردم و چیزی نگفتم. فقط عرض کردم: دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت فرماید.<sup>۱</sup>

### پرهیز از مرجعیت

از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده‌اند:

مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُسْلِمِينَ؛<sup>۲</sup>

کسی که خود را پیشوای گروهی از مسلمانان قرار دهد، با این که می‌بیند در بین آنان کسی برتر از او هست، به‌خداى سبحان و پیامبر و مسلمانان خیانت کرده است.

از امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده‌اند:

مَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ ضَالٌّ؛<sup>۳</sup>

کسی که مردم را به سوی خودش دعوت کند، با این که در بین آنان داناتر از او هست، او بدعت‌گذار و گمراه است.

در سرگذشت سید بن طاووس آمده است که او با این که شایسته مقام افتا و مرجعیت بود، فتوا صادر نکرد و متصدی مرجعیت نشد.

هم‌چنین هنگامی که شاگردان بزرگ شیخ انصاری، پس از درگذشت شیخ، با اصرار فراوان میرزای بزرگ شیرازی را وادار به قبول این مسئولیت کردند، قطرات سرشک بر گونه و ریش مبارکش جاری شد و سپس سوگند یاد کرد که «هرگز به ذهنم خطور نکرده بود که روزی این مسئولیت عظیم بر دوشم می‌آید.»<sup>۴</sup>

عالمان پیشین ما، که تربیت دینی درستی داشته‌اند و علم اخلاق و تهذیب نفس

۱. همان، ص ۴۸ - ۴۹. داستان دیگری درباره اخلاص محدث قمی در ص ۱۳۴ آن کتاب آمده است.

۲. الغدير، ج ۸، ص ۲۹۱.

۳. سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴. هدية الرازي، ص ۴۰ - ۴۱.

می خوانده و می دانسته اند، در تصدی مقام های دینی، احتیاطی عمیق معمول می داشته اند و نه تنها در صدد احراز مقامی و به دست آوردن موقعیتی بر نمی آمده اند؛ بلکه هنگامی هم که انظار به طور طبیعی متوجه آنان می شده است رد می کرده و استتکاف می ورزیده اند به ویژه در مسئله عظیم مرجعیت و قبول مرزبانی دین و حفظ نوامیس الله.

عالمان نفس کشته و خداشناس و معاد باور شیعه، در تصدی این مقام احتیاط های بسیار می کرده اند، رد می کرده اند، پنهان می شده اند تا به هر گونه که ممکن است این وظیفه بر دوش الیق و احق و آن که شایسته تر است و سزاوارتر و تواناتر، قرار گیرد.

عالمان بصیر که حب دنیا و ریاست، چشم دلشان را کور نکرده بود و حاضر نبودند برای چهار روز ریاست متوهم، صالح امت را فدا کنند....

از این رو، به سادگی در صدد بر نمی آمده اند که این مقامات را احراز کنند. نمونه آنچه یاد شد، بسیار است.<sup>۱</sup>

در این جا چند نمونه آورده می شود.

### ۱. امام خمینی

امام از دوران جوانی که به مقام اجتهاد رسید تا آخر عمر در راه شناساندن خود و به دست آوردن مقام و مسند کوچک ترین گامی بر نداشت و وجوه شرعی و حقوقی رنجبران و نیازمندان را صرف نام جوئی، مسندیابی، و تبلیغات شخصی نکرد و اصولاً از بساط ریاست و مقام و مرجعیت، فرار می کرد. و هر گاه احساس خطر برای جامعه اسلامی ایشان را و نمی داشت که بر این کاروان دزد زده، قافله سالاری کند، هرگز به این وادی قدم نمی گذاشت. اجازه چاپ و پخش عکس و رساله خود را تا روزهای آغاز نهضت - که مردم چاپ و پخش کردند - نداد، و از وجوه شرعی صرف

۱. بیدار گران اقلیم قبله، ص ۱۲۶.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۱۹﴾

چاپ آن نکرد و بودجهٔ اولین چاپ رسالهٔ ایشان از مردم، جمع آوری گردید، و تا روزی که در قم می‌زیست حتی یک جلد رساله به رایگان در اختیار کسی نگذاشت و اصولاً در منزل ایشان رساله یافت نمی‌شد.<sup>۱</sup>

یکی از نزدیکان امام گوید:

بعد از وفات مرحوم آیه‌الله بروجردی، با این‌که اولین حوزهٔ درس در قم، مجلس امام بود؛ اما امام خمینی رحمته‌الله علیه به فکر مرجعیت نبود، حتی در بسیاری از مجالس و محافل قم که تشکیل می‌شد، شرکت نمی‌فرمود. روزی یکی از دوستان و شاگردان امام به بنده پیشنهاد کرد بروم خدمت آقا تا موافقت ایشان را برای چاپ رساله به دست بیاورم. اول صبح بود، وارد بیرونی امام شدیم، امام روی زیلویی نشسته بودند، دوست بنده مطالبی راجع به این‌که جامعه امروز به شما نیازمند است، بیان می‌کردند، ایشان از کثرت علاقه جمله‌ای گفتند که شاید در آن غلّوی بود. به یاد دارم که رنگ مبارک امام، یک مرتبه سرخ شد، فرمودند: «خیر این طور نیست که اسلام بستگی به من داشته باشد» و حتی حاشیه‌اش بر عروقهٔ الوثقی را چند نفر از طلاب با خرج خودشان چاپ کردند، ولی قدری از پول چاپ کم آوردند. بنده به مرحوم آقای اشراقی گفتم، اگر می‌توانید تتمهٔ پول چاپ را از امام بگیرید. بعد از چند روزی جواب آوردند که امام فرمودند: «من که نگفتم چاپ کنید!»

یکی از همراهان امام در نجف گوید: بعد از وفات مرحوم آیه‌الله حکیم، بلندگوها اعلام کردند که آقای حکیم وفات یافت. آن شب امام در نجف پشت بام بودند. یکی از برادران گفت متوجه شدم صدای گریه می‌آید. دقت کردم دیدم امام نشسته و گریه می‌کند. روز بعد امام فرمودند: «همه را جمع کنید و به آنها بگویید: شما در هیچ مجلسی حق ندارید از من دفاع کنید و اسم مرا بیاورید گر چه سیلی به گوش مصطفی بزنند و اگر به من فحش هم دادند شما چیزی نگویید». در همان ایام، افرادی از موصل و کرکوک خدمت امام می‌آمدند و می‌گفتند: ما از چه کسی تقلید کنیم؟ ایشان

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی رحمته‌الله علیه، ج ۱، ص ۲۸، باتلخیص و تغییر.



می فرمود: «از چه کسی تقلید می کردید؟» آنها می گفتند از آقای حکیم. امام می گفتند: «به رأی آقای حکیم باقی باشید.»<sup>۱</sup>

## ۲. شیخ انصاری و سعید العلماء

صاحب جواهر<sup>۲</sup> در روزهای بیماری آخر زندگی اش دستور داد مجلسی تشکیل شود که همه علمای طراز اول نجف اشرف در آن شرکت کنند. مجلس مزبور در خدمت صاحب جواهر تشکیل گردید؛ ولی شیخ انصاری در آن حضور نداشت. صاحب جواهر فرمود: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید. پس از جست و جو و تفحص دیدند شیخ در گوشه ای از حرم امیرالمؤمنین<sup>۳</sup> رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می کند و از خداوند می خواهد تا او از بیماری عافیت یابد. پس از اتمام دعا، شیخ را به آن مجلس هدایت کردند.

صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشاند و دستش را گرفت بر روی قلب خود نهاد و گفت: «الآن طابَ لِي المَوْتُ؛ اکنون مرگ بر من گواراست». سپس به حاضران فرمود: «هَذَا مَرَجِعُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ این مرد پس از من مرجع و رهبر شما خواهد بود». بعد رو به شیخ انصاری کرد و گفت: «قَلَّلَ مِنْ احتیاطِكَ فَإِنَّ الشَّرِيعَةَ سَمْحَةٌ سَهْلَةٌ؛ از احتیاطات خود بکاه و بسیار سخت گیر مباش، زیرا که دین اسلام دینی است سهل و آسان». این مجلس پایان یافت و طولی نکشید که صاحب جواهر به دیار قدس پر کشید. و اینک نوبت شیخ مرتضی است که مرجعیت را به عهده بگیرد؛ اما او با این که چندین مجتهد مسلم اعلمیتش را تصدیق کردند<sup>۲</sup>، از صدور فتوا و قبول مرجعیت خود داری ورزید و به سعید العلماء مازندرانی<sup>۳</sup> (درگذشته حدود ۱۲۷۰ ق) که در ایران به سر می برد و بیشتر شیخ در کربلا با وی همدرس بود، و در آن هنگام او را بر خود ترجیح می داد، نامه ای بدین مضمون نوشت:

۱. فزاهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی<sup>۴</sup>، ص ۷۲.

۲. علمای معاصرین، ص ۶۱، به نقل زندگانی شیخ انصاری، ص ۷۵.

۳. برای اطلاع از شرح زندگی او به ریحانة الادب (ج ۳، ص ۳۸) مراجعه کنید.

## بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۲۱﴾

هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم از محضر شریف العلماء استفاده می‌بردیم، استفاده و فهم تو بیشتر از من بود، اینک سزاوار است به نجف بیایی و مرجعیت را عهده‌دار شوی!

سعید العلماء در جواب نوشت:

آری، لیکن در مدتی که من ایران بودم، شما در حوزه مشغول به تدریس و مباحثه بوده‌اید ولی من در این‌جا گرفتار امور مردم هستم و شما در این منصب از من سزاوارترید!

شیخ انصاری، پس از رسیدن جواب نامه به حرم مطهر حضرت علی علیه السلام مشرف شد و از آن امام بزرگ خواست که وی را در این امر خطیر کمک کند و از لغزش مصون بدارد.<sup>۱</sup>

### گریه شیخ انصاری

یکی از خادمان حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

طبق معمول، ساعتی قبل از طلوع فجر برای روشن کردن چراغ‌های حرم مطهر بدان‌جا رفتم. ناگهان از طرف پایین پای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صدای گریه‌ای بلند و جانکاه و ناله‌ای سوزناک به گوشم رسید. بسیار در شگفت شدم، خدایا، این صدای کیست؟ این گریه جان‌سوز از کجاست؟ عادتاً این وقت شب، زوار به حرم مشرف نمی‌شوند و... در همین اندیشه‌ها بودم و آهسته آهسته پیش می‌آمدم تا بینم ماجرا از چه قرار است. ناگهان دیدم شیخ انصاری رحمته الله صورتش را بر ضریح مقدس گذاشته و چونان مادر جوان مرده گریه می‌کند و به زبان دزفولی با سوز و گداز خطاب به امام علیه السلام می‌گوید:

آقای من، مولایم، ای ابوالحسن، یا امیرالمؤمنین، این مسئولیتی که اینک به دوشم آمده، بس خطیر و مهم است. از تو می‌خواهم که مرا از لغزش و اشتباه

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۳-۷۴. نیز رک: الکلام بجز الکلام، ج ۱، ص ۱۲۷.

و عمل نکردن به وظیفه مصون داری، و در توفان‌های حوادث ناگوار، همواره راهنمایم باشی!<sup>۱</sup>

### ۳. آیه الله سید محمد فشارکی

هنگامی که پس از رحلت میرزای شیرازی اول، برای قبول مرجعیت به آیه الله سید محمد فشارکی رحمته الله علیه<sup>۲</sup> مراجعه کردند فرمود:

إِنِّي لَسْتُ أَهْلًا لِدَٰلِكَ؛ لِأَنَّ الرِّئَاسَةَ الشَّرْعِيَّةَ تَحْتَاجُ إِلَى أُمُورٍ غَيْرِ الْعِلْمِ بِالْفِقْهِ وَ الْأَحْكَامِ مِنَ السِّيَاسَاتِ وَ مَعْرِفَةِ مَوَاقِعِ الْأُمُورِ وَ أَنَا رَجُلٌ وَسْوَاسِي فِي هَذِهِ الْأُمُورِ، فَإِذَا دَخَلْتُ أَفْسَدْتُ وَ لَمْ أُصْلِحْ وَ لَا يَسُوعُ لِي غَيْرَ التَّدْرِيسِ؛

من شایسته مرجعیت نیستم، زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی به غیر از علم فقه، امور دیگری لازم دارد از قبیل: اطلاع از مسائل سیاسی و شناختن موضع‌گیری‌های درست در هر کار. و اگر من در این امر دخالت کنم، به تباهی کشیده می‌شود، برای من غیر از تدریس کار دیگری جایز نیست.

و بدین گونه این عالم نفس کشته، مردم را ارجاع داد به میرزا محمد تقی شیرازی.<sup>۳</sup>

### میزانِ اَعْلَمِيَّتِ

آیه الله سید احمد زنجانی رحمته الله علیه می‌نویسد: فرزند مرحوم سید محمد فشارکی رحمته الله علیه گوید: بعد از وفات میرزای شیرازی بزرگ، پدرم به وسیله من به مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی - میرزای کوچک - پیغام داد که: «اگر شما خود را اعلم از من می‌دانید بفرمایید تا من زن و بچه‌ام را در امر تقلید به شما ارجاع دهم و اگر مرا اعلم می‌دانید شما خانواده خود را در مسئله تقلید به من ارجاع دهید».

۱. مکاسب، ج ۱، ص ۱۲۳، مقدمه، تصحیح و تعلیق کلانتر.

۲. برای اطلاع از شرح حال او، رُك: رِيحَانَةُ الْأَدَبِ، ج ۴، ص ۳۴۱؛ الْفَوَائِدُ الرِّضْوِيَّة، ص ۵۹۴.

۳. الْفَوَائِدُ الرِّضْوِيَّة، ص ۵۹۴، به نقل از بیدارگران اقلیم قبله، ص ۱۲۶-۱۲۷.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۲۳﴾

هنگامی که این پیام را به میرزا رساندم، تأملی کرد و فرمود: «خدمتِ آقا عرض کنید که آقا خودشان چگونه می‌دانند».

من این سؤال را که به منزلهٔ جواب بود خدمت پدرم عرض کردم. پدرم فرمود: «برو بگو شما در اعلمیت چه چیز را میزان و معیار می‌دانید؟ اگر دقت نظر میزان باشد شما اعلمید، و اگر فهم عرفی معیار باشد من اعلمم».

من دوباره این پیام را به میرزا رساندم. ایشان باز تأملی کرد و فرمود: «خودشان کدام‌یک از این دو را میزان قرار می‌دهند؟»

من بازگشتم و این جواب را که سؤال بود ابلاغ کردم. آقا تأملی کرد و فرمود: «بعید نیست که دقت نظر میزان و ملاک اعلمیت باشد». آن‌گاه دستور داد که همگی از میرزای شیرازی تقلید کنیم.<sup>۱</sup>

#### نشاطِ مرجعیت

مرحوم سید محمد فشارکی یکی از بزرگ‌ترین شاگردان میرزای اول بود و پس از او از بزرگ‌ترین فقها به حساب می‌آمد. وی استاد مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزهٔ قم، و عده‌ای دیگر از بزرگان است. آیه‌الله حائری می‌گوید: من از استاد خود آیه‌الله فشارکی شنیدم که فرمود: «هنگامی که میرزای شیرازی اول در گذشت، دیدم مثل این که در دلم نشاطی هست. هر چه اندیشیدم جای نشاطی نبود. میرزای شیرازی که استاد و مربی من بوده است در گذشته است». اصلاً عظمتی که مرحوم میرزا داشت از نظر علم و تقوا و زیرکی و ذکاوت، عجیب و کم نظیر بوده است. مرحوم فشارکی می‌گوید: «مدتی اندیشیدم ببینم این نشاط از چیست؟ سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید نشاط از این است که همین روزها من مرجع تقلید می‌شوم. رفتم حرم مطهر و از حضرت خواستم که این خطر را از من رفع کند، گویا حس می‌کنم که تمایل به ریاست دارم».

۱. الکلام بجزء الکلام، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۳.

ایشان تا صبح در حرم به سر برد و صبح وقتی برای تشییع جنازه، آمد او را با چشم‌های پر التهاب دیدند که معلوم بود شب را مشغول گریه بوده است. و تلاش کرد و کرد و عاقبة الأمر زیر بار ریاست نرفت!<sup>۱</sup>

#### ۴. میرزای قمی و سید محمد مجاهد

آقا سید محمد مجاهد، فرزند صاحب ریاض وارد قم شد. میرزای قمی صاحب قوانین که در آن وقت به پیری رسیده بود، شبی آقا سید محمد را با گروهی از علما مهمان کرد و با آنها مذاکره علمی داشت. محقق قمی در آن جمع فرمود: «غرض از احضار شما در این شب و مکالمات علمی آن است که پیری، قوای مرا فرسوده کرده خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید آیا ملکه استنباط در من باقی است یا نه؟» سید محمد مجاهد فرمود: «اگر ملکه استنباط این است که فعلاً شما دارید، پس من و امثال مرا ملکه مستنبطه نیست.»

نیز نقل کرده‌اند که از آقا سید محمد مجاهد پرسیدند آیه‌الله سید محمد باقر حجة الاسلام مجتهد است یا نه؟ آن جناب فرمود: «شأن او اجل از این است که من او را تصدیق کنم بلکه از او سؤال کنید که سید محمد مجتهد است یا نه؟»<sup>۲</sup>

#### ۵. آقا سید محمد مهدی طباطبائی

سید محمد مهدی برادر کوچک‌تر سید محمد مجاهد نزد پدرش سید علی صاحب ریاض رحمته‌الله تحصیل کرد. و در زمان پدر بزرگوارش به تدریس اشتغال داشت و بسیاری از شاگردان پدرش به درسش حاضر می‌شدند. او در استدلال و نقض و ابرام و جدل مسلط و مسلّم کلّ و مجتهد مطلق و بصیر و کامل بود. ولی به رغم

۱. یادنامه شهید قدوسی، ص ۲۰۳.

۲. وحید بهبهانی، ص ۲۶۱ و قصص العلماء، ص ۱۴۳ و ۱۲۵.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۲۵﴾

این مقام بلند علمی مشغول محاکمه و فتوا نشد، با این که همه او را قبول داشتند و وجوهی که از هند برای ساکنین کربلا می‌فرستادند، هر چند سعی کردند که به دستیاری و اهتمام او توزیع شود، قبول نفرمود و در آن تصرّف نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

داستان ذیل بهترین گواه بر عظمت علمی سید محمد مهدی علیه السلام است:

مولی محمد تقی برغانی قزوینی شهید علیه السلام می‌گوید: پس از تحصیل در اصفهان به عتبات عالیات مشرف، و در درس عالم بزرگ آقا سید علی طباطبائی صاحب ریاض حاضر شدم. صاحب ریاض روز اول در مسئله «نسخ و جوب و عدم بقاء جواز» تدریس می‌فرمود. من سخن او را به شجره مقطوعه نقض نمودم که فصل رفته و جنس باقی مانده است. ناگاه جوانی که هنوز موی به رویش نرویده و نزد سید نشسته بود با من به بحث پرداخت و سخنانی محققانه می‌گفت با نهایت فصاحت و بلاغت و طلاق لسان. نزدیک بود که مرا ملزم و محکوم کند و من نمی‌توانستم از عهده او برآیم و با وی مقاومت کنم. از این رو متغیر شدم و گفتم: «ای طفل چرا نامربوط می‌گویی؟» در این هنگام آقا سید علی به من تغیر فرمود و گفت: «اگر سخن داری با او موافق قاعده سخن بگو. او اگر چه بچه است، ولی شیر بچه است». سؤال کردم آن کودک فرزند کیست؟ گفتند پسر دل‌بند و خلف با شرف آقا سید علی است. آن گاه سکوت کردم و چیزی نگفتم.<sup>۲</sup>

## ۶. شیخ محمد ابراهیم کلباسی

در احوال شیخ محمد ابراهیم کلباسی نوشته‌اند که می‌فرمود: «نمی‌خواستم رساله بنویسم، لکن میرازی قمی علیه السلام حکم کرد که باید رساله بنویسی و فتوای خود را بازگویی. من در پاسخ گفتم: بدنم طاقت جهنم ندارد و سرانجام به اصرار و حکم وی رساله نوشتم.»<sup>۳</sup>

۱. وحید بهبهانی، ص ۲۶۶.

۲. قصص العلماء، ص ۱۹-۲۰؛ نجوم السماء، ص ۴۰۷-۴۰۸.

۳. بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۱۴؛ قصص العلماء، ص ۱۱۸؛ الفوائد الرضویه، ص ۱۰؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۴۳.

### سخن مولی صالح مازندرانی

إِنَّمَا تَصْلِحُ الرَّئِيسَةَ لِمَنْ يَكُونُ حَكِيمًا عَلِيمًا شَجَاعًا عَفِيفًا سَخِيًّا عَادِلًا فَهَيْمًا ذَكِيًّا مُتَوَاضِعًا رَقِيقًا رَفِيقًا حَيِيًّا سَلِيمًا صَبُورًا شَكُورًا قَنُوعًا وَرِعًا وَقُورًا حَرًّا عَفْوًا مُؤَثِّرًا مُسَامِحًا صَدِيقًا وَفِيًّا شَفِيقًا مَكَافِيًّا مُتَوَدِّدًا مُتَوَكِّلًا عَابِدًا زَاهِدًا مُوفِيًّا مُحْسِنًا بَارًّا فَائِزًا بِجَمِيعِ أَسْبَابِ الْاِتِّصَالِ بِالْحَقِّ، مُتَجَنِّبًا عَنِ جَمِيعِ أَسْبَابِ الْاِنْقِطَاعِ عَنْهُ.<sup>۱</sup>

### انقطاع الهام غیبی

شهید بزرگوار مرحوم قدوسی می گوید:

من از آیه الله بروجردی رحمته الله علیه شنیدم که می فرمود: «سابقاً پیش از رسیدن به مرجعیت و ریاست گاهی صدایی می شنیدم که راهنمایی ام می کرد، ولی گوینده اش را نمی دیدم. این صداها زیاد تکرار می شد و تا این اواخر هم ادامه داشت. با پیش آمدن مرجعیت و ریاست آن الهام ادامه نیافت و منقطع شد». مرحوم قدوسی رحمته الله علیه می افزاید: ریاست صد در صد صحیح و خدایی مثل آقای بروجردی مانع است چه رسد به ما که حساب دیگری داریم!<sup>۲</sup>

## دوری از امامت جماعت بر اثر تقوا و خداترسی

### ۱. محدث قمی

مرحوم شهابی گوید:

من از همان اوقات که به تحصیل مقدمات اشتغال داشتم، نام محدث قمی را در محضر مبارک پدر بزرگوارم زیاد و توأم با تجلیل می شنیدم. وقتی که برای تحصیل به مشهد مشرف شدم، زیارت ایشان را بسیار مغتنم می شمردم.

۱. تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. یادنامه شهید قدوسی، ص ۲۰۷؛ در همین کتاب، ص ۲۰۴ مطلب آموزنده دیگری از زندگی مرحوم آیه الله بروجردی رحمته الله علیه آمده است که برای اختصار از ذکر آن صرف نظر شد.

بخش چهارم: اخلاص و پاک‌سازی نیت ﴿۱۲۷﴾

چند سالی که با این دانشمند با ایمان معاشرت داشتم و از نزدیک به مراتب علم و عمل و پارسایی و پرهیزکاری ایشان آشنا شدم، روز بروز بر ارادتم می‌افزود.

در یکی از ماه‌های رمضان با چند تن از دوستان از ایشان خواهش کردیم که در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت را بر معتقدان و علاقه‌مندان منت نهند. با اصرار و پافشاری، این خواهش پذیرفته شد و وی چند روز نماز ظهر و عصر را در یکی از شبستان‌های آنجا اقامه کرد و بر جمعیت این جماعت روز بروز افزوده می‌شد. هنوز ده روز نشده بود که اشخاص زیادی اطلاع یافتند و جمعیت فوق‌العاده شد. روزی پس از اتمام نماز ظهر به من که نزدیک ایشان بودم گفتند: «من امروز نمی‌توانم نماز عصر بخوانم». رفتند و دیگر آن سال را برای نماز جماعت نیامدند.

در موقع ملاقات و سؤال از علت ترک نماز جماعت گفتند: «حقیقت این است که در رکوع رکعت چهارم متوجه شدم که صدای اقتدا کنندگان که پشت سر من می‌گویند: «یا الله یا الله، ان الله مع الصابرين»، از محلی بسیار دور به گوش می‌رسد و متوجه زیادی جمعیت شدم و در من شادی و فرحی تولید شد و خلاصه خوشم آمد که جمعیت این اندازه زیاد است! بنابراین، من برای امامت اهلیت ندارم!»<sup>۱</sup>

یکی از دوستان محدث قمی می‌گوید: اگر محدث قمی چند روز در جایی مرتب به نماز می‌ایستاد و مردم پشت سر وی نماز جماعت می‌گذارند، همین که مکبر پیدا می‌شد و تکبیر می‌گفت، دیگر نماز جماعت را ادامه نمی‌داد.<sup>۲</sup>

جالب است بدانیم که محدث قمی رحمته الله شب جمعه‌ای، پس از نماز شب، در نجف اشرف مشغول خواندن سوره «یس» می‌شود. وقتی که به آیه شریفه ۶۳: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ می‌رسد چند بار آن را تکرار می‌کند و مکرراً می‌گوید: «أَعُوذُ

۱. الفوائد الرضویه، صفحه ج، مقدمه، با اندکی تلخیص و تغییر.

۲. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۲۸



بِاللّهِ مِنَ الثَّارِ؛ پناه می‌برم به خداوند از آتش جهنّم». و چنان منقلب می‌شود که نمی‌تواند بقیّه سوره را بخواند و به همان حال باقی می‌ماند تا هنگام اذان صبح که مشغول نماز صبح می‌شود.<sup>۱</sup>

## ۲. حاج میرزا علی آقا شیرازی اصفهانی

استاد شهید مطهری درباره این استاد بزرگ می‌نویسد: هر وقت به قم می‌آمد، علمای طراز اول قم با اصرار از او می‌خواستند که منبر برود و موعظه کند. منبرش بیش از آن که «قال» باشد «حال» بود. از امامت جماعت پرهیز داشت. سالی در ماه مبارک رمضان با اصرار زیاد او را وادار کردند که آن ماه در مدرسه صدر اصفهان اقامه جماعت کند. با این که مرتب نمی‌آمد و قید منظم آمدن سر ساعت معین را تحمل نمی‌کرد، جمعیت بی سابقه‌ای برای اقتدا شرکت کردند. شنیدم که جماعت‌های اطراف خلوت شد، او هم دیگر ادامه نداد.<sup>۲</sup>

## ۳. وحید بهبهانی

علت مهاجرت وحید از بهبهان این بوده است که خواجه عزیز کلانتر روزی موقع نماز به آقا می‌گوید: «آقا! ببینید بر اثر دستوری که داده‌ام چقدر مردم در نماز جماعت شما شرکت کرده‌اند و جمعیت چقدر زیاد شده است!» وحید به قدری از این گفته منقلب می‌شود که دیگر نماز جماعت نخوانده و به منزل می‌رود و بدون درنگ عازم عتبات می‌شود و برای همیشه بهبهان را ترک می‌گوید تا مبادا بر اثر این گونه اعمال سفیهانه مریدان نادان، زنگ ریا و تعلقات جسمانی بر لوح دل و روح پاک و بزرگش بنشینند و او را از مقام والای معنوی به پرتگاه پستی و جاه‌طلبی سقوط دهد.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۶۱-۶۲.

۲. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲، مقدمه.

۳. وحید بهبهانی، ص ۱۲۱.

#### ۴. آقا عبدالحسین فرزند وحید بهبهانی

آقا عبدالحسین پسر کوچک وحید بهبهانی است. درباره او نوشته‌اند: ولادتش در کربلا اتفاق افتاد. در خدمت پدرش علوم شرعی را تحصیل کرد و در عصر آن مرحوم مرجع مردم در اخذ فتاوی شد. وحید اجازه‌ای مبسوط به ایشان دادند و مردم را به رجوع و استفتا از خدمتش حکم فرمودند. بعد از آن که پدرش وحید در گذشت، علما و مؤمنین از او خواهش کردند که به جای آقا به نماز جماعت مشغول شوند. بعد از اصرار زیاد، چند روزی مشغول امامت جماعت شد و خلق بسیار در نمازش حاضر می‌شدند. بعد از دو ماه نماز جماعت را تعطیل کرد و گفت: «امامت مقامی عظیم، و تحمل آن بر من مشکل» و با آن زهد و ورع و تقوا کناره گرفت.<sup>۱</sup>

#### ۵. آخوند مولی عبدالله شوشتری

روزی آخوند مولی عبدالله شوشتری به دیدار شیخ بهایی رحمته‌الله رفت. ساعتی نزد شیخ بود تا آن‌که بانگ اذان فراز آمد. شیخ بهایی به مولی عبدالله گفت: «همین جا نماز بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کنیم و به فیض جماعت برسیم». وی تأملی کرد و نپذیرفت که نماز را در خانه شیخ بخواند بلکه برخاست و به خانه خویش رفت. از او پرسیدند: چگونه خواهش شیخ را اجابت نکردید و نماز را در خانه شیخ نخواندید با این‌که به خواندن نماز در اول وقت اهتمام دارید؟ در پاسخ فرمود: «قدری در حال خود تأمل کردم، دیدم چنان نیستم که اگر شیخ، پشت سر من نماز بخواند فرقی نکند، بلکه در حال تغییر پیدا می‌شود. از این رو اجابت نکردم».<sup>۲</sup>

#### ۶. علامه طباطبائی

یکی از شاگردان علامه رحمته‌الله می‌نویسد: از همان زمان طلبگی ما در قم که من زیاد به

۱. وحید بهبهانی، ص ۲۶۹.

۲. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۴.

منزل علامه می‌رفتم، هیچ‌گاه نشد که بگذارند ما با ایشان به جماعت نماز بخوانیم. این غصه در دل ما مانده بود که ما جماعت ایشان را ادراک نکرده‌ایم. تا در ماه شعبان ۱۴۰۱ ق که به مشهد مشرف شدند و در منزل ما وارد شدند. ما کتاب‌خانه را اتاق ایشان قرار دادیم تا به هر کتابی که بخواهند دسترسی داشته باشند. موقع نماز مغرب من برای ایشان و یکی از همراهان که پرستار و مراقب ایشان بود سجاده پهن کردم و از اتاق خارج شدم که خودشان به نماز مشغول شوند و سپس من داخل شوم و به جماعت اقامه شده، اقتدا کنم؛ چون می‌دانستم که اگر در اتاق باشم، ایشان برای امامت حاضر نخواهند شد. حدود ربع ساعت از مغرب گذشت. صدایی آمد و آن رفیق همراه مرا صدا زد. چون آمدم گفت: ایشان همین طور نشسته و منتظر شما هستند که نماز بخوانید. عرض کردم: من اقتدا می‌کنم. گفتند: «ما مقتدی هستیم». عرض کردم: استدعا می‌کنم بفرمایید نماز خودتان را بخوانید! فرمودند: «ما این استدعا را داریم». عرض کردم: چهل سال است از شما تقاضا کرده‌ام که یک نماز با شما بخوانم تا به حال نشده است، قبول بفرمایید! با تبسم ملیحی فرمودند: «یک سال دیگر هم روی آن چهل سال!» و حقا من در خود، توان آن نمی‌دیدم که برایشان مقدم شوم و نماز بخوانم، و ایشان به من اقتدا کنند و حال شرم و خجالت شدیدی به من رخ داده بود. سر انجام دیدم ایشان بر جای خود محکم نشسته و به هیچ وجه من الوجوه تنازل نمی‌کنند. من هم بعد از احضار ایشان صحیح نیست به اتاق دیگر بروم و فرادی نماز بخوانم. عرض کردم: من بنده و مطیع شما هستم، اگر امر بفرمایید اطاعت می‌کنم. فرمودند: «امر که چه عرض کنم اما استدعای ما این است». من برخاستم و نماز مغرب را به جای آوردم و ایشان اقتدا کردند و بعد از چهل سال، علاوه بر آن که نتوانستم یک نماز به ایشان اقتدا کنم، آن شب نیز در چنین دامی افتادم. خدا می‌داند آن وضع چهره و آن حال حیا و خجالتی که در سیمای ایشان، توأم با تقاضا، مشهود بود نسیم لطیف را شرم‌منده می‌ساخت و شدت و قدرتش جماد و سنگ را ذوب می‌کرد.<sup>۱</sup>

### ۷. مولی عبدالکریم ایروانی

در احوال آخوند مولی عبدالکریم ایروانی رحمته الله علیه از شاگردان بزرگ صاحب ریاض آورده‌اند: او امام جماعت نمی‌شد و می‌گفت: «در بدو امر، مرا به مسجد بردند که نماز جماعت بخوانم. پس از چندی کم کم جمعیت مأمومین رو به نقصان گذاشت. ملاحظه کردم که از کم شدن مأمومین در نفس من تأثیری پیدا شد. از این جا فهمیدم که این نماز جماعت قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ نیست و فایده ندارد. از این رو امامت جماعت را ترک کردم.»<sup>۱</sup>

### ۸. شریف العلماء

عالم بزرگوار شریف العلماء که استاد شیخ انصاری است، امام جماعت نمی‌شد. ولی وقتی به اصرار مردم قبول کرد و در محراب به نماز ایستاد، در حال نماز فکرش متوجه حل مسئله‌ای شد. از این رو امامت جماعت را ادامه نداد و خود را لایق آن ندانست.<sup>۲</sup>

### ۹. آیه الله سید صدرالدین صدر

آیه الله سید صدرالدین صدر یکی از سه مرجعی بود که پس از آیه الله حائری و قبل از آیه الله بروجردی حوزه مقدس قم را اداره می‌کردند. هنگامی که آیه الله بروجردی به قم آمدند، ایشان محل اقامه نماز جماعت خود را به مرحوم بروجردی واگذار کرد و خود از ریاست و زعامت تا حد زیادی کناره‌گیری کرد و در بیان علت این کار، این آیه شریفه را می‌خواند:<sup>۳</sup> ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۴</sup>

۱. قصص العلماء، ص ۹۸.

۲. قصص العلماء، ص ۱۱۵.

۳. نور علم، شماره ۷، ص ۷۹.

۴. قصص (۲۸) آیه ۸۲.

### ۱۰. شهید قدوسی

در شرح حال عالم بزرگوار شهید قدوسی نوشته‌اند: قدوسی با شهرت‌طلبی ناسازگار بود و آن را منشأ سقوط انسان می‌دانست. در تمام عمرش مسئولیت امامت جماعت را نپذیرفت. حتی المقدور، آرام و بدون جلب توجه دیگران به مجالس وارد می‌شد و در پایین مجلس در بین افراد معمولی می‌نشست. اهل وعظ و خطابه رسمی جز بر اساس احساس و وظیفه شرعی نبود. کمتر حاضر به مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی می‌شد، به ویژه، اگر قرار بود به توجیه کارها یا دفاع از عملکردهای خویش پردازد. او می‌گفت: «از چشم مردم افتان، بهتر است تا اسیر دام نفس شدن!»<sup>۱</sup> صبح پنج‌شنبه در جلسه درس اخلاق قدوسی نشستن کافی بود تا کاخ آمال انسان، فرو ریزد و همه چیز جز خدا را بی‌بها انگارد. او به صراحت می‌گفت: «آقایان! اگر آمده‌اید تا با سواد شوید و بعد به جنگ روحانی شهر و ده خود بروید، امام جماعت شوید تا مردم دستتان را ببوسند و پشت سرتان نماز بخوانند، اسم و رسم پیدا کنید و به شما سهم امام بدهند؛ تا دیر نشده و مسئولیت‌تان سنگین نشده است، بروید دنبال کسبی حلال که «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» نشوید.»<sup>۲</sup>

۱. یادنامه شهید قدوسی، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۱۴۰.

## بخش پنجم:

### عبادت و پرستش\*

عالمان بزرگ ما در کنار دیگر ابعاد دین حنیف اسلام، به امر پرستش توجه فوق‌العاده‌ای مبذول داشته‌اند و علاوه بر علم، در مرحله عبادت و عمل نیز گوی سبقت از سایر مردم ربوده، و در این راه بر فراز قله‌های عالی عبودیت صعود کرده‌اند؛ و خلاصه «عالم» و «عابد» بودند. به دیگر بیان، سلف صالح و علمای بزرگ ما، برای واجبات و مستحبات و ادعیه و زیارات و نمازهای مستحب اهمیت ویژه‌ای قائل بودند و اگر کسی بخواهد فرزند خلف آن بزرگواران و «عالمان ربّانی» باشد، بدون شک لازم است به آنان اقتدا کند تا مصداق این حدیث شریف نشود:

... وَعَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ، فَهَذَا هَالِكٌ، وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ، وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبْلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ طَوْلِ الْأَمَلِ...<sup>۱</sup>

... و دانشمندی که علمش را به کار نبسته، پس این هلاک شده است. همانا اهل آتش از

---

\*. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ نیافریدم جنّ و انس را، مگر برای این که پرستش کنند (ذاریات (۵۱) آیه ۵۶).

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۵، باب استعمال العلم، حدیث ۱.

بوی بد عالم بی عمل، اذیت می شوند، و در میان اهل جهنم حسرت و پشیمانی آن کس شدیدتر است که بنده‌ای را به سوی خدا خوانده و او پذیرفته و خدا را اطاعت کرده و خداوند او را داخل بهشت کرده است و خود دعوت کننده را بر اثر عمل نکردن به علمش و پیروی هوا و درازی آرزویش، به دوزخ انداخته است....

فیلسوف بزرگ، سهروردی درباره اهمیت عبادات اسلامی و نقش آن در تکمیل روح و ترقی نفس گوید:

وَمِنَ الطَّرَائِقِ الْعِبَادَةُ الدَّائِمَةُ، مَعَ قِرَاءَةِ الْوَحْيِ الْإِلَهِيِّ، وَالْمُؤَاطَبَةِ عَلَى الصَّلَوَاتِ فِي جُنْحِ اللَّيْلِ - وَالنَّاسِ نِيَامًا - وَالصَّوْمِ، وَأَحْسَنُهُ مَا يُؤَخَّرُ فِيهِ الْإِفْطَارُ إِلَى السَّحَرِ، لِنَتَقَعَ الْعِبَادَةَ فِي اللَّيْلِ عَلَى الْجُوعِ، وَ قِرَاءَةَ آيَاتِ فِي اللَّيْلِ، مُهَيِّجَةً لِرُقَّةٍ وَ شَوْقٍ...؛<sup>۱</sup>

از جمله راه‌های کمال نفس، عبادت با مداومت است؛ همراه خواندن قرآن و نماز شب، در آن لحظات که مردم در خوابند. و روزه، بهترین روزه آن است که تا به هنگام سحوری افطار نکند [گویا مراد این است که زیاد غذا نخورد نه این که تا سحر روزه باشد] تا عبادات او در شب با شکم سبک انجام پذیرد. هم چنین باید در دل شب آیه‌ای چند از قرآن بخواند، آیه‌هایی که صفای دل و هیجان روح را زیاد می‌کند....

ابن خَلِّكَان در شرح حال بوعلی سینا می‌نویسد:

وَ كَانَ إِذَا أَشْكَلَتْ عَلَيْهِ مَسْأَلَةٌ تَوَضَّأَ وَ قَصَدَ الْمَسْجِدَ الْجَامِعَ وَ دَعَا اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) أَنْ يُسَهِّلَهَا عَلَيْهِ وَ يَفْتَحَ مُغْلَقَهَا لَهُ؛

چون بر بوعلی سینا مسئله مشکلی پیش می‌آمد، وضو می‌ساخت و آهنگ مسجد جامع می‌کرد و نماز می‌گزارد و خدا را می‌خواند که آن مسئله مشکل را بروی آسان کند و آن بسته و پوشیده را به رویش بگشاید.

انسان بر اثر اعراض از تعلقات این نشأه و تصفیة خاطر و توجیه نفس ناطقه به

ملکوت عالم، بهتر و زودتر به حقیقت مطلوبش دست می‌یابد.<sup>۲</sup>

۱. فریاد روزها، ص ۹۵، از کتاب التلویحات، چاپ استانبول، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. مجموعه مقالات، ص ۱۵۶-۱۵۷ و وفیات الأعیان، ج ۲، ص ۱۵۹.

اینک چند نمونه از عبادت‌های چهره‌های درخشان عالم روحانیت و توجه فراوان آنان به فرائض و مستحبات:

### امام خمینی

این مرد بزرگ در این میدان نیز ممتاز بود. یکی از نزدیکان ایشان در این باره گفته است:

امام هیچ‌گاه از اذکار و نوافل و مستحبات غافل نمی‌ماند و حتی در حال قدم زدن، ذکر می‌گفت و زیارت می‌خواند. روزانه چند نوبت در هر فرصت مناسبی که پیش می‌آمد قرآن می‌خواند و معمولاً بعد از نماز صبح، قبل از نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و یا در هر فرصت دیگر، مقید به این مستحب الهی بود و ما بارها که در روز خدمت ایشان می‌رسیدیم ایشان را مشغول خواندن قرآن می‌یافتیم. در منزل خیابان دربند شمیران، بارها امام را با صدایی ملکوتی مشغول خواندن دعای کمیل دیدیم.<sup>۱</sup> امام در نجف اشرف هر روز در ماه رمضان ده جزء قرآن می‌خواندند، یعنی در هر سه روز یک دوره قرآن می‌خواندند.

فرزند امام می‌گفت: شبی در ماه رمضان، من پشت‌بام خوابیده بودم. بلند شدم دیدم که صدا می‌آید، متوجه شدم آفاست که در تاریکی در حال نماز خواندن است و دست‌هایش را طرف آسمان دراز کرده و گریه می‌کند. برنامه عبادی ایشان این بود که در ماه رمضان، شب تا صبح بیدار بودند و بعد از نماز صبح استراحت می‌کردند.<sup>۲</sup> روزی که شاه رفت ما نوفل لوشاتو بودیم. نزدیک به سیصد الی چهارصد خبرنگار، اطراف منزل امام جمع شده بودند. تختی گذاشتند و امام روی آن ایستادند. تمام دوربین‌ها کار می‌کرد. قرار بود هر چند نفر خبرنگار، یک سؤال بکنند. از امام دو سه سؤال کردند که صدای اذان ظهر شنیده شد. بلافاصله امام آن‌جا را ترک کردند و فرمودند: «وقت فضیلت نماز ظهر می‌گذرد.» حاضران از این‌که امام بدین جهت

۱. فراهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۷۰.



صحنه را ترک کردند متعجب شدند. کسی از امام خواهش کرد که چند دقیقه‌ای صبر کنید تا حداقل چهار پنج سؤال دیگر بپرسند، امام با عصبانیت فرمودند: «به هیچ وجه نمی‌شود» و رفتند.

### میرزای شیرازی بزرگ

در شرح احوال عالم ربانی، مرجع شجاع آگاه، درهم کوبنده دستگاہ بیگانگان و خُرد کننده ایادی آنان و نجات دهنده ملت ایران و بازگرداننده شخصیت و سربلندی به ایرانیان؛ یعنی، میرزا محمدحسن شیرازی، صاحب فتوای مشهور در تحریم تنباکو آورده‌اند:

او بیشتر آیات قرآن را حفظ بود، هم‌چنین دعا‌های ماه رمضان را و دعا‌هایی را که در دیگر اوقات قرائت می‌کرد و زیارت‌هایی را که در حرم امامان می‌خواند. در حرم‌ها کتاب دعا با خود نمی‌برد، با این که مدتی دراز دعا و زیارت می‌خواند؛ و از آن جا که رقیق‌القلب بود و چشمه اشکش هم جوشان، بسیار می‌گریست آن هم با صدای بلند. در نفوس همگان حتی فرزندان خود، حشمتی عظیم داشت و این همان شکوه ربّانی بود.<sup>۱</sup>

شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمته‌الله درباره حاج مولی محمد زمان مازندرانی، یکی از شاگردان میرزا، می‌نویسد: استاد ما علامه نوری در کلمه طیبّه پاره‌ای از کرامات و احوالات او را برشمرده و عبادات و ریاضات شرعی وی را در نجف اشرف، ذکر کرده است. حاج مولی محمد زمان چنان بود که تا از حلال بودن غذایی مطمئن نمی‌شد بدان دست نمی‌برد و تا به پاکی پول، یقین نمی‌کرد آن را به کار نمی‌گرفت. در سفر و حضر روزه نذر می‌کرد و بدین جهت همیشه روزه‌دار بود. شبی به امر میرزای شیرازی، همراه با شیخ اسماعیل سمنانی، در حرم عسکریین علیهم‌السلام خوابید تا قضیه تاجر هندی گم شده را کشف کند.<sup>۲</sup>

۱. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۹ - ۲۲۰ و میرزای شیرازی، ترجمه هدیه الرازی، ص ۵۱-۵۲.

۲. میرزای شیرازی، ص ۱۴۴؛ ترجمه هدیه الرازی؛ هدیه الرازی، ص ۱۰۵.

## حجة الاسلام شفتی

مرحوم میرزا محمد تنکابنی رحمته الله می گوید:

من در اوایل ورودم به نجف اشرف، برای نماز مغرب و عشا به مسجد شیخ طوسی، که صاحب جواهر در آن جا اقامه جماعت می کرد، می رفتم و پشت سر صاحب جواهر نماز مغرب و عشا را می خواندم؛ ولی نماز صبح را به مرحوم شفتی اقتدا می کردم و برای درک نماز صبح او هر روز از خانه ام که مسافت تقریباً زیادی تا مسجد وی داشت، بدان جا می رفتم و در نماز جماعت نزدیک او می ایستادم. ایشان زمانی که تکبیر الاحرام می گفت، مدّ می داد. من از شاگردانش سؤال کردم که در «الله» جای مدّ نیست، سید چرا مدّ می دهد؟ در پاسخ گفتند: ما این امر را از ایشان سؤال کردیم، در جواب فرمود: «زمانی که کلمه مبارکه «الله اکبر» را می گویم، از حالت اختیار بیرون می روم و این مدّ دادن اختیاری نیست.» سید همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه می خواند و بر هر مستمعی واضح می شد که نماز او با نهایت حضور قلب است و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه بار می خواند و زیر کف های دست هم مهر می گذاشت. خلاصه، نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع، عدیل و بدیل نداشت و مستمع را هم به گریه می انداخت. سید مناجات «خمس عشرة» را حفظ کرده بود و با گریه آن را می خواند.

شنیدم که نماز آخوند مولی علی نوری، حکیم معروف، در خوف و هیبت و حضور قلب، کامل تر از نماز حجة الاسلام شفتی بوده است. در آن زمان، علما غالباً نمازها را بهتر از علمای این عصر می خواندند و پدرم نمازش با نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی نیز نمازش کامل بود و بسیار نماز را طول می داد.<sup>۱</sup>

۱. قصص العلماء، ص ۱۰۴ و ۱۳۷.

## میرزا سلیمان تنکابنی

صاحب قصص العلماء، درباره پدرش مرحوم میرزا سلیمان تنکابنی رحمته الله از شاگردان بزرگ حکیم معروف، آخوند ملاعلی نوری رحمته الله، می نویسد:

پدرم مواظب نماز اول وقت و نوافل رواتب بود و هر روز یک جزء قرآن تلاوت می کرد و نیز هر روز صبح سوره یس و صد مرتبه «لا اله الا الله الملك الحق المبين» و برخی اوراد دیگر را می خواند و سوره واقعه را در نافله عشا قرائت می کرد و نماز شبش ترک نشد. شبی وقت سحر از خواب بیدار شدم. دیدم پدرم نشسته است و به شدت می گرید. بعد از مدتی که گریه اش تمام شد، از سبب آن سؤال کردم. در پاسخ فرمود: «در قنوت نماز وتر، مناجات «خمس عشرة» می خواندم و می گریستم. ناگاه شنیدم که از سقف اتاق آوازی برآمد که: «ايها العالم العامل....»

مرحوم والد بیش از این سخنی نگفت و دنباله صدایی را که شنیده بود اظهار نکرد. سپس افزود: «وقتی آن آواز را شنیدم، چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را تمام کنم. بی اختیار نشستم و گریستم و تا من زنده ام راضی نیستم این ماجرا را بر کسی نقل کنید».

صاحب قصص العلماء می افزاید: آن مرحوم مناجات «خمس عشرة» را در نماز وتر می خواند.<sup>۱</sup>

## ادراک شب قدر

حاج محمدابراهیم کلباسی که از معاصران میرزای قمی و سید شفتی و از شاگردان بحرالعلوم و صاحب ریاض است، شب قدر را با عبادت ادراک کرد، زیرا برای درک کردن شب قدر یک سال شب تا صبح عبادت کرد.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۱۱۸؛ الفوائد الرضویه، ص ۱۰.

بخش پنجم: عبادت و پرستش ﴿۱۳۹﴾

هم‌چنین سیدعلی، صاحب ریاض شب‌های جمعه را تا صبح احیا می‌داشت و به عبادت خداوند متعال مشغول بود.<sup>۱</sup>

### نماز جماعت

محدث قمی رحمته‌الله می‌نویسد: من رساله‌ای دیدم که در آن از مرحوم حاج محمدابراهیم کلباسی برای پسرش آقا محمد دو اجازه بود. در آخر یکی از آنها در حاشیه نوشته بود:

إعلام برادران دینی و اخلاقی ایمانی می‌دارد که به عالی جناب نور چشم مکرم آقا محمد، مواجهاً گفتم: «راضی نیستم که ترک جماعت کرده باشید، بلکه مبالغتاً گفتم: یک نماز به غیر جماعت نکنید».<sup>۲</sup>

### شیخ انصاری

عباداتی که شیخ انصاری رحمته‌الله از سن بلوغ تا آخر عمر به آنها مواظبت داشت، گذشته از فرائض و نوافل شبانه روزی و ادعیه و تعقیبات، عبارت بودند از: قرائت یک جزء قرآن و نماز حضرت جعفر طیار و زیارت جامعه و عاشورا در هر روز.<sup>۳</sup>

### میرداماد

محدث قمی می‌نویسد: از حدائق المقربین نقل است که میرداماد در تعبدات به نهایت رسیده بود و قرآن مجید را بسیار تلاوت می‌نمود؛ به طوری که یکی از افراد مورد اعتماد برای من نقل کرد که در هر شب پانزده جزء قرآن می‌خواند.<sup>۴</sup>

۱. وحید بهبهانی، ص ۱۹۲.

۲. الفوائد الرضویه، ص ۱۱-۱۲.

۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۹۰.

۴. الفوائد الرضویه، ص ۴۱۹؛ هدیة الاحباب، ص ۱۵۲.

### حاج میرزا حسین خلیلی

دربارهٔ این مرد بزرگ که از رهبران جنبش مشروطه است آورده‌اند:  
وی اخلاقی نیکو و نفسی کریم و دستی باز و محضری خوش و شمایل زیبا داشت. با متانت و وقار و در عین حال متواضع و لطیفه‌گو بود و در انجام دادن وظایف مسجد کوفه و سهله و دیگر عبادات کوتاهی نمی‌ورزید. در همهٔ سال‌ها، دههٔ آخر ماه رمضان را در مسجد کوفه معتکف بود و در بین الطلوعین زیارت عاشورا از او ترک نمی‌شد و در اغلب زیارات مخصوصه از نجف تا کربلا را پیاده می‌پیمود.<sup>۱</sup>

### میرزا محمد جعفر انصاری

این عالم جلیل از بستگان شیخ انصاری و از مراجع خوزستان بوده است. دربارهٔ وی نوشته‌اند:

او با آن همه مشاغل درسی، عباداتی که از سن بلوغ مشغول آنها بود ترک ننمود. گذشته از نوافل شبانه روزی و قرائت یک جزء کلام‌الله و نماز حضرت جعفر طیّار، هر روز زیارت جامعه و عاشورا را در یک جلسه ایستاده به جا می‌آورد و هنگام عبادت توجه خاصی داشت. حافظه‌اش بسیار عجیب بود. قرآن مجید و تعقیبات نمازها و دعاها هر ماه و هر روز و شب ماه مبارک رمضان را از حفظ داشت.<sup>۲</sup>

### علامه طباطبائی

علامه در مراتب سیر و سلوک معنوی مراحل را پیموده بود. اهل ذکر و دعا و مناجات بود، در بین راه غالباً ذکر خدا را بر لب داشت. در جلسات، وقتی جلسه به سکوت می‌کشید، دیده می‌شد که لب‌های استاد، به ذکر خدا حرکت می‌کرد. به نوافل مقید بود. و حتی گاهی دیده می‌شد که در بین راه مشغول خواندن نمازهای نافله

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۳۸۲.

بخش پنجم: عبادت و پرستش ﴿۱۴۱﴾

است. شب‌های ماه رمضان تا صبح بیدار بود، مقداری مطالعه می‌کرد و بقیه را به دعا و قرائت قرآن و نماز و اذکار مشغول بود. در قم هفته‌ای حداقل یک بار به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف می‌شد و در تابستان غالباً به زیارت حضرت رضا علیه السلام می‌شتافت. شب‌ها به حرم مطهر مشرف می‌شد و در بالای سر می‌نشست و با حال خضوع به زیارت و دعا می‌پرداخت.<sup>۱</sup>

### شیخ آقا بزرگ تهرانی

در شرح احوال این عالم متتبع و پرکار و نمونه عالی استقامت و همت والا و پشت‌کار نوشته‌اند:

شیخ با این همه اشتغال پر دامنه علمی و تتبعات فرصت‌گیری که داشت، از انجام دادن عبادات و ریاضات شرعی و تهذیب و ترویض نفس غفلت نمی‌کرد. شب چهارشنبه هر هفته پیاده از نجف به مسجد سهله می‌رفت و در آن جا به نماز و دعا و عبادت می‌پرداخت، این کار وی تا مدتی پس از رسیدن به هشتاد سالگی ادامه داشت. امام جماعت نیز بود و این سنت دینی و اجتماعی را به پا می‌داشت. تا سال ۱۳۷۶ ق در مسجد شیخ طوسی (در نجف) نماز جماعت می‌خواند. از این سال به بعد که در راه کربلا دچار تصادف شد و آسیب دید به علت دوری راه مسجد طوسی تا منزل وی، مسجد آل طریحی را انتخاب کرد، و تا چند سال پیش از درگذشتش این سنت را تعطیل نکرد.<sup>۲</sup>

### سید حسین خوانساری

سید حسین خوانساری استاد میرزای قمی علیه السلام نماز شب و زیارت عاشورا و نماز جماعت را ترک نکرد، و هرگاه به مسجد نمی‌رفت، در منزل با زن و فرزند خود نماز جماعت می‌خواند. بسیار با انصاف بود و با افراد مستمند مواسات می‌ورزید و در

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۱۳۱؛ با تلخیص.

۲. شیخ آقا بزرگ، ص ۷-۸.

اصلاح امور مسلمان‌ها اهمی‌امی عجیب داشت. حاکم شهر خوانسار دستور داد مخصوص وی مسجدی جامع ساختند که نماز جمعه و جماعتش در آن برپا می‌شد.<sup>۱</sup>

### حاج مولی هادی سبزواری

این حکیم الهی هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پاییز ثلث آخر شب را بیدار بود و در تاریکی شب عبادت می‌کرد تا اول طلوع آفتاب و اول شب چند ساعت در تاریکی عبادت می‌کرد.<sup>۲</sup>

دلا بسوز که سوز تو کارها بکنند      نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکنند  
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش      که یک کرشمه تلافی صدجفا بکنند  
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند      هر آن‌که خدمت جام جهان نما بکنند

(حافظ)

### آقا نجفی قوچانی

این عالم روشن ضمیر، دربارهٔ احوال زمان طلبگی خویش می‌نویسد:  
...در سال سوم اقامت و تحصیل ما در اصفهان به تأثیرات مواعظ استاد کامل، آخوند کاشی که نزد او منظومهٔ سبزواری می‌خواندیم، و به اقتضای معارفی که از آن استاد گوشزد ما می‌شد، کم‌کم متمایل به شب زنده‌داری گردیدیم. تا آن‌که به خیال ریاضت افتادم. در ریاضت خانهٔ شیخ بهایی در تخت فولاد اصفهان میان قبرستان، در زیرزمینی به اندازهٔ قبری، با سنگ‌های ناخراشیده مسقف نموده‌اند به گودی دو پله، فقط قبری است لکن روبه‌رو قبله، به اندازه‌ای که نماز و رکوع و سجود بتوان به جا آورد. خیال کردم به رفقا وانمود نمایم که من می‌روم به تهران و بیایم در آن زیرزمینی تخت فولاد، روزها در آن پنهان باشم و شب‌ها در صحرا، در جوار مردگان، رذایل را از خود دور کنم و به فضائل آراسته‌گردم و مقام و منازل عارفین را نیز سیاحتی کرده باشم. مدتی در این

۱. مناہج المعارف، ص ۱۷۹.

۲. اسرار الحکم، ص ۲۰، مقدمه.

بخش پنجم: عبادت و پرستش ﴿۱۴۳﴾

خیال‌ها بودم و گاهی خیال می‌کردم که این کار صرف رهبانیت است... و شب‌های جمعه روزه می‌خواندیم... و قرار گذاشتیم با خود که تا صبح بیدار باشیم و مشغول تلاوت قرآن و ادعیه و اوراد باشیم و در بین الطلوعین اشتغال به زیارت عاشورا و خیال تخت فولاد کم کم از سر ما بیرون رفت.<sup>۱</sup>

### آخوند خراسانی

آقا نجفی قوچانی رحمته الله در کتاب حیاة الاسلام می‌نویسد:

آخوند در دو وقت صبح و مغرب، نماز به جماعت می‌گزارد، الا در ماه مبارک رمضان که هر سه وقت نماز را به جماعت ادا می‌نمود، و نوافل شبانه‌روزی از آن جناب فوت نمی‌شد؛ لکن نه صرف ادای تکلیف باشد بلکه روح جذبه حق از عباداتش هویدا بود.

یکی از همسایگان آن جناب می‌گفت: بام خانه ما متصل به بام منزل ایشان بود و ایشان در سجده سوز و گداز و ناله دلخراشی داشتند که هر قسی القلب می‌شنید، مُحال بود که منقلب نشود، گویا محبّ واصلی است که داد از زمان فراق دارد و یا عبد جنایت‌کاری است که این همه خوف و اضطراب دارد.

باطنی صاف و ظاهری نظیف داشت. ابداً پیرایه نداشت و از تزویر و تدلیسات بری و عاری بود و در غایت مراقبتِ نفسِ خود بود و تشرّف به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان فوت نمی‌شد؛ لکن مختصر انجام می‌داد. یکی از اصحابش گفت: وقتی عرض کردم که شما مکث در حرم مطهر را قدری طول بدهید ولو کار هم نداشته باشید، فی‌الجمله خود را داشته باشید. دیدم دست به ریش گرفت و در کمال آشفتگی فرمود: «یعنی می‌گویید در این آخر عمر با ریش سفید، شرک به حضرت حق بیاورم و خودنمایی کنم؟» خلاصه، حقیر دوازده سال در مطالعه حالات این نورالهی بودم، در اخلاق و حالات و گفتار و کردار این شخص جلیل ابداً

۱. سیاحت شرق، ص ۱۹۶-۱۹۸، با تلخیص.



مخالفتی با مندوبات و مکروهات الهیه ندیدم، نه به طور تخلّق بلکه خلق آن جناب شده بود.

در تشییع جنازه‌ها و مجالس فاتحه و عیادت مریشان و امور حسیه و حوائج نوعی و شخصی مسلمان‌ها حاضر بود و همه ارباب حوایج از این مرد مقضی المرام می‌شدند.<sup>۱</sup>

### مولی محمد تقی برغانی قزوینی

در احوال مولی محمد تقی برغانی علیه السلام، که در محراب عبادت هنگام سحر در حالی که مشغول خواندن مناجات «خمس عشره» در سجده بود به دست فرقه بایّه به شهادت رسید، نوشته‌اند:

عبادت آن جناب چنان بود که از نصف شب تا طلوع صبح صادق به مسجد خود می‌رفت و به مناجات و ادعیه و تضرّع و زاری و تهجد اشتغال داشت و مناجات «خمس عشره» را از حفظ می‌خواند و بر این روش و شیوه پسندیده استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید. مکرّر در فصل زمستان دیده می‌شد که در پشت‌بام مسجد خود، در حالی که برف به شدت می‌بارید، در نیمه شب پوستینی بر دوش و عمامه‌ای بر سر داشت و مشغول تضرّع و مناجات بود و ایستاده دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده بود تا این که برف، سراسر قامت مبارکش را از سر تا پا سفیدپوش می‌کرد.<sup>۲</sup>

### سید صدرالدین عاملی اصفهانی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی علیه السلام در شرح حال این عالم بزرگوار می‌نویسد: این سید جلیل بگاء و کثیرالمناجات بود. شبی از شب‌های ماه رمضان داخل حرم

۱. مریگی در نور، ص ۳۹۴-۳۹۵.

۲. نجوم السماء، ص ۴۰۸-۴۱۱. شرح زندگانی این شهید والاقدر در شهاده الفضیله علامه امینی و ترجمه فارسی آن به نام شهیدان راه فضیلت، ص ۴۷۶-۴۷۹ و نیز در الکرام البرزه، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۹. آمده است.

بخش پنجم: عبادت و پرستش ﴿۱۴۵﴾

امیرالمؤمنین علیه السلام شد. بعد از زیارت پشت سر مقدس نشست و شروع کرد به خواندن دعای ابوحمزه، همین که کلمه «الهی لا تؤدبني بعقوبتك» را بر زبان آورد گریه او را گرفت و پیوسته این کلمه را مکرر کرد و گریه کرد تا غش کرد و او را از حرم مطهر بیرون بردند.<sup>۱</sup>

### نوه وحید بهبهانی

آقا احمد نوه استاد کل، وحید بهبهانی، درباره دوران طلبگی و ماجراهای زمان تحصیل خود می نویسد:

دل را در آن اوقات عجب رأفتی و سینه را عجب انشراحى بوده و اغلب اوقات تا صبح در مطالعه و نوشتن بودم و اصلاً از آن منزجر نمی شدم. اکثر شب‌های جمعه را با طلاب در مسجد کوفه به عبادت مشغول بودم و به مسجد سهله و صعصعه و زید و مسجد حنّانه و به زیارت قبر کمیل بن زیاد، میثم تمار، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه می رفتم. هر گاه دل را افسردگی حاصل می شد، به زیارت اهل قبور و مقام صاحب و قبر هود و صالح علیهم السلام که در وادی السلام واقعند می رفتم؛ فوراً نشاط و انبساطی حاصل می شد که قلم و زبان، از بیان آن عاجز است.<sup>۲</sup>

### شیخ مفید

ابویعلی جعفری، داماد شیخ مفید و یکی از شاگردان او در وصفش گوید:

مَا كَانَ يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا هَجَعَةً، ثُمَّ يَقُومُ، يُصَلِّي أَوْ يُطَالِعُ أَوْ يُدْرِّسُ أَوْ يَتَلَوُ  
الْقُرْآنَ؛<sup>۳</sup>

شب‌ها جز اندکی نمی خوابید و باقی را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می گذرانید.

۱. منتهی الآمال، ج ۵، ص ۶۳، بخش شرح احوال اولاد امام موسی بن جعفر علیه السلام.

۲. وحید بهبهانی، ص ۳۳۹.

۳. فیض القدير، ص ۱۱۷.

آری، این بزرگواران اند پیروان واقعی قرآن و مصداق بارز سخن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن جا که می فرماید:

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً، يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبٌ أَعْيَبُهُمْ. وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَرُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِيْقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفَهُمْ وَ رَكَبِهِمْ، وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَأِكِ رِقَابِهِمْ. وَ أَمَّا النَّهَارُ فَحَلَمَاءُ، عُلَمَاءُ، أَيْرَارٌ أَتْقِيَاءُ! <sup>۱</sup>

شبها پاهاى خود را برای عبادت جفت می کنند. آیات قرآن را به آرامی و شمرده شمرده تلاوت می نمایند، با زمزمه آن آیات و دقت در معنی آنها، غمی عارفانه در دل خود ایجاد می کنند و دواى دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می سازند. هر چه از زبان قرآن می شنوند مثل این است که به چشم می بینند. هر گاه به آیه ای از آیات رحمت می رسند، بدان طمع می بندند و قلبشان از شوق، لبریز می گردد و چنین می نماید که نصب العین آنهاست و چون به آیه ای از آیات قهر و غضب می رسند، بدان گوش فرا می دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله های جهنم به گوششان می رسد. کمرها را به عبادت خم کرده پیشانی ها و کف دست ها و زانوها و سر انگشت پاها به خاک می ساینند و از خداوند آزادی خویش را می طلبند. همین ها که چنین شب زنده داری می کنند و تا این حد، روحشان به دنیای دیگر پیوسته است، روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا. <sup>۲</sup>

متأسفانه برخی در این امر دچار افراط یا تفریط شده اند. شماری همین که چند اصطلاح خشک آموختند و چند بیت از الفیة ابن مالک را حفظ کردند دچار تکبر و تبختر و تفرعن می شوند و به نماز جماعت و دعا و زیارت پشت پا می زنند و وردشان

۱. نهج البلاغه، ص ۳۰۴ خطبة ۱۹۳، معروف به خطبة همام.

۲. سیری در نهج البلاغه، ص ۹۲.

## بخش پنجم: عبادت و پرستش ﴿۱۴۷﴾

این است که مقام عالم بسی بالاتر از عابد است و دعا و قرآن و زیارت، کار پیرزن‌های بیکار و فارغ از تحصیل و مشاغل اجتماعی است و درس خواندن واجب است و این امور مستحب!

اینان نمی‌دانند که افرادی مانند عالمانی که یاد شدند با آن بلندی مقام علمی و با آن همه مشاغل اجتماعی، چقدر برای عبادت ارزش قائل بودند و به آن ارج نهادند. علم بدون عبادت شایسته، در حقیقت علم نیست و ارزشی ندارد، بلکه چیزی جز انباشتن اصطلاح خشک نیست. به قول امام صادق علیه السلام: «علم نوری است که خداوند متعال در قلب هر که بخواهد او را هدایت کند قرار می‌دهد»<sup>۱</sup> اساساً درس خواندن هدف نیست بلکه جنبهٔ مقدمی دارد برای اقامهٔ دستورهای خداوند متعال و توجه به او و عبادت او.

در مقابل این گروه، دستهٔ دیگری تنها به دعا و زیارت چسبیده‌اند و ابعاد دیگر اسلام را کنار گذاشته و تنها مشغول این بُعد - آن هم به طور زیان بار - شده‌اند و این دین حنیف را به زیارات و امثال آنها منحصر کرده‌اند. اهل درس و مطالعه و تدریس نیستند و اوقات را به بطالت و تنبلی و سستی می‌گذرانند و بهانه می‌آورند که «علم غرور می‌آورد» و «علم حجاب اکبر است».

اینان نیز، سخت در اشتباهند دربارهٔ آنان سخن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادق است که فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا»<sup>۲</sup> انسان‌های نادان، یا دچار افراط‌اند یا تفریط».

اگر آدمی، با دعا خواندن و تسبیح گرداندن عالم و مهذب می‌شد چه لزومی داشت بزرگان ما، برای تحصیل علم آن همه خون جگر بخورند؟ و آن همه دچار محرومیت و مشکلات و سختی‌ها و مصائب توان فرسا شوند؟ این گروه، بی‌سواد می‌مانند و جز سربار جامعه بودن و بیت‌المال را مصرف کردن و آبروی روحانیت شیعه را بردن، نتیجه‌ای ندارند. خوب است این گونه کسان، در مفاتیح مرحوم محدث علیه السلام قمی در

۱. منیة المرید، ص ۱۴۹.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۷۹، باب «حکم» حکمت شماره ۷۰.

اعمال شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان، که شب قدر است و بهار عبادت و ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾، این جمله را هم بخوانند:

و قال شيخنا الصدوق: و مَنْ أَحْيَا هَاتَيْنِ اللَّيْلَتَيْنِ بِمُذَاكِرَةِ الْعِلْمِ فَهُوَ أَفْضَلُ؛<sup>۱</sup>

کسی که این دو شب را با مذاکره علم، صبح کند فضیلتش بیشتر است.

باری، در این امر افراط و تفریط هر دو غلط است. طلبه باید دارای روشی معتدل، و در حدّ توان مشغول تحصیل باشد و در این راه کوشش کند و تمام سعی و نیروی خود را به کار اندازد، و در کنار آن، به عبادات و زیارات و دعاها پردازد و به طوری که به تحصیل ضرر نرسد، این مستحبات را نیز به جا آورد و روز به روز بر توجهاتش به خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم السلام بیفزاید.

## بخش ششم:

### دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام\*

یکی از مهم ترین اسباب موفقیت، توجه زیاد به خداوند متعال و اهتمام به زیارات و توجه و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام مخصوصاً وجود ذی جود و مسعود واسطه غیب و شهود حضرت بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. همین توسلات آدمی را در تحصیل علم و کسب اخلاص و تهذیب نفس و ترک گناهان، فراوان یاری می دهد. پس نباید از آن غافل بود. یکی از مهم ترین رموز موفقیت امام خمینی رحمته الله توجه و علاقه و توسل بسیار ایشان به معصومین علیهم السلام بود. و اکنون نمونه هایی از این توجهات و توسلات:

### امام خمینی

در تمام مدت اقامت ایشان در نجف اشرف، جز در موارد استثنایی، برنامه زیارت هر شبه ایشان ترک نشد. در اغلب ایام زیارتی، در کنار قبر امام حسین علیه السلام بودند و دهه عاشورا هر روز زیارت عاشورای معروف را با صد مرتبه سلام و صد مرتبه لعن می خواندند. به تهجد و سحرخیزی، فراوان اهمیت می داد و در ماه رمضان در هوای

---

\*. مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ، وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَاءَ بِكُمْ، وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ، وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهُ بِكُمْ، بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ يُتْرَلُ الْعَيْثُ، وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ (زیارت جامعه کبیره).

۵۰ درجه گرمای نجف، با آن سن و سال و ضعف مفرط، روزه می‌گرفت و تا نماز مغرب و عشا را همراه با نوافل به جا نمی‌آورد، افطار نمی‌کرد. در کتاب نهضت امام خمینی که به هنگام اقامت امام در نجف اشرف، نوشته شده آمده است:

اکنون نیز در نجف اشرف، برنامه ویژه ایشان در امر زیارت، عبادات و اعمال مستحب، هیچ‌گاه ترک نمی‌گردد. در این سال‌هایی که مقیم نجف است در زمستان و تابستان، در شب‌های بارانی و سرد مرتب سر ساعت سه (سه ساعت بعد از غروب) در حرم مطهر حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام حضور دارد و جزء در موارد استثنایی که کسالت و بیماری داشته و یا در شهر حکومت نظامی بوده یا به کربلا می‌رفته است این برنامه ایشان ترک نشده است.<sup>۱</sup>

فرزند امام می‌گوید: شبی در عراق کودتا شد و امور و مرور را قدغن کردند، موقع زیارت، امام نبودند، رفتم پشت بام، دیدم ایشان رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول زیارت هستند.

یکی از نزدیکان امام می‌گوید: امام در زیارات مخصوص، از نجف به کربلا می‌رفتند و زیارت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام را انجام می‌دادند و وقتی که در تهران بودند این زیارت به شکل دیگر انجام می‌شد. در تهران روزی چند ساعت قدم می‌زدند و در همین حال یا ذکر می‌گفتند و یا زیارت عاشورا می‌خواندند. در آن ساعت کمتر کسی نزدیک و مزاحم امام می‌شد.

علاقه امام به اهل بیت علیهم السلام و صف ناشدنی است. امام عاشق آنها بود عاشقی که تا صدای «یا حسین» بلند می‌شود بی‌اختیار اشک می‌ریزد. امام با این‌که در برابر مصیبت‌ها صابر بود و حتی در برابر مشکلاتی چون شهادت حاج آقا مصطفی اشک نریخت؛ اما به مجرد این‌که یک روضه خوان می‌گفت: «السلام عليك یا ابا عبدالله» قطرات اشک از دیدگانش فرو می‌چکید و در همان مواقعی که بسیار از شبه

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۲۹.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام ۱۵۱

روشنفکران قبل از انقلاب به عزاداری و سینه زنی می‌تاختند و اگر این فرهنگ رشد پیدا می‌کرد، آثاری از شعائر اسلام باقی نمی‌ماند و ما را از درون بی‌محتوا می‌کرد، امام شدیداً به ترویج همان سنت‌های دیرینه عزاداری می‌پرداخت و پس از پیروزی انقلاب نیز مقید بود که روزهای مهم عزاداری و به خصوص روز عاشورا، روزه‌خوانی برگزار کند و معمولاً، همان روزه‌خوان‌های سنتی می‌آمدند و خدمت امام اشعار سنتی می‌خواندند و ایشان گریه می‌کرد.

روزی که شهادت حضرت فاطمه علیها السلام بود از امام تقاضا شد که در جمع برادران دفتر که به همین مناسبت جلسه‌ای در اتاق خود امام تشکیل داده بودند، حاضر شوند. امام آمدند و نشستند. به مجرد این که یکی از برادران دفتر، شروع به خواندن مصیبت کردند، امام با صدای بلند گریه کردند که ایشان برای ملاحظه حال امام، مصیبت را کوتاه کردند و قطرات اشک همچون دانه‌های مروارید بر گونه‌هایشان فرو می‌غلتید. روزی یکی از طلاب در مدرسه رفاه به امام عرض می‌کند که شما چرا در بین صحبت‌هایتان از امام زمان علیه السلام کمتر اسم می‌برید، امام به محض شنیدن این سخن درجا ایستادند و فرمودند: «چه می‌گویی؟! مگر شما نمی‌دانید آنچه ما داریم از امام زمان است و آنچه من دارم از امام زمان است و آنچه از انقلاب داریم از امام زمان علیه السلام است؟»<sup>۱</sup>.

### علامه امینی

از ویژگی‌های علامه امینی صاحب‌الغدیر، عشق و ولای کامل او بود به آل محمد علیهم السلام عشقی زبانزد و مشهور، که می‌توان گفت الغدیر نیز اثری از آثار این عشق بیکران است، و از این میان کشتی داشت ویژه به شنیدن و تأمل در مصائب حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او. و بس حماسه وار و دردخیز، با صدای بلند بر مصائب آل محمد علیهم السلام می‌گریست و بسیار اتفاق می‌افتاد که اهل منبر و نوحه‌خوانان و دیگر

۱. فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، ص ۲۲-۲۴.



حاضران و مستمعان، از مشاهده انقلاب حال او به هنگام ذکر مصیبت، منقلب می شدند و چونان خود او از سر درد می گریستند. راستی در محفلی که او بود و ذکر مصائب آل محمد علیهم السلام می رفت، می گفتی یکی از آل محمد خود در آن محفل حاضر است. این حالت هنگامی بیشتر اوج می گرفت که گوینده مصیبت، به نام بانوی کبری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می رسید. این جا بود که خون در رگ های پیشانی او متراکم می شد و گونه هایش افروخته می گشت و چونان کسی که از ظلمی بر ناموس او رفته است، در برابرش سخن گویند، از چشمانش همراه اشک بی امان، شعله آتش بیرون می زد.<sup>۱</sup>

### وحید بهبهانی

وحید بهبهانی زمانی که برای زیارت به حرم سیدالشهدا علیه السلام مشرف می شد، اول آستان کفش کن آن جناب را می بوسید و روی مبارک و محاسن شریف خود را بدان می مالید. پس از آن، با خضوع و خشوع و رقت قلب به اندرون حرم مشرف می شد و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام کمال احترام را مراعات می فرمود.<sup>۲</sup>

شاهها من ار به عرش رسانم سریر فضل	مملوک آن جنابم و مسکین این درم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر	آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟
نامم ز کارخانه عشاق محو باد	گر جز محبت تو بود ذکر دیگرم
ای عاشقان کوی تو از ذره بیشتر	من کی رسم به وصل تو کز ذره کمترم؟

### آخوند دربندی

در سرگذشت آخوند دربندی علیه السلام، از شاگردان شریف العلماء، استاد شیخ انصاری،

نوشته اند:

۱. حماسه غدیر، ص ۲۹۸.

۲. قصص العلماء، ص ۲۰۲.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام ۱۵۳

در اقامه مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام اهتمامی فراوانی داشت و بر آن مواظبت می نمود. در این امر به گونه‌ای بود که گاهی در بالای منبر از شدت گریه غش می کرد و در روز عاشورا، لباس های خود را از بدن در می آورد و پارچه‌ای به خود می بست و خاک بر سر می ریخت و گِل به بدن می مالید و با همان شکل و صورت، بر منبر می رفت و روزه خوانی می کرد.<sup>۱</sup>

### میرزا محمد تقی شیرازی

در منزل میرزا محمدتقی شیرازی در کربلا دهه عاشورا روزه خوانی بود و روز عاشورا به اتفاق طلاب و علما به حرم سیدالشهدا و حضرت ابی الفضل علیه السلام می رفتند و عزاداری می کردند. عادت میرزا این بود که هر روز در اتاق خود زیارت عاشورا می خواند، سپس پایین می آمد و در مجلس عزا شرکت می کرد. یکی از بزرگان می گوید: روزی دیدم پیش از وقت پایین آمدن، ناگاه میرزا با حالت غیر عادی و پریشان و نالان از پله های غرفه به زیر آمد و داخل مجلس شد و فرمود: «امروز باید از مصیبت عطش حضرت سیدالشهدا بگوئید و عزاداری کنید». اهل مجلس منقلب و بعضی بی هوش شدند. سپس با همان حالت به اتفاق میرزا به صحن و حرم مقدس مشرف شدیم. گویا میرزا به این تذکر مأمور شده بود.<sup>۲</sup>

### مرد دعا و جهاد

یکی از خصوصیات مرحوم حاج آقا مصطفی فرزند شهید امام خمینی، این بود که ایشان مقید بود به پیاده روی به کربلا از نجف اشرف در زیارت های مخصوصه امام حسین علیه السلام. در سال معمولاً چند مناسبت است (۱۵ شعبان، عرفه، اربعین، اول و نیمه رجب) که مردم از نجف به کربلا پیاده می رفتند و ایشان نیز هر سال در این مناسبت ها پیاده به کربلا می رفتند. گاهی می شد که کف پای او تاول هایی می زد؛ ولی باز هم به راه

۱. قصص العلماء، ص ۱۰۹.

۲. داستانهای شگفت، ص ۳۲۳، داستان شماره ۱۴۸.

رفتن ادامه می داد با این که ایشان خیلی با ذوق و خوش مجلس بود و در مجالس دوستانه، مُنتهای ظرافت و لطافت در سخنانش به کار می برد؛ مع ذلك، وقت دعا و عزاداری هم که می شد، کم مانند بود. هنگامی که دعای توسل شروع می شد، همان طور که به پیاده روی خود ادامه می داد با کمال توجه دعا می خواند. شخصی بود به نام شیخ جعفر که پس از نماز امام خمینی - در مسجد شیخ - چند جمله ای ذکر مصیبت اباعبدالله علیه السلام می کرد و روضه می خواند. حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم کم متفرق می شدند و می رفتند ولی کسی که مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد، مرحوم حاج آقامصطفی بود که گاهی می شد فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و می گریست. ایشان مقید بودند که در مجالس عزاداری که دوستان در منازل یا مدارس برقرار می کردند شرکت کنند. خودشان هم هر صبح جمعه مجلس روضه ای داشتند که گاهی روضه خوان تنها یک نفر مستمع داشت که آن هم خود مرحوم حاج آقامصطفی بود.

### شیخ محمد جواد بلاغی

در احوال این عالم بزرگ و کوشا آورده اند:


علاقه زیادی به اهل بیت رسالت و مکتب تشیع به خصوص به امام حسین علیه السلام داشت. مؤلف کتاب ماضی النحف و حاضرهای نویسد:

لَهُ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام عَقِيدَةٌ زَاسِخَةٌ وَ حُبٌّ ثَابِتٌ... وَ كَوْلَاهُ لِأَمَاتِ الْمُعَانِدُونَ

الشَّعَائِرُ الْحُسَيْنِيَّةُ... لَكِنَّهُ تَمَسَّكَ بِهَا وَالتَّرَمَ بِشَعَائِرِهَا وَ قَامَ بِهَا خَيْرَ قِيَامٍ؛

وی به امام حسین، عقیده ای محکم و محبتی ثابت داشت... اگر او نبود، دشمنان، شعائر حسینی را از بین می بردند. اما او به آنها تمسک جست و به بهترین وجه، برای احیای آنها قیام کرد.

هنگامی که برخی از علمای وهابی به خراب کردن قبور ائمه علیهم السلام فتوا دادند دو رساله در ردّ و ابطال فتوای آنان نوشت و منتشر کرد و به مناسبت وقوع این حادثه اسفناک با سرودن قصیده ای اعتراض و خشم خود و مسلمانان را از این کار اعلام کرد.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین  ۱۵۵

دورانی که احتمال می‌رفت از فتوای برخی از علمای بزرگ شیعه بر ضد مراسم عزاداری و سوگواری امام حسین علیه السلام و احیای امر اهل بیت، سوء استفاده شود، شخصاً در خیابان‌ها در دسته‌ها و مواكب عزاداری شرکت کرد و مردم را راهنمایی کرد.<sup>۱</sup>

### روضه خوانی قبل از تدریس

آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله دستور می‌دادند قبل از تدریس قدری مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بخوانند و سپس درس را شروع می‌کردند. ایشان حتی پس از رسیدن به مرجعیت، در خیابان‌ها در دسته‌های سینه زنی و عزاداری اباعبدالله علیه السلام شرکت می‌کرد. و به سان مردم عادی در عزای آن حضرت بر سر و سینه می‌زد. هنگامی که یکی از نزدیکانش دلیل این توجه و توسل و شیفتگی فوق‌العاده را می‌پرسد، در جواب می‌گوید: «من هر چه دارم از آن حضرت دارم». و سپس ماجرای نجات یافتن خود از مرگ را به شفاعت آن حضرت شرح می‌دهد.<sup>۲</sup>

### میرحامد حسین هندی

شیخ آقا بزرگ تهرانی در شرح احوال عالم محقق و متبّع صاحب مجموعه عظیم و گرانسنگ عبقات الانوار، مرحوم میرحامد حسین می‌نویسد:

میرزا محمد تهرانی عسکری از قول سیدحسین یزدی، خطیب حائری، برایم نقل کرد که سید حسین یزدی گفت: من می‌دانستم که میرحامد حسین، توان و طاقت شنیدن مصیبت‌های دردناک جدّش امام حسین و اهل بیت او علیهم السلام را ندارد. از این رو، مصائب در حضورش خوانده نمی‌شد. از قضا، روزی در «لکهنو» در حالی که بر فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد؛ ولی من متوجه ورودش نشدم و طبق معمول مصیبتی خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می‌گفتند: «بس است، بس است، دیگر

۱. مجله مشکوة، شماره ۱، ص ۱۲۶-۱۲۸.

۲. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۰۲. ماجرای نجات یافتن مرحوم حائری از مرگ در کربلا از کرامات ایشان است.

نخوان!» در شگفت شدم و پس از گذشت لحظه‌ای فهمیدم که بر اثر مصیبت خواندن من سید از هوش رفته است.<sup>۱</sup>

### محدث نوری

شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمته اللہ علیہ در شرح زندگی استاد بزرگ خود مرحوم حاج میرزا حسین نوری رحمته اللہ علیہ می‌نویسد:

از سنت‌هایی که شیخ ما در سال‌های اقامت خود در عتبات پایه‌گذاری و رایج کرد، پیاده‌روی از نجف به کربلا برای زیارت سیدالشهدا علیه السلام بود. پیاده‌روی به کربلا در دوران شیخ انصاری شیوه و روش بزرگان و اخیار رایج بود؛ ولی پس از چندی ترک شد و از نشانه‌های فقر و تنگدستی و از ویژگی‌های انسان‌های کم‌مایه شمرده می‌شد و هر که می‌خواست پیاده به کربلا برود به این دلیل که عار و علامت ذلت تلقی می‌شد، پنهانی می‌رفت.

استاد ما چون وضع را بدین منوال دید، بدین شیوه خدا پسندانه همت گماشت و به آن ملتزم گشت و در عید اضحی برای حمل اثاث و بار سفر حیوان کرایه می‌کرد؛ ولی خود و یارانش پیاده راه می‌پیمودند و طبعاً به دلیل ضعف مزاج نمی‌توانست مسافت از نجف تا کربلا را با گذراندن یک شب - چنان که مرسوم آن روزگار بود - طی کند، از این رو سه شب را در راه می‌گذراند.

بر اثر این اقدام در سال‌های دوم و سوم، رغبت مردم صالح به این امر افزون گشت و دیگر عار محسوب نمی‌شد. به طوری که در برخی سال‌ها، تعداد چادرها و خیمه‌های راهپیمایان به سی عدد می‌رسید و هر چادر تعلق داشت به بیست تا سی نفر. و بدین گونه این سنت والا، معمول و مرسوم گشت.

شیخ آقا بزرگ اضافه می‌کند:

محدث نوری هیچ‌گاه بدون وضو نمی‌خوابید و شب‌ها جزء اندکی بیدار بود.

۱. نقباء البشر، (از طبقات اعلام الشیعه) ج ۱، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام ۱۵۷

حدود دو ساعت پیش از طلوع فجر برمی خواست، وضو می گرفت و ساعتی قبل از سپیده دم به حرم مطهر می رفت و پشت «باب قبله» می ایستاد و مشغول نوافل شب می شد - در همه فصول سال - تا این که سید داوود نایب خازن روضه مطهره، که کلید روضه مقدسه همراهش بود، می آمد. پس از باز شدن در استاد اولین نفری بود که داخل حرم می شد و با نایب خازن شمع ها را روشن می کرد. سپس در سمت سر مبارک می ایستاد و شروع می کرد به زیارت و تهجد تا طلوع فجر. پس از آن با گروهی از خواص و یاران خود که از عباد و اوتاد بودند، نماز جماعت می خواند و در پی آن مشغول تعقیب نماز می شد و اندکی قبل از برآمدن آفتاب به منزل برمی گشت و به کتابخانه اش می رفت و مشغول کارهای علمی می شد؛ ولی در روزهای جمعه روشی دیگر داشت؛ یعنی پس از بازگشت از حرم، برخی کتب مصیبت و موعظه را مطالعه می کرد تا پس از آن در مجلسی که هر روز جمعه در منزلش برقرار می شد، منبر رود و آن مطالب را برای مردم بازگو کند. به قدری به ائمه شیفتگی داشت که آن گاه که بر فراز منبر مصیبت می خواند، باران اشک محاسنش را خیس می کرد. پس از پایان یافتن مجلس روضه و موعظه، به انجام دادن مستحبات و وظائف روز جمعه مشغول می شد. عصر جمعه هم به کارهای علمی دست نمی زد؛ بلکه به حرم مشرف می شد و تا غروب ادعیه ماثور را می خواند و اعمال عصر جمعه را انجام می داد.

این برنامه منظم و همیشگی استاد تا هنگام وفات بود.<sup>۱</sup>

### علامه طباطبائی

از جمله صفات این مرد بزرگ روحانی، علاقه فراوان او به خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و فعالیت های شبانه روزی علمی، او را از توسل و عرض ادب به پیشگاه مقام رسالت و ولایت باز نمی داشت و موفقیت خویش را مرهون همین توسلات

۱. نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۴۶-۵۴۸.

می دانست و آن چنان به سخنان ایشان احترام می گذاشت که حتی در برابر روایات مُرسل و ضعیف السند هم به احتمال این که از اهل بیت عصمت صادر شده باشد رفتار احتیاط آمیزی داشت و برعکس، کوچک ترین سوء ادب را به این دودمان پاک و نیز به مکتب پرافتخار تشیع، قابل اغماض نمی دانست.<sup>۱</sup>

یکی از شاگردان علامه می نویسد:

حضرت استاد علاقه و شیفتگی خاصی به ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - داشت. وقتی نام یکی از آنان برده می شد، اظهار تواضع و ادب در سیمایشان مشهود می شد و از امام زمان (أرواحنا فداه) تجلیل خاصی داشت و مقام و منزلت آنان و حضرت رسول الله و صدیقه کبری علیها السلام را فوق تصور می دانست و یک نحو خضوع و خشوع واقعی و وجدانی به آنها داشت و مقامشان را ملکوتی می دانست.<sup>۲</sup>


ولای اهل بیت برای ایشان به منزله شمع شب افروز شبستان زندگی بود. به اهل بیت به خصوص به امیرالمؤمنین علیه السلام تا سرحد عشق دلبستگی داشتند. هیچ به خاطر ندارم که پس از ذکر اسم ائمه بدون ادای احترام گذشته باشند. در مشهد که مشرف می شدند و تابستان رادر آن جا می ماندند، وقتی وارد صحن حرم حضرت رضا علیه السلام می شدند، بارها می دیدم که دست های مرتعش را روی آستانه درمی گذاشتند و با بدن لرزان از جان و دل آستانه در را می بوسیدند.

گاهی که از محضرشان التماس دعایی درخواست می شد می گفتند: «بروید از حضرت بگیریید ما این جا کاره ای نیستیم، همه چیز آن جاست».

هر که اندک بی مهری به خاندان پیغمبر و مقام ولایت داشت نمی پذیرفت و با این قبیل افراد آشتی ناپذیر بود. از اشتباهات علمی افراد، فراوان می گذشت و در تصحیح و نقد آنها همواره ادب علمی را حفظ می کرد؛ اما در مقابل افرادی که با مقام ولایت اهل بیت علیهم السلام سرسازگاری نداشتند، نمی توانست ساکت بماند و به هر نحوی که بود

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۳۸۳۷.

۲. مهر تابان، ص ۵۶، بخش نخست.


بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین  ۱۵۹

سخن را می‌گفت. این شیوه در آثار کتبی وی مشهود است، اما در محضر، خیلی صریح‌تر و مشهودتر از این بود.

شب‌های ماه رمضان در جاهایی که مجالس روضه بود شرکت می‌کرد و غالباً در مجالس روضه و مرثیه روزهای جمعه شرکت و گاهی با تمام وجود گریه می‌کرد، به طوری که بدنش می‌لرزید و از چشم‌های درشت و جذّابش اشک سرازیر می‌شد و بی‌گمان بسیاری از موفقیت‌هایش مولود همین خصلت بود. دل‌باختگی، شیفتگی و علاقه‌ی وی به خاندان پیغمبر تاحدی بود که کتاب و علم را در مواردی که مصیبت و مرثیه و امثال آن بود، یک‌سره به یک سو می‌نهاد.

شب‌های ماه مبارک رمضان تا صبح بیدار و مشغول عبادت و نوشتن بود و بعد از عبادات سحر هنگام طلوع آفتاب تا ظهر را به استراحت می‌پرداخت. این خصلت شیفتگی به خاندان عصمت در بسیاری از شاگردان ایشان آگاهانه و یا ناخودآگاه وجود دارد.<sup>۱</sup>

### آخوند خراسانی

در اواخر عمر مرحوم آخوند خراسانی  هنگامی که روس و انگلستان به ایران حمله کردند و آخوند خراسانی فرمان جهاد صادر کرد، اکثر قریب به اتفاق علمای عراق، همراه با وی، آماده حرکت به ایران شدند. آقا نجفی قوچانی در کتاب حیات‌الاسلام در این باره می‌نویسد:

بعد از آن‌که علمای نجف و کربلا و کاظمین و سامرا با آن بزرگوار برای حرکت نمودن در دفاع از مملکت اسلامی متفق شدند، آن بزرگوار مقرر فرمود که شب چهارشنبه ۲۱ ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۹ ق برای توسل به حضرت ولی عصر -عجل الله فرجه- نقل مکان به مسجد سهله کنند و از آن‌جا از راه کربلا و کاظمین، به اتفاق سایر حجج اسلام به ایران روانه شوند. بعد از این قرار، خیلی از فضلا و

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۱۷۲-۱۷۴.



مجتهدین روز پیش رفتند حجرات مسجد سهله را حیازت نمودند و هر ده دوازده نفر یک حجره گرفتند و اسباب و لوازم سفر را به آنجا کشیدند و از کسبه، از قبیل نانوا و بقال، اسباب کسب خود را کشیدند به سهله و بسیاری از آنها عازم حرکت شدند.<sup>۱</sup>

### صدر المتألهین

این فیلسوف بزرگ هنگامی که در کهک اقامت داشت و به بررسی مسائل فلسفی می پرداخت؛ گهگاه از کهک به قم می آمد و برای حل مشکلات علمی از روح مقدس حضرت معصومه علیها السلام استمداد می جست. محدث قمی رحمته الله پس از نقل این مطلب چنین می گوید:

وقتی ارسطو در شهر اسطاغیرا<sup>۲</sup> از دنیا رحلت کرد، اهل آنجا استخوان های او را جمع کردند و در ظرفی از مس گذاشتند. سپس آن را در جایی دفن کردند و آن مکان را مجمع خود قرار دادند و برای مشورت در کارها و امور مهم در آنجا جمع می شدند و هرگاه مشکلی علمی و فلسفی برایشان پیش می آمد، عازم مدفن او می شدند و بر سر قبر او مشغول مناظره و مباحثه می شدند و اعتقاد داشتند که آمدن بر سر قبر ارسطو بر عقل و ذکای ایشان می افزاید و اذهانشان را پاکیزه و تلطیف می کند.

در صورتی که حکمای یونان به استخوان های ارسطو این گونه اعتقاد داشته باشند، جای تعجب نیست از حکیمی الهی و فیلسوفی امامی که هر گاه مسئله ای علمی برایش مشکل شود، از چند فرسخی قم حرکت کند به قصد تشرّف به آستان ملک پاسبان حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که مهبط فیوضات ربانیّه و تجلیات سبحانیّه است، برای آنکه افاضه شود بر او علوم و کشف شود بر او مسائل عمیق و مشکل علمی و فلسفی.<sup>۳</sup>

۱. مرگی در نور، ص ۲۶۹.

۲. در فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۲۱، آمده است: ارسطو در «خالکیس» درگذشت و زادگاهش «اسطاغیرا» بود.

۳. الفوائد الرضویه، ص ۳۸۰.

مولی صدرا، در بحث اتحاد عاقل به معقول در این خصوص می نویسد:

إِنَّ مَسْأَلَةَ كَوْنِ النَّفْسِ عَاقِلَةً لِّصُورِ الْأَشْيَاءِ الْمَعْقُولَةِ مِنْ أَعْمَضِ الْمَسَائِلِ الْحِكْمِيَّةِ  
الَّتِي لَمْ يُنْفَخْ لِأَحَدٍ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِسْلَامِ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا. وَنَحْنُ لَمَّا رَأَيْنَا صُعُوبَةَ هَذِهِ  
الْمَسْأَلَةِ وَتَأَمَّلْنَا فِي إِشْكَالِ كَوْنِ الْعِلْمِ بِالْجَوْهَرِ جَوْهَرًا وَعَرَضًا وَلَمْ نَرَفِ فِي كُتُبِ  
رَبِّسِيهِمْ أَبِي عَلِيٍّ كَالشَّفَاءِ وَالنَّجَاةِ وَالْإِشَارَاتِ وَ عِيُونِ الْحِكْمَةِ وَ غَيْرِهَا مَا  
يَشْفِي الْعَلِيلَ وَ يَرَوِي الْغَلِيلَ، بَلْ وَجَدْنَاهُ وَ كُلَّ مَنْ فِي طَبَقَتِهِ وَ أَشْبَاحِهِ وَ أَتْبَاعِهِ  
كَتَلْمِيذِهِ بِهَمْنِيَارٍ وَ شَيْخِ أَتْبَاعِ الرُّوَاقِيِّينَ وَ الْمُحَقِّقِ الطُّوسِيِّ نَصِيرِ الدِّينِ وَ غَيْرِهِمْ  
مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدَهُ بِشَيْءٍ يُمَكِّنُ التَّغْوِيلَ عَلَيْهِ وَ إِذَا كَانَ هَذَا حَالُ هَوْلَاءِ  
الْمُعْتَبَرِينَ مِنَ الْفُضَلَاءِ فَمَا حَالُ غَيْرِهِمْ مِنَ أَصْحَابِ الْأَوْهَامِ وَ الْخِيَالَاتِ وَ ... ؛  
فَتَوَجَّهْنَا تَوَجُّهًا جَبَلِيًّا إِلَى مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ وَ تَضَرَّعْنَا تَضَرُّعًا غَرِيزِيًّا إِلَى مُسَهِّلِ  
الْأُمُورِ الصِّعَابِ فِي فَتْحِ هَذَا الْبَابِ. إِذْ كُنَّا قَدْ جَرَّبْنَا مِرَارًا كَثِيرَةً سَيِّمًا فِي بَابِ  
إِعْلَامِ الْخَيْرَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَ الْهِامِ الْحَقَائِقِ الْأَلْهِيَّةِ لِمُسْتَحْقِيهِ وَ مُحْتَاجِيهِ أَنْ عَادَتَهُ  
الْإِحْسَانُ وَ الْإِنْعَامُ وَ شِيَمَتَهُ رَفَعُ أَعْلَامِ الْهَدَايَةِ وَ بَسَطُ أَنْوَارِ الْإِفَاضَةِ، فَأَفَاضَ  
عَلَيْنَا فِي سَاعَةٍ تَسْوِيدِي هَذَا الْفَضْلَ مِنْ خَزَائِنِ عِلْمِهِ عَلِمًا جَدِيدًا وَ فَتَحَ عَلَيَّ  
قَلْبِنَا مِنْ أَبْوَابِ رَحْمَتِهِ فَتَحًا مَبِينًا وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ  
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

علامه رفیعی قزوینی رحمته الله در اول رساله اش در حرکت جوهری فرموده است:  
«در حاشیه اسفار خطی که به خط مرحوم قوام الدین احمد، فرزند مصنف  
اسفار است در مبحث اتحاد عاقل به معقول از امور عامه، آن جا که مصنف  
وصول به تحقیق مسئله اتحاد عاقل به معقول را از افاضات خاصه الهیه به خود  
می داند نوشته است که تاریخ این افاضه روز جمعه ماه جمادی الاولی در سال یک  
هزار و سی و هفت قمری است که از عمر مصنف در این هنگام پنجاه و هشت سال  
گذشته است».

نکته جالب این که حکیم متأله مرحوم میرزا علی اکبر حکمی یزدی رحمته الله به خط مبارکش در هامش اسفاد در تاریخ ساعت تسوید مذکور و در ذیل همان عبارت حاشیه‌ای از جناب صدرالمتألهین به امضای «منه» دارد که آن را از روی خط شریفش در این جا نقل می‌کنیم.

كُنْتُ حِينَ تَسْوِيدِي هَذَا الْمَقَامَ بِكَهَكَ مِنْ قُرَى قَمٍ فَجِئْتُ إِلَى قَمٍ زَائِراً لِبِنْتِ  
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - مُسْتَمِدّاً مِنْهَا، وَكَانَ يَوْمَ جُمُعَةٍ فَأُنْكَشِفَ لِي  
هَذَا الْأَمْرُ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى (منه).

و شبیه همین حالت تضرع و استغاثه را که صدرالمتألهین در نیل اتحاد عاقل به معقول دارد، در اتحاد عاقل به عقل فعال نیز دارد.<sup>۱</sup>

در اسفاد خطی که آقا محمد بیدآبادی از روی آن تدریس می‌کرده است، عبارت زیر در بحث «اتحاد عاقل به معقول» دیده می‌شود:

وَكَانَ تَارِيخُ هَذِهِ الْإِفَاضَةِ ضُحُوَّةَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَابِعِ جُمَادِي الْأُولَى لِعَامِ سَبْعٍ وَ  
ثَلَاثِينَ بَعْدَ الْأَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ، وَقَدْ مَضَى مِنْ عُمَرِ الْمُؤَلَّفِ ثَمَانٍ وَ  
خَمْسُونَ سَنَةً.<sup>۲</sup>

محدث قمی رحمته الله می‌نویسد:

در هامش اسفاد در فصل «اتحاد عاقل و معقول» به خط شیخ اجل، عالم محدث حاج میرزا محمد قمی به نقل از مولی صدرالمتألهین دیدم که نوشته بود:

كُنْتُ حِينَ تَسْوِيدِي هَذَا الْمَقَامَ بِكَهَكَ مِنْ قُرَى قَمٍ، فَجِئْتُ إِلَى قَمٍ زَائِراً لِبِنْتِ  
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ رحمته الله مُسْتَمِدّاً مِنْهَا، وَكَانَ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَأُنْكَشِفَ لِي هَذَا الْأَمْرُ بِعَوْنِ  
اللَّهِ تَعَالَى.<sup>۳</sup>

به ناامیدی از این در مرو بزن فالی بُود که قرعه دولت به نام ما افتد


۱. اتحاد عاقل به معقول، ص ۱۰۷ - ۱۰۹.


۲. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، ص ۱۸۸، پانویشت.


۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷، حاشیه. نیز نگاه کنید به رساله سه اصل، ص ۶، پانویشت؛ ابقاظ النامین، ص ۸۳، پانویشت.

## استشفای آثار امامان


محدث قمی  می نویسد:

سید نعمت‌الله جزائری چون در اوایل تحصیل قادر بر تهیه چراغ برای مطالعه نبود، از نور مهتاب استفاده می‌کرد و بر اثر کثرت مطالعه و نوشتن، چشمش ضعیف و کم نور شد. از این رو تربت سیدالشهدا و سائر ائمه  را به چشم خود می‌کشید و از برکت آن تربت‌ها روشنی دیده‌اش افزون می‌گشت.

محدث قمی اضافه می‌کند: این موضوع ابدأً جای شگفتی نیست، زیرا دمیری و دیگران نقل کرده‌اند که افعی وقتی کور می‌شود، چشمانش را به گیاهی می‌مالد و بر اثر آن، دوباره بینا می‌شود. وقتی خداوند متعال در آن گیاه این خاصیت را قرار داده است، چه عجب که در تربت فرزند پیغمبر  چنین اثری وجود داشته باشد؟!

ایشان می‌افزاید: این احقر نیز هر گاه به سبب زیاد نوشتن چشمم ضعیف پیدا می‌کند، تبرک می‌جویم به ترابِ مراقده ائمه  و گاهگاهی به مس کتابت احادیث و اخبار، و بحمدالله چشمم در نهایت روشنی است و امیدوارم که ان شاءالله در دنیا و آخرت چشمم به برکات ایشان روشن باشد.<sup>۱</sup>

فرزند بزرگ محدث قمی می‌گوید:

فراموش نمی‌کنم زمانی که در نجف اشرف بودیم، پدرم یک روز صبح - در حدود سال ۱۳۵۷ ق یعنی دو سال قبل از وفاتشان - از خواب برخاستند و گفتند: «امروز چشمم به شدت درد می‌کند و قادر به مطالعه و نوشتن نیستم». و بسیار غمگین به نظر می‌رسید. تقریباً زبان حالش این بود که شاید خاندان پیغمبر  مرا از خود طرد کرده باشند. آن مرحوم عادت داشت که گاهی این مطلب را با تأثر می‌گفت و می‌گریست. من در آن اوقات مشغول تحصیل بودم. به مدرسه رفتم ظهر که به خانه برگشتم، دیدم ایشان مشغول نوشتن‌اند. عرض کردم: چشمتان بهتر شد؟ فرمود: «درد به کلی مرتفع

گردید.» سؤال کردم: چگونه معالجه فرمودید؟ پاسخ داد: «وضو گرفتم و مقابل قبله نشستم و کتاب کافی را به چشم کشیدم، درد چشم برطرف شد.» و تا پایان عمر دیگر به درد چشم مبتلا نگردید.

کتاب کافی که آن را به چشم کشیده بودند، خطی و به خط عالم مشهور، مولی عبدالله تونی، صاحب کتاب وافیہ بود و محدث قمی خیلی به آن علاقه داشت.<sup>۱</sup> زمانی که محدث قمی در مشهد اقامت داشت، پسر کوچکش که کودکی چند ساله بوده بیمار می شد. برایش داروی ایرانی جوشانده، که مختصری شکر در آن ریخته بودند، آوردند که بیاشامد. محدث با انگشت دست راست کمی داروی مایع را به هم زد. همسرش گفت: صبر کنید قاشق بیاورم. حاج شیخ عباس پاسخ داد: «از این کار قصد استشفای دارم؛ چون با این دست هزاران حدیث از ائمه طاهرین علیهم السلام نوشته ام.»<sup>۲</sup>

آیه الله بروجردی رحمته اللہ علیہ نیز فرموده اند:

دورانی که در بروجرد بودم، چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد می کرد، تا این که روز عاشورا هنگامی که دسته های عزاداری در شهر به راه افتاده بود، مقداری گل از روی سر یکی از بچه های عزادار دسته - که به علامت عزاداری گل به سر خود مالیده بود - برداشتم و به چشمان خود کشیدم. در نتیجه چشمانم دید و نور خود را بازیافت و دردش تمام شد. ایشان تا آخر عمر هیچ گاه به عینک نیازی نداشت.

## زیارت عاشورا

### نوه شیخ انصاری

در شرح احوال مرحوم شیخ مرتضی نوه شیخ انصاری آورده اند:

از جمله عاداتش خواندن زیارت عاشورا بود. هر روز دوبار صبح و عصر آن را

۱. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۵۶-۵۷.

۲. همان، ص ۵۸.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام ۱۶۵

می خواند و بر آن بسیار مواظبت می کرد. بعد از وفاتش کسی او را در خواب دید و از احوالش پرسش کرد. در جواب سه مرتبه فرمود: «عاشورا»<sup>۱</sup>.

فقیه زاهد شیخ جواد عرب - که مرجع تقلید گروهی از شیعیان عراق بوده - شب ۲۶ ماه صفر ۱۳۳۶ ق در نجف اشرف در خواب حضرت عزرائیل علیه السلام را می بیند. پس از سلام از او می پرسد از کجا می آیی؟

- از شیراز، روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم.

- روح او در عالم برزخ در چه حالی است؟

- در بهترین حالات و در بهترین باغ های برزخ. خداوند هزار فرشته در اختیار او نهاده است که فرمان او را می برند.

- بر اثر چه کاری به چنین مقامی رسیده است؟

- خواندن زیارت عاشورا.

مرحوم میرزای محلاتی در سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روز که به سبب بیماری یا امری دیگر نمی توانست بخواند نایب می گرفت.

شیخ جواد عرب فردای آن شب به منزل آیه الله میرزا محمدتقی شیرازی، می رود و چون خواب خود را بر میرزا نقل می کند، ایشان می گیرند. سبب گریه را می پرسند. می گوید: «میرزای محلاتی از دنیا رفت و استوانه فقه بود». گفتند: شیخ خوابی دیده و واقعیت آن معلوم نیست. میرزا می فرماید: «خواب است اما خواب ایشان است نه خواب افراد عادی». فردای آن روز تلگراف درگذشت میرزای محلاتی از شیراز به نجف مخابره شد و صدق رؤیای شیخ آشکار گشت.<sup>۲</sup>

## شهید قدوسی

شهید بزرگوار حجة الاسلام قدوسی علیه السلام به خاندان عصمت و طهارت عشق

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۳۷۷.

۲. داستانهای شگفت، ص ۲۷۳ - ۲۷۴، داستان شماره ۱۱۴. داستان تشرف سید رشتی به خدمت امام عصر - عجل الله فرجه - که آن حضرت سه مرتبه خواندن زیارت عاشورا و جامعه را سفارش فرموده اند - در مفتاح الجنان (ص ۵۵۰ - ۵۵۲، فصل زیارات جامعه) نقل شده است.

می‌ورزید و به زیارت جامعه و عاشورا، و توسل به خاندان پیغمبر و شرکت در جلسات روضه و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه السلام مقید بود. مرحوم قدوسی می‌فرمود:

علامه طباطبائی در ایام محرم و صفر زیارت عاشورایش ترک نمی‌شود و به زیارت جامعه اهتمام دارد و معتقد است از معتمدترین نسخه استفاده کند. می‌فرمود: من مقیدم در زیارت عاشورا از نسخه مرحوم آیه‌الله قاضی استاد علامه طباطبائی استفاده کنم. نسخه زیارت عاشورای مرحوم قاضی، بدین صورت بوده که در جملات «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ» «بِكَ» را خط زده بودند و «أَكْرَمَنِي» را متصل کرده بودند به «أَنْ يَرْزُقَنِي» و نیز در جمله «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ هُدًى»، نسخه «مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ» را برگزیده بودند.<sup>۱</sup>

یکی از دوستان مرحوم قدوسی می‌نویسد:

... ظاهراً ایشان به زیارت عاشورا مواظبت داشت. چون موقعی که دادستان کل بود، من در خواب دیدم که بر اثر خواندن زیارت عاشورا به ایشان علوم خاصی داده شده است. وقتی به ایشان عرض کردم، متأثر شد و گفت: «مدتی است توفیق پیدا نکرده‌ام». و این بر اثر کثرت کارش در دادستانی بود، و آن کارها را اولی می‌دانست.<sup>۲</sup>

### چارهٔ بلا

از مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله نقل کرده‌اند: هنگامی که در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهالی سامرا به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده‌ای می‌مردند.

روزی در منزل استاد مرحوم سید محمد فشارکی رحمته الله عده‌ای از اهل علم جمع بودند ناگاه مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی رحمته الله تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر مرگ هستند. مرحوم فشارکی فرمود: «اگر من حکمی

۱. یادنامه شهید قدوسی، ص ۶۷-۶۸.

۲. همان، ص ۴۹.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام ۱۶۷

کنم آیا لازم است انجام شود یا نه؟» اهل مجلس پاسخ دادند بلی. فرمود: «من حکم می‌کنم که شیعیان ساکن سامرا، از امروز تا ده روز، همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را به روح نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام هدیه کنند تا این بلا از آنان دور شود.» اهل مجلس این حکم را به شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.

از فردای آن روز مردن شیعیان متوقف شد و تنها عده‌ای از سنی‌ها می‌مردند به طوری که بر همه آشکار گردید. برخی از سنی‌ها از آشنایان شیعه خود پرسیدند: سبب این‌که دیگر از شما کسی تلف نمی‌شود چیست؟ به آنها گفته بودند: «زیارت عاشورا». آنها هم مشغول شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید.

شکی نیست که مقام مرحوم فشارکی بالاتر از این است که از پیش خود چیزی بگوید و چون این توسل، یعنی خواندن زیارت عاشورا تا ده روز، در روایتی از معصوم نرسیده است، شاید آن بزرگوار به وسیله رؤیای صادقانه یا مکاشفه چنین دستوری داده و مؤثر هم واقع شده است.<sup>۱</sup>

### چهل روز زیارت عاشورا

عالم آگاه و متقی آیه الله آقا نجفی قوچانی، از شاگردان مبرز آخوند خراسانی، ضمن خاطرات دوران طلبگی خود در اصفهان که چهار سال طول کشیده است (از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸) چنین می‌نویسد:

بعد از آمدن به شهر، شبی در خواب دیدم صورت مرگ را به شکل حیوانی به بزرگی گوساله یک ساله، و سه چهار بچه او نیز عقب او که در هوا سیر می‌کنند و از خودش کوچک‌ترند و در بین مسیرشان در هوا از روی منزل ما که در قوچان بود گذشتند. فقط یکی از بچه‌های او روی دیوار منزل ما نشست.

۱. داستانهای شگفت، ص ۳۹۹ - ۴۰۱، داستان ۱۴۸، با اندکی تصرف. این داستان را مرحوم آیه الله سیداحمد زنجانی رحمته الله علیه در الکلام بجز الکلام، ج ۱، ص ۵۵۵۴ نیز، از قول مرحوم حائری آورده‌اند، ولی با آنچه در متن نقل شد اختلافاتی دارد.



من به پدرم نوشتم که حال خود را برای من بنویسد که حواسم از طرف شما آسوده نیست. هنوز کاغذ من به ایشان نرسیده، نوشته پدرم رسید که عیالش مرحومه شده است و نوشته بود که قرض دوازده تومان که ده سال قبل از این جهت سفر عتبات قرض نموده بودم به واسطه نزول [ربا] رسیده به هشتاد تومان. و تمام دارایی پدرم هشتاد تومان نمی شد.

من بنا گذاشتم که چهل روز زیارت عاشورا روی بام مسجد شاه [اصفهان] بخوانم و سه حاجت در نظر داشتم: یکی قرض پدر ادا شود و یکی مغفرت و دیگری علم زیاد و درجه اجتهاد؛ پیش از ظهر شروع می کردم و هنوز ظهر نشده تمام می شد. از اول تا به آخر دو ساعت طول می کشید. چهل روز تمام شد. یک ماه نگذشت که پدرم نوشته بود که قرض مرا موسی بن جعفر ع ادا کرده. من به او نوشتم بلکه سیدالشهدا ادا کرد و کلهم نُورٌ واحِدٌ....

و چون این زیارت عاشورا به زودی مؤثر شد که بر حسب اسباب ظاهری غیر ممکن بود، قوی دل شده در ماه محرم و صفر جهت مطالبی که اهم مطالب بود در نظرم، چهل روز زیارت عاشورا روی بام مسجد شاه خواندم، با اهتمام تمام و کمال احتیاط به این معنا که در آن دو ساعت همه را رو به قبله، سرپا در مقابل آفتاب ایستاده بودم تا تمام می شد. چهل روز ختم ما تمام شد، بعد از آن خوابی دیدم که مطلب برآورده شده است....

در آن صبحی که شب خواب دیدم بعد از زیارت عاشورا که آن مطلب مهم برآورده شده است، حال طربی دست داده این چند شعر را گفتم:


زمان قبض گذشت انبساط جلوه گر آمد

درخت صبر قوی گشت، باز پرثمر آمد

چو گوی شو سر تسلیم پیش و راضی شو

به لطمه شب و روز فلک که ماه برآمد<sup>۱</sup>

۱. سیاحت شرق، ص ۲۰۴-۲۰۷، با تلخیص و اندکی تغییر.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین  ۱۶۹

آقا نجفی قوچانی رحمته الله علیه در تاریخ ۱۳۱۸ ق در بیست و سه سالگی به نجف مشرف می‌شود و شیوه طلاب نجف اشرف در آن دوران را این گونه شرح می‌دهد:

در هر سالی زیارت اربعین، نیمه رجب، نیمه شعبان و عرفه از واجبات من و نوع طلاب نجف بود که به کربلا می‌رفتند و اول رجب، عید فطر و عاشورا از مستحبات که گاهی می‌رفتند و گاهی نمی‌رفتند. در عاشورا که نمی‌رفتند علتش این بود که نوعاً خصوص عاشورا، عزاداری و سوگواری در نجف بهتر و با واقعیت‌تر و باحالت‌تر بود. لهذا در نجف می‌ماندند و از آن‌جا زیارت می‌کردند...<sup>۱</sup>

وی در جای دیگری از سیاحت شرق می‌نویسد:

از وقتی که به نجف وارد شدیم، چون دو چله زیارت عاشورا در اصفهان، جهت مطالب مشروع خواندم و منتج به نتیجه و مقصی المرام شدم، به آن زیارت عقیده‌مند بودم؛ لذا از جمعه اول ورود به نجف مشغول شدم به زیارت عاشورا، فقط برای تعجیل ظهور دولت امام زمان - سلام الله علیه - که اگر مقبول آن درگاه گردم، یا شهادت و یا ریاست نصیب گردد و هر دو «نور علی نور» است و سر به این... کاری‌هایی که برخی مشغول و عاشق هستند، فرود نخواهم آورد. «بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم».

و در هر جمعه این زیارت را می‌خواندم، چه در نجف و کربلا و چه در بین راه که در سالی چهل روز جمعه خوانده می‌شد. «أَشْهَدُ اللَّهَ عَلَيَّ سِرِّ قَلْبِي أَنِّي أُحِبُّ حِجَّةَ الْعَصْرِ حُبًّا شَدِيدًا...».

زمانی، قرض من که متدرجاً دو قران و چهار قران گرفته بودم از رفقا، در بین دو سال، به بیست و هفت تومان رسیده بود و من آنچه فکر کردم دیدم به هیچ وسیله ممکن نمی‌شود این قرض را بدهم و از طلبکارها - ولو مطالبه نداشتند، بلکه اظهار می‌کردند اگر پول می‌خواهی موجود است و لکن مع ذلک چون طول کشیده بود - خجالت می‌کشیدم و آن چه خودم را به کارهای دیگر مشغول می‌کردم... مع ذلک از خیال این قرض سنگین بیرون نمی‌رفتم و همیشه محزون و غمناک بودم که اگر غفلتی می‌شد و

صحبتی و خنده‌ای واقع می‌شد، همین که به یاد می‌آمد، فوراً و قهراً متقبض می‌شدم و اندوه تمام سراسر وجودم را تکان می‌داد. یکی از رفقا می‌رسید به ما می‌گفت: «در چه خیالی؟» و چون اهل حال بود گفتم: خیال این قرض، آخر مرا تمام می‌کند. گفتم: «این قرض را جهت امر غیر مشروعی گرفته‌ای؟» گفتم: نه! گفتم: «پسر، دیوانه‌ای؟! تو قرض کن و به همین روش که گذران کرده‌ای خرج کن و بمیر، فردای قیامت به گردن من، به گردن من!».

گفتم: ولو مرا چند دقیقه خوشحال کردی، لکن مالیخولیا مرا گرفته از خیالات آسوده نیستم.

و از این رو، رو آوردم به ختومات مسموعه و مدونه و توسلات به ائمه و پیغمبر که یک سفر در غیر فصل زیارت، پیاده زدم به راه کربلا و در حرم عرض شکایت نموده بعد از دو روز مراجعت کردم و یک ختم چهارده‌هزار صلوات، به اسم چهارده معصوم، در یک شب جمعه بعد از غسل و نماز مغرب و عشا رو به قبله دو زانو نشستم تا نیم ساعت به اذان صبح مانده سیزده هزار صلوات را تمام [کردم] و مال حضرت حجّت را به اسم گرو، نگاه داشتم تا بعد از روا شدن حاجت در جمعه آتیه خوانده شود و من دیدم تا شب جمعه آینده خبری نشد وضو گرفتم بعد از نماز مغرب و عشا، تسبیح را برداشتم که من هزار صلوات حجت عصر علیه السلام را گرو نگاه نمی‌دارم و می‌خوانم. می‌خواهند قضای حاجت بکنند یا نکنند، خود می‌دانند و من این صلوات‌ها را بخشیدم به آنها، مزد خواستن یعنی چه؛ یعنی لبّ مطلب باز این بود که به این گذشت و مستی‌گری کردن من، آنها بلکه سر غیرت بیابند زودتر انجام مقصود دهند، باز هم خبری نشد. رفتم بیرون، صورت قبر پیغمبر را ساختم و با اشاره به آن صورت قبر هزار مرتبه گفتم: «صلی الله علیه و آله یا رسول الله» و بعد از آن حاجت خواستم باز نشد. خلاصه، آنچه از کتب ادعیه و خواصّ سُور و آیات قرآنی و مسموعات از ختومات، برای ادای دین و سعه رزق و مطلق حاجت، دیده و شنیده بودم معمول گردید و اثر حاجت که ظاهر نمی‌شد بر حزن و اندوه و خیالات من افزوده می‌شد و خیالات مشوّش‌تر بود و نزدیک بود دیوانه شوم. عصر روز جمعه‌ای از روضه برخاسته، روبه صحن می‌رفتم و در فکر این بودم که اثری

## بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام ۱۷۱

از ختومات ظاهر نشد تا به در مسجد هندی رسیدم، به خاطر مخطور نمود که به هر امام و پیغمبر و ولیّ متوسّل شده و به در خانه خود خدا، بدون واسطه با این که چیزدار و کهنه کار تر از همه است، توسّل نجسته‌ام. باز به قول خودمان هر چه هست می‌گویند «دود از کنده بیرون می‌آید»<sup>۱</sup> باید رفت به مسجد. رفتم و مسجدهم خلوت و هوا گرم، در پناه یکی از ستون‌های عقب مسجد قبا را کندم از گرمی، زیر سقف دو رکعت نماز حاجت و یک سوره «یس» خواندم و شروع به ختم ﴿أَمِّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ﴾ نمودم، چون تنها بودم به هزار و دویست مرتبه قناعت کردم و تا نزدیک غروب، تمام نمودم. بعد از آن به خدا عرض کردم که اگر تو لَجَّت گرفته که به در خانه دیگران رفته‌ام، واللّه، باللّه، تالله از این رو بوده که آنان مقرّبین درگاه تو و وسیله و شُفعا و وسائط فیض تو بودند. نه آن که بدون اذن شما، آنها کاری می‌توانند بکنند که بر تو ناگوار آید! بر فرض که آن طور بوده حالا چه می‌گویی؟ نمی‌توانی بگویی که از در و دیوار مسجد خواستی، فقط از تو خواستم و از قولت که فرموده‌ای: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ هم نمی‌توانی برگردی و اگر بگویی به حدّ اضطرار نرسیده، معنی اضطرار کدام است؟ دیوانه شدن و یا از غصه مردن است که آن وقت مضطری نیست. مضطرّ کسی است که دستش از زمین و آسمان کوتاه باشد مثل من. غرض، بهانه برایت نمانده، بعد از این دیگر دعایی نخواهم کرد، خودت می‌دانی! و از مسجد بیرون رفتم. داخل صحن شدم، سلامی به حضرت نمودم. عبا سر کشیده‌ای به من رسید، هیجده قران به من داد و گفت: «آخوند خراسانی جهت شما داده» و رفت.

من زود سر به آسمان نموده، گفتم: خدا اگر چه شکمم نیز گرسنه بود این به موقع رسید؛ لکن، حاجتی که از تو خواستم اشتباه نشود ادای دین بود نه شکم سیری! و آن ۲۷ تومان پول است یک‌جا نه تدریجی، که به درد قرضم بخورد و اگر خُرده خرده صد تومان هم بدهی، حساب نخواهد شد، و سرّ من بعد از این شیره مالیده نمی‌شود، کارد به استخوان رسیده.

۱. این مثل در امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۵۰ و ج ۲، ص ۸۳۳ بدین صورت آمده است: «دود از کنده برخیزد». برای آگاهی از معنای این مثل به موارد یاد شده کتاب مذکور مراجعه کنید.

این تشرها را زدم اما خیلی امیدوار شدم، از همین رسیدن هیجده قران که مخارج فعلی راه افتاد، که خدا به سر مرحمت آمده قضای حاجت خواهد نمود. حالا چند روزی هم دیر و زودی بشود نباید زور آورد. از آسمان که مسکوک نمی‌ریزد، لابد به کلاه کلاه نمودن، قرض ما را خواهد داد. حالا چند روزی باید صبر نمود تا ببینم در این وادی غیر ذی زرع چه دوز و کلکی می‌سازد.

... از ختم ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾ من یک هفته گذشت که از خراسان کاغذی رسید که صد تومان پول جهت آخوند خراسانی حواله شد و به آخوند نوشتیم ۲۷ تومان از آن را به شما بدهد و شما از آخوند مطالبه کنید. خوشحال شدم که خدا کار کن‌تر و حرف شنوتر از پیغمبر و ائمه و سریع الاجابه‌تر است.

حرکت کردم رو به منزل آخوند و در بین راه فکر کردم که این کاغذ یک ماه قبل نوشته شده، پس زمینه کار را ختم‌های سابق تأثیر نموده است و کاش معلوم می‌شد که به درد بعد از این هم می‌خورد. رسیدم به آخوند عرض کردم، چنین کاغذی به من نوشته‌اند، فرمودند: «به من هم نوشته‌اند و لکن آن تاجر در نجف نیست تا هفته دیگر صبر کنید، وقتی که آمد به نوشته عمل خواهد شد». من از آن اوج خوشحالی که داشتم پایین آمدم؛ بلکه اوقاتم تلخ گردید، شاید از آن خیالی که بین راه کردم خدا سر لُج افتاد و انگشتی به مطلب رسانید که به عهده تعویق افتاده، بالأخره معلوم نیست که اصلاً بدهند، دلم می‌لرزد، ای کاش این کاغذ نرسیده بود که باز آسوده بودم.

ای خدا تو می‌دانی آن خیالی بود که به عنوان شوخی از دل ما گذشت تو خود می‌دانی که من موخدم، و به مضمون اسامی جمالیه و جلالیه تو اذعان دارم، من نه علی اللهم نه حسین اللهم، توبه، توبه! شوخی هم بعد از این نکنیم، چشم، در دهان را ببندیم، دروازه خیال را چه کنیم؟

هفته دیگر پول رسید، قرض‌ها ادا شد.<sup>۱</sup>

۱. سیاحت شرق، ص ۳۷۹ - ۳۸۱، با تلخیص.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین علیهم السلام ۱۷۳

آقا نجفی قوجانی رحمته الله وضع سال اول اقامت خود را در نجف، این گونه شرح

می دهد:

... شیخی از آشنایان اصفهانی وارد شد به حجره و خواهش نمود که یک هفته اجازه بدهید من در حجره شما باشم. عمومیم که با متولی مدرسه شیخ مهدی دوست است، قول داده که بعد از یک هفته حجره‌ای از آن مدرسه به من بدهند. گفتم: این حجره قابل سکنی نیست و اگر شما به بودن در این جا راضی هستید بنده چه حرفی دارم.

آخوند اصفهانی نمدی داشت آورد به اتاق انداخت و غالباً به منزل عمومیش می رفت و به درس قوانین می رفت و کسی با او مباحثه نمی کرد... شیخ اصفهانی یکی - دو هفته در آن جا ماند. روزی طرف عصری که من مشغول نوشتن درس بودم، از در درآمد با دهان پر خنده که عمومیم برای من حجره‌ای گرفته فردا می خواهم بروم به حجره‌ام. من اظهار بشاشتی نمودم.

گفتم: الحمدلله که از این زباله دان خلاص شدی و آسوده گشتی و مشغول نوشتن شدم تا نزدیک غروب، برخاستم وضو گرفتم که بروم میان رواق پشت سر آخوند خراسانی نماز مغرب و عشا را بخوانم و از آن وقت به فکر خودم افتادم که شش هفت ماه در این زباله دان با آن تزییقات و فشارهای گوناگون، دندان به سر جگر نهاده خون دل خورده صبر نموده و سید و منتسب به علی علیه السلام هستم و علی الظاهر، کمالات و دیانت من بهتر از این اصفهانی است. ده روز نشده، نه رنجی دیده و نه تعبی کشیده به این زودی و آسودگی عموی او حجره برای او پیدا کند؛ یعنی خدا این طور سهل و آسان تهیه اسباب آسودگی این «نکره لا یتعرف» را فراهم نماید و از من بدبخت فلک زده، نظر مرحمت را بردارد و به زاویه نسیان بگذارد و از هر جهت فشار بخورم، به همین خیالات که در وجات من آثار حزن و اندوه و گرفتگی ظاهر شده بود، مُحاذی در حرم شدم بدون سلام و کلام.


گفتم: در این مدت مدید و تزییقات شدید تو به قدر یک عمو کار از دستت نیامد برای من بکنی؟ و گذشتم، در حالی که چشم‌ها آلوده بود، اقتدا نموده نماز تمام شد.

بعد از نماز یکی از خراسانی‌ها گفت: «حجره‌ای در منزل وقفی که اختیار آن با آخوند است می‌خواهد خالی شود. تو اجازه آن را بگیر که مال تو شود» و من چون مأیوس بودم از جهاتی، حتی آن که آخوند هم مرا نمی‌شناخت که کجایی و چه کاره‌ام؛ لذا اعتنائی به این حرف نکردم. فردا بعد از درس صبح که در مسجد هندی درس فقه می‌گفت تا میان صحن که آمدم که سی‌قدم پیش نبود، سه نفر از فضلاء طلاب متوالیاً به من گفتند که: «حجره‌ای در منزل وقفی در سُرف خالی شدن است، برو از آخوند اجازه آن را بگیر، پیش از این که دیگران بگیرند».

گفتم: عجیب قضیه‌ای است آخوند حجره به من نخواهد داد؛ چون از قبیل از من صد نفر لامکان و معروف ترند خدمت آخوند و لابد در صدد بوده‌اند و تا به حال اجازه آن حجره و امثال آن را اشخاص عدیده‌ای گرفته‌اند و تا نوبت به من برسد، دُم شتر به زمین می‌رسد. این همه طلبه که در نجف ریخته‌اند و امثال من که تمکّن از اجاره کاری ندارند، بسیارند و مدارس هم بسیار کم و بالضروره هرادنی طلبه از من در مقام چیز خواستن، از هر کسی جری‌تر و ناطق و بی‌حیاتر و دلیرتر است و در نزد بزرگان، آخوند و غیر آخوند در اسرع اوقات خود را آشنا و معروف می‌سازد. من که در این مدّت مدید با آخوند مواجه نشده‌ام، از کجا که آخوند بداند من طلبه هستم و مستحقّ حجره می‌باشم؟ من که مأیوسم. آن دیگری گفت: ﴿لَا تَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ﴾، از تو رفتن و گفتن، شد و نشد فایده با تو نیست...».

گفتم: ای واللّه، عَلِيٌّ ذِمَّتِي که بعد از درس عصر، که [آخوند] در بیرونی خود می‌گوید، درخواست اجازه حجره را خواهم نمود. لکن مع ذلک بالکلّیه مأیوس بودم و در عجب بودم که از دیشب چهارپنج نفر ابراز این مطلب را نموده‌اند، کأنّهم اینها تا به حال برای من در پی حجره بوده‌اند و من از تندی نمودن به علی ع در شب فراموش کرده بودم، از کجا که اینها رسول او نباشند.

عصر، بعد از درس که [آخوند] هنوز رو صندلی جلوس داشت، عرض کردم که حجره‌ای در منزل وقفی مشرف به خالی شدن است، چنانچه مقتضی است اجازه دهید که مال من باشد که منزل درستی ندارم.

بخش ششم: دعا، زیارت، توجه و توسل به معصومین  ۱۷۵

آخوند فرمودند به آواز بلند که: «از این ساعت هر منزلی که در آن جا خالی شود، مالِ آقاست» و به طور قهقری آمدم پهلوی در بیرونی که شیخی از خراسانی‌ها در آن جا ایستاده بود، دست مرا گرفت گفت: «بیا برویم که حجره مالِ من است و خالی است.... بیا برویم اسباب تو را برداریم و برویم به منزل وقفی، حجره را تصرف کن». رفتیم. من نمود و تاس کباب را برداشتم او هم سماور و قوری را، در حجره را قفل زدیم که نمود اصفهانی را دزد نبرد و کلید را به جای مخصوصش گذاشتم و اسباب را برداشته، رفتیم به منزل وقفی در محلهٔ عماره. دارای هفت حجره بود که در هر حجره طلبه‌ای سکنی داشت. آن شیخ کلید حجره را به من داد و خود برگشت...

شیخ اصفهانی مرا دید که کجا رفته‌ای؟ گفتم: حجره دار شدم تو هنوز به آن حجره که عمویت جُسته بود نرفته‌ای؟!...

و چیزی نگذشت که آن بیچاره علاوه بر این که حجره گیرش نیامد، از نجف هم رفت اصفهان! و علی علیه السلام به ما فهمانید که او از عموها بهتر کار می‌کند و دادهٔ او - ولو قبرِ ماندی است و مستقل در تصرف هستم - اوسع از دنیا و آخرت است.<sup>۱</sup>

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کند؟

(حافظ)

## اعتراف تلخ

از آنچه یاد شد بخوبی روشن شد که شیوهٔ عالمانِ ربّانی، توجه و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام و خواندن ادعیه و زیارات بوده است. بدبختانه تبلیغات زهرآگین مزدوران استعمار پیش از پیروزی انقلاب در دورنگه داشتن مردم از ادعیه، در برخی از طلاب نیز اثر گذاشته بود و حتی در برخی از مدارس علمی، پس از نمازها دعاها را تعقیب را نمی‌خواندند و به جای آن سوره‌ای از قرآن را تلاوت می‌کردند و خلاصه مفاتیح را کنار گذاشته بودند؛ تا این که انقلاب پیروز شد و امام خمینی آن تبلیغاتِ مسموم را خنثی کرد به طوری که به برکت وجود شریف او امروز در بسیاری از شهرها و

۱. همان، ص ۳۰۷-۳۱۷ با تلخیص و اندکی تغییر.



روستاهای ایران، دعای ندبه و کمیل و توسل و سایر ادعیه و زیارات خوانده می‌شود.

### سخنی از امام خمینی

اُئمه طاهرین بسیاری از مسائل را با لسان ادعیه بیان فرموده‌اند. لسان ادعیه با لسان‌های دیگری که آن بزرگواران داشتند و احکام را بیان می‌فرمودند خیلی فرق دارد. اکثر مسائل روحانی، مسائل ماوراء طبیعت و آنچه مربوط به معرفه‌الله است، با لسان ادعیه بیان فرموده‌اند. ولی ما ادعیه را تا به آخر می‌خوانیم و متأسفانه به این معانی توجه نداریم.<sup>۱</sup> همین دعاها، همین توجهات به خدا، انسان را به مبدأ غیبی متوجه می‌کند و نه تنها مانع فعالیت نمی‌شود؛ بلکه فعالیت هم می‌آورد. فعالیتی که برای خودش نیست، برای بندگان خداست و می‌فهمد که فعالیت برای بندگان خدا، خدمت به خداست.

اینهایی که از کتب ادعیه انتقاد می‌کنند، برای این است که نمی‌دانند این کتب ادعیه چطور انسان می‌سازد، نمی‌دانند این دعاهایی که از اُئمه ما وارد شده مثل مناجات شعبانیه، دعای کمیل، دعای عرفه و سمات چه جور انسان درست می‌کنند.

آنها که برای دور کردن مردم از ادعیه، کتب دعا را آتش می‌زدند و روزی را برای آتش سوزی کتاب‌های عرفانی و دعا داشتند، نمی‌فهمیدند دعا یعنی چه؟ تأثیر دعا را در نفوس انسان نمی‌دانستند، نمی‌دانستند که همه خیرات و برکات از دعاخوان‌هاست.<sup>۲</sup>

و از همین روست که امام خمینی در آغاز تبعید به ترکیه، در یکی از اولین نامه‌ها برای خانواده خود در ایران از آنها خواست مفاتیح و صحیفه سجادیه را برایش بفرستند.<sup>۳</sup>

۱. جهاد ۱ کبر، ص ۲۳۳.

۲. دعای روز عرفه (روز شناخت)، مقدمه، با تلخیص. برای آگاهی بیشتر درباره لزوم توسل و توجه به اُئمه اطهار (علیهم‌السلام) و عنایت به ادعیه و زیارات، و پاسخ شبهات وارده بر این امور، رجوع کنید به کتاب کشف السواد امام خمینی، به ویژه گفتار اول و دوم آن.

۳. نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۸.

بخش هفتم:

## سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت\*

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>؛

پهلوهای آنان از بسترها تهی می شود و از خوابگاه خودشان برمی خیزند و پروردگارشان را روی بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان داده ایم انفاق می کنند. کسی نمی داند که به پاداش اعمال آنها چه چیزهایی که باعث چشم روشنی است، برای آنها ذخیره شده است.

از اموری که سزااست همه و مخصوصاً طلاب و روحانیان مورد عنایت قرار دهند، سحرخیزی و تهجد و راز و نیاز سحرگاهان است. قرآن کریم در بیش از ده مورد از این موضوع یاد کرده و با عبارات گوناگون از سحر خیزان و شب زنده داران، تجلیل و تمجید کرده است.

روایات در فضیلت نماز شب و مذمت و نکوهش تارکان آن - به گفته عالم وارسته

---

\* ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا﴾؛ و پاره ای از شب را به خواندن قرآن و نماز بیدار باش - افزون بر نمازهای واجب - باشد که پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد (اسراء، آیه ۷۹).

۱. سجده (۳۲) آیه ۱۶ - ۱۷.

مرحوم حاج میرزا جواد ملکی رحمته الله - به تواتر رسیده است.<sup>۱</sup> از جمله از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَمْ يُصَلِّ صَلَاةَ اللَّيْلِ؛<sup>۲</sup> کسی که نماز شب نمی‌خواند، از شیعیان ما نیست».

بنابراین، از وظایف حتمی ما طلاب است که این مستحب پر اهمیت را ارج نهمیم و با مناجات وقتِ سحر و خلوت با خدای متعال و تفکر در آیات حق، قلب خویش را نورانی و شب ظلمانی را تبدیل به روز روشن کنیم: شب مردان خدا روز جهان افروز است عارفان را به حقیقت شب ظلمانی نیست مرحوم ملکی می‌گوید:

استادم [مولی حسینقلی همدانی] به من فرمود: «فقط متهجدین به مقاماتی نائل می‌گردند و غیر آنان به هیچ جایی نخواهند رسید».<sup>۳</sup>

علامه طباطبائی می‌گوید:

چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، به لحاظ خویشاوندی گاه گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم، تا یک روز در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آن جا عبور می‌کردند. چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: «ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان، آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان». این سخن آن قدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی که به ایران مراجعت کردم، پنج سال تمام، در محضر قاضی به سر می‌بردم و آنی از ادراک فیض ایشان دریغ نمی‌کردم و از آن وقتی که به وطن مألوف بازگشتم تا وقت رحلت استاد، پیوسته روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی دستوراتی می‌دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود و ما هر چه داریم از مرحوم قاضی داریم.<sup>۴</sup>

۱. أسرار الصلاة، ص ۲۸۹.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۹۳.

۴. مهر تابان، ص ۱۶، بخش نخست.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۱۷۹

آری، «هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا»<sup>۱</sup>.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند:

أَبْعَضُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ جِنْفَةً بِاللَّيْلِ، بَطَّالٌ بِالنَّهَارِ؛<sup>۲</sup>

مبعوض‌ترین و ناپسندترین مردم نزد خداوند کسی است که شب را به سان مرداری

گندیده و در روز بیکار و تنبل باشد.

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

\*\*\*

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش

گفت باور نداشتم که تورا بانک مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(سعدی)

سالک کامل مرحوم ملکی می‌نویسد:

گاهی از بعضی متهجدین نماز شب فوت می‌شود؛ ولی این خود لطفی از خداوند است

برای این‌که آدمی از تأسف خوردن برای فوت نماز شب و موفق نشدن به این امر مهم

اجر بیشتری ببرد و نیز از عجب محفوظ و مصون بماند؛ ولی طبق آنچه از احادیث

استفاده می‌شود این امر نادر است و بیش از یکی دوشب اتفاق نمی‌افتد.<sup>۳</sup>

برخی می‌پندارند که شب زنده‌داری و نافله شب با درس خواندن منافی و مانع

تحصیل است و خلاصه اتلاف وقت است و باید آن وقت را صرف درس خواندن و

مطالعه کرد. اینها سخت در اشتباهند و نمی‌دانند که تهجد بهترین وسیله برای ازدیاد

توفیق تحصیل است. در این باره مرحوم ملکی می‌گوید:

من بسیاری از محصلین را می‌شناسم که از شب زنده‌داران بودند و همین موضوع سبب

۱. نهج البلاغه، ص ۳۰۶، خطبه ۱۹۳.

۲. اسرار الصلاة، ص ۲۸۹.

۳. همان، ص ۲۹۱.

شد که فهمی عمیق و استقامتی بی نظیر در امر تحصیل نصیبتان شد و به مراتب و مقامات والایی رسیدند و بالعکس، کسانی هستند که در مطالعه کتب علمی کوشش بسیار دارند؛ ولی به جایی نمی‌رسند و از علم خویش سودی نمی‌برند و برکتی نمی‌بینند.<sup>۱</sup>

خلاصه سخن این که بزرگ‌ترین مصداق توفیق طلبه سحرخیزی است.

بَا طَوِيلِ الرَّقَادِ وَ الْعَفَلَاتِ	كَثْرَةُ النَّوْمِ تَوْرِثُ الْحَسْرَاتِ
إِنَّ فِي الْقَبْرِ إِنْ نَزَلَتْ إِلَيْهِ	لَرُقَادًا يَطُولُ بَعْدَ الْمَمَاتِ
وَ مِهَادًا مُمَهَّدًا لَكَ فِيهِ	بِذُنُوبٍ عَمِلْتَ أَوْ حَسَنَاتٍ <sup>۲</sup>

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ  
 مرا در این ظلمات آن‌که رهنمایی کرد  
 از یمن دعای شب و ورد سحری بود  
 نیاز نیم شبی بود و گریه سحری  
 (حافظ)

### حضرت زینب علیها السلام در شب یازدهم محرم

در شب عاشورا زینب بود و حسین علیه السلام زینب بود و همه کس و همه چیز. در شب یازدهم زینب بود و زینب، باز هم زینب بانوی بانوان. در این شب زینب قافله سالار اسیران بود و نقطه اتکاء یتیمان. مصائب هر چند بسیار سنگین بود و گران؛ ولی زینب همچون کوهی استوار در برابر مصائب ایستاد و خم به ابرو نیاورد. به نگهبانی اسیران، گردآوری زنان و کودکان، جمع آوری گمشدگان در بیابان و پرستاری بیمار ناتوان پرداخت. روان‌بخش پیکرهای بی روح گردید، نوای بینوایان بود و رفق بی رفقان.

از این سو به آن سو می‌دوید و گمشدگان را می‌جست. از ضرب تازیانه پیکرش می‌سوخت. خارهای بیابان به پایش می‌خلید، ولی زینب یتیمان را می‌جست، جگرش می‌سوخت و یتیمان را می‌جست. این پیکر رنج‌دیده ناتوان معجزه‌گر بود.

۱. همان، ص ۲۹۵.

۲. المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۳۹۷.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۱۸۱

چنان شایستگی به خرج داد که یک بچه به زیر سمّ ستور نرفت. یک زن در آتش نسوخت.

پس از آن که از این کارها فراغت یافت و از سلامت همه اطمینان حاصل کرد، به سوی خدا رفت و به عبادت پرداخت. نماز شب به جای آورد.

آن قدر ناتوان و کوفته شده بود که نتوانست ایستاده بخواند. نماز شب را نشسته به جا آورد و با خدای خود به راز و نیاز پرداخت. زینب علیها السلام، خدایی بود و خدایان مصائب و رنج‌ها را این گونه استقبال می‌کنند و خم به ابرو نمی‌آورند، پایدارند و سپاس‌گزار.<sup>۱</sup>

### پدر استاد شهید مطهری

استاد شهید مطهری می‌گوید:

یک سلسله لذت‌ها معنویت ما را بالا می‌برد. برای کسی که اهل تهجد و نماز شب است، جزو صادقین و صابریین و مستغفرین بالاسحار است، نماز شب لذت و بهجت دارد، آن لذتی که یک نفر نماز شب خوان حقیقی و واقعی از نماز شب خودش می‌برد، از «استغفرالله ربّی و أتوب إليه»‌ها می‌برد، از «العفو» گفتن‌ها و یاد کردن و دعا کردن‌های حداقل چهل مؤمن می‌برد، آن لذتی که از «یاربّ یاربّ» گفتن‌ها می‌برد؛ هیچ وقت یک آدم عیاش که در کاباره‌ها می‌گردد، احساس نمی‌کند. لذت نماز شب خوان خیلی عمیق‌تر، نیرومندتر و نشاط بخش‌تر است. ولی اگر ما خودمان را غرق در لذت مادی دنیا کنیم. مثلاً سرشب شروع کنیم به گفتن و خندیدن و فرضاً غیبت هم نکنیم که حرام است، صرفاً به شوخی‌های مباح پردازیم و بعد هم آن قدر بخوریم که نفس کشیدن برایمان دشوار شود، بعد مثل یک مرده در رختخواب بیفتیم؛ آیا در این صورت توفیق پیدا می‌کنیم که سحر از دو ساعت مانده به طلوع صبح بیدار شویم و از عمق روح خودمان «یاربّ یاربّ» بگوییم؟ اساساً بیدار نمی‌شویم و اگر هم شویم مثل مستی که چند جام شراب خورده است، تلوتلو می‌خوریم.

۱. پیشوای شهیدان، ص ۲۲۸ - ۲۲۹، با اندکی تغییر.

پس اگر انسان بخواهد لذت‌های معنوی و الهی را در این دنیا درک کند، چاره‌ای ندارد جز این‌که از لذت‌های مادی کسر کند. به خدا قسم لذتی که یک مرد با ایمان در آن وقت شب که چشمش می‌افتد به آسمان پرستاره و آیات آخر سوره آل عمران را که صدای هستی است می‌خواند و با هستی هم صدا می‌شود؛ احساس می‌کند برابر است با یک عمر لذت مادی در این دنیا. چنین آدمی، نمی‌تواند مثل ما زندگی کند، نمی‌تواند سر سفره شام بنشیند در حالی که ظهر غذاهای سنگین، انواع گوشت‌ها، روغن‌های حیوانی و نباتی، انواع شیرینی‌ها و انواع محرک‌اشتهاها خورده است؛ تازه مقداری سوپ بخورد تا اشتهايش تحریک شود، این روح خود به خود می‌میرد، این آدم نمی‌تواند در نیمه‌های شب بلند شود و اگر هم بلند شود نمی‌تواند لذت ببرد. لهذا کسانی که چنین توفیقاتی داشته‌اند و ما چنین اشخاصی را دیده‌ایم به لذت‌های مادی که ما دل بسته‌ایم هیچ اعتنایی ندارند.

چه مانعی دارد که من ذکر خیری از پدربزرگوار خود بکنم. از وقتی که یادم می‌آید می‌دیدم این مرد بزرگ و شریف هیچ وقت نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد که وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته تأخیر بیفتد. شام را سر شب می‌خورد و سه ساعت از شب گذشته می‌خوابد و حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده بیدار می‌شود و حداقل قرآنی که تلاوت می‌کند یک جزء است، و با چه فراغت و آرامشی نماز شب می‌خواند. حالا تقریباً صد سال از عمرش می‌گذرد، هیچ وقت نمی‌بینم که خواب ناآرام داشته باشد. اینها دل را زنده می‌کند، آدمی که می‌خواهد از چنین لذتی بهره‌مند شود ناچار، از لذت‌های مادی تخفیف می‌دهد تا به آن لذت عمیق‌تر الهی برسد.<sup>۱</sup>

آری، چنان پدر چنین فرزندی را می‌پرورد.

گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

(حافظ)

## تهجد امام خمینی

یکی از نزدیکان امام می‌گوید:

امام در بیماری، صحت، زندان، خلاصی، تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب می‌خواندند. ایشان در قم بیمار شدند و به دستور اطباء به تهران منتقل شدند، هنگام انتقال هوا سرد بود، برف می‌بارید و جاده‌ها یخبندان بوده امام چند ساعت در آمبولانس بودند و پس از انتقال به بیمارستان قلب باز نماز شب خواندند. شبی که از پاریس به سوی تهران می‌آمدند در طبقه بالای هواپیما نماز شب می‌خواندند. آثار اشک بر گونه‌های مبارک امام، حکایت از شب زنده‌داری و گریه‌های نیمه شب وی دارد.<sup>۱</sup>

فرزند امام خمینی می‌گوید:

شب‌ی که از پاریس عازم ایران بودیم، امام در هواپیما برای نماز شب برخاستند و چنان می‌گریستند که خدمه افرانس تعجب کرده بودند. روزی که از نجف عازم کویت شدیم حدود ساعت چهار صبح حرکت کردیم، درست بعد از اذان صبح، و بعد از آن همه گرفتاری‌ها حدود ساعت دوازده، سرانجام امام در هتل بصره استراحت کردند. دو ساعت نخوابیده بودند که ساعتشان زنگ زد و بیدار شدند و نماز شب خواندند.

شهید محراب مرحوم صدوقی گوید:

ما مسافرت‌هایی با امام رفته‌ایم. در مسافرت مشهد اخلاق پدران‌ای با ما داشتند. وقتی از ارض اقدس برمی‌گشتیم در بین راه روس‌ها برای بازرسی جلوی ماشین ما را گرفتند (در آن زمان قسمت‌هایی از ایران زیر نظر دولت‌های شوروی و آمریکا و انگلستان بود) همگی پیاده شدیم و چون امام از اول تکلیف، مراقب نماز شب بودند بعد از پیاده شدن خواستند که نماز شب بخوانند. آن جا بیابان بود و آبی وجود نداشت.

۱. فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، ص ۲۰.



یک وقت دیدیم که آبی جاری شده است. ایشان آستین بالا زد و وضو گرفت. بعداً هنگامی که ایشان نمازش تمام شد نفهمیدیم آب بود یا نبود. به هر حال ما در آن سفر چنین کرامتی از ایشان دیدیم.<sup>۱</sup>

### حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

یکی از دوستان و نزدیکان ایشان گوید:

مرحوم ملکی رحمته الله علیه شب‌ها که برای تهجد به پا می‌خاست، ابتدا در بسترش مدتی صدا به گریه بلند می‌کرد. سپس بیرون می‌آمد و نگاه به آسمان می‌کرد و آیات **﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾**<sup>۲</sup> را می‌خواند. آن‌گاه سر به دیوار می‌گذاشت و مدتی گریه می‌کرد و پس از تطهیر نیز کنار حوض پیش از وضو می‌نشست و می‌گریست و خلاصه از هنگام بیدار شدن، تا آمدن به محل نماز و خواندن نماز شب، چند جا می‌نشست و برمی‌خاست و گریه سر می‌داد و چون به مصلاّیش می‌رسید، حالش قابل وصف نبود.<sup>۳</sup>

### محدث قمی

وی در تمام دوره سال، حداقل یک ساعت قبل از طلوع فجر بیدار و مشغول نماز و تهجد بود. به عبادت آخر شب و قبل از سپیده دم زیاد اهمیت می‌داد و معتقد بود که بهترین اعمال مستحب عبادت و تهجد است. فرزند بزرگش گوید: «تا آن‌جا که من به خاطر دارم بیداری آخر شب از او فوت نشد، حتی در سفرها».

محدث قمی درباره استادش حاج میرزا حسین نوری رحمته الله علیه می‌نویسد: «او در زهد و عبادت سخت کوشا بود. نماز شب او فوت نشد و راز و نیازش با خداوند متعال در تمام شب‌ها برقرار بود».<sup>۴</sup>

۱. فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، ص ۵۷.

۲. آیات ۱۹۰ - ۱۹۴ سوره آل عمران (۳) مراد است.

۳. لقاء الله، ص ۱۲۸، پانوشت؛ و نیز مقدمه آن کتاب، صفحه هـ-و.

۴. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۶۱، ۹۱.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۱۸۵

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول زوردم نیم شب و درس صبحگاه رسید  
(حافظ)

### علامه مجلسی

آقا احمد نواده وحید بهبهانی در مرآة الاحوال می نویسد:

از بعضی ثقات شنیدم که آخوند مولی محمد تقی مجلسی نقل کرده که در شبی از شب‌ها بعد از نماز و تهجد و گریه و زاری به درگاه قادر متعال، خود را به حالتی دیدم که دانستم هر چه از درگاه احدیت مسئلت کنم، البته به اجابت مقرون و عنایت خواهد شد و فکر می‌کردم که چه از خدا بخواهم، امری دنیوی یا اخروی؟ ناگاه صدای گریه فرزندم محمدباقر از گهواره بلند شد. من گفتم: «الهی به حق محمد و آل محمد ﷺ این طفل را مروّج دین و ناشر احکام سیدالمرسلین گردان و او را به توفیقات بی نهایت خود موفق کن». آقا احمد می‌افزاید: مسلم است که این خوارق عادات که از آن بزرگوار به ظهور رسیده، نیست مگر از دعای چنین بزرگواری<sup>۱</sup>.

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند

واندرآن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از شمشعّه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آن جا خیر از جلوۀ ذاتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد  
که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند  
این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد  
اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند  
همّت «حافظ» و انفاسِ سحرخیزان بود  
که ز بند غم ایام نجاتم دادند  
(حافظ)

### مولی محمد اشرفی

مرحوم مولی محمد اشرفی، از شاگردان سعیدالعلماء رحمتهما الله، از نیمه شب تا صبح مشغول تضرع و زاری و مناجات با حضرت باری - جل و علا - بود و آن قدر بر سر و سینه می زد که هنگام صبح در ضعف و نقاهت بود به گونه ای که هر کس او را می دید می پنداشت که تازه از بستر بیماری برخاسته است.<sup>۱</sup>

آری، به قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرْضٍ، وَ يَقُولُ: لَقَدْ خُولَطُوا...؛<sup>۲</sup>

بیم خداوند متعال آنان را به سان پیکانهای باریکی که تراشیده شده لاغر و نحیف کرده است. کسی که آنان را می بیند، خیال می کند که بیمارند، در حالی که بیماری ندارند و ترس از جهنم آنان را لاغر کرده است، و می گوید: اینان دیوانه شده اند....

### حجة الاسلام شفتی

این سید بزرگوار پیوسته مراقب حضور باری تعالی بود و چیزی او را از حالت

۱. قصص العلماء، ص ۱۲۳.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۰۴، خطبة همّام (۱۹۳).

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۱۸۷

حضور و مراقبت باز نمی‌داشت. گوشه‌های چشم او از کثرت گریه کردن در مقام تهجد مجروح شده بود.

یکی از نزدیکان این بزرگوار گفته است: با آن مرحوم به روستایی رفتیم. شب را در راه گذراندیم. سید به من فرمود: «نمی‌خواهی؟» من رفتم که بخوابم. چون سید گمان کرد که من خوابیدم، برخاست و مشغول نماز شد. به خدا قسم دیدم بندهای دوش و اعضایش می‌لرزید به طوری که کلمات نماز را از شدت حرکت فکین و اعضا مکرر می‌گفت تا آنها را صحیح ادا کند.

محدث قمی رحمته الله می‌نویسد: در عبادت و دعا و مناجات با قاضی الحاجات و نوافل و اوراد، حکایات بسیار از آن جناب نقل شده است.<sup>۱</sup>

مرحوم تنکابنی رحمته الله گوید: این بزرگوار از نیمه شب تا صبح، به گریه و زاری و تضرع اشتغال داشت و در صحن کتاب‌خانه‌اش می‌گردید و دعا و مناجات می‌خواند و بر سر و سینه می‌زد تا صبح چنان صدای گریه او بلند بود که اگر همسایه‌ها بیدار می‌شدند می‌شنیدند. سرانجام، از کثرت گریه و زاری، در اواخر عمر به بیماری فتق مبتلا شده بود و پزشکان هر چه معالجه کردند سود نبخشید. به ناچار، سید را از گریه منع کردند و گفتند: «گریستن بر تو حرام است؛ زیرا موجب افزایش فتق می‌شود». هنگامی که سید به مسجد می‌رفت تا وقتی که در مجلس حضور داشت ذاکرین منبر نمی‌رفتند و اگر اتفاقاً در حضور او ذاکری بالای منبر می‌رفت او بر نمی‌خاست و باز گریه می‌کرد. مرحوم تنکابنی درباره فرزند حجة الاسلام شفتی یعنی مرحوم آقا سیداسدالله - که معاصر او بوده است - نیز چنین می‌گوید: هر شب از نصف شب تا صبح، در جایی خلوت به دعا و مناجات و گریه و عبادت و نماز اشتغال دارد و در گریستن از خوف خداوند متعالمانندی برای او نیست.<sup>۲</sup>

تا به حاصل برسد کشت امیدی که تورااست

چاره کار به جز دیده بارانی نیست

۱. وحید بهبهانی، ص ۲۲۲.

۲. قصص العلماء، ص ۱۳۷، ۱۲۳.

### آخوند کاشی

در شرح احوال آخوند مولی محمد کاشی، استاد آقانجفی قوچانی و حاج آقارحیم ارباب اصفهانی و بسیاری از دیگر اعظام، آورده‌اند:

هر نیم شب نمازی چنان به سوز و گداز می‌خواند و بدنش به لرزه می‌افتاد که از بیرون حجره صدای حرکت استخوان‌هایش احساس می‌شد.

روزی پس از ختم درس یکی از طلاب به مَدْرَس آن بزرگوار آمد و گفت: این شیخ می‌گوید که دیشب به وقت سحر دیدم که از در و دیوار صدای «سَبُّوحٌ قَدَّوسٌ، رَبَّنَا وَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» بر می‌آید و چون درنگریستم دیدم که آقای آخوند در سجده این ذکر را می‌گوید. آخوند فرمود: «این‌که در و دیوار به ذکر من متذکّر باشند امری نیست؛ مهم آن است که او از کجا مَحْرَم این راز گشته است؟»<sup>۱</sup>

کنون باید ای خفته بیدار بود      چو مرگ اندر آرد ز خوابت چه سود؟<sup>۲</sup>  
(سعدی)

### شیخ جعفر کاشف الغطاء

شیخ در عبادت و صفای باطن و حالت تَضَرُّع و زاری به درگاه حضرت باری و تهجّد و سحرخیزی و دعا و مناجات، یکی از اوتاد روزگار بود و حتی الامکان نمی‌گذاشت عملی مستحب از او فوت شود.<sup>۳</sup>

شهید محراب مولی محمدتقی برغانی قزوینی رحمته الله گوید:

روزی مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء وارد قزوین شد و در منزل یکی از بزرگان رحل اقامت افکند. در آن منزل باغی نیز وجود داشت. وقت خواب فرا رسید و همه

۱. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۷۵.

۲. بوستان، ص ۱۸۵، بیت ۳۶۴۹.

۳. وحید بهبهانی، ص ۱۹۵.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۱۸۹

خوابیدند و من هم در گوشه آن باغ خوابیدم. چون پاسی از شب گذشت، شنیدم شیخ مرا صدا می‌زند و می‌گوید: «برخیز و نماز شب به جای آر». عرض کردم! بلی برمی‌خیزم. شیخ رد شد و من دوباره خوابیدم. ناگهان صدایی به گوشم خورد. به دنبال آن روانه شدم وقتی به نزدیک جایی که صدا می‌آمد رسیدم دیدم جناب شیخ به تضرع و گریه و مناجات مشغول است و صدای ایشان چنان در من اثر گذاشت که از آن شب تا کنون که بیست و پنج سال می‌گذرد، هر شب برمی‌خیزم و به مناجات مشغول می‌شوم.<sup>۱</sup>

در سالی شیخ را گذار به یکی از شهرهای ایران افتاد. اهل آن جا خواستند نماز را با آن جناب به جماعت گزارند. مساجد شهر، کم وسعت و غیر کافی بود. به ناچار در میدانی اجتماعی کردند و با شیخ نماز جماعت خواندند. پس از نماز از آن بزرگوار خواهش نمودند که موعظه بفرمایید. شیخ فرمود: «من فارسی را خوب نمی‌دانم». اصرار کردند. شیخ بر منبر آمد و فرمود: «مردم! شما می‌میرید و شیخ هم می‌میرد، پس فکر روز بازپسین نمایید. ایها الناس! شهر شما مثل بهشت است، چه، در بهشت قصور است و در این شهر نیز قصورعالیه و بوستان‌هایی است که دارای نهرهاست... در بهشت تکلیف از قبیل نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است. هم‌چنین است در شهر شما که نماز و روزه و عبادات و دیگر امور برداشته شده است.» این تعریض بود از شیخ بر اهل آن شهر در مواظبت نداشتن آنها بر فرائض الهی و ارتکاب محرمات و مناهی. سپس در پای منبر یکی از ذاکرین را دید، به او فرمود: «برخیز و ذکر مصیبت کن» و از منبر فرود آمد.

و چون ائمه جماعت آن شهر نوافل را به جای نمی‌آوردند، شیخ فرمود: «هر که نماز نافله نخواند به او اقتدا نکنید» ائمه جماعت که این سخن را شنیدند، همگی بنای نماز نافله گذاشتند.<sup>۲</sup>

شیخ حسن، فرزند کاشف الغطاء می‌گوید: عادت شیخ جعفر آن بود که هر شب

۱. قصص العلماء، ص ۱۹۳.

۲. الفوائد الرضویه، ص ۱۳ و قصص العلماء، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

وقت سحر بیدار بود و می آمد دم در اتاقها و عیال و فرزندان همه را بیدار می کرد و می گفت: «برخیزید و نماز شب بخوانید».<sup>۱</sup>

### آقا نجفی قوچانی

آقا نجفی قوچانی رحمته الله علیه ضمن گزارش ماجراهای دوران طلبگی خود در اصفهان می نویسد:

... در این حجره تازه که حجره همامان وصل به هم بود از میان طاقچه سوراخ نمودیم و ریسمانی در آن کشیدیم که یک سر ریسمان در حجره رفیق بود و یک سر آن در حجره من. وقت خواب، آن سر را رفیق به پای دست خود می بست و این سر ریسمان را من به دست خود می بستم که سحر هر کدام زودتر بیدار شویم دیگری را بدون این که صدایی بزنیم، به توسط همان ریسمان بیدار کنیم که مبادا طلبه ای از صدای ما بیدار شود و راضی نباشد.<sup>۲</sup>

### آیه الله درچه ای

مرحوم آیه الله سید محمدباقر درچه ای، استاد آیه الله بروجردی و میرزای نائینی و آقا نجفی قوچانی، در قنوت نماز شب دعای ابو حمزه ثمالی را ایستاده می خوانده است.

کنونت که چشم است اشکی بیار      زبان در دهان است عذری بیار<sup>۳</sup>  
(سعدی)

### علامه بحر العلوم

مولی زین العابدین سلماسی، از ملازمین و خواص علامه بحر العلوم، گوید:

۱. قصص العلماء، ص ۱۸۵.

۲. سیاحت شرق، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۳. بوستان، ص ۱۸۵، بیت ۳۶۵۹.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۱۹۱

بحرالعلوم هر شب در کوچه‌های نجف گردش می‌کرد و برای بینوایان غذا می‌برد. اتفاقاً چند روزی درس را تعطیل کرد. طلاب مرا شفیع کردند که علت این امر را سؤال کنم. وقتی از ایشان خواستم درس را شروع بفرمایند و درباره سبب ترک تدریس سؤال کردم. پاسخ دادند: «درس نمی‌گوییم!» پس از چند روز دوباره ماجرا تکرار شد و من انگیزه ترک تدریس را سؤال کردم، علامه فرمود: «در نیمه‌های شب نشنیدم که این طلاب با خداوند متعال مناجات کنند و به تضرع و زاری مشغول باشند، با این که من شب‌ها در کوچه‌های نجف گردش می‌کنم و این گونه طلبه‌ها سزاوار نیستند که آنان را آموزش دهم!»

وقتی طلاب از گفته استاد آگاه شدند شب‌ها صدای گریه و مناجات آنان از هر سو بلند شد و ایشان مجدداً تدریس را آغاز کردند.<sup>۱</sup>

### استاد شهید مطهری

یکی از دوستان ایشان درباره‌اش می‌گوید:

از ویژگی‌های آن مرحوم تقید و علاقه زیاد ایشان به ذکر و دعا و شب بیداری بود. به یاد دارم که در همان اوایل آشنایی ما با یک‌دیگر او به نماز شب مقید بود و مرا نیز بدان تحریص می‌کرد و من به بهانه این که حوض مدرسه شور و کثیف، و برای چشمانم مضر است از آن شانه خالی می‌کردم تا این که شبی در خواب دیدم که خوابم و مردی مرا بیدار کرد و گفت: «من عثمان بن حنیف نماینده حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام هستم. آن حضرت به تو دستور داده‌اند به پای خیز و نماز شب را به پادار و این نامه را نیز برای تو فرستاده‌اند». در آن نامه با حجم کوچکی که داشت با خط سبزه روشن نوشته شده بود: «هذه براءة لك من النار». من در عالم خواب با توجه به فاصله زمانی حضرت علی علیه السلام متحیرانه نشسته بودم که ناگاه در همان حال تحیر مرحوم آیه‌الله مطهری مرا از خواب بیدار کرد و در حالی که ظرف آبی در دست داشت گفت:

۱. قصص العلماء، ص ۱۷۳ - ۱۷۴.



«این آب را از رودخانه تهیه کرده‌ام برخیز و نماز شب بخوان و بهانه مجوی»<sup>۱</sup>.  
یکی از دیگر دوستان ایشان می‌گوید:

ایشان هنگامی که به مشهد می‌آمدند، گاهی اوقات به منزل ما وارد می‌شدند. اتاقی که ایشان شب‌ها می‌خوابیدند با یک در، فاصله داشت با اتاقی که من می‌خوابیدم. ایشان همیشه وقت خواب به خواندن قرآن مقید بود. صدای ایشان را شنیدم که در هنگام تهجد و نماز شب گریه می‌کردند. البته نماز شب خوان زیاد داریم؛ اما نماز شب خوانی که با آن حال اشک بریزد و گریه کند کم داریم. بعدها از دوستان قدیمی ایشان شنیدم که ایشان از همان زمان طلبگی هم نماز شب می‌خوانده و اهل تهجد بوده است.

فرزند استاد مطهری ضمن شرح وقایع شب شهادت استاد چنین می‌گوید:  
آن شبی که خبر ترور را شنیدیم، همگی تا صبح بیدار بودیم. ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب زنگ ساعتی که ایشان را مطابق معمول برای نماز شب بیدار می‌کرد به صدا درآمد.

نیز یکی از نویسندگان معاصر در این باره می‌نویسد:

... مطهری متهجد و مُسْتَعْفِرِ بِالْأَسْحَارِ، با این عالم جانانه آشنا بود و از آن بهره‌مند... در یکی از سخنرانی‌ها از او شنیدم که این دو بیت را - که حاکی از توجه به این مراحل است - می‌خواند:

ترسم بروم، عالم جان، نادیده      بیرون روم از جهان، جهان نادیده  
در عالم جان، چون روم از عالم تن      در عالم تن، عالم جان نادیده؟  
این مرد، از سال‌ها سال پیش، خویش را برای این سفر آماده کرده بود و با توشه تهجد، و مرکب شب خیزی، و راهبری فیض سحر، عمری در این راه گام کوید و به یقین به مقصودهایی رسید. همین آثار فراوان و خدمات شایان او نشانه فوز و توفیق اوست و هم‌چنین کامیابی او به سعادت شهادت.<sup>۲</sup>

۱. یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، کتاب اول، ص ۱۷۳.

۲. مجله حوزه، شماره ۳، ص ۳۱ - ۳۲، مقاله «آفاق فکری برونحوزه‌ای».

## استاد شهید قدوسی

او به مستحبات و مکروهات بسیار اهمیت می داد و نماز شب را برای روحانی لازم می دانست. شبی در مسجد گوهرشاد با نگرانی خاصی گفت: برایم بسیار ناگوار و غیر منتظره بود که شنیدم یکی از اساتید مدرسه حقانی مقید به نماز شب نیست. با ایشان صحبت کردم، معلوم شد سبکی معده را در شب رعایت نمی کند. بار دیگر گفت: «ما وقتی در نهار بودیم سالی یک بار به صورت خانوادگی منزل یکی از آشنایان دعوت می شدیم. من پس از تکرار چند نوبت، دیدم همان شبی که ما در آن مهمانی غذا می خوریم، نماز صبح روز بعد به آخر وقت کشیده می شود. متوجه شدم در اموال آن شخص اشکالی وجود دارد»<sup>۱</sup>.

تهجد و نماز شب، و دعاهای متنوع و مأثور، جایگاه خاصی نزد او داشت. کمتر مجلسی بود که قدوسی در آن سخن گوید؛ ولی نماز شب و اهمیت آن مطرح نشود. او معتقد بود طلبه ای که نتواند خواب و بستر گرم را رها کند و برای نماز شب از آن بگذرد، در آینده از خیلی چیزها نخواهد گذشت. او ریا را آفت اخلاص می دانست و در عین حال می گفت: «گاهی شیطان با همین حربه ریا، نفس را بر شما حاکم می سازد. و به اسم این که «شاید ریا شود» مانع نماز شب می شود و جلوی مناجات و دعای شما را می گیرد».

عصر روز عرفه، با این که برای درس اهمیت فوق العاده ای قائل بود؛ کلاس ها را تعطیل می کرد تا طلاب دعای عرفه بخوانند. برای محصلین پیک نیک مسجد جمکران تشکیل می داد تا در آن مسجد دعا و نماز برگزار شود. محبوبترین و والاترین محصل مدرسه، متهجدها بودند. هنگامی که برخی دوستان مدرسه می گفتند: اگر به جای نماز شب و دعا به مطالعه پرداخته شود، بهتر است؛ می گفت: «ولی حضرت آیه الله خمینی می فرمودند: نماز شب وقت چندانی نمی گیرد» و بدین

۱. یادنامه شهید آیه الله قدوسی، ص ۷۶-۷۷.

وسيله ضرورت تعبد را در کنار تعلم گوشزد می‌کرد. او می‌گفت: «طلبه‌ای که هنگام نماز شب بیدار باشد و نماز شب نخواند از اشرار است».<sup>۱</sup>

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره سحرخیزان می‌فرماید:

طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُوسَهَا، وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا، إِفْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِي مَعْشَرِ أَشْهَرِ عِيُونِهِمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَ تَجَافَتْ عَنِ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ، وَ هَمَّهَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ، أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛<sup>۲</sup>

خوشبخت و سعادتمند آن که فرائض پروردگار خویش را انجام دهد. رنج‌ها را - مانند سنگ آسیا - خورد کند. شب هنگام از خواب دوری گیرند. آن‌گاه که سپاه خواب حمله می‌آورد، زمین را فرش و دست خود را بالش قرار می‌دهد. در زمرة گروهی که بیم روز بازگشت، خواب از چشمشان ربوده و پهلوهاشان از خوابگاهشان جا خالی کرده است و لب‌هاشان به ذکر پروردگارشان در زمزمه است. ابرهای گناهان بر اثر استغفار مداومشان برطرف شده است. آنانند حزب خداوند، همانا تنها حزب خدا رستگارانند.<sup>۳</sup>

### برای مستغفران در سحرگاهان

مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی، مرد مناجات و بهره‌ور از فیض سحر

می‌نویسد:

ثُمَّ إِنَّ مِنَ الْأَعْمَالِ الْمُؤْتَرَةِ فِي تَهْيِيجِ الرَّقَّةِ وَ إِثَارَةِ الْخَشْيَةِ وَ الْبُكَاةِ، أَنْ يَغْلَّ يَدَهُ إِلَى عُنُقِهِ، وَ أَنْ يَلْبَسَ الْمَسُوحَ وَ أَنْ يُتِيرَ التُّرَابَ عَلَى رَأْسِهِ، وَ أَنْ يَخِرَّ عَلَى التُّرَابِ، وَ أَنْ يَمْسَحَ وَجْهَهُ عَلَى التُّرَابِ وَ أَنْ يَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى الْجُدْرَانِ، وَ أَنْ

۱. یادنامه شهید آية الله قدوسی، ص ۱۲۹ - ۱۳۰. شایان ذکر است که مرحوم قدوسی چندین سال مدیریت مدرسه حقانی را به عهده داشتند و به بهترین وجه آن را اداره کردند.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۲۰، نامه شماره ۴۵، نامه آن حضرت به والی خویش، عثمان بن حنیف در بصره.

۳. سیری در نهج البلاغه، ص ۲۴۶.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ﴿۱۹۵﴾

يَمْشِي وَيَقِفَ، وَيَصِيحُ وَيَسْكُتُ، وَيَتَمَرَّغُ فِي التُّرَابِ وَيَفْرُضَ نَفْسَهُ فِي  
الْمَحْشَرِ، ثُمَّ يُغَاتِبُ نَفْسَهُ لِمَا وَرَدَ مِنْ عِتَابِ أَهْلِ الْجَرَائِمِ. ثُمَّ يَنْظُرُ نَظْرَةً عَنْ يَمِينِهِ،  
وَيَتَنَكَّرُ فِي أَحْوَالِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَصُورِهِمْ وَلِبَاسِهِمْ وَزِيَّهِمْ ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ  
شِمَالِهِ وَيَقْدِرُ نَفْسَهُ مَعَ أَصْحَابِ الشُّمَالِ، وَيَتَصَوَّرُ أَحْوَالَهُمُ الْمُنْكَرَةَ مِنْ سِوَادِ  
الْوَجْهِ وَذُرْقِ الْعَيْنِ وَغُلِّ الْأَيْدِي وَالْإِفْتِرَانِ مَعَ الشَّيَاطِينِ وَالْبَسِ الْقَطْرَانِ وَ  
مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ وَالزَّبَانِيَةِ، كُلُّهُمْ حَاضِرُونَ وَإِلَى أَمْرِ رَبِّهِمْ نَاطِرُونَ، ثُمَّ لِيُحْذِرَ  
مِنْ صُدُورِ الْخُطَابِ بِقَوْلِهِ: ﴿حُدُوهُ فَعَلُوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ \* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ  
ذَرَعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾<sup>۱</sup>.

### دعای سحر امام باقر علیه السلام

یکی از شاگردان علامه طباطبائی می گوید:

وقتی به حضور شریف علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - تشرّف حاصل کرده بودم و عرض حاجت نمودم، فرمود: «دعای سحر حضرت باقر علوم نبیین علیهم السلام را فراموش نکن که در آن بهاء و جمال و جلال و عظمت و نور و رحمت و علم و شرف است و حرفی از حور و غلمان نیست. اگر بهشت شیرین است، بهشت آفرین شیرین تر است».

چرا زاهد اندر هوای بهشت است چرا بی خبر از بهشت آفرین است؟<sup>۲</sup>

### شمه ای از دستورالعملها

برای کسانی که طالب سعادت خویش و از سستی و تنبلی و تن آسایی بدورند، شمّه ای از دستورهای بزرگان عالم اخلاق و سیر و سلوک که برای خودسازی و تهذیب نفس و نیل به خوشبختی جاوید بسیار نافع است در این جا نقل می شود.

۱. المراقبات، ص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۲. مجموعه مقالات، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.

### مولی حسینقلی همدانی

مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی رحمته الله علیه می نویسد:

من استادی داشتم بزرگوار، عارف، عامل و کامل [مراد آخوند حسینقلی همدانی است] که نظیر او را ندیده‌ام. از او دربارهٔ عملی که مجرب و در اصلاح قلب و تحصیل معارف مؤثر باشد، سؤال کردم. در پاسخ فرمود: «برای این امر هیچ کاری مانند مداومت بر سجده‌ای طولانی در هر شبانه روزی یک بار که در آن ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» گفته شود، نیست. آدمی این ذکر را بگوید در حالی که خود را در زندان طبیعت زندانی و مقید به قیدوبندهای اخلاق رذیله ببیند و اقرار داشته باشد که خدایا، تو مرا گرفتار این پستی‌ها نکردی و در حق من ظلم روا نداشتی و تنها من به خویشتن ستم کردم».

مرحوم ملکی رحمته الله علیه ادامه می‌دهد: اصحاب و شاگردان او به این دستور عمل می‌کردند و بعضی از آنها این ذکر را سه هزار مرتبه در سجده می‌گفتند و خلاصه این سجده و برکاتش نزد عاملان به آن معروف است، ولی به شرط آن که بر آن مداومت شود. استادم به خواندن صدمرتبه سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ در شب و عصر جمعه نیز امر فرمود.<sup>۱</sup>

مولی حسینقلی همدانی رحمته الله علیه در نامه‌ای می نویسد:

بعد از سعی در مراقبت، البته طالب قرب، بیداری و قیام سحر را لا اقل یک دو ساعت به طلوع فجر مانده إلى مطلع الشمس از دست ندهد و نماز شب را با آداب و حضور قلب به جا بیاورد و اگر وقتش زیادت‌تر باشد به ذکر یا فکریا مناجات مشغول بشود؛ لیکن قدر معینی از شب باید مشغول ذکر با حضور بشود. در تمام حالاتش خالی از حزن نبوده باشد، اگر ندارد تحصیل نماید به اسبابش - بعد از فراغ، تسبیح سیده نساء علیها السلام و دوازده مرتبه سوره توحید و ده مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ» إلى آخر

۱. اسرار الصلاة، ص ۲۷۰ - ۲۷۱ و المراقبات، ص ۱۲۳.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ﴿۱۹۷﴾

و صد مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و هفتاد مرتبه استغفار بخواند و قدری از قرآن شریف تلاوت نماید. و دعای معروف صبح یعنی «يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ» إلى آخر، البته خوانده شود. دائماً با وضو باشد و اگر بعد از هر وضو دو رکعت نماز کند بسیار خوب است. ملتفت باشد که به هیچ وجه اذیتش به غیر نرسد و در قضای حوایج مسلمین لاسیما علماء و لاسیما اتقیائهم سعی بلیغ نماید و در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سوره قدر بخواند.<sup>۱</sup>

### شیخ محمد بهاری همدانی

شیخ محمد بهاری همدانی رحمته الله علیه یکی از شاگردان مولی حسینقلی، در نامه‌ای به یکی از دوستانش به نام شیخ احمد تبریزی چنین می‌نویسد:

... ملخص کلام این که در هر مرتبه که هستی، آن نیم رمق که داری، آن قدر را که به سهولت می‌توانی به عمل آوری، اگر در آن مسامحه نکردی، آن را به جا آوردی، یک چنین هم بر قوت تو می‌افزاید بلکه زیاده، زیرا که فرمود: تو یک و جب بیا من یک زراع می‌آیم. و اگر مسامحه کردی، آن مقدار قوت هم در معرض زوال است؛ مثلاً شب را تا صبح خوابیدی، بنای بیداری داشتی نشد. حالا که اول صبح است تا ملتفت شدی پاشو، بین الطلوعین را بیدار بودن خودش فیض علی حدی و توفیقی است از جانب حضرت اله (جل جلاله). این را به مسامحه بر خودت تفویت مکن، به شیطان گوش نده که می‌گوید: حالا وقت نماز صبح زیاد است قدری بخواب. غرض او معلوم است. هم‌چنین در مجلسی نشستی، خیلی لغو و بیهوده گفتی، دلت سیاه شد، اما می‌توانی نیم ساعت زودتر پاشوی به تدبیر و حیل، پس این نیم ساعت را از دست مده، بلند شو و مگو چه فایده دارد، من از صبح به خرابی مشغولم، باز می‌توانی به این جزئی خیلی از کارها پیش ببری، إن شاء الله تعالی.

پس بر شیخ احمد لازم آمده عمل کردن این ترتیب که می‌نویسم: اولاً باید اوقات خود را

ضایع نکند، نباید بعضی از وقت او مهمل در برود. باید برای هر چیزی وقتی قرار دهد، اوقات او منقسم گردد: وقتی را باید وقت عبادت قرار دهد، هیچ کاری در آن وقت غیر از عبادت نکند، وقتی را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد، وقتی را برای رسیدگی به امور اهل و عیال خود و وقتی را برای خور و خواب خود قرار دهد. ترتیب اینها را به هم نزند تا همه اوقات او ضایع گردد.

مهما ممکن، اول شب را وقت خواب قرار دهد. بی خود ننشیند آخر شب از او فوت شود. و متذکراً او را خواب ببرد. با طهارت بخوابد، ادعیه مأثوره را بخواند، خصوص تسبیح حضرت صدیقه طاهره - سلام الله علیها - در سیری شکم هیچ وقت خود را جنب نکند. پیش از صبح بیدار شود تا بیدار شد سجده شکر به جا آورد. اگر خودش هم بیدار نمی شود اسباب بیداری فراهم آورد. بعد از بیدار شدن به اطراف آسمان نگاه کرده به تأمل چند آیه مبارکه که اول آنها «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» است تا «إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ»<sup>۱</sup> را بخواند و بعد تطهیر کرده، وضو گرفته، مسواک نموده و عطر استعمال کرده، سر سجاده خود بنشیند. دعای «إِلَهِي غَارَتِ نَجْمٌ سَمَائِكَ»<sup>۲</sup> را بخواند. پس شروع به نماز شب نماید به آن ترتیب که فقهاء - رضوان الله تعالی علیهم - نوشته اند مثل شیخ بهاء الدین - علیه الرحمة - در مفتاح الفلاح و به مقدار وقتش ملاحظه عمل و اجمال و تفصیل و اختصار آن را بنماید.

الحاصل، تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد. هیچ شغلی به جا نیآورد غیر از عبادت، کارهای دیگر را به آن وقت نیندازد. همه را در اذکار و اوراد مشروعه مشغول باشد، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد. اما اگر مرورش به ساحت فکری افتاده، هر رشته فکری که در دست داشته در خلال این اوقات اعمال نماید، اگر دید به سهولت فکر جاری است پی فکر برود عوض اوراد و تعقیبات. و اگر دید فکر جامد است آن را رها کرده پی ذکر برود و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تأثیر دارد آن را بر همه اوراد مقدم دارد. چه قرائت قرآن، چه مناجات، چه ذکر، چه نماز و سجده....

۱. آل عمران (۲) آیه ۱۹۰ - ۱۹۴.

۲. مکرم الأخلاق، ص ۲۹۳ - ۲۹۴. این دعایی است که حضرت امام زین العابدین (ع) در دل شب می خوانده اند.

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۱۹۹

مهمامكن، غالباً با طهارت باشد. بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید «لا إله إلا الله» و یازده مرتبه سوره توحید و صد مرتبه «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم» را ترک نکنند. و استغفارات خاصه بعد از نماز عصر را بخواند با ده مرتبه سوره قدر. حتی الامکان روزه را ترک نکند، خصوص سه روز اول هر ماه را که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است، اگر مزاج او مساعد باشد و الا مراعات مزاج اولی است، زیرا که بدن مرکوب انسان است اگر صدمه ای خورد از پای افتد و لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد تا این که یاغی شود که او را دیگر اطاعت نکند. «خیر الأمور أوسطها» در همه چیز جاری است. افراط و تفریط هیچ کدام صحیح نیست در هیچ مرتبه. این است که فرموده اند: «علیکم بالحسنه بین السیتین» و در هر وقت از شب که بتواند خوب است که یک سجده طولانی هم به جا بیاورد به قدری که بدن خسته شود و ذکر مبارک آن را هم «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» قرار دهد و مهمامكن، هر چه می خواند باید با قلب حاضر باشد، حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم بکند که عمل ملکه و عادت او شود تا این که ترک نگردد....<sup>۱</sup>

### میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

حاج میرزا جواد آقا ملکی رحمته الله در نامه ای در پاسخ به نامه علامه شیخ محمد حسین اصفهانی، فیلسوف و اصولی مشهور، دستوراتی به نقل از استاد خود مرحوم مولی حسینقلی همدانی نقل کرده است که قسمتی از آن چنین است:

مرحوم مغفور می فرمودند که باید انسان یک مقداری زیاده بر معمول تقلیل غذا و استراحت بکند تا جنبه حیوانیت کمتر [شود] و روحانیت قوت بگیرد و میزان آن را هم چنین می فرمودند که انسان اولاً: روز و شب زیاده از دو مرتبه غذا نخورد حتی تنقل مابین الغداءین نکند.

۱. تذکره المتقین، ص ۱۰۴ - ۱۱۰.



ثانیاً: هر وقت غذا می خورد باید مثلاً یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد، آن قدر بخورد که تمام سیر نشود. این دز کم غذا، و اما کیفش بعد از آداب معروفه، گوشت زیاد نخورد به این معنا که شب و روز هر دو نخورد و در هفته دو - سه دفعه هر دو را، یعنی هم روز و هم شب را ترک کند و یکی هم اگر بتواند للتکئف [برای کیف کردن و لذت بردن] نخورد و لامحاله آجیل خور نباشد.... و اگر بتواند روزه های سه روز هر ماه را ترک نکند. اما تقلیل خواب، می فرمود: شبانه روزی شش ساعت بخوابد و البته در حفظ لسان و مجانبت اهل غفلت اهتمام زیاد نماید. اینها در تقلیل حیوانیت کفایت می کند. و اما در تقویت روحانیت، اولاً: دائماً باید هم و حُزن قلبی به جهت عدم وصول به مطلوب داشته باشد.

ثانیاً: تا می تواند ذکر و فکر را ترک نکند، که این دو جناح سیر آسمان معرفت است. در ذکر عمده سفارش [به] اذکار صبح و شام [است] اهم آنها که در اخبار وارد شده و اهم تعقیبات صَلوات و عمده تر ذکر وقت خواب که در اخبار مأثور است، لاسیما مُتَطَهَّراً در حال ذکر خواب برود و [درباره] شب خیزی می فرمودند: «زمستان ها سه ساعت، تابستان ها یک ساعت و نیم». و می فرمودند که «من در ذکر یونسیه [إِلَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ] - یعنی در مداومت آن که شبانه روزی ترک نشود، هر چه زیادت تر توان کردن اثرش زیادت تر، اقل اقل آن چهارصد مرتبه است - خیلی اثرها دیدم». بنده خود هم تجربه کرده ام، چند نفر هم مدعی تجربه اند، یکی هم قرآن که خوانده می شود به قصد هدیه به حضرت ختمی مرتبت ﷺ خوانده شود.<sup>۱</sup>

### سید احمد کربلایی

مرحوم آیه الحق سید احمد کربلایی در نامه ای به یکی از شاگردان خود می نویسد:  
..إن شاء الله تمام مواظبت بر ادای واجبات و ترک محرمات [داشته باشید] به کمال دقت و تأمل، بالوصیة أوَّل الصبح أولاً، و کمال المراقبة في تمام النهار ثانياً، و

بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۲۰۱

المحاسبية عند إرادة النوم ثالثاً والتدأرك و السيساسة بالمجازاة بالصد عند المخالفة رابعاً، على التفصيل المعهود في كتب الأخلاق، و مواظبت تمام [نماید] در هر شبانه روزی بر ساعت خلوتی از اغیار مع الله (جل جلاله) بالمناجاة و التصرع و التبتل و الخضوع و الخشوع إليه، و ينبغي أن يجعل ذلك في كل ليلة بين صلاة المغرب و العشاء أو بعد العشاء، فيسجد السجدة المعهودة<sup>۱</sup> و يذكر الله بعده بما ساعد عليه التوفيق، مع كمال الحضور و الإقبال على الله تعالى بكليته، و الإعراض عما سواه بأشهرهم كأنه لا موجود سواه (جل جلاله) و چون از ذکر مانده و خسته شود، سر به گریبان تفکر فرو برده فکر کند که من کیم و کجایم، از کجا آمده و به کجا می‌روم؟ و چنان در خود فرو رود که خود را یافت نماید که گویا در عالم وجود کسی نیست و از حضور باری - جل و علا - مسئلت نماید که خداوند، خودم را به خودم بشناسان که فضاحت و شناعتی فوق آن نیست که شخص خود را شناخته باشد. و إن شاء الله تعالى مواظبت تمام [داشته باشد] به تهجد و برخاستن سحر و اشتغال به نافله لیل، با کمال حضور و اقبال و اشتغال به تعقیب و قرائت قرآن تا طلوع آفتاب، و إن شاء الله هفتاد یا صد مرتبه استغفار صباحاً و مساءً ترک ننماید و صد مرتبه تهلیل [لا إله إلا الله] کذلک، و اذکار معهودة «سبحان الله العظيم و بحمده، أستغفر الله» لاقل ده مرتبه در صبح و شام و کذلک «لا إله إلا الله و حده لا شريك له»... الخ، و «رب أعوذ بك»... الی آخر، و «أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شريك له»... الخ و استغفارات منقوله از سید بن طاووس (رضوان الله علیه) و «اللهم أنت ربی لا شريك لك، أصبحنا و أصبح الملك لله» یا «أمسینا و أمسى الملك لله» و صلوات کبیره «اللهم صل على المصطفى محمد و المرآتی علی»... الخ. و إن شاء الله تعالى در هر شب جمعه و عصر جمعه صد مرتبه سوره قدر را مواظبت نموده. و اهم از همه امور مزبوره این که در تمام اوقات، لیلاً و نهراً، نوماً و یقظة در همه احوال و در جمیع حرکات و سکونات، حضرت حق - جل و علا - را حاضر و ناظر دانسته به

۱. سجده معهودة عبارت است از سجده ای طولانی که در آن هزار مرتبه یا کمتر یا بیشتر بگویند: «لا إله إلا أنت سبحانک إنی کنت من الظالمین» تذکره المتقین، ص ۱۸۳، حاشیه.

قسمی که اگر ممکن شود آنی و طرفه العینی از حضور آن حضرت - جل سلطانہ - غافل نشود. و این روسیاه را هم در جمیع احوال فراموش نفرماید و این مضمون را مسئلت نماید:

زان پیش‌تر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده گلگون خراب کن  
و إن شاء الله مواظبت تمام بر دوام توجه و توسل به حضرت حجّت - عجل الله فرجه -،  
که واسطه فیض زمان است، ملحوظ داشته، بعد از هر نماز دعای غیبت که «اللَّهُمَّ  
عَرِّفْنِي نَفْسِكَ»... الخ بوده باشد و سه سوره توحید هدیه به آن بزرگوار و دعای فرج  
«إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ»... الخ را ترک ننماید.

و إن شاء الله مواظبت تمام [داشته باشد] بر دوام طهارت مَهْمَا مَكَّنَ، و خواب بر طهارت.  
و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را در وقت خواب و بعد از نماز واجب، و قرائت آیه الکرسی  
را و مواظبت بر سجده شکر را بعد از بیداری و خواندن آیات معهوده «إِنَّ فِي خَلْقِ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»<sup>۱</sup> الخ را بعد از بیدار شدن برای نافله شب، با کمال توجه به  
معنای و تفکر در آن و نظر در آسمان و کواکب و آفاق را و دعای صحیفه سجادیة<sup>۲</sup> را  
بعد از نماز شب ترک ننماید.<sup>۳</sup>

نیز مرحوم مولی حسینیقلی همدانی در نامه‌ای چنین می‌نگارد:

...البته در اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگر خدای نخواستہ معصیت کردی زود  
توبه نما و دو رکعت نماز به جا آور و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار کن و سر به سجده  
بگذار و در سجده از حضرت پروردگار عفو بخواه.

معاصی کبیره در بعضی از رساله‌های عملیه ثبت شده، یاد بگیر و ترک نما و زنهار  
پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد. لا اقل یک ساعت به صبح مانده بیدار شو و سجده  
به جا بیاور و آنچه در منهاج النجاه مرحوم مولی محسن فیض - رضوان الله جل جلاله  
علیه - مذکور است کافی و شافی است برای عمل شب و روز تو. به همان نحو عمل نما و

۱. آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ - ۱۹۴.

۲. دعای ۳۲ صحیفه منظور است.

۳. تذکره المتقین، ص ۱۸۲ - ۱۸۶.

### بخش هفتم: سحر خیزی و نماز شب: رمز موفقیت ۲۰۳

سعی کن که عمل و ذکر ت به محض زبان نباشد و با حضور قلب باشد که عمل بی حضور قلب اصلاح قلب نمی‌کند، اگر چه ثواب کمی دارد.

البته البته از غذای حرام فرار کن، مخور مگر حلال. غذا را کم بخور و زیاد مخور؛ یعنی زیاده بر حاجت بُنیّه مخور، نه چندان بخور که تو را سنگین بکند و از عمل باز دارد و نه چندان کم بخور که ضعف آورد و به سبب ضعف از عبادت مانع شود. و هر قدر بتوانی روزه بگیر، به شرطی که شب جای روز را پر نکنی. الحاصل، غذا به قدر حاجتِ بدن ممدوخ و زیاده و کم هر دو مذموم [است].

و شروع به نماز کن با قلب پاک از حقد و حسد و غل و غش مسلمانان، و لباس و فرش و مکان نمازت باید مباح باشد. اگر چه مکان غیر محلّ جبهه نجس بودنش به نجاست غیر متعدّیه نماز را باطل نمی‌کند ولی نبودنش بهتر است. و بایست به نماز ایستادن بنده در حضور مولای جلیل، با قلب خاضع و خاشع.

و بعد از فریضه صبح هفتاد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه طیبه توحید و دعای صباح مشهور بخوان. و تسبیح سیده نساء را بعد از فریضه ترک مکن. و هر روز هر قدر بتوانی لاقلاً یک جزء قرآن با احترام و وضوء و خضوع و خشوع بخوان و در بین خواندن حرف مزین مگر در مقام ضرورت.

و در وقت خواب شهادت را بخوان و آیه الکرسی و یک مرتبه فاتحه و چهار مرتبه سوره توحید و پانزده مرتبه سوره قدر و آیه «شهدالله» [را] بخوان و استغفار هم مناسب است.

اگر بعضی از اوقات بتوانی سوره مبارکه توحید را صد مرتبه بخوانی بسیار خوب است و از یاد مرگ غافل مشو. و دست بر گونه راست گذاشته، با یاد خدا بخواب. و از وصیت کردن غافل مشو. و ذکر مبارک «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» را هر قدر [بتوانی] بخوان و در هر وقت بسیار بگو. شب و عصر جمعه، در هر یک، صد مرتبه سوره مبارکه قدر را بخوان و دعای کمیل را در هر شب جمعه ترک مکن. و مناجات «خمس عشره» را، حالت با هر کدام از آنها مناسب باشد، لاسیما مناجات شاکین و تائبین و مفتقرین و مریدین و متوسلین و معتصمین را بسیار بخوان و دعاهای صحیفه کامله

هر کدام در مقام مناسب بسیار خوب است. و در وقت عصر هفتاد بار استغفار و یک «سبحان الله العظيم، سبحان الله و بحمده» بخوان و استغفارات خاصه را هم بخوان و سجده طویل را فراموش مکن و قنوت طول دادن بسیار خوب است و همه اینها با ترک معاصی بسیار خوب است.<sup>۱</sup>

### نکته شایان ذکر

بدیهی است همه این اعمال را نمی توان همیشه و به طور مداوم به جا آورد، زیرا عمل به همه آنها فرصت زیادی می طلبد، بلکه ممکن است اشتغال به تمام آنها برای برخی مضر باشد و مانع تحصیل شود. بنابراین، باید در این گونه امور با دستور استاد آگاه حرکت کرد تا نتیجه معکوس عائد نشود. علامه طباطبائی رحمته الله علیه ضمن بر شمردن اموری که سالک باید بدانها پای بند باشد، گوید:

بیست و دوم: ورد. و آن عبارت است از اذکار و اوراد لسانیّه. و کیفیت و کمیت آن منوط است به نظر استاد؛ چه آن حکم دوائی را مانند که بعضی را نافع [است] و دیگری را مضر. و گاه اتفاق می افتد که سالک به دو ذکر مشغول می شود که یکی او را به کثرت توجه می دهد و دیگری به وحدت و در صورت اجتماع، نتیجه هر دو خشتی می گردد و سودی عاید نمی شود. البته اذن استاد شرط در اورادی است که اذن عام در آن داده نشده است، اما در آنچه اذن عام داده شده اشتغال به آن مانعی ندارد.<sup>۲</sup>

۱. تذکرة المتقين، ص ۲۳۴ - ۲۳۷.

۲. لبّ اللباب، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.

بخش هشتم:

## تکریم و بزرگداشت عالمان راستین\*

تکریم و احترام و گرامیداشت عالمان بزرگ و راستین شیعه از اسباب موفقیت طلاب در تحصیل، و بر هر مسلمانی به ویژه طلاب لازم است. مشی برخلاف این طریقه و اهانت به علمای متعهد و متقی، گناهی است نابخشودنی، و باعث شقاوت و کوتاهی عمر و محرومیت از تحصیل علم و تقوا.

زمانی اهانت‌ها بین برخی متداول و مرسوم بود و بعضی دانسته یا ندانسته، فلاسفه شیعه را به باد مسخره و توهین می‌گرفتند. برخی اخباری‌ها نیز به فقها و اصولیین بزرگ شیعه مانند علامه و شهید ثانی رحمتهما اهانت می‌کردند.

زمانی چنین بود، ولی امروز که مستکبران جهان به دشمنی سرسختانه با اسلام و روحانیت برخاسته‌اند و برای نابودی و لکه‌دار کردن روحانیت از هیچ کوششی دریغ ندارند؛ دیگر جای آن نیست که خود ما به جان هم بیفتیم و میدان مبارزه با دشمن را خالی کرده و به نزاع و جدال بی‌حاصل با خود پردازیم و آبروی حوزه‌های علوم اسلامی شیعه را به باد فنا دهیم.

---

\* «يُزَقِّعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ ... تا خدا مرتبه کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش داده شدند، بلندگرداند (مجادله (۵۸) آیه ۱۱).

## سخنی از امام خمینی

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه درباره مسئله مورد بحث مطالب آموزنده‌ای دارند که قسمت‌هایی از آن در ذیل نقل می‌شود:

... من و تو اهلش نیستیم، ولی خوب است منکر هم نشویم و ایمان داشته باشیم به هر چه خداوند تعالی و اولیایش فرمودند. شاید این ایمان اجمالی هم برای ما فایده داشته باشد. گاهی هم ممکن است که انکار بی‌جا و ردّ بی‌موقع و بدون علم و فهم برای ما ضررهای خیلی زیاد داشته باشد و این دنیا عالم التفتات به آن ضررها نیست؛ مثلاً تا شنیدی فلان حکیم یا فلان عارف یا فلان مرتاض چیزی گفت که به سلیقه شما درست نمی‌آید و با ذائقه شما گوارا نیست حمل به باطل و خیال مکن. شاید آن مطلب منشأیی داشته باشد از کتاب و سنت و عقل، و شما به آن برنخورده باشید. چه فرق می‌کند که یک نفر فقیه یک فتوا بدهد از باب دیات مثلاً، که شما کمتر دیدید و شما بدون مراجعه به مدرکش رد کنید او را. یا این که یک نفر سالک الی الله یا عارف بالله یک حرف بزند راجع به معارف الهیه یا راجع به احوال بهشت و جهنم و شما بدون مراجعه به مدرکش او را رد کنید؛ سهل است توهین کنید یا جسارت نمایید. ممکن است آن شخص که اهل آن وادی است و صاحب آن فن است مدرکی از کتاب خدا داشته باشد یا از اخبار ائمه هدی داشته باشد و شما به آن برنخورده باشید، آن وقت شما ردّ خدا و رسول کردید بدون عذر موجه، و معلوم است «به سلیقه من درست نبود» یا «علم من به این جا نرسیده بود» یا «از اهل منبر برخلاف آن شنیدم»؛ عذر نیست.<sup>۱</sup>

از امور مهمه که تنبه به آن لازم است و اخوان مؤمنین خصوصاً اهل علم - کثر الله أمثالهم - باید در نظر داشته باشند آن است که اگر کلامی از بعض علمای نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند به مجرد آن که به گوش آنها آشنا نیست، یا مبنی بر اصطلاحی است که آنها را از آن حظی نیست، بدون حجّت شرعیه رمی به فساد و بطلان نکنند و از اهل آن

۱. اربعین حدیث، حدیث اول، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

## بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۰۷﴾

تحقیر و توهین نمایند و گمان نکنند هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیا و عرفا و تجلیات حق و محبت و امثال اینها - که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است - بَرَد صوفی است یا مَرُوج دعاوی صوفیه است یا بافنده از پیش خود است و بر طبق آن برهانی عقلی یا حجّتی شرعی ندارد. به جان دوست قسم که کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است. تفکر کن در این حدیث شریف که از حضرت صادق - سلام الله علیه - درباره قلب سلیم وارد شده است، ببین آیا غیر از فنای ذاتی و ترک خودی و خودیت و اُنیت و انانیت که در لسان اهل معرفت است، به چیز دیگر قابل حمل است؟ آیا مناجات شعبانیه را که از حضرت امیر و اولاد معصومین او - سلام الله علیهم - وارد شده، مکرر خواندی و تفکر و تدبّر در فقرات آن کردی که غایه القصوای آمال عارفان و منتهای آرزوی سالکان، همین فقره شریفه از آن دعای شریف است:

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحِنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.

آیا مقصود از این تعلق بعزّ قدس چیست؟ آیا حقیقت «وَلَا حِظَّتَهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ» غیر از آن صعق در لسان اولیاست؟ آیا مقصود از تجلیات که در دعای عظیم الشان سمات وارد است، غیر از تجلیات و مشاهدات در لسان آنهاست؟ آیا در کلمات کدام عارف بالاتر از این حدیث شریف که در کتب معتبره شیعه و سنی نقل شده و از احادیث متواتره می توان گفت: او را دیدید که می فرماید:

مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْإِنْفَالَةِ حَتَّى أَحْبَبَهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَوَيْدَهُ الَّذِي يَبِطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتَهُ، وَإِنْ سَأَلْتَنِي أُعْطِيْتَهُ.

بالجمله، شواهد بیش از آن است که بتوان در مختصرات گنجاند. مقصود ما از این تطویل، آن است که برادران ایمانی خود را قدری به معارف نزدیک کنیم و این بدینی را



که در آنها نسبت به علمای بزرگ اسلام تولید شده و آنها را رمی به تصوّف نمودند از قلوب آنها بزداييم؛ نه آن که فقط برای تطهير دامن مقدس آنها از این الواث باشد، زیرا که به توهين و تحقير خلق، بنده پيش خدا خوار نمی شود، اگر خودش پاک باشد؛ بلکه بر حسنات آنها افزوده می شود و حظوظ دنيایی هر چه کمتر باشد در آخرت خدای تعالی به فضل عميم خود ممکن است جبران کند، بلکه بیشتر نظر ما آن است که جلب نظر خوانندگان را راجع به معارف الهیه و تهذيب باطن - که هر دو از مهمّات، بلکه غایت بعثت انبیا و انزال کتب است - نماييم.<sup>۱</sup>

شيخ عارف ما - روحی فداه - می فرمود: «هیچ وقت لعن شخص نکنید، گر چه به کافری که ندانید که در حال کفر از این عالم منتقل شده، مگر آن که ولیّ معصومی از حال بعد از مردن او اطلاع دهد، زیرا که ممکن است در وقت مردن مؤمن شده باشد. پس به عنوان کلیّ لعن نکنید».

یکی دارای چنین نفس قدسیّه است که راضی نمی شود به کسی که در ظاهر کافر بوده توهين شود به احتمال آن که شاید در دم مردن مؤمن شده باشد، یکی هم مثل ماست «والی الله المُستکفی» که واعظ شهر با آن که اهل علم و فضل است، در بالای منبر در محضر علما و فضلا می گفت: «فلان با آن که حکیم بود قرآن هم می خواند!» این به آن ماند که گوییم: فلان با آن که پیغمبر بود اعتقاد به مبدأ و معاد داشت!

من نیز چندان عقیده به علم تنها ندارم و علمی که ایمان نیاورد «حجاب اکبر» می دانم، ولی تا ورود در حجاب نباشد خرق آن نشود، علوم بذّر مشاهدات است. گو که ممکن است گاهی بی حجاب اصطلاحات و علوم به مقاماتی رسید، ولی این از غیر طریق عادی و خلاف سنت طبیعی است و نادر اتفاق می افتد.<sup>۲</sup>

مسئله بلیط بخت آزمایی از مسائل اجتهادیّه فقه است و نظریه های مجتهدین ممکن است درباره آن مختلف باشد، چه این گونه مسائل، از مسائل ضروری و واضح فقه

۱. معراج السالکین و صلاة العارفين، ص ۵۵ - ۵۶.

۲. لقاء الله، ص ۲۵۹.

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۰۹﴾

نیست تا این که همه در آن متفق باشند. در همین مسئله بلیط‌های بخت آزمایی مشهور بود که مرحوم آقای [سید محمد تقی] خوانساری و مرحوم میرزا سید یونس اردبیلی -رضوان الله علیهما- جایز می‌دانند. البته این اجتهاد ایشان است که مؤدی به جواز شده است و این سبب نمی‌گردد که چون آنها جایز می‌دانستند ما بر آنان طعنه بزنیم، همان طور که آنان نیز نمی‌توانند به ما طعنه بزنند که چرا ما آن را جایز نمی‌دانیم. بلکه می‌توانند بیایند و با ما مباحثه کنند.

آقایان باید خیلی مواظب خورده کاری‌ها باشند، خیلی باید مواظب الفاظشان باشند، مبدا خدای نکرده به واسطه شطر کلمه‌ای سلب توفیق از آنها شود یا از زمره محصلین خارج گردند و یا از طریق الهی و صراط مستقیم بیرون روند.<sup>۱</sup>

### و ما أدراك ما مولی صدرا؟

یکی از نزدیکان امام خمینی درباره اوضاع سال ۴۲ و قبل از آن گوید: طلاب قدری از روز و شب را در بیرونی امام به بحث اختصاص داده بودند و گاهی از بعضی روحانیون انتقاد می‌شد و از این هم متأسف بودند که چرا امام قدمی برای مرجعیت بر نمی‌دارند؟ بلکه کناره‌گیری هم می‌کنند. روزی مرحوم حاج آقا مصطفی فرزند امام پیام آوردند که آقا فرمودند: «شنیده‌ام در این جا برخی غیبت و اهانت به علما می‌کنند، بنده راضی نیستم کسی در این خانه غیبت یا به کسی اهانت کند».

امام در مسجد سلماسی قم عصرها اصول تدریس می‌کردند. به ایشان اطلاع داده بودند که در مجلس درس بعضی به مولی صدرا اهانت شده است. ایشان با حال عصبانیت و در مقام موعظه و نهی از جسارت کردن به بزرگان دین فرمودند: «و ما أدراك ما مولی صدرا؟ مسائلی که بوعلی از آنها عاجز مانده مولی صدرا حل کرده، چرا مواظب زبانمان نیستیم؟!».

۱. رساله نوبین، ج ۲، ص ۲۱۸.

## سخنی از میر سید حسین قزوینی

علامه میر سید حسین قزوینی رحمته الله علیه ضمن برشمردنِ رئوس فضائل می نویسد:  
یازدهم: عظیم شمردن فرمان‌های الهی و تعظیم و تکریم علمای دین و اهل تقوا و  
اصحاب وَرَع از مؤمنین است که منشأ رستگاری دنیا و نجات عُقبی است.<sup>۱</sup>

## وحید بهبهانی

از وحید بهبهانی پرسیدند: چگونه به این مقام علمی و عزت و شرف و مقبولیت  
رسیده‌ای؟ آقا در جواب نوشت:

من ابدأ خود را چیزی نمی‌دانم و در ردیف علمای موجود به شمار نمی‌آورم. آنچه  
ممکن است مرا به این مقام رسانده باشد، این است که هیچ‌گاه از تعظیم و بزرگداشت  
علما و نام آنان را به نیکی بردن خودداری ننمودم، و هیچ وقت اشتغال به تحصیل را تا  
آن‌جا که مقذورم بود ترک نکردم، و همیشه آن را بر تمام کارها مقدم می‌داشتم.<sup>۲</sup>

## محدث قمی

محدث عالی قدر قمی رحمته الله علیه درباره دعای «جوشن کبیر» می نویسد:

... دوم استحباب خواندن این دعا در اول ماه رمضان. اما خواندن آن در خصوص  
شب‌های قدر، در خیر ذکری از آن نیست؛ لکن علامه مجلسی رحمته الله علیه در زاد المعاد در ذیل  
اعمال شب‌های قدر فرموده: «و در بعضی روایات وارد شده است که دعای جوشن کبیر  
را در هر یک از این سه شب بخوانند» و کافی است فرمایش آن بزرگوار ما را در این مقام  
(احله الله دار السلام).<sup>۳</sup>

بنگرید تواضع این مرد بزرگوار را، با این‌که بحار الانوار را مطالعه و اخبار و

۱. رساله اخلاق و سیر و سلوک، ص ۲۶.

۲. وحید بهبهانی، ص ۱۳۶؛ هدیه الأجاب، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۸۵.

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۱۱﴾

روایات را زیرو رو کرده است نمی گوید: «علامه مجلسی بی خود این سخن را گفته، چه من روایات را خوانده‌ام و چنین چیزی ندیده‌ام»؛ بلکه فقط به مجرد این احتمال که ممکن است علامه به روایتی برخورد کرده باشد که ایشان ندیده اکتفا می‌کند.

این محدث بزرگوار در شرح حال یکی از فلاسفه بزرگ شیعه نیز می‌نویسد:

برخی از علما اشتباهات ایشان را متذکر شده‌اند... ولکن چون این حقیر شایسته

نمی‌دانم برای خود نقل عثراتِ علما را تا چه رسد به بزرگان و رؤسای دین، لاجرم از

نقل آن طئی کشح می‌کنم و رجوع می‌کنم به ترجمه او.<sup>۱</sup>

در احوال محدث قمی رحمته الله آورده‌اند:

او برای اهل علم مخصوصاً سادات و اولاد پیامبر احترام زیاد قائل بود. اگر سیدی

در مجلس بود بر او تقدّم نمی‌جست و پا به سویش دراز نمی‌کرد.

فرزند ایشان از مرحوم سلطان الواعظین شیرازی - مؤلف شب‌های پیشاور - نقل

می‌کند که گفته بود: در ایامی که مفاتیح الجنان تازه منتشر شده بود، روزی در سرداب

سامرا آن را در دست داشتم و مشغول زیارت بودم. دیدم شیخی با قبای کرباس و

عمامه کوچک نشسته و مشغول ذکر است. شیخ از من پرسید: «این کتاب از کیست؟»

پاسخ دادم: از محدث قمی آقای حاج شیخ عباس است و شروع کردم به تعریف کردن

از آن. شیخ گفت: «این قدر هم تعریف ندارد، بی خود تعریف می‌کنی» من با ناراحتی

گفتم: آقا برخیز و از این جا برو. کسی که کنار من نشسته بود، دست زد به پهلویم و

گفت: «مؤدّب باش، ایشان خود محدث قمی هستند!» من برخاستم با آن مرحوم

روبوسی کردم و عذر خواستم و خم شدم که دست ایشان را ببوسم؛ ولی آن مرحوم

نگذاشت و خم شد دست مرا بوسید و گفت: «شما سید هستید».

گویند: چند ساعت قبل از وفاتِ محدث قمی مقداری آب سیب برایش آوردند.

دخترکی خردسال از سادات در منزل آن مرحوم بود. محدث می‌گویند: «اول

بدهید این دختر بچه علویّه از آن بنوشد، بعد به من بدهید!» اطرافیان هم

ابتدا آب سیب را به دخترک دادند تا قدری نوشید، سپس محدث باقی مانده را به قصد استشفای سرکشید.<sup>۱</sup>

### تضرع شیخ جعفر کاشف الغطاء

در لمعات می خوانیم:

استاد ما جناب شیخ حسن فرزند شیخ جعفر کبیر صاحب کتاب کشف الغطاء روزی در مجلس فرمود: شیخ کبیر شبها پس از اندکی خواب برمی خاست و تا وقت نماز شب به مطالعه می پرداخت بعد به نماز و تضرع و مناجات مشغول می شد تا سپیده صبح. شبی ناله و صیحه او را شنیدیم و مثل این بود که بر سروروی خود می زند. ما برادران متوحش شدیم و به خدمتش دویدیم. او را با حالتی منقلب مشاهده کردیم که محاسنش از اشک دیدگانش خیس بود و به سر و صورت خود می زد. ما دست او را گرفتیم و علت این امر را از وی پرسیدیم، فرمود:

از من خطایی سرزده است؛ زیرا اول شب مسئله ای فقهی در نظرم بود که علمای بزرگ حکم آن را بیان کرده اند بدون دلیل. سپس خواب دیدم، در عالم خواب دیدم برای زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روانه حرم مطهر هستم. چون به کفش کن رسیدم، دیدم پیش صفه فرش است و منبری بلندپایه در صدر مجلس هست و شخص موقری با صورتی زیبا و نورانی بالای منبر مشغول درس دادن است و تمام پیش صفه پُر بود از علمای اعلام که به درس گوش می دادند. از کسی پرسیدم این افراد کیستند و آن که بر فراز منبر است کیست؟ گفت: «او محقق اول صاحب شرایع است و اینها که زیر منبرند علمای شیعه اند». من خرسند شدم و با خود گفتم: چون من هم از این گروهم، البته مرا احترام خواهند کرد. وقتی که از کفش کن بالا رفتم سلام کردم؛ ولی جوابی از روی اکراه و ترش رویی به من دادند و جایی برای نشستن به من نشان ندادند. از این پیش آمد در خشم شدم و رو به محقق عرض کردم: مگر من از فقهای شیعه نیستم که با من این گونه رفتار

۱. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۶۲-۶۴.

### بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۱۳﴾

می‌کنند؟ محقق با تندی فرمود: «جعفر! علمای امامیه زحمت‌ها کشیده‌اند و تا اخبار ائمه اطهار علیهم‌السلام را از اطراف شهرها از راویان جمع آوری کرده‌اند و هر حدیثی را در محل خود نگارش داده‌اند، با نام‌های راویان و احوال آنان و تصحیح و توثیق و تضعیف آنها، تا این‌که امثال شما بدون زحمت و مشقت مستند و دلیل احکام را ببینید. شما به قدر چند ساعت روی فرش نشسته و اندکی کتاب از کتب حاضر را ملاحظه نموده‌ای و هنوز همه کتاب‌هایی را که نزدت موجود است ندیده‌ای، فوراً به علما اعتراض کردی و به آنها نسبت دادی که بدون مستند و دلیل فتوا داده‌اند. در حالی که همین مرد حاضر پای منبر در چند جای کتاب خود حدیث این حکم را نوشته و آن کتاب در بین کتب شما موجود است و مؤلف آن همین شخص است که مولی محسن فیض کاشانی نام دارد!»  
شیخ جعفر علیه‌السلام افزود: در این هنگام از کلام محقق لرزه بر اندام افتاد و از خواب پریدم و از گناه خود و پشیمانی از آن به این حالت درآمده‌ام که می‌بینید.<sup>۱</sup>

### محدث جزایری

سید نعمت الله جزایری علیه‌السلام ضمن بیان ماجراهای اوایل دوران طلبگی خود می‌نویسد:

وقتی که از خواندن تصریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافیه بخوانم، به روستای دیگری به نام کارون رفتم و نزد مرد فاضلی کافیه را خواندم. روزی در مسجد بودم که مردی با لباس سفید و عمامه بزرگ - گویی عمامه‌اش گنبد کوچکی بود و به مردم وانمود می‌کرد که مرد عالمی است - وارد شد. نزد او رفتم و صیغه‌های صرف را از وی سؤال کردم؛ ولی او پاسخ نداد و مضطرب شد. به او گفتم: تو که این صیغه‌ها را بلد نیستی چرا این عمامه بزرگ را بر سر گذاشته‌ای؟! حاضران خندیدند و آن مرد همان ساعت برخاست و رفت. این ماجرا مرا بر آن داشت که در فهم صیغه‌های صرف بکوشم و در آن علم مهارت به دست آورم.

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۵۵ - ۱۵۷.

اکنون از این که از آن مردِ مؤمن سؤال کردم و چنان سخنی بدو گفتم نزد خداوند متعال استغفار می‌کنم؛ ولی از سوی دیگر، خوشحالم که این ماجرا قبل از این که بالغ شوم واقع شد و در آن زمان مکلف نبودم.<sup>۱</sup>

### نهایتِ تکریم

هنگامی که مرحوم سید محمد مجاهد<sup>۲</sup> برای جهاد با شوروی از عراق به ایران آمد، پس از ورود به قزوین به مسجد شاه قزوین رفت و از حوض مسجد وضو گرفت. اهل قزوین فوراً آب آن حوض را برای تیمن و تبرک و استشفای بردند به طوری که آب حوض تمام شد.<sup>۳</sup>

### بهترین درودها

هر گاه در مجلس درس خواجه نصیر الدین طوسی نامی از سید مرتضی<sup>۴</sup> به میان می‌آمد، خواجه می‌گفت: «صلوات الله علیه» و رو به مدرّسین و قضّاتی که در درسش حاضر بودند می‌فرمود: «کیف لا یُصلّی علی المرتضی؟»؛<sup>۳</sup> یعنی چگونه بر سید مرتضی با آن مقام بلند علمی و عملی صلوات فرستاده نشود؟

### دفاع از صدرالمتألّهین

یکی از دوستان استاد شهید مطهری در سرگذشت ایشان می‌نویسد:  
هنگام اقامت در قم روزی در منزل مرحوم شیخ محمد فرید نهاوندی با استاد مطهری و شهید بهشتی و یکی دو تن دیگر، بحث به مولی صدرا کشیده شد. آقای فرید اظهار کرد: بعضی از آرای مولی صدرا از فخر رازی اخذ شده و پاره‌ای از عبارات اسفار عین عبارات المباحث المشرقیة فخر رازی است. این سخن که باعث

۱. انوار نعمانیة، ج ۴، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۲. قصص العلماء، ص ۱۲۵ و ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۴۰۱.

۳. سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۲۷.

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۱۵﴾

تعجب همه حاضران و انکار بعضی از آنان گردید سبب شد هر دو کتاب را از قفسه بیرون بیاورند و مقابله کنند. مرحوم فرید المباحث المشرقیه را به دست گرفت و می خواند و یکی دیگر هم اسفاد را باز کرد و گوش می داد. عبارات مشابه را مقایسه کردیم، با هم هیچ فرقی نداشت، حتی در جایی این جمله در هر دو کتاب وجود داشت: «هذا مما لم يسبقني إليه أحد»؛ یعنی این مطلب را کسی پیش از من نگفته است. مرحوم مطهری با ناراحتی از صدرا دفاع می کرد و می گفت: رسم علما بوده که در بیان یک مطلب علمی، اگر سخنان دانشمند دیگری را بیانگر مناسبی برای سخنان خود می دیدند، همان عبارات را بدون این که بگویند از چه کسی است به صورت اقتباس می آوردند؛ مثلاً بسیاری از عبارات مرحوم حاج آقا رضا همدانی در صلاة عین عبارات استادش شیخ انصاری است (یا کس دیگری را نام برد که درست به خاطر ندارم) و این، عیب شمرده نمی شده است.

داستانی دیگر به خاطر دارم: در اتاق مرحوم مطهری در مدرسه فیضیه میان ایشان و مرحوم حاج شیخ غلامحسین بادکوبی، یکی از علما و مدرسان وارسته مشهد که میهمان وی بود، درباره نظریه «وحدت وجود» مولی صدرا بحث در گرفت. مرحوم بادکوبی که همواره با دقت نظر بحث را دنبال می کرد و از شاگردان مرحوم آیه الله میرزا مهدی اصفهانی مدرس مشهور مشهد بود و مانند استاد خود با فلسفه میانه ای نداشت، این نظریه را رد می کرد و گاهی هم سخن وی صورت هو کردن داشت. سرانجام استاد مطهری با ناراحتی گفت: این جمله نهج البلاغه: «مع کل شیء لا بمقارنه، و غیر کل شیء لا بمزایله» چیزی جز همان نظریه مولی صدرا نیست و بحث را قطع کرد.<sup>۱</sup>

### تبعید به سبب اهانت به علما

آقا رضی مازندرانی، یکی از حکما و از شاگردان آخوند مولی علی نوری، را

۱. یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، کتاب اول، ص ۳۲۷-۳۲۸.



حاج محمد ابراهیم کلباسی رحمته الله علیه احضار کرد. علت احضار این بود که به حاجی کلباسی اطلاع دادند که آقا رضی گفته است: «مآلاها دین ندارند.» مرحوم کلباسی به او فرمود: «من از چند نفر عادل شنیده‌ام که تو گفته‌ای: مآلاها دین ندارند. یکی از مآلاها منم و از این جا معلوم می‌شود که دین تو غیر از دین من است، و من مأمورم که هر کس دینی غیر از دین من دارد بکشم!» آقا رضی فوراً عرض کرد: «من جنون ادواری دارم و آن سخن را در حالت جنون گفته‌ام و فلان پزشک - از جنون من مطلع و اهل خبره و قرار است این روزها مرا معالجه کند». مرحوم کلباسی آن پزشک را به حضور طلبید و پزشک به همین مضمون شهادت داد. حاجی کلباسی از کشتن وی صرف نظر کرد، ولی او را از اصفهان به نجف آباد، که در آن عصر روستایی بیش نبود، تبعید کرد. پس از این که حدود یک سال از تبعیدش گذشت، حجة الاسلام شفقی از او نزد حاجی کلباسی شفاعت کرد و ایشان اجازه داد که به اصفهان باز گردد.<sup>۱</sup>

### نفرین مستجاب

یکی از همسایگان حاجی کلباسی به لهُو و لعب و ساز و آواز مشغول بود. شیخ کلباسی یکی از نزدیکان خود را نزد آن همسایه فرستاد و از او خواست که این گناه را ترک کند. آن مرد پست در جواب فرستاده شیخ گفت: «به آقای خود بگو که غُلّ به بیضه من بگذارد تا دیگر این کار را نکنم». آن شخص برگشت و عین سخن او را به شیخ گفت. شیخ وقت ظهر به مسجد رفت و پس از نماز مردم را موعظه کرد و سپس دست به دعا برداشت و عرضه داشت: «خداوندا! من که نجاری بلد نیستم که به بیضه او غل ببندم». این بگفت و از مسجد خارج شد. فوراً بیضه آن شخص ورم کرد و بزرگ شد و در شب همان روز جان سپرد و روانه جهنم شد.<sup>۲</sup>

۱. قصص العلماء، ص ۱۱۹.

۲. الفوائد الرضویه، ص ۱۱ و قصص العلماء، ص ۱۱۹.

### چندان امان نداد که شب را سحر کند

وقتی حاکم اصفهان به حاجی کلباسی جسارت و بی‌احترامی کرد، کلباسی رضی الله عنه او را نفرین کرد. چیزی نگذشت که آن حاکم برکنار و بدبخت و بیچاره شد. شیخ کلباسی نامه‌ای به حاکم بیچاره و معزول نوشت و در آن نامه این بیت را درج کرد:

دیدي که خونِ ناحقِ پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند!<sup>۱</sup>

### با پای برهنه

حاجی کلباسی رضی الله عنه وقتی که به قم می‌آمد در مزار آن شهر با پای برهنه راه می‌پیمود و می‌فرمود: «این مزار پُر است از علما و راویان احادیث؛ از این رو برای رعایت ادب نمی‌خواهم با کفش روی قبورشان بروم».<sup>۲</sup>

### شیخ انصاری

در کتاب لمعات درباره شیخ انصاری آمده است:

شیخ مرتضی انصاری در اخلاق یگانه آفاق، و در علم و قدس و زهد و تقوا در زمانه بی‌ظنیر و یگانه بود و ذکر اسامی علماء رضی الله عنهم را بسیار تعظیم و توقیر می‌فرمود.<sup>۳</sup>

شیخ عبدالحسین جواهری فرزند صاحب جواهر رضی الله عنه، پس از خواندن مقدمات و سطوح در درس پدرش حاضر شد و چون پدرش درگذشت، نزد شیخ انصاری تحصیلات خویش را به پایان رساند و برای بزرگداشت پدرش صاحب جواهر، شیخ انصاری هم مقدمش را گرامی می‌داشت و وی را احترام می‌کرد، حتی گاهی که در اثناء درس وارد می‌شد، بر فراز منبر از وی تجلیل می‌کرد و می‌ایستاد.<sup>۴</sup>

۱. همان مدارک.

۲. منتخب التواریخ، ص ۴۵۳.

۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۸.

۴. همان، ص ۲۷۹.

## اعتراف تلخ

امروزه گروه‌ها و مسلک‌ها می‌کوشند به هر نحو ممکن شخصیت‌های مهم علمی و سیاسی جهان را از خود به حساب بیاورند، مثلاً صوفیان به دروغ علامه مجلسی اول، شیخ بهایی و برخی دیگر را صوفی قلمداد می‌کنند تا به اصطلاح برافتخارات خود بیفزایند!

ولی متأسفانه بسیاری از ما سعی می‌کنیم علما و بزرگان و افتخارات خود را به باد انتقاد مخرب بگیریم و مردم را بدان‌ها بدبین کنیم.

بنگرید که غربی‌ها از دانشمندان خود چقدر تجلیل و تمجید، و چه کتاب‌ها و مقاله‌ها در تعریف و گرامیداشت آنان منتشر، و چه کنفرانس‌ها و محافل برپا می‌کنند؛ ولی برخی از ما سعی مان این است که خواجه طوسی و علامه مجلسی و شیخ بهایی و محدث قمی و... را که از افتخارات مکتب ما هستند به باد ناسزا بگیریم و می‌پنداریم که بزرگ‌ترین شهامت‌ها و شجاعت‌ها را به خرج داده‌ایم!

## نکته اصلی حمله به علمای اسلام

امام خمینی علیه السلام زیر عنوان فوق می‌نویسند:

... اینان و هر یک از صاحبان آرای باطله و گفتارهای ناهنجار، چون می‌دانند که تنها کسی که می‌تواند مشت آنها را در جامعه باز کند و دروغ‌پردازی آنان را روی دایره بریزد ملاًها هستند و دیگر مردم یا تخصص در این میدان ندارند یا اگر هم کم و بیش اطلاعی داشته باشند، وظیفه خود را جلوگیری از افسار گسیختگی‌ها نمی‌دانند.

[اینان] تنها چیزی را که برای پیشرفت مقاصد مسموم خود، مقدم بر هر چیز بر خود لازم می‌دانند، آن هست که به هر وسیله‌ای، با یاهو سرایی و دروغ‌پردازی و تهمت و افترا به ملاًها، دست توده را از آنها کوتاه کنند و آنها را پیش مردم خوار و کوچک جلوه دهند و از نفوذ روحانی آنها، با هر جانفشانی هست، بکاهند؛ تا میدان تاخت و تاز برای آنها باز شود و با کمال آزادی و دلگرمی بتوانند با جان و ناموس و مال یک مشت بیچاره

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۱۹﴾

ستمیدیده بازی کنند وگرنه، به شهادت تواریخ معتبر از بعد رحلت پیغمبر اسلام تا امروز، تنها کسی که دین مردم را نگاه داشته و جلوگیری از پاره سرایی افسار گسیختگان کرده علما و مآلها بودند و دیگران یا وظیفه این کارها را نداشتند یا خود را وظیفه‌دار نمی‌دانستند.<sup>۱</sup>

### سخنی از آیه الله دستغیب

این دانشمند شهید می‌نویسد:

برای کفران نعمت وجود علما عقوبت‌های شدیدی وعده داده شده است، از آن جمله پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «زمانی بیاید که مردم از علما فرار می‌کنند مانند فرار کردن گوسفندان از گرگ، در نتیجه خداوند آنها را به سه بلا مبتلا می‌کند: برکت را از دارایشان برمی‌دارد، سلطان ظالمی بر آنها مسلط می‌کند، و بی‌ایمان از دنیا می‌روند. طلاب علوم دینی نیز چون در طریق رسیدن به مقام شامخ نیابتند، وجودشان نعمت و گرامی داشتشان بر همه لازم و کفران وجود ایشان به هتک و بی‌اعتنایی نیز حرام است.<sup>۲</sup>

### سخنی از علامه شعرانی

علامه شعرانی ﷺ می‌نویسد:

...آخرین نصیحت آن‌که علم بی‌تقوا و ورع را به چیزی نشمرند و سخن علمای دین را سست نگیرند و تعظیم آنان را چه مرده و چه زنده موجب مزید توفیق دانند...<sup>۳</sup> من فرصت را این‌جا غنیمت می‌شمرم و طلاب علوم دینی را که مانند خود من به کمال علم نرسیده‌اند، بر حذر می‌دارم که هرگز سوء ظن به بزرگان علمای دین نبرند که

---

۱. کشف اسرار، ص ۸-۹، محدث عالی قدر، حاج میرزا حسین نوری ﷺ درباره لزوم تکریم عالمان شیعه، در کتاب کلمه طیبه، به طور مبسوط سخن گفته است.  
۲. گناهان کبیره، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۶.  
۳. ترجمه و شرح فارسی تبصرة المتعلمین، ص ۸۰۸.

کمتربن کبفر این عمل محرومیت از فیض علوم آنهاست. زهی شقاوت که کسی به بزرگان علمای دین بدبین باشد و سخنان آنان را به بی‌اعتنایی نگرد. اگر یکی از علما را بینی که بر کلام دیگری انگشتی نهد و خرده‌گیرد برای آن است که حقیقت را بیش از همه چیز دوست دارند و اگر کسی سهوی یا خطایی کرده است - که باید بر کلامش نکته گرفت - برای آن است که معصوم نبود و در مطلبی چنان که باید دقت نکرد و زود بگذشت و آن سهو در کلامش ماند که اگر باز بار دیگر نظر می‌کرد، اصلاح می‌فرمود.<sup>۱</sup>

### گرامیداشت استاد

تعظیم استاد و معلم از ویژگی خاصی برخوردار است، و همه مطالبی که در لزوم بزرگداشت علما گفته شده در مورد استاد تأکید بیشتری پیدا می‌کند و اهمیت فزون‌تری می‌یابد. از این رو بزرگان ما به این امر توجه خاصی داشتند و از بی‌احترامی به معلم پرهیز می‌کردند و این را یکی از اسباب توفیق در تحصیل علم می‌دانستند. در حدیث «حقوق» از امام سجاده علیه السلام چنین آمده است:

حقّ راهبر و مدبّر زندگانی روحی تو، که وجودت را تحت مراقبت خویش می‌گیرد؛ این است که از او تجلیل کنی و محفل او را گرمی داری و به سخنان او کاملاً گوش فرادهی و با چهره‌ای گشاده به وی رو آوری. صدایت را هنگام گفت‌وگو با او بلند نکنی، اگر کسی از او سؤال کرد در پاسخ دادن به آن پیش دستی نکنی، بگذار خود او آن پرسش را پاسخ دهد. اگر کسی نزد تو از او به بدی یاد کرد در مقام حمایت از او برآیی. عیب او را بپوش و خوبی‌های او را به دیگران اظهار نما. با دشمنانش همنشین و با دوستانش دشمنی مکن. اگر به ادای این حقوق برای استاد خویش موفق گردی، فرشتگان آسمانی در جهت خیر تو گواهی خواهند داد.<sup>۲</sup>

۱. ترجمه و شرح فارسی تجرید الاعتقاد، ص ۵۹۶.

۲. منیة المرید، ص ۲۳۴. شهید ثانی رحمته الله در منیة المرید، ص ۲۳۴ - ۲۶۲ در این باره به طور گسترده بحث کرده است.

### رهبر مشروطه

آقا ضیاء الدین عراقی از شاگردان مبرز آخوند خراسانی رحمته الله علیه گوید:  
پس از وفات میرزای بزرگ شیرازی، پسر او حاج میرزا علی آقا که طلبه‌ای جوان بود به نجف آمد. استاد ما آخوند هر جا که می‌رفت، پسر میرزا را با خود می‌برد و او را در هر محل و مجلسی جلو می‌انداخت.

برخی از شاگردان آخوند که فاضل و مجتهد بودند از این که می‌دیدند استادشان دنبال طلبه جوانی راه می‌رود، ناراحت شدند و مرا که از همه جوان‌تر بودم تحریک کردند تا این مطلب را با استاد خود در میان بگذارم. از این روی من به ایشان عرض کردم: چه معنی دارد که شما با این که خودتان الآن کمتر از میرزای شیرازی نیستید، دنبال پسر جوان او راه می‌افتید و او را در همه جا بر خود مقدم می‌دارید؟ آخوند نگاهی به من کرد و فرمود: «اگر به تو برمی‌خورد دنبال ما نیا، این پسر استاد من است و احترام او بر من لازم»<sup>۱</sup>.

تا زمانی که میرزای بزرگ شیرازی استاد آخوند در قید حیات بود با آن که حدود پنجاه سال از عمر آخوند می‌گذشت و وی مجتهدی مسلم و مدرّسی معنون بود، با این همه به احترام استاد خود در نجف بالای منبر نمی‌رفت و نشسته تدریس می‌کرد. پس از درگذشت میرزا در سامرا و انجام دادن مراسم تشییع و تدفین، آخوند روز درس از پله‌های منبر بالا رفت و بر صدر آن نشست و فرمود: «قال الأستاد رحمته الله علیه... و أقول...؛ استادم که رحمت خدا بر او باد چنین فرمود... و من می‌گویم...».

گفته‌اند این «و أقول»ی آخوند در محافل علمی نجف انعکاس گسترده‌ای یافت.<sup>۲</sup>

### میرزا حبیب الله رشتی

هنگامی که میرزا حبیب الله رحمته الله علیه به سوی صحن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفت تا درس

۱. مرگی در نور، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۹۸.

بگوید وضو می‌گرفت، سوره مبارکه «یس» را در بین راه از حفظ می‌خواند تا به در قبله صحن می‌رسید. خواندن سوره را در کنار آرامگاه استاد خود شیخ انصاری رحمته الله به پایان می‌رسانید و ثوابش را به روان استاد نثار می‌کرد و از روح آن مرد بزرگ استمداد می‌گرفت تا بهتر و روشن‌تر برای ده‌ها طلبه دانشمند و فاضل حقایق علمی را ایراد کند.<sup>۱</sup>

### پذیرش بخشش استاد

سید رضی مؤلف نهج البلاغه رحمته الله بسیار عزیز النفس بوده، و هدیه و صله هیچ کس - حتی خلفای عباسی و نیز پدرش - را نمی‌پذیرفته است؛<sup>۲</sup> ولی در داستان ذیل تنها برای گرامیداشت استاد، صله او را پذیرفت:

ابراهیم بن احمد طبری - فقیه مالکی - یکی از استادان سید رضی است. شریف رضی در نوجوانی نزد وی قرآن می‌آموخت. استاد روزی پرسید:

- شریف، در کجا زندگی می‌کنی؟

- در خانه پدرم در محله «باب محول».

- کسی مانند تو نباید در خانه پدرش زندگی کند، من خانه‌ام در محله کرخ را به تو می‌بخشم.

- من تاکنون چیزی از پدرم هم نگرفته‌ام و این را نمی‌پذیرم.

- حقی که من بر تو دارم از حق پدرت بیشتر است؛ زیرا کتاب خدا را به تو آموخته‌ام.

شریف رضی هم ناچار برای رعایت مقام استاد پذیرفت.<sup>۳</sup>

### حدّ اعلای ادب

یکی از شاگردان علامه طباطبائی می‌نویسد:

استاد ما علامه طباطبائی به استاد خود مرحوم قاضی رحمته الله علاقه و شیفتگی فراوانی

۱. همان، ص ۸۲.

۲. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۸۳-۸۴ و مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۲۹۹.

۳. سید رضی مؤلف نهج البلاغه، ص ۳۶-۳۷. و نیز رک: ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۳۲ و ریاض العلماء، ج ۵،

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۲۳﴾

داشت و در مقابل او خود را کوچک می‌دانست و در مرحوم قاضی یک دنیا عظمت و ابّهت و اسرار و توحید و ملکات و مقامات می‌دید.

من روزی به ایشان عطر تعارف کردم، ایشان عطر را گرفت، تأملی کرد و گفت: «دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده‌اند و من از آن وقت تا به حال عطر نزده‌ام». تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطر می‌دادم، در آن را می‌بستند و در جیبشان می‌گذاشتند و ندیدم که عطر استعمال کنند با این‌که از زمان رحلت استادشان سال‌ها می‌گذشت.<sup>۱</sup>

### میرزای بزرگ شیرازی

شیخ آقا بزرگ تهرانی در هدیه‌الرازی در فصل «شاگردان میرزا» می‌نویسد:  
میر سید علی فرزند میرسید حسن اصفهانی مدرّس؛ وی برای حقی که پدرش بر میرزا داشت، بسیار مورد عنایت و لطف میرزا واقع می‌شد.<sup>۲</sup>  
مرحوم مدرّس استاد میرزا در اصفهان بوده است.  
میرزا می‌گوید: «شیخ انصاری در اواخر عمرش از من خواست که در کتاب رسائل او تجدیدنظر و آن را منقّح کنم. با این‌که ایشان چند بار تکرار کرد؛ ولی به لحاظ احترام به استاد نپذیرفتم.<sup>۳</sup>

### مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

از مرحوم آیه الله حائری رحمته‌الله بنیان‌گذار حوزه علمیه قم، نقل کرده‌اند:  
توفیقاتی که در زندگی نصیب من شد و در پرتو آنها توانستم حوزه را تأسیس کنم، همه مرهون خدمات من به استادم مرحوم سید محمد فشارکی رحمته‌الله است. زمانی ایشان به شدت بیمار شدند و من مدت‌ها در خدمت ایشان بودم و به آن افتخار می‌کردم.

۱. مهر تابان، ص ۱۵-۱۶، بخش نخست. شرح زندگی مرحوم قاضی و تاریخ وفات ایشان گذشت.

۲. میرزای شیرازی، ص ۱۶۳.

۳. همان.



## روحی فداه

بسیاری از عالمان بزرگ ما وقتی نامی از استاد خود می‌برند با جمله «روحی فداه» علاقه و محبت عمیق و سرشار خود را به استاد ابراز می‌کنند که در این جا چند نمونه ذکر می‌شود:

۱. امام خمینی وقتی که در آثارش به مناسبتی نامی از استادش آیه الله شاه آبادی رحمته الله علیه می‌برد، می‌نویسد: «شیخ عارف کامل، روحی فداه». و در بیانیه‌ای به مناسبت شهادت فرزند استاد نوشت:

این شهید عزیز... فرزند برومند شیخ بزرگوار ما بود که حقاً حق حیات روحانی به این جانب داشت که با دست و زبان از عهده شکرش بر نمی‌آیم.

۲. استاد مطهری در آثار خود از علامه رحمته الله علیه چنین یاد می‌کند: «حضرت استاد علامه طباطبائی روحی فداه».<sup>۱</sup>

۳. یکی دیگر از شاگردان علامه چنین می‌نگارد:

نسخه‌ای از مبدأ و معاد آخوند مولی صدرا، به خط حکیم محقق آخوند مولی عبدالرزاق لاهیجی در کتابخانه استاد علامه آقای حاج میرزا محمد حسین طباطبائی تبریزی «روحی فداه» - که از اساتید و مدرّسین بزرگ قم است و نگارنده مدتی مدید از محضرشان استفاده کرده - موجود است.<sup>۲</sup>

۴. نیز یکی از محققان معاصر می‌نویسد:

نکته‌ای از پیر دانایم جناب استاد علامه شعرانی - جانم به فدایش - حلقه گوش خاطر من است.<sup>۳</sup>

سالیانی در تهران در محضر یکی از بزرگ‌ترین شاعران عصر حاضر، حکیم بنام، استاد

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۷۲.

۲. رسائل فلسفی ملاصدره، ص ۶۵، مقدمه. نیز رک: منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، ص ۳۰۸، پانوشت؛ و ج ۲، ص بیست و یک، پانوشت، مقدمه.

۳. معرفت نفس، ج ۲، ص ۲۳۲.

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۲۵﴾

عالی مقام مرحوم علامه میرزا مهدی الهی قمشه‌ای - روحی فداه - از خرمن پرفیض و برکت معارف آن جناب خوشه چینی می‌کردیم.<sup>۱</sup>

نکنه‌ای بلند از استادم شادروان جناب علامه آقاسید محمد حسن الهی طباطبائی تبریزی - جانم به فدایش - به یادگار دارم. روزی در شیخان قم در حضور مبارکش افتخار تشرّف داشتم و هیچ‌گاه در محضر فرخنده‌اش یک کلمه از دنیا و از کسی گله و شکوا و حرف کم و زیاد مادی نشنیدم.<sup>۲</sup>

### سزای بی ادبی

محدث بزرگوار سید نعمت‌الله جزائری رحمته‌الله‌علیه می‌گوید:

یکی از مجتهدان اصفهان که نزد او درس می‌خواندم. در اوایل تحصیلش نزد مجتهد دیگری دانش می‌آموخت. وقتی که از علم بهره‌ای گرفت و دانشمند شد، شاگردیش را نزد آن استاد انکار می‌کرد و استادش را فاضل نمی‌دانست و مقام علمیش را قبول نداشت. استادش از این وضع آگاه شد و گفت: «خدایا، هر چه از من یاد گرفته از او سلب و او را به فراموشی مبتلا کن». اتفاقاً این شخص که مشهور بود حافظه‌ای قوی دارد، از نعمت حافظه محروم شد و از آن پس، هیچ مسئله‌ای را نمی‌توانست حفظ کند؛ بلکه به هر مطلبی نیاز پیدا می‌کرد، ناچار بود به کتاب مراجعه کند و قادر نبود از بر چیزی بگوید.

مرحوم جزائری رحمته‌الله‌علیه می‌افزاید: این شخص هم اکنون در اصفهان است و من خدا را سپاس می‌گویم بر این‌که به من توفیق خدمت به اساتید و استغفار برای آنان داد و آنان را از من راضی ساخت.<sup>۳</sup>

مرحوم تنکابنی رحمته‌الله‌علیه می‌نویسد:

جناب میرزا محسن اردبیلی یکی از شاگردان مرحوم علامه سید ابراهیم قزوینی

۱. همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. همان، ص ۲۴۲.

۳. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۹۱-۹۲.

بود و در مجلس درس بسیار سخن می‌گفت. روزی در مجلس درس، با استاد مجادله و محاجه کرد. استاد هر چه جواب داد او جز انکار کاری نکرد. استاد فرمود: «نامربوط مگو» میرزا محمد محسن در جواب گفت: «نامربوط می‌شنوم». استاد سکوت کرد. میرزا محمد محسن بعد از مجلس درس به منزل بازگشت. منزل او بالاخانه و فوقانی داشت. همین که خواست از پله بالا رود، کمرش به درد آمد و هر چه معالجه کرد سودی نبخشید. پس از وفات استاد نذر کرد به زیارت کربلا بیاید، فایده نبخشید. برای پسر استاد مستمری قرارداد و همه ساله به بازماندگان استاد خدمات زیادی می‌کرد و به زیارت بیت الله رفت، ولی به رغم همه اینها بهبود نیافت و اکنون به همان مرض گرفتار است.<sup>۱</sup>

در نجف اشرف مرد فاضل و باسوادی بود که از عبارات مشکل و مطالب پیچیده کتاب‌ها آگاه بود و تفحص می‌کرد این گونه جملات را در کتاب‌ها پیدا کند و حل آنها را از عالم بزرگوار، شیخ محمد حسن مامقانی تبریزی (م ۱۳۲۳ ق) می‌خواست و در مجالس عمومی و در محافل علما و طلاب از این مرد بزرگ توضیح آن عبارات را پرسش می‌کرد و هدفش چیزی جز اسائه ادب و تنقیص و تعجیز و کوچک جلوه دادن مرحوم مامقانی نبود. پس از این که علما از نیت این شخص آگاه شدند، او را از این خوی زشت نهی کردند و دوستانش او را نصیحت کردند، ولی او نمی‌پذیرفت و هم‌چنان بر این صفت ناپسند پافشاری و اصرار داشت. از قضا عمرش کوتاه و به بیماری صعب‌العلاج مبتلا شد و در جوانی از دنیا رفت. هیچ کس شک نداشت که کوتاهی عمر آن شخص به سبب اسائه ادب به مرحوم مامقانی بود.<sup>۲</sup>

### نتیجه اهانت به شیخ انصاری

روزی شیخ انصاری رحمته الله علیه پس از زیارت کربلا در حالی که جمعی از علما از جمله عالم بزرگ حاج سید علی شوشتری، وصی شیخ و استاد مولی حسینقلی همدانی او را

۱. قصص العلماء، ص ۱۲.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۹۲، پانوش.

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ❁ ۲۲۷

همراهی می کردند، عازم مراجعت به نجف بود. هنگام سوار شدن به کشتی سهواً شیخ کفشش را بر روی فرش یک نفر از مشایخ عرب گذاشت. او که حسد و بغض شیخ در دل داشت، گستاخی کرد و گفت: «عجم‌ها ادب و معرفت ندارند خصوصاً اهل شوشترا!»<sup>۱</sup> شیخ چیزی نگفت. حاج سید علی شوشتری از شیخ خواست تا جواب گستاخی او را بدهد؛ ولی شیخ هم‌چنان ساکت ماند. عصر آن روز مرد عرب مبتلا به قولنج شد و اندکی بعد جنازه‌اش را برای دفن از کشتی بیرون بردند.<sup>۲</sup>

### توضیح واضح: تعظیم مقدسات

روشن است وقتی تجلیل و احترام علما آن‌قدر اهمیت دارد، تعظیم ائمه طاهرین علیهم‌السلام و گفتار آنان و کتاب‌های احادیث و بالاتر از آن تکریم قرآن و تقدیس اسم‌های خداوند متعال در چه پایه‌ای از لزوم است و ادب در این موارد چقدر بایسته. سید بن طاووس رحمته‌الله هرگاه در نوشته‌هایش یکی از نام‌های مقدس خداوند متعال را می‌آورد پس از آن جمله «جلّ جلاله» یا «جلّ وعلا» و مانند آن را ذکر می‌کند. هم‌چنین امام خمینی رحمته‌الله به هنگام ذکر نام مقدس خداوند متعال یا اولیای او به بهترین وجه ادای احترام می‌کرد.

مرحوم محدث قمی رحمته‌الله بدون وضو و طهارت حتی دست به جلد کتاب حدیث نمی‌زد چه رسد به جملات حدیث. وی هرگاه می‌خواست حدیث مطالعه کند یا بنویسد با وضو و مؤدّب دو زانو رو به قبله می‌نشست و کارش را آغاز می‌کرد.<sup>۳</sup> بعضی از بزرگان اگر وضو نداشتند، نام شریف معصومین علیهم‌السلام را بر زبان نمی‌آوردند و در روایت است که حضرت صادق علیه‌السلام هنگام به میان آمدن نام شریف

---

۱. سابقاً به مردم دزفول نیز «شوشتری» می‌گفتند چنان‌که به شیخ و صاحب مقدس تستری گفته‌اند، تا جایی که مورخان هم ایشان را «تستری» و «شوشتری» خوانده‌اند با این‌که هر دو اهل دزفول بوده‌اند ر ک: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۰۱.  
۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۰۱.  
۳. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۵۶.

حضرت محمد ﷺ چنان خم می شد که صورت مبارکش نزدیک زانوهایش می رسید.<sup>۱</sup>

برخی از علما برای رعایت ادب در اتاقی که قرآن یا کتاب فقهی و روایی بود نمی خوابیدند و پایشان را به طرف کتاب فقه و حدیث و تفسیر دراز نمی کردند. محدث جزایری می گوید: استاد بزرگ ما علامه مجلسی صاحب بحار الانوار - که ایام سعادتش مستدام باد - کتاب های حدیث را به عنوان عاریه به شاگردانش می سپرد. هنگامی که شاگردان کتاب را تحویل می دادند، ریزه های فراوان نان در لابه لای اوراق آن یافت می شد.

از این رو علامه - که خدایش به سلامت دارد - وقتی که به عنوان عاریه کتابی در اختیار طلاب قرار می داد به آنها می گفت: اگر سفره ای داری که در آن غذا بخوری که بسیار خوب و گرنه تا مدتی که کتاب بیش توست یک سفره هم به تو عاریه بدهم تا کتاب نقش سفره و طبّق نان نداشته باشد!<sup>۲</sup>

### مرحوم دربندی

این عالم بزرگوار که از شاگردان شریف العلامست به کتاب های علمی زیاد احترام می گذاشت به طوری که تهذیب شیخ طوسی و مانند آن را مانند قرآن می بوسید و بالای سر می گذاشت و می گفت: «کُتِبَ احادیث و روایات مانند قرآن محترم است».<sup>۳</sup>

### آیه الله بروجردی

یکی از اساتید اخلاق حوزه علمیه قم فرمودند: مکرّر مشاهده کردم که آیه الله بروجردی و امام خمینی ﷺ هنگام خروج از حرم مطهر حضرت معصومه ﷺ عقب عقب می آمدند و برای رعایت ادب پشت به ضریح مقدس نمی کردند.

۱. گناهان کبیره، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۳۷۲.

۳. قصص العلماء، ص ۱۰۹، ۲۰۹.

### سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال الدین اسدآبادی به پیامبر اکرم ﷺ احترام بسیار می‌کرد. گفته‌اند: هرگاه نام پیامبر اکرم را در مجلس او می‌بردند، به تمام قد به پا می‌خاست. از دیگر آثار و شعائر دین نیز با احترام یاد می‌کرد.<sup>۱</sup>

### آخوند هیدجی

در باره حکیم بزرگ مرحوم آخوند مولی محمد هیدجی رحمته الله علیه، صاحب تعلیقۀ معروف شرح منظومۀ سبزواری، گفته‌اند: آن بزرگوار صاحب روحانیتی بود عظیم. مدام روی به قبله جلوس می‌فرمودی، و نافله شب ترک نگفتی و کتاب کافی و امثال آن بر زبَر معنی و امثال نهادی.<sup>۲</sup>

### سخنی از محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه در احوال حضرت امام صادق علیه السلام می‌نویسد: آن جناب کثیر الحدیث و خوش مجالست و کثیر الفوائد بود. هرگاه می‌خواست بگوید: «قال رسول الله ﷺ» رنگش تغییر می‌کرد؛ گاهی سبز می‌گشت و گاهی زرد، به حدی که نمی‌شناخت او را کسی که می‌شناخت او را. مؤلف گوید که خوب تأمل کن در حال حضرت صادق علیه السلام در تعظیم و توقیر او از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در وقت نقل حدیث از آن حضرت و بردن اسم شریف آن جناب، چگونه حالش تغییر می‌کرده با آن‌که پسر پیغمبر و پاره تن اوست. پس یاد بگیر این را و با نهایت تعظیم و احترام، اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ذکر کن و صلوات بعد از اسم مبارکش بفرست و اگر اسم شریفش را در جایی نوشتی، صلوات را بدون رمز و اشاره بعد از اسم مبارکش بنویس و مانند بعضی از محرومین از سعادت به رمز «ص» و یا

۱. بیدارگران اقالیم قبله، ص ۶۷.

۲. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۷۰.

«صلعم» و نحو آن اکتفا مکن؛ بلکه بدون طهارت اسم مبارکش را مگو و ننویس و با همه اینها باز از حضرتش معذرت بخواه که در وظیفه خود نسبت به آن حضرت کوتاهی نمودی و به زبان عجز و لابه بگو:

هزار مرتبه شویم دهان به مشک و گلاب هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است<sup>۱</sup>

### سخنی از شهید ثانی

شهید ثانی رحمته الله علیه می نویسد:

لازم است به هنگام چیدن کتب، برحسب ارزش و شرف علوم و نیز حیثیت و اعتبار مؤلفان آنها، ترتیبی که حاکی از ادب در کیفیت چیدن آنهاست رعایت شود. به این معنی که کتاب‌های پرارزش را بر روی کتب دیگر بگذارد و به همین گونه به میزان اعتبار آنها کتاب‌ها را روی هم بچیند.

اگر در میان کتاب‌ها قرآن کریم وجود داشته باشد، باید آن را بر فراز همه کتب بگذارد؛ ولی بهتر است که قرآن کریم را در کیف دسته داری و در صدر مجلس، روی دیواری پاک و پاکیزه بیاویزد.

بهتر است که انسان به هنگام نگارش و استنساخ کتب دینی طاهر و رو به قبله و بدن، جامه، مرکب، قلم و نوشت‌افزار دیگر او طاهر باشد، و نوشته خود را با نام خدای مهربان و ستایش او و درود بر پیامبر و خاندانش آغاز کند. باید نسخه بردار با چنان درودهایی کار خود را آغاز کند، اگر چه خود مؤلف کتاب - که او از روی آن استنساخ می‌کند - این گونه تعابیر را در آغاز کتاب نیاورده باشد.

و بدین سان با ستایش خداوند متعال و درود بر پیامبر و خاندان او علیهم السلام نگارش کتاب و یا استنساخ آن را به پایان برد.

در هر جا که نام خداوند متعال را می‌نگارد، باید به دنبال آن اوصافی را حاکی از تعظیم و احترام بنویسد مانند «تعالی، سبحانه، عزوجل، تقدس». و آن گاه که اسم مبارک

۱. منتهی الآمال، ج ۴، ص ۷، باب هشتم، فصل دوم.

### بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۳۱﴾

پیامبر اکرم ﷺ را می‌نگارد، درود و تحیات خداوند بر او و خاندانش را نیز پس از آن بنویسد و همین درود را - علاوه بر نگارش - به زبان آورد. در نگارش درود بر پیامبر و خاندانش ﷺ نباید فشرده نویسی کند و این درود را به رمز بنگارد و از این‌که این درود را مکرر بنویسد، ملول نشود اگر چه ناچار باشد آن را حتی در یک سطر تکرار کند.

عده‌ای از افراد محروم و متخلف درود بر پیامبر ﷺ را به طور رمزی و فشرده می‌نگارند و مثلاً می‌نویسند: «صلعم، صلعم، ص، صلسم». چنین کاری به منزله ترک اولی و شانه خالی کردن از زیر بار وظیفه شایسته و مغایر با نصوص دینی است.

کمترین نتیجه سویی که بر اثر اهمال در تکمیل درود بر پیامبر به هنگام نگارش عارض انسان می‌گردد، همان محرومیت از پاداش عظیمی است که فقط از طریق نگارش درود بر پیامبر اکرم ﷺ عاید انسان می‌شود.

از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «اگر کسی در نوشته‌ای که نام من در آن یاد می‌شود، بر من درود فرستد تا وقتی که نام من در آن نوشته هست، فرشتگان آسمان از خداوند متعال برای او طلب آمرزش می‌کنند.

کاتب و نویسنده آن گاه که به نام یکی از بزرگان سلف برمی‌خورد باید در پی آن بنویسد: «رحمه الله»، «تغمده الله بغفرانه» و امثال این گونه عبارات. نگارش عبارات تجلیل‌آمیز به دنبال این اسامی به منزله دعایی است که آن را کاتب و نویسنده انشا می‌کند. بنابراین، نیازی به مشاهده آن در کتاب مورد استنساخ نیست و این وظیفه ارتباطی با طرز نوشته مؤلف کتاب ندارد، بلکه باید نسخه بردار احساس وظیفه کند که باید این تعابیر احترام‌آمیز را در پی نام‌های مذکور بنویسد، اگر چه این تعبیرها در نسخه اصل وجود نداشته باشد.<sup>۱</sup>

### سخنی از علامه بحر العلوم

علامه بحر العلوم رحمه الله ضمن برشمردن لوازم سلوک الی الله تعالی می‌نویسد:

۱. منیة المرید، ص ۳۴۵-۳۴۸ و ترجمه فارسی، ص ۴۹۱-۴۹۶.



یازدهم: ادب نگاهداشتن نسبت به جناب مقدس باری و رسول و خلفای او. و این شرط از معظم شرایط است. شخصی در خدمت امام علیه السلام سخنی که در آن شائبه ثبوت قدرتی برای امام بود اظهار نمود. امام علیه السلام بر خاک افتاد و جبین مقدس بر خاک مالید. دیگری به زبانش سخن از اعتراض گذشت، دهان خود را به خاکستر انباشت. طایفه‌ای از ارباب قلوب، قرآن را نشسته نخواندی، به دو دست گرفته مواجه قبله ایستادندی، با نهایت عجز و مسکنت تلاوت نمودندی و در حضور قرآن یا ننشستندی یا غایت ادب را ملحوظ داشتندی، چنان که در حضور سلاطین. و بعضی در تعظیم اسماء الله و اسماء شریفه رسول و ائمه علیهم السلام برخاستندی.

و برخی در نشستن و رفتن و خوردن و سایر حالات چنان زیستی که خدای تعالی را در آن جا حاضر دیدی و ادب را ملاحظه کردی.

و ملاحظه ادب در حین عرض حاجات از جمله لوازم است.<sup>۱</sup>

### احترام قرآن

مرحوم آیه الله سید احمد زنجانی رحمته الله علیه می نویسد:

مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله علیه زیاد اصرار داشت احترام ظاهری قرآن کاملاً حفظ شود، همان طور که اهل تسنن هنگام قرائت قرآن برای رعایت احترام جای و قلیان در مجالس نمی دهند. می فرمود: «در مجالس ترحیم شیعه نیز اگر این شیوه جاری بشود بسیار خوب و به موقع است»؛ ولی در مجالس شیعه چون عادت برخلاف جاری بود ترک آن در نهایت دشواری بود. این بود که فرمایش آن مرحوم عملی نمی شد.

آن گاه فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله دو چیز سنگین در میان ما گذاشت: کتاب الله و عترت طاهره؛ ولی ما با سنی‌ها دست به دست هم دادیم و هر دوی آنها را از بین بردیم: ما کتاب الله را و آنان عترت طاهره را».<sup>۲</sup>

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۴۶.

۲. الکلام بجزء الکلام، ج ۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

بخش هشتم: تکریم و بزرگداشت عالمان راستین ﴿۲۳۳﴾

یکی از علمای اصفهان می‌گفت: با عده‌ای برای حج به مکه مشرف شدیم. در مدینه یک نفر از ما درگذشت. پس از دفن، مجلس ترحیمی تشکیل دادیم و یکی از قاریان اهل تسنن را برای خواندن قرآن به مجلس دعوت کردیم. قاری آمد و نشست اما قرآن نمی‌خواند. به او گفتیم: بخوان. گفت: شما مشغول حرف زدن هستید و تا ساکت نشوید قرآن نمی‌خوانم! همه ساکت شدیم ولی باز دیدیم نمی‌خواند. گفت: طرز نشستن شما متناسب با مجلس قرآن نیست. لذا همه دو زانو نشستیم. دیدیم باز قرآن را شروع نمی‌کند. گفتیم: بخوان. گفت: هنوز مجلس برای قرائت قرآن مهیا نشده است، زیرا در دست بعضی چای و سیگار مشاهده می‌شود. چای و سیگار را که کنار گذاشتیم، قاری سنی آیه‌ای از قرآن تلاوت کرد و مجلس را ترک گفت. آیه‌ای را که تلاوت کرد این بود: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾<sup>۱</sup> یعنی هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، بدان گوش فرا دهید و ساکت باشید.<sup>۲</sup>

### مطبوعات

موضوعی که سزااست از آن یاد شود وضع مطبوعات و روزنامه‌های ایران است. جرائد امروز مشحون از آیات قرآن و کلمات معصومین علیهم‌السلام است و مردم خصوصاً کاسبان توجهی به رعایت حرمت آنها ندارند و گاهی دیده می‌شود که قصاب‌ها گوشت را در صفحه‌ای از روزنامه که در آن آیات قرآن و روایات و مانند آنها چاپ شده می‌پیچند و چه بسا آیات و روایات آلوده می‌شود و مشتری‌ها نیز پس از رفع نیاز آن صفحه را روانه سطل زباله می‌کنند و با این عمل به این مقدسات بی‌احترامی روا می‌دارند.

شایسته است مسئولان تبلیغات و نیز روحانیان و معلمان این امور را به مردم گوشزد کنند و آنان را از بی‌حرمتی برحذر دارند.

۱. اعراف (۷) آیه ۲۰۴.

۲. جهاد با نفس، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۴.



## تواضع و فروتنی\*

بدون شک یکی از زیباترین و برترین صفات فروتنی است. فروتنی برای هر انسانی زینده است و برای روحانی زینده‌تر، و تکبر و خود بزرگ بینی، خوی زشتی است که برای همه زشت است و برای طالب علم زشت‌تر. خاکساری سبب برتری و بلندی آدمی، و برتری جویی موجب سقوط به حضيض جهالت و شقاوت و باعث گرفتاری و بدبختی ابدی است.

برخی از اموری که موجب پیدایش خوی پست تکبر و خود محوری می‌شود عبارت است از: جاه و مقام، مال و منال، علم و دانش. برخی افراد کم ظرفیت با یاد گرفتن مشتی اصطلاح خشک مغرور می‌شوند و گروهی نیز دانش را دست آویز و بهانه خود قرار داده و از مردم انتظار بی‌جا دارند و خود را به تقدیم و تأخیری می‌فروشند.

عده‌ای هم به دانش خود می‌بالند و «کوس لمن الملك» می‌زنند و از این جهت، خود را مقدم بر دیگران می‌پندارند. در حالی که طبق حدیث شریف «مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ»؛<sup>۱</sup> یعنی کسی که خود را عالم حساب کند و از روی فخر فروشی بگوید: من دانشمندم نادان است.

---

\* «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»؛ بندگان خدای رحمان آنانند که در روی زمین متواضعانه راه می‌روند (فرقان (۲۵) آیه ۶۳).

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۰.

دسته‌ای نیز از فرط تکبر اگر در مباحثات و مناظرات، طرف مقابلشان سخن حقی بر زبان جاری سازد، زیر بار نمی‌روند و اگر از آنها سؤالی شود که به پاسخ آن آشنا نباشند شهادت «لأدری» گفتن را ندارند و با طفره رفتن و مطالب نامربوط گفتن می‌خواهند سائل را ساکت کنند و نادانی خود را بپوشند.

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «ای یاران من! حاجتی دارم می‌خواهم که شما آن را برآورید». عرض کردند: یا روح الله، حاجت شما برآورده است. حضرت عیسی -علی نبینا و آله و علیه السلام- از جا برخاست و پاهای حواریین را شست و شو داد.<sup>۱</sup> آنان به عیسی عرض کردند: ما به این خدمت شایسته‌تر بودیم. عیسی فرمود: «سزاوارترین مردم به خدمت کردن، خود دانشمند است. یگانه هدف من از این کار این بود که با تواضع با شما، شما نیز مانند خود من با مردم فروتنی کنید. حکمت با فروتنی رو به آبادی می‌گذارد؛ نه با تکبر. و نیز زراعت در زمین هموار می‌روید نه در کوه‌های برافراشته».<sup>۲</sup>

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند:

فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبَرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِمَا خَصَّ أَنْبِيَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ،  
وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرِهَ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضِعَ، فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ  
حُدُودَهُمْ، وَعَفَّرُوا فِي التَّرَابِ وَجُوهَهُمْ، وَخَفَّضُوا أَعْيُنَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ؛<sup>۳</sup>

اگر خداوند تکبر را برای بندگانش رخصت می‌داد پیامبران و اولیائش [سزاوارتر بودند] و در این امر به آنان رخصت می‌داد؛ ولی خدای متعال خود بزرگ بینی را برای آنان ناپسند شمرد و به فروتنی آنان راضی شد. در نتیجه آنان هم رخسارهای خود را [در

۱. در برخی از نسخه‌های خطی کافی شریف به جای «فغسل» آمده است: «فَقَبَّلَ» یعنی پاهای حواریین را بوسید. و این نسخه اولی است.

۲. منیة المرید، ص ۱۸۳.

۳. نهج البلاغه، ص ۲۹۰، خطبه قاصعه (۱۹۲). داستان‌های شماره، ۶، ۷ و ۳۵ کتاب داستان راستان متناسب با موضوع این بحث است.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ﴿۲۳۷﴾

برابر او] بر زمین گذاشتند و چهره‌هایشان را در خاک مالیدند و بال‌های مهر و محبت خود را برای مؤمنان گسترانیدند.

## امام خمینی

امام خمینی علیه السلام متواضع به معنای واقعی کلمه بود و با آن همه عظمت و دانش که جهانیان را خیره کرده بود، خود را طلبه می‌دانست. و با این همه خدمت به اسلام و زنده کردن تشیع والا هیچ‌گونه حریمی برای خویش قایل نبود و با کمال فروتنی خطاب به جوانان رزمنده جبهه‌ها نوشت: «من دست و بازوی شما را که دست خدا بالای آن است می‌بوسم و بر این بوسه افتخار می‌کنم».

امام در سال ۱۳۸۵ ق در تلگرافی از نجف به یکی از علمای ایران گوید:

تشرّف حقیر به اعتاب مقدسه، چه فوزی است عظیم، چه از لحاظ زیارت اعتاب مقدسه ائمه علیهم السلام و چه از لحاظ تشرّف به محضر حضرات مراجع عظام و علمای اعلام و افاضل کرام حوزه علمیه نجف اشرف و کربلا معلّ و دیگر اعتاب مقدسه....

و خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در اسفند ۱۳۵۹ ش فرمود:

همه در فکر مردم باشید. اینان بندگان خدا هستند. اینها که در مرزها کشته می‌شوند و اینها که گرفتار اوضاع جنگ هستند و اینها که آواره شده‌اند و در این چادرهای بی‌همه چیز زندگی می‌کنند. اینها بنده‌های خدا هستند و از من افضل‌اند و محتمل است که از شما هم افضل باشند، چرا ما به فکر آنها نباشیم؟!

هنگامی که ایشان می‌خواست به پاریس پرواز کند گفت: «من واقعاً از ملت ایران که این چنین عشق به شهادت دارند و دنبال انقلاب هستند خجالت می‌کشم.» در حالی که خودشان در پشت مرزها معطل بودند ابراز داشت: «من از ملت ایران شرم‌نده‌ام و باید به تکلیفم عمل کنم»<sup>۱</sup>. و به مناسبتی فرمود: رهبر ما طفل دوازده ساله‌ای است که در راه دفاع از اسلام خود را به زیر تانک دشمن انداخت.

۱. فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، ص ۷۹.

۲۳۸ ❁ سیمای فرزانتگان

تصویر

نمونه‌ای از تواضع امام خمینی علیه السلام

## آخوند خراسانی

این وجود مبارک بسیار تواضع داشت مخصوصاً با اهل علم. از کوچک‌ترین طلبه در سلام پیشی می‌گرفت و در مجالس برای ورود آنها به پا می‌ایستاد و اهل علم را بسیار تجلیل می‌کرد.<sup>۱</sup>

شب‌ها از شب‌ها که همه به خواب فرو رفته بودند، طلبه‌ای حلقه در منزل آخوند را چندین بار کوید. همسر این طلبه می‌خواست وضع حمل کند و چون این طلبه در نجف تهیدست و تنها بود و منزل قابله را نمی‌دانست به منزل آخوند آمده بود تا کمک بگیرد. دیری نپایید که کسی دم در آمد و بدون این که نام کوبنده را پرسد در را باز کرد وقتی در باز شد طلبه جوان آخوند را دید که شالی سفید بر سر بسته و قلمی بالای گوش راست خود گذارده است. او از فرط تعجب و شرمندگی سلام کردن را فراموش کرد. آخوند گفت: «سلام علیکم، چه فرمایشی داشتید، چه کمکی می‌توانم بکنم؟».

طلبه جوان پس از اظهار انفعال از ایجاد این مزاحمت ماجرا را شرح داد و با کمال فروتنی خواهش کرد که مستخدم منزل آخوند او را به خانه قابله راهنمایی کند.

آخوند گفت: «نه، مستخدم نمی‌تواند بیاید او الآن خواب است من خودم می‌آیم». طلبه جوان اصرار کرد که مستخدم را بیدار کنید تا به اتفاق او به منزل قابله بروم. آخوند به او فرمود: «وقت کار مستخدم به پایان رسیده است او تا ساعت معینی از شب باید کار کند، الآن وقت استراحت اوست. یک دقیقه صبر کنید خودم می‌آیم».

اندکی بعد آخوند در حالی که عبایی به دوش انداخته و فانوسی به دست گرفته بود از منزل بیرون آمد و همراه طلبه راهی دراز را طی کرد و از چند کوچه و پس کوچه گذشت تا به منزل قابله رسید.

قابله را دم درخواست و مشکل را برای او بازگو کرد و سپس به عنوان راهنما جلو افتاد و طلبه و قابله را به منزل بیمار رسانید و آن‌گاه خود به منزل بازگشت و اندکی بعد

۱. مرگی در نور، ص ۴۰۱.



مبلغی پول و مقداری شکر و قند و پارچه برای طلبه فرستاد. محصل جوان می‌گفت: «بعد از آن شب من هر وقت چشمم به آخوند می‌افتاد از شدت خجالت سرم را پایین می‌انداختم، اما این مرد بزرگ بیش از پیش به من محبت می‌کرد و مثل این بود که اصلاً کاری برایم انجام نداده است».<sup>۱</sup>

اگر گاهی آب نجف قطع می‌شد که نوع مردم آب شور می‌خوردند و بر آنان مشکل می‌شد، مشکل آب خوردن بر آن جناب هم بود و خود را كأحد من الفقراء قرار می‌داد. با آن‌که برایش ممکن بود که تمام سال را آب کوفه بیاشامد، روزی پانزده یا بیست بار آب کوفه برای طلاب می‌فرستاد و به مردم همواره پول می‌داد، مع ذلک خود آن جناب از آب شور استفاده می‌کرد.

وقتی که آب نجف قطع شد و قنات موجود هم اصلاح‌پذیر نبود، مردم خصوصاً فقرا العطش گویان هجوم آوردند به خانه حجة الإسلام و ملجأ الانام؛ در دو شبانه روز قریب سی لیره آب به مردم داد، و به هر که آب نمی‌رسید، عوض یک کوزه آب، پول یک بار آب به او می‌داد و غالب زن‌ها و پیرمردها و مریض‌ها را پول آب می‌داد که از سقا آب کوفه بخرند. خود این مجسمه فتوت، به نفس نفیس آستین بالا زده، آب یا پول می‌داد به مهربانی. و بسیار صدمه بدنی هم در این ازدحامات می‌خورد؛ چه معلوم است که آب در غایت مطلوبیت و معارض در غایت کثرت؛ با این همه صدمات با گشاده رویی آب به مردم می‌داد.<sup>۲</sup>

تواضع سر رفعت افزادت      تکبر به سراندر اندازدت

(سعدی)

## شیخ انصاری

شیخ انصاری رحمته الله دارای همتی بلند و اخلاقی نیکو بود و به امور طلاب شخصاً رسیدگی می‌کرد و مانند پدری مهربان آنان را تحت تربیت قرار داده بود. چند روزی

۱. همان، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۲. مرگی در نور، ص ۳۹۷ - ۳۹۸.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ❁ ۲۴۱

شیخ دیرتر از وقت مقرر برای تدریس حاضر می‌شد. از وی سبب را پرسیدند. فرمود: «یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل گشته، و این امر را با چند نفر در میان نهاده است تا درس مقدمات برایش بگویند؛ ولی هیچ یک از آنان حاضر نشدند و شأن خود را بالاتر از آن دیدند؛ از این رو متصدی این امر شده و درس او را به عهده گرفته‌ام».<sup>۱</sup>

تواضع مرد را دارد گرامی      زکبر آید بدی در نیکنامی

(ناصر خسرو)

### وحید بهبهانی

استاد کل و عالم بزرگ آقا محمد باقر وحید بهبهانی رحمته الله علیه در اواخر عمر برای این که از وظیفه درس و بحث دست نکشیده باشد و از فضیلت آن محروم نماند و هم برای ترغیب علما و فضلا تشویق پویندگان علم و دانش، به تدریس شرح لمعه اکتفا کرد و به همین قدر تبرک می‌جست.<sup>۲</sup>

### شیخ مرتضی طالقانی

مرحوم استاد فرزانه محمد تقی جعفری گوید:

دوران نجف ما بسیار خوش گذشت؛ از این جهت که طلبه‌های خیلی خوب و واقعاً درس خوان و اساتید بسیار وارسته در حد نصاب علم و عمل داشتیم. درس اخلاق برای روحانیت واقعاً ضرورت دارد. انسان باید نخست از نظر اخلاقی تصفیه گردد. یک نکته مهم درباره استاد محبوب ما مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی رحمته الله علیه یادم افتاد و آن این که یکی از دلایل عظمتش هم این بود که درس خارج اسفار، منظومه و کفایه می‌گفت و به بچه طلبه‌ها هم درس می‌داد. تا این قدر مرد با ظرفیت و با گنجایشی بود.<sup>۳</sup>

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۸.

۲. وحید بهبهانی، ص ۲۵۳.

۳. مجله کیهان فرهنگی، شماره ۷، ص ۵.

آن بزرگ در حالی که برای من اسفاد می‌گفت اگر از او می‌خواستند، از تدریس امثله نیز ابا نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

### آخوند مولی ابراهیم نجم آبادی

دربارهٔ این عالم بزرگ نوشته‌اند:

حضرت آخوند از نجم آباد متنکراً به تهران آمد. در یکی از مدارس از طلبه‌ای ساکن در یکی از حجرات پرسید: «هم حجره می‌خواهی؟» آن طلبه که ظاهری بی‌پیرایه و افتاده‌وار می‌دید گمان آن‌که بافردی از بزرگان علما روبروست نبرد، از این رو گفت: اگر کسی باشد که به خدمت حجره مدد کند و سبب آسودگی و فراغ من گردد خواهم ساخت. آخوند به فروتنی و خاموشی مثل یک خادم به کار پرداخت و دو هم حجره با یک‌دیگر روز و شب می‌گذاشتند به حدی که تازه وارد از حد دانش و مایهٔ مصاحب خود آگاه و دیگری بی‌خبر بود تا آن‌که شبی صاحب حجره در مطالعهٔ کتابی از معقول که به درس می‌خواند تا دیر وقت فروماند و حضرت آخوند را روشنی چراغ مانع خواب آمد و خسته ساخت. پس سربرآورد و فرمود: «شما را چیست که امشب از مطالعه بس نمی‌کنید و نمی‌خواهید؟» طلبهٔ مغرور، به بی‌اعتنایی، گفت: تو را چه کار. پس از چند کلمه گفت‌وگو که به این روش در میان رفت، آخوند فرمود: «می‌بینم که فلان کتاب در پیش داری و در فهم فلان عبارت در مانده‌ای؛ چه آن را غلط می‌خوانی، آن گاه برخاست و محل اشکال را صحیح خواند مطلب را به بیانی روشن و وافی تقریر فرمود و گفت: «حال مشکل حل شد، برخیز و آسوده بخواب، اما با این شرط و عهد که آنچه امشب گذشت نادیده انگاری و به زبان نیاری، من همان خادم باشم و تو همان مخدوم که بودی». بیچاره صاحب حجره در گرداب حیرت فرو رفت و تا صبح در این خیال که این چه حکایت بود، خواب نکرد؛ فردا که از درس مقرر برگشت کتاب را نزد آن مصاحب ناشناختهٔ خویش گذاشت و تقریر درس روز را

۱. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۹۲.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ❁ ۲۴۳

طلبید و بیانی بهتر و کامل‌تر از استاد خود شنید. آن وقت خاضع گشت و به استفاده پرداخت و آخر بر حفظ عهد خاموشی تاب نیاورد، همدرسان را خیر کرد و ذیل این کار به آن‌جا کشید که حضرت آخوند به درس گفتن وادار، و مشهور شد که به تازگی ابراهیم نامی در تهران مشغول به تدریس معقول شده و از سایر مدرّسین سرآمده است.<sup>۱</sup>

### آقا محمد رضا قمش‌های

در احوال این فیلسوف والاقدر نوشته‌اند: هیچ دعوی فضل نمی‌کرد. هر که او را در محفلی می‌دید گمان دانش و مقامی که او را بود نمی‌کرد. هیچ گونه جنبه علمایی نداشت و به کرباس فروشان سده می‌مانست.<sup>۲</sup>

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟	گر او هست حقاً که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤشاهوار
بلندی از آن یافت کو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخ پر میوه سربر زمین

(سعدی)

### مقدس اردبیلی

مولی احمد مقدس اردبیلی رحمته‌الله در سفر بود. یکی از زوّار که او را نمی‌شناخت به او گفت: «جامه‌های مرا ببر نزدیک آب و بشوی و چرک آنها را بگیر». مولی احمد قبول کرد و جامه‌های آن مرد را بُرد و شست و آورد تا به او بدهد، در این هنگام آن مرد ایشان را شناخت و خجالت کشید، مردم نیز او را توبیخ کردند. مقدس اردبیلی فرمود: «چرا او را ملامت می‌کنید؟ مشکلی پیش نیامده است، حقوق برادران مؤمن بر یک‌دیگر بیش از اینهاست».

۱. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۳۹ - ۴۰.

۲. همان، ص ۱۹۰، ۵۸.

محدث والامقام حاج شیخ عباس قمی پس از نقل این واقعه می‌گوید:  
مولانا در این کار به امام هشتم علیه السلام اقتدا کرده است، زیرا در روایات آمده است که  
روزی امام هشتم وارد حمام شد. شخصی در حمام که آن حضرت را نمی‌شناخت  
گفت: «بیا مرا کیسه بکش». امام رفت و به کیسه کشیدن او مشغول شد. سپس مردم  
آمدند، امام را شناختند و از امام - برای کردار آن مرد - معذرت خواهی کردند. امام با  
مردم سخن می‌گفت تا نگران نباشند، و همین‌گونه ادامه می‌داد تا کیسه کشیدن آن مرد  
را تمام کرد.<sup>۱</sup>

از تواضع بزرگوار شوی      وز تکبر ذلیل و خوار شوی

### شهید مظلوم بهشتی

شهید بزرگوار آیه الله بهشتی در دورانی که به دلیل ترور مقامات کشوری محافظ  
داشت فرمود: اینک که ضرورت ایجاب می‌کند ما چنین وضعی داشته باشیم، من حتی  
الامکان می‌کوشم که همان روش سابق را ادامه دهم؛ مثلاً هرگز اجازه نمی‌دهم  
پاسداران در اتومبیل را برای من باز و بسته کنند، بلکه مقیدم به این‌که حتماً خودم  
این‌گونه کارها را انجام دهم.<sup>۲</sup>

### علامه محمد جواد بلاغی

درباره فروتنی بلاغی علیه السلام سخنان بسیار گفته‌اند. نوشته‌اند که خود به بازار می‌رفت و  
آنچه نیاز داشت می‌خرید و آن را در کوچه و بازار، مانند دیگران، حمل می‌کرد و  
نمی‌پذیرفت که کسی به او در کارهایش کمک کند. وقتی درخواست می‌کردند که  
اجازه دهد تا به او در کاری یا حمل چیزی کمک کنند، می‌گفت: «هر کس باید بار خود  
و خانه خود را خود به دوش کشد».

در روایات، لعن کرده‌اند کسی را که بار خود را بر دوش دیگران نهد و اشخاص را

۱. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۷ و الفوائد الرضویه، ص ۲۴.

۲. از سخنرانی آن شهید که در روز ۷ تیر ۱۳۶۴ از صدای جمهوری اسلامی ایران پخش شد.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ﴿۲۴۵﴾

برای خود در زحمت اندازد و کُلّ بر دیگری باشد. این عالم ربّانی به این دستور الهی اسلام این گونه عمل می‌کرد و این گونه بدان پای‌بند بود.<sup>۱</sup>

آن قدر در برابر حق متواضع بود که در برخی نوشته‌های خود تذکر می‌داد: هر کس پرسش یا انتقاد و ایرادی دارد برای من بنویسد و پاسخ دریافت دارد و از این راه به علم و حقیقت کمک کند، زیرا من منظوری جز حق جویی ندارم.<sup>۲</sup>

### علامه طباطبائی

برخی از شاگردان علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه دربارهٔ فروتنی ایشان گفته‌اند:

این مرد، جهانی از عظمت بود. و درست مانند یک بیچه طلبه در صحن مدرسه روی زمین می‌نشست. نزدیک غروب به مدرسه فیضیه می‌آمد و چون نماز برپا می‌شد، مانند سایر طلاب نماز را به جماعت آیه الله حاج سید محمد تقی خوانساری می‌خواند. آن قدر متواضع و مؤدب و در حفظ آداب سعی بلیغ داشت که من بارها خدمتشان عرض کردم: «این درجه از ادب و ملاحظات شما ما را بی ادب می‌کند! شما را به خدا فکری به حال ما کنید!»

از قریب چهل سال پیش تا به حال دیده نشد که ایشان در مجلس به متکا و بالمش تکیه زنند، بلکه پیوسته در مقابل حاضران مؤدبانه قدری جلوتر از دیوار و زیر دست میهمان وارد می‌نشستند. من شاگرد ایشان بودم و بسیار به منزل ایشان می‌رفتم و به مراعات ادب می‌خواستم پایین‌تر از ایشان بنشینم، ابداً ممکن نبود. ایشان بر می‌خواستند و می‌فرمودند: «بنابراین ما باید در درگاه یا خارج از اتاق بنشینیم». در چندین سال قبل در مشهد مقدس برای دیدنشان به منزل ایشان رفتم. دیدم در اتاق روی تشکی نشسته‌اند (پزشک به علت کسالت قلب دستور داده بود روی زمین نشینند). ایشان از روزی تشک برخاستند و مرا به نشستن روی آن تعارف کردند. من از نشستن خودداری کردم و با ایشان هر دو مدتی ایستاده بودیم، تا سرانجام فرمودند:

۱. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۲.

۲. مجله مشکوة، شماره ۱، ص ۱۲۵.

«بنشینید تا من جمله‌ای را عرض کنم». من ادب و اطاعت کردم و ایشان نیز روی زمین نشستند و بعد فرمودند: «جمله‌ای را که می‌خواستم عرض کنم این است که آن جا نرم‌تر است!»<sup>۱</sup>

در طول سی سال که افتخار درک محضر ایشان را داشتم کلمه «من» از ایشان نشنیدم. در عوض عبارت «نمی‌دانم» را بارها در پاسخ سؤالات از ایشان شنیده‌ام. همان عبارتی که افراد کم‌مایه از گفتن آن عار دارند؛ ولی این دریای پر تلاطم علم و حکمت، از فرط تواضع و فروتنی به آسانی می‌گفت. جالب این است که به دنبال آن، پاسخ سؤال را به صورت احتمال و یا به عبارت «به نظر می‌رسد» بیان می‌کرد.<sup>۲</sup>

نگارنده در حدود سی سال با استاد حشر و نشر داشتم، در درس ایشان شرکت می‌کردم، در جلسات خصوصی شب‌های پنج‌شنبه و جمعه نیز از محضر پیربرکتشان به مقدار ظرفیت وجودی خودم بهره‌مند می‌شدم. به یاد ندارم که در طول این مدت حتی یک بار عصبانی شده باشد و بر سر شاگردان داد بزند یا کوچک‌ترین سخن تند یا توهین‌آمیزی را بر زبان جاری سازد. خیلی آرام و متین درس می‌گفت و هیچ‌گاه داد و فریاد نمی‌زد. خیلی زود با افراد انس می‌گرفت و صمیمی می‌شد. با هر کسی حتی کوچک‌ترین فرد طلاب چنان انس می‌گرفت که گویا از دوستان صمیمی اوست. به سخن همه گوش می‌داد و اظهار محبت می‌کرد. بسیار متواضع بود. هیچ‌گاه ندیدم که به خود ببالد و از خویشتن تعریف و تمجید کند، در تعلیم و تربیت بخل نداشت، عالی‌ترین مطالب علمی را که گاهی هم از ابتکارات فکری خودش بود با کمال سادگی در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌داد، بدون این‌که خود ستایی کند و بگوید: این مطالب از ابتکارات من و مسائل مهمی است.

در بذل دانش حریص بود، سؤال هیچ‌کس را بلا جواب نمی‌گذاشت و جواب سائل را طبق مراتب درکش می‌داد. مطالب علمی را در عبارت‌های کوتاه بیان می‌کرد و از عبارت‌پردازی خوشش نمی‌آمد.

۱. مهر تابان، ص ۵۰ - ۵۱، بخش نخست.

۲. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۳۷.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ❁ ۲۴۷

به کثرت و قلت شاگردان توجهی نداشت. گاهی حتی برای دو - سه نفر هم درس می‌گفت. غیر طلاب را نیز از کسب فیض محروم نمی‌کرد، هر کس در هر لباس و هر سن خدمتش می‌رسید، می‌توانست از محضرش استفاده کند و افراد زیادی استفاده‌ها کردند. از داخل و خارج کشور نامه‌های فراوانی خدمت ایشان می‌رسید که پرسش علمی و دینی داشتند. جواب نامه‌ها را با خط خود می‌نوشت و می‌فرستاد. گاهی که به عنوان استاد مخاطب قرار می‌گرفت می‌گفت: «این تعبیر را دوست ندارم، ما این جاگرد آمده‌ایم تا با تعاون و همفکری حقایق و معارف اسلام را دریابیم». پیاده روی را دوست داشت. غالباً پیاده به جلسات سیار می‌رفت و در بین راه نیز به سؤال‌های علمی پاسخ می‌داد.

کارهای علمی استاد نیز در یک سطح نبود. از یک طرف عالی‌ترین مطالب را در تفسیر می‌نوشت و دقیق‌ترین مطالب فلسفی را برای افاضل طلاب و اساتید دانشگاه و دانشمندان خارجی مانند پرفسور کربن فرانسوی بیان می‌کرد. از طرف دیگر حقایق و معارف دین را در سطح پایین حتی برای دانش‌آموزان مدارس به نگارش در می‌آورد.

صد بار اگر از صد زبان مدحت سرایم

از صد یکی وصف تو را گفتن نشایم

تو بحر بی‌پایان و من موری شناور

از مور، طیّ بحر کی باشد میسر؟

من شب‌نم خردم ز دریا می‌زنم دم

دیوانه‌ام بی‌ترس و پروا می‌زنم دم

ورنه چه جای عرض حرف از شب‌نمی خُرد؟

کز فرطِ خجالت پیش دریا بایدهش مُرد<sup>۱</sup>

آری، این مرد بزرگ واقعاً نمونه بود. به یاد دارم در سال اول یا دوم طلبگی خود نامه‌های دست و پا شکسته‌ای برای ایشان نوشتم و سؤالات بی‌سروپایی می‌کردم و

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۱۲۲ - ۱۲۵، ۲۷.



این مرد الهی با آن همه اشتغالات علمی به خط مبارک جواب نامه را مرقوم می‌داشت و زود می‌فرستاد. دو نامه از نامه‌های ایشان که در سال ۱۳۵۸ ش نوشته‌اند، در این جا ثبت می‌شود:

### دو نامه از علامه طباطبائی

بسمه تعالی

این‌که کسی به عورت رسول اکرم ﷺ نگاه کند کور می‌شود ظاهرش این است که چشم نگاه‌کننده به مجرد نگاه پیش از آن که مشاهده کند کور می‌شود نه این‌که نگاه می‌کند و می‌بیند کور می‌شود و این خاصیت تکریمی است که خدای متعال به رسول خود عطا فرموده است.

و این‌که حضرت امیرالمؤمنین پس از رحلت رسول ﷺ چیزی شبیه کف از دهانشان بیرون آمده بود به دست گرفت و به صورت کشید و مالید، کفی بوده که در روایت نفس نامیده شده و جان یعنی روح آن حضرت نبوده و در عرف نفس به خون هم اطلاق شده. و این هم یک خرق عادت و معجزه دیگری است.

والسلام علیکم

محمد حسین طباطبائی

بسمه تعالی

نامه گرامی زیارت شد و از این‌که علاقه زیاد به خواندن فلسفه دارید اطلاع حاصل گردید. آنچه لازم است این است که این فن را به روشی که دیگران می‌خوانند و تاکنون از تجربه گذشته بخواند یعنی مقدمات را تحصیل کند بعد به فلسفه پردازند و عجله ننمایند. آنچه در دست مردم است راهی است نتیجه بخش، چنان‌که عرض شد مقدمات عربی و منطق را تکمیل کنند بعد به کتب فلسفه مانند منظومه و اشارات و اسفار و شفا پردازند.

ان شاء الله به نتیجه کامل می‌رسند.

والسلام علیکم

محمد حسین طباطبائی

بخش نهم: تواضع و فروتنی ۲۴۹

تصویر

دو نامه از علامه طباطبائی رحمته الله علیه

استاد بزرگوار مرحوم محمد تقی جعفری رحمته الله علیه می گوید:

در یکی از سال‌های اخیر که به قم مشرف شده بودم، به قصد دیدار علامه طباطبائی به منزلشان رفتم. در خانه را زدم پیرمردی در را باز کرد. گفتم: آقا تشریف دارند؟ گفتند: بله، گفتم: به ایشان عرض کنید اگر حالشان مساعد باشد، به خدمتشان برسم. آن شخص رفت و برگشت و در یک اتاق را باز کرد. من وارد شدم، اتاق فرش نداشت، همان جا نشستم. مرحوم علامه آمدند و پس از سلام و احوال پرسى گفتند: «چون در حال تشرّف به آستان قدس هستم، لذا فرش‌های اتاق را جمع کرده‌ایم.» این مطلب را گفتند و سپس اظهار داشتند: «برویم یک قالیچه بیاورم و بیندازم کف اتاق تا بنشینیم» و خواستند بروند که من با نرمی دستشان را گرفتم و گفتم: هیچ احتیاجی به قالیچه نیست و عبا را از دوش خود برداشتم و پهن کردم و گفتم: بفرمایید روی عبا هم می‌توانیم بنشینیم.

آن انسان وارسته با قیافه‌ای ملکوتی که هرگز از یاد نمی‌برم، فرمود: «در این موقع عمرم درس آموزنده‌ای به من تعلیم دادی.» من عرض کردم: این جمله هشدار دهنده جناب عالی بسیار آموزنده‌تر و سازنده‌تر از آن بود که من عرض کردم. سپس نشستیم و لحظاتی به گفت و گو پرداختیم که هرگز عظمت آن لحظات را فراموش نخواهم کرد. پس از آن ملاقات دیگر به دیدار ایشان نائل نشدم (رحمة الله علیه).<sup>۱</sup>

### صدر المتألهین

صدر المتألهین رحمته الله علیه بزرگ‌ترین فیلسوف شیعی است و استادش میرداماد در حق او گفته است:

صدرا گرفته فضلت اوج از گردون      بر فضل تو داده است خراج افلاطون  
در مسند تحقیق نیامد مثلت      یک سر ز گریبان طبیعت بیرون  
با این همه وی از خود به «بعض الفقراء من الأمة المرحومة؛ یکی از کوچک‌ترین

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۶۰ - ۶۱ (نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی).

بخش نهم: تواضع و فروتنی ﴿۲۵۱﴾

افراد امت مورد رحمت محمد ﷺ تعبیر می‌کند و تا این حد اظهار خاکساری و فروتنی می‌نماید.<sup>۱</sup>

زدعوی پُری زان تهی می‌روی      تهی آی تا پُر معانی روی

\*\*\*

از تواضع گرامی‌ات سازند      و زتکبر به خاکت اندازند

(سعدی)

### حاج آقا رضا همدانی

علامه سید محسن امین عاملی رحمته‌الله در شرح احوال فقیه بزرگ و محقق مدقق، حاج آقا رضا همدانی، صاحب کتاب ارزنده مصباح الفقیه می‌نویسد:

تواضع مرحوم حاج آقا رضا رحمته‌الله به حدی بود که جلوی پای هر که بر او وارد می‌شد، برمی‌خاست و حتی در اثنای تدریس به احترام طلاب و شاگردانی که وارد می‌شدند، بلند می‌شد. با این‌که عادت آن روزگار نجف این نبود که استاد در روز درس به احترام شاگرد برخیزد چه در اثنای درس چه خارج آن؛ ولی مرحوم حاج آقا رضا چنین نبود. به هنگام ورود یکی از شاگردان هر چند در وسط درس، در حالی که جزوه و کتابی که آن را تدریس می‌کرد در دستش بود برمی‌خاست و طلاب و شاگردان هم چنان نشسته بودند.

لوازم خانه‌اش را خود می‌خرید و به عهده هیچ کس نمی‌گذاشت. روزی او را دیدم که برای خرید گوشت دم دکان قصابی ایستاده و منتظر بود تا نوبتش فرا رسد. قصاب هم متوجه زائران بود و آنها را راه می‌انداخت و چندان التفاتی به مشتری‌های همیشگی خود نداشت. وقتی وضع را چنین دیدم با صدای بلند و با تندی به قصاب گفتم: زودتر هر چه شیخ می‌خواهد به او بده! شیخ فرمود: «اشکالی ندارد» گفتم: چرا اشکالی ندارد؟ چرا می‌خواهد گوشت شما را بعد از همه مشتری‌ها بدهد، و شما را

۱. اللمعة الالهية والكلمات الوجيزة، ص سی و شش، مقدمه؛ منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۲، ص ۳۸، پانوش.

بدون جهت معطل کند؟ آن‌گاه قصاب عذر خواهی کرد و گوشت وی را وزن کرده و بدو داد و اگر من نمی‌آدمم ممکن بود ساعت‌ها وضع به همان منوال ادامه یابد و استاد چیزی نگوید و هم‌چنان معطل شود.

بعد از درگذشت مرحوم میرزای شیرازی که عده‌ای در امر تقلید به او رجوع کردند ابداً و وضعش از نظر لباس و پوشاک و غذا و مسکن تغییر نکرد؛ بلکه مانند سابق همه لوازم زندگی را خودش تهیه می‌کرد و گوشت و مانند آن را از بازار می‌خرید و با دست خود به خانه می‌آورد.

روزی او را دیدم که مشغول خریدن هیزم است. گفتم: استاد این عمل را به عهده دیگران بگذار و بنخواه که هیزم برایت تهیه کنند. فرمود: «من هرگز راه و روش سابقم را دگرگون نمی‌کنم!» وی در آن هنگام مرجع تقلید بود.

او در همان دوران شب‌ها در راه‌ها به تنهایی راه می‌پیمود و مانند برخی از بزرگان اجازه نمی‌داد کسی برایش در پیشاپیش چراغ بگیرد. از این رو کسانی که او را نمی‌شناختند می‌پنداشتند که یکی از طلاب فقیر است.

شبی همراهش حرکت می‌کردم، دیدم زائری پیش وی آمد و پرسید: شما نماز وحشت می‌خوانید؟ ایشان پاسخ داد: نه.<sup>۱</sup>

### آقا محمد بیدآبادی

عالم وارسته مرحوم آقا محمد بن مولی محمد رفیع گیلانی معروف به بیدآبادی به قدری پشت پا به هوا و هوس زده و زهد پیشه کرده بود که ابداً به سلاطین زمان خویش - چه رسد به دیگران - اعتنایی نمی‌کرد؛ بلکه اظهار می‌داشت که از دیدار و ملاقات با آنان خوشش نمی‌آید. در صورتی که آنان وی را برای مقامات و کراماتش کاملاً تعظیم و تکریم می‌کردند. با همه اینها هیچ‌گونه ابایی نداشت که بر الاغ برهنه سوار شود و راه‌های طولانی را با آن پیماید.<sup>۲</sup>

۱. أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۲۱ - ۲۲.

۲. روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۲۳.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ﴿۲۵۳﴾

مولی امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از صفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را همین امر می‌شمارد:  
وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ،  
وَيَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْغَارِي، وَيُرْدِفُ حَلْفَهُ؛<sup>۱</sup>  
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر روی زمین غذا می‌خورد و مانند بردگان می‌نشست و پارگی کفشش را  
به دست خود می‌دوخت و لباسش را خود به دست خود وصله می‌زد و بر الاغ بی‌پالان  
سوار می‌شد و گاهی کسی را هم بر ترک خود می‌نشاند.

### آیه الله حائری

از مرحوم آیه الله گلپایگانی رحمته الله علیه شنیدم که فرمود: یکی از طلاب بیمار شد، مرحوم  
حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله علیه، دارویش را تهیه کردند و به منزل بردند و به خانواده  
خود دستور دادند که آن را آماده کنند و سپس خودش دارو را به حجره آن طلبه آورد و  
این کار را به خادمش نسپرد.

### شهید ثانی

شهید ثانی با داشتن چنان مقام و شخصیت برجسته علمی و معنوی در تأمین  
پاره‌ای از ضروریات معاش شخصاً کار می‌کرد. وقتی شب فرا می‌رسید الاغی را از  
خانه بیرون می‌آورد و به خارج روستا می‌رفت و هیزم فراهم می‌آورد و بر آن بار  
می‌کرد و بدین وسیله سوخت منزل را برای خانواده‌اش فراهم می‌آورد.<sup>۲</sup>  
بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه

(سعدی)

### سبقت در سلام

آیه الله اشرفی اصفهانی رحمته الله علیه گوید:

۱. نهج البلاغه، ص ۲۲۸، خطبه ۱۶۰.  
۲. غایة المراد، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۷، مقدمه.

آیه الله سید محمد تقی خوانساری رحمته الله علیه به قدری تواضع داشت که مقید بود کسی در سلام از او سبقت نگیرد. وقتی برای درس گفتن به مدرس می آمد، سرش را پایین می انداخت تا کسی زودتر به او سلام نکند، یک مرتبه در مدرس را باز می کرد و به همه سلام می داد.

سرافکنندگی کن که زلف نگار      سرافرازش در سرافکنندگی است

(خواجوی)

آیه الله بروجردی رحمته الله علیه فرمود: من در عالم خواب دیدم بلندگوهای صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام اعلام می کنند که جنازه سید مرتضی رحمته الله علیه را می آورند. با خود گفتم سید مرتضی سال های زیادی است که در عراق از دنیا رفته است. حالا به چه مناسبت در قم چنین اعلام می کنند؟ وقتی بیدار شدم شنیدم بلندگوهای صحن مطهر می گویند: «آیه الله خوانساری درگذشت».

### محدث قمی

محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه وقتی در کتاب الفوائد الرضویه - که سرگذشت علمای شیعه است - به نام خودش می رسد، چنین می نویسد:

همانا چون این کتاب شریف در بیان احوال علماست، شایسته ندیدم که ترجمه خود را - که احقر و پست تر از آنم که در عدد ایشان باشم - در آن درج کنم. از این رو از ذکر حال خود صرف نظر کرده، اکتفا می کنم به ذکر مؤلفات خود.<sup>۱</sup>

این است تواضع انسانی که آثار زیبا و جالبش بیش از نیم قرن است مورد استفاده خواص و عوام است.

آری «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ» چنینند نفس کشتگان، وارستگان، خدا بینان، و معاد باوران.

## افتخار اسلام

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه می‌گوید:

چند سال پیش به انجمن دینی دانشگاه شیراز دعوت شدم. یکی از استادان آنجا که قبلاً طلبه - و شاید شاگرد خود من - بوده است، مأمور شده بود تا مرا معرفی کند. او در آخر سخنانش این جمله را گفت: «اگر برای دیگران این لباس افتخار است، فلانی افتخار لباس روحانیت است» از این سخن من آتش گرفتم. بعد از او که برای سخنرانی برخاستم، گفتم: آقای فلان، این چه حرفی بود که از دهانت بیرون آمد؟ تو اصلاً می‌فهمی چه می‌گویی؟ من یک افتخار بیش ندارم و آن یک عمامه است و یک عبا. من که هستم که افتخار عبا و عمامه باشم. این تعارف‌های پوچ چیست که به همدیگر می‌کنید؟ ابوذر افتخار است. اسلام افتخار دارد فرزندان تربیت کرده است که دنیا برای آنها ارزش قائل است؛ زیرا در بعضی از کشفیات کره ماه دخیل است. ما چه هستیم و چه ارزشی داریم؟<sup>۱</sup>

به قصد هر چه شوی پست سربلند شوی

گرفته‌ایم عیار بلند و پستی‌ها

(صائب)

## کاشف الغطاء

شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته الله علیه که شیخ انصاری از او با تعبیر «بعض الأساطین» یاد می‌کند و صاحب جواهر می‌گوید: «من نمی‌توانم فروع فقهی کشف الغطاء او را شرح دهم»<sup>۲</sup> هنگامی که در اوج عظمت و شهرت بود، دیده می‌شد که با کمال فروتنی در میان صفوف نماز جماعت می‌گشت و دامن خود را پهن می‌کرد و برای بینوایان پول جمع می‌کرد.<sup>۳</sup>

۱. ماهیت نهضت امام حسین علیه السلام، ص ۲۹ - ۳۰.

۲. الفوائد الرضویه، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۷۳ و ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۲۵.



اگر زیر دستی بیفتد رواست زبَر دَسْت افتاده مردِ خداست

(سعدی)

### گفتن: «نمی دانم»

گفتن: «لاأدری» - نمی دانم - دربارهٔ مسائلی که انسان بدان‌ها آگاهی ندارد، نشانهٔ شهامت و تقوا و حسّ خداجویی و خدا باوری است. افراد فرومایه آن را بر زبان نمی آورند؛ زیرا به غلط چنین می پندارند که از موقعیت اجتماعی خویش تنزل می کنند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَمْ يُوْخِذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾؛<sup>۱</sup> آیا از آنها پیمان نگرفتند که سخنی جز حقّ نگویند؟

یکی از فضلا گوید: شایسته است که دانشمند «لاادری» را برای شاگردان خویش به میراث گذارد؛ به این معنا که همواره دربارهٔ مسائلی که به آنها علم ندارد، این جمله را تکرار کند تا یاران او با این جمله مأنوس گردند و پس از در گذشت استاد این عبارت را به عنوان میراثی از وی در اختیار داشته باشند و در موارد لازم از به کار بردن آن دریغ نورزند.

دانشمند دیگری گوید: باید «لاادری» را تحصیل کنی، زیرا اگر شهامت گفتن «لاادری» را در خود فراهم آوری، دیگران تو را عالم و آگاه می سازند، تا سرانجام بتوانی به جای «لاأدری» و نمی دانم جملهٔ «أدری» و می دانم را بحق بر زبان جاری سازی. اگر تو با نداشتن آگاهی جملهٔ «أدری» را بر زبان آوری، چنان تو را تحت فشار پرسش قرار می دهند تا آن گاه که به ناچار جملهٔ «لاأدری» را بر زبان جاری سازی.<sup>۲</sup>

اینشتاین در کتاب فلسفهٔ نسبیت می نویسد: «آنچه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده ایم بسیار چیزها به ما آموخته است. ولی می دانیم که هنوز از حلّ و کشف کامل اسرار طبیعت بدوریم».

۱. اعراف (۷) آیه ۱۶۹.

۲. منیة المرید، ص ۲۱۶.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ﴿۲۵۷﴾

ویلیام جیمس گوید: «نسبت دانش ما به جهلمان، چون قطره در برابر اقیانوسی ژرف است».<sup>۱</sup>

الکسیس کارل گوید: «جهل ما از خود زیاد، و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که محققین و مطالعه‌کنندگان زندگی انسان طرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند».

فلاماریون گوید: «من می‌توانم ده سال از مجهولات سؤال کنم؛ ولی شما هیچ یک از آنها را نتوانید جواب داد».<sup>۲</sup>

### شیخ انصاری

شیخ انصاری رحمته‌الله علیه یعنی مردی که در علم و تقوا نابغه روزگار بود و هنوز هم علما و فقها به فهم دقایق کلامش افتخار می‌کنند، وقتی که چیزی از ایشان سؤال می‌کردند، اگر نمی‌دانست، تعمد داشت که بلند بگوید: «ندانم، ندانم، ندانم».

چنین می‌گفتند که شاگردان پیام‌زند اگر چیزی را نمی‌دانند ننگشان نیاید از این که بگویند: «نمی‌دانم».<sup>۳</sup>

### استاد شهید مطهری

استاد مطهری می‌گوید:

در ایام تحصیل در یکی از سال‌ها به نجف آباد اصفهان رفته بودیم. ماه رمضان بود، چون درس‌ها تعطیل بود و دوستان ما هم آن‌جا بودند، ما هم آن‌جا رفته بودیم. روزی خواستم از عرض خیابان رد بشوم و به آن طرف بروم. وسط خیابان که رسیدم یک روستایی جلوی مرا گرفت و گفت: «آقا! من مسئله‌ای دارم. مسئله مرا جواب

۱. درسهایی از اصول دین، ص ۴۶ - ۴۷.

۲. خدا را چگونه بشناسیم، ص ۱۵۶ - ۱۵۷، پانوشت.

۳. سیره نبوی، ص ۱۱۶. آیه الله سید محمد باقر درجه‌ای، استاد آیه الله بروجردی، نیز شیوه شیخ انصاری رحمته‌الله علیه را داشته‌اند.

بده». گفتم: بگو. گفت: «غسل جنابت به تن تعلق می‌گیرد یا به جون؟» گفتم: من معنای این حرف را نمی‌فهمم. غسل جنابت مانند هر غسلی است. فکر کردم شاید معنای صحیحی فکر کرده باشد. گفتم: از یک جهت به روح انسان مربوط است، چون نیت می‌خواهد و از جهت دیگر به تن انسان مربوط است، چون انسان تن را باید بشوید. گفتم: مقصودت این است؟ گفت: «نه، درست جواب بده، غسل جنابت به تن تعلق می‌گیرد یا به جون؟» گفتم: من نمی‌دانم. گفت: «پس این عمامه را چرا سرت هشتی؟!»<sup>۱</sup>.

#### به اندازه معلوماتم بالا رفته‌ام

ابن جوزی بر فراز منبری که سه پله داشت رفته بود و برای مردم سخن می‌گفت. زنی از پایین منبر بلند شد و مسئله‌ای از او پرسید. او گفت: «نمی‌دانم». زن گفت: تو که نمی‌دانی پس چرا سه پله از دیگران بالا نشسته‌ای؟ گفت: «این سه پله را که بالاتر نشسته‌ام به آن اندازه‌ای است که من می‌دانم و شما نمی‌دانید، به اندازه معلوماتم بالا رفته‌ام، اگر به اندازه مجهولاتم می‌خواستم بالا بروم، لازم بود منبری درست کنم که تا فلک الأفلاک بالا می‌رفت»<sup>۲</sup>.

#### قاسم بن محمد بن ابی بکر

از قاسم بن محمد بن ابی بکر، یکی از فقهای مدینه درباره‌ی مطلبی سؤال کردند. وی گفت: «جواب صحیح این مسئله را نمی‌دانم». سائل گفت: من بدین منظور به سوی تو آمدم که غیر از تو شخص دیگری را به شایستگی نمی‌شناختم. قاسم گفت: «به بلندی محاسن من و کثرت مردم در پیرامونم مَنگر، و سوگند به خداوند متعال که من پاسخ درستِ پرسش تو را نمی‌دانم». در این اثنا یکی از بزرگان قریش به او گفت: برادرزاده! در کنار این شخص بنشین و جواب مسئله را برای او بیان کن، سوگند به خداوند،

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ﴿۲۵۹﴾

تاکنون در هر مجلسی که تو را در جمع دیگران مشاهده کردم کسی را فاضل تر از تو، ندیده‌ام. قاسم گفت: «به خدا قسم، اگر زبانم را از بیخ و بن برکنند برای من محبوب تر از آن است که درباره چیزی سخن بگویم که از آن آگاه نیستم».<sup>۱</sup>

نردبان خلق این ما و منی است      عاقبت زین نردبان افتادنی است  
هرکه بالاتر رود ابله تر است      استخوان او بتر خواهد شکست<sup>۲</sup>

الله اعلم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إِذَا سُئِلْتُمْ عَمَّا لَا تَعْلَمُونَ فَاهْرُبُوا. قَالُوا: كَيْفَ الْهَرْبُ؟ قَالَ: تَقُولُونَ: اللَّهُ أَعْلَمُ؛<sup>۳</sup>

وقتی از شما راجع به چیزی که نمی‌دانید سؤال کردند، راه فرار در پیش گیرید. عرض کردند: چگونه فراری؟ فرمود: بگویید خدا بهتر می‌داند.

### حق پذیری

انسان‌های فروتن اگر در مناظرات و مباحثات دیدند که طرف مقابل حق می‌گوید، بدون چون و چرا می‌پذیرند و در برابر سخن حق کاملاً تسلیم‌اند. و اینک نمونه‌ها:

### میرزای شیرازی

شیخ آقا بزرگ ضمن برشمردن شاگردان میرزا می‌نویسد:

مولی محمد هرندی، شاگرد شیخ انصاری علیه السلام بود و در شهر خویش مرجعیت یافت. بعد از سال ۱۳۰۰ ق برای زیارت به عتبات بازگشت و با میرزا ملاقاتی داشت و در میان آن دو بزرگوار در مسئله‌ای مباحثه در گرفت. بعد از مباحثه به کاظمیه رفت.

۱. منیة المرید، ص ۲۸۶.

۲. مثنوی، تصحیح نیکلسون، ص ۷۶۲، دفتر چهارم.

۳. منیة المرید، ص ۲۱۵.

پس از رفتن وی میرزای شیرازی متوجه شد که حق با مولی محمد هرندی بوده است. دستور داد که نامه‌ای بنویسند و آن را با قاصدی سواره و شیخ اسماعیل ترشیزی به سوی وی بفرستند و بگویند که حق با او بوده است. قاصد در کاظمیه به او رسید و پیام میرزا به وی ابلاغ شد.

بعد میرزا گفت: «مرحوم شیخ را - منظور شیخ انصاری است - چه شاگردانی از فحول است که در جای جای زمین پراکنده‌اند و مجهول مانده‌اند».<sup>۱</sup>

### رجوع از فتوا

درباره عالم بزرگ مرحوم حاج میرزا ابراهیم خوئی نوشته‌اند:  
در سال ۱۲۴۸ ق در خوی تولد یافت و در بیست و پنج سالگی به نجف اشرف رفت. در محضر شیخ و بعد از او هم نزد سید کوه کمری به تحصیل فقه و اصول پرداخت و از شیخ محمد حسین کاظمی و شیخ مهدی کاشف الغطاء اجازه روایت گرفت.

مقام علمی حاج میرزا ابراهیم چنان بود که با میرزای شیرازی در مسئله‌ای فقهی مذاکره و در فتوا با ایشان اختلاف نظر پیدا کرد. میرزای شیرازی چون در مدرک مسئله تجدید نظر کرد فتوای خوئی را بر حق دانست و از فتوای خودش عدول کرد و این مطلب را به خوئی هم خبر داد.<sup>۲</sup>

این امر هنگامی بود که میرزای بزرگ در اوج نفوذ و شهرت قرار داشت و علم اقتدار را برافراشته بود. همان شخصیتی که در زمان شاه قاجار، با یک سطر بساط نقشه استعمار گرانه انگلستان را در ایران برچید و نقشه شان را نقش بر آب کرد.

### در مجلس درس

روزی آخوند خراسانی در مجلس درس استاد خود در سامرا شرکت کرد

۱. میرزای شیرازی، ص ۱۴۵.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۷۱.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ﴿۲۶۱﴾

تا از سخنان وی کسب فیض کند. استاد بالای منبر نشسته بود و برای اثبات نظر خود اقامه دلیل می کرد. آخوند بر نظر استاد ایراد کرد و از خود نظری دیگر بیان داشت.

استاد در مقام جواب برآمد و دلایل شاگرد خود را رد کرد و باز برای اثبات نظر خود دلیل های دیگر آورد و این معنا دو سه بار تکرار شد.

سایر طلاب ساکت نشسته بودند و به مباحثه آن دو با دقت هر چه تمام تر گوش فرا می دادند. چون کار مباحثه و مناظره بالا گرفت آخوند به عنوان احترام نظر استاد را قبول و سکوت اختیار کرد.

فردای آن روز هنگامی که میرزا برای تدریس بر فراز منبر آمد قبل از شروع درس رو به طلاب و فضایی جلسه درس گفت: «در مسئله دیروز حق با جناب آخوند، و نظر ایشان درست است.»<sup>۱</sup>

از مردمک دیده ببااید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

### یا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمَسِيءُ

فیض کاشانی درباره مسئله ای علمی، با عالم بزرگوار مولی خلیل قزوینی رحمته الله مناظره و مباحثه کرد. نظر فیض با آن عالم بزرگ مختلف بود و هر کدام سعی داشتند رأی خود را اثبات کنند. قزوینی سرانجام فیض را تخطئه کرد و رأی خودش را صحیح دانست. از قضا چند روز بعد متوجه شد که سخن فیض صحیح بوده و خودش اشتباه می کرده است. از این رو برای عذر خواهی از قزوین به کاشان آمد و وقتی دم در منزل او رسید از بیرون منزل فریاد برآورد: «یا محسن قد أتاك المسیء». پس از دیدار و سلام و تعارفات معمول، به فیض گفت: «در آن مسئله حق با شماست و من اشتباه می کردم».

این بگفت و به طرف قزوین به راه افتاد، و هر چه فیض اصرار کرد چند لحظه ای

۱. مرگی در نور، ص ۷۱.

استراحت کنید، قبول نکرد و فرمود: «من فقط برای اعلام اشتباه خودم این راه طولانی را طی کردم و منظوری جز این نداشتم».<sup>۱</sup>

### استاد فروتن

محدث خبیر سید نعمت الله جزائری رحمته گوید:

استاد بزرگواری داشتیم که ادبیات و علم اصول را نزد او می خواندم. انسانی واقعاً وارسته و فروتن بود و کسی را با انصاف تر از وی ندیده‌ام؛ زیرا چه بسا در ضمن درس مشکلی پیش می آمد و استاد به طور احتمال سخنی در حل آن بیان می کرد. بعداً من هنگام مطالعه پاسخ درست را می یافتم و مشکل را به گونه ای مخالف نظر استاد حل می کردم. روز بعد که در کلاس شرکت می کردم و رأی خودش را بیان می داشتم، با این که از نظر سن از همه شاگردان کوچک تر بودم، استاد وقتی که به درستی پاسخ من پی می برد، رو به طلاب می گفت: «این سخن صحیح و حق است و من و شما اشتباه می کردیم.» سپس رو به من می کرد و می گفت: «سخن خود را تکرار کن تا در حاشیه کتابم یادداشت کنم» و من بازگو می کردم و او می نوشت.

محدث جزائری می افزاید: آن استاد اکنون در حیدرآباد هند ساکن است و نام مبارکش شیخ جعفر بحرینی است.<sup>۲</sup>

### استاد شهید مطهری

یکی از دوستان استاد درباره او می نویسد:

بیشتر به کارهای ابداعی دلبستگی داشت تا تقلیدی. به همین لحاظ و سواس علمی مقدس که خاص محققان بزرگ است، و تواضع زیبا و شک های عالمانه پسندیده ای که لازمه کار دقیق علمی است، آن گاه که از این مرد محقق مشاهده می شد،

۱. الفوائد الرضویه، ص ۱۷۳. نظیر این داستان درباره علامه مجلسی رحمته و یکی از فقهای کربلا در قصص العلماء،

ص ۲۰۸ نقل شده است.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۳۴۵.

بخش نهم: تواضع و فروتنی ❁ ۲۶۳

در نظر مردم عادی عجیب به نظر می‌رسید. از جمله، در محفل دوستانه‌ای در مشهد مقدس مطلبی از نامه‌های قزوینی به تقی زاده برای او نقل کردم. او بعد از مکث کوتاهی گفت: «من این کتاب را به دقت مطالعه کرده‌ام و فعلاً هر چه فکر می‌کنم ابداً یادم نمی‌آید که این مطلب را در آن دیده باشم.» گفتم: چرا، شما صفحه سیزده را به دقت مطالعه نمودید. بعد از این اجتماع، ایشان به فریمان رفتند و بعد از مراجعت با عذرخواهی صحت گفتار بنده را تأیید کردند و گفتند: «معلوم شد که دقت نداشته‌ایم».<sup>۱</sup>

### محقق اردبیلی

بارها می‌شد که مولی عبدالله شوشتری از مجسمه تقوا و ورع مقدس اردبیلی رحمته الله علیه مسائلی را می‌پرسید و درباره آن مسائل بین آن دو عالم بحث می‌شد. بسا می‌شد که ناگاه مرحوم اردبیلی در بین گفت‌وگو سکوت می‌کرد یا اظهار می‌داشت این بحث بماند تا به کتاب مراجعه کنم. سپس با شوشتری به سوی بیرون شهر به راه می‌افتادند تا از محدوده شهر خارج می‌شدند و به جای خلوتی می‌رسیدند. در این هنگام مقدس به شوشتری می‌گفت: «آن مسئله چه بود؟» و مسئله را بحث و موشکافی و تحقیقات خود را درباره آن بیان می‌کرد. وقتی مرحوم شوشتری با تعجب می‌پرسید: شما که به این خوبی مطلب را می‌دانستید، چرا آن‌جا مطرح نکردید؟ پاسخ می‌داد: «آن‌جا گفت‌وگویمان در حضور دیگران بود و این احتمال وجود داشت که ما بخواهیم با همدیگر جدل و بر یک‌دیگر در بحث غلبه کنیم؛ ولی این‌جا کسی جز خدای متعال نیست و از فخر فروشی و مباحثات و اظهار فضل بدوریم».<sup>۲</sup>

### شیخ انصاری

شیخ انصاری با آن جایگاه علمی هر گاه کسی - حتی یکی از کوچک‌ترین

۱. یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۴.



شاگردانش - در مجلس سخن می‌گفت به حرف‌هایش گوش فرا می‌داد. روزی شیخ بر فراز منبر تدریس فرمود: «در ایام تحصیل در خدمت شریف العلماء و حاج مولی احمد نراقی و شیخ علی کاشف الغطاء به ذهن و ادراک و حافظه خود مغرور بودم به گونه‌ای که هر گاه در مطلبی تعمق و چیزی را درک می‌کردم، اگر خلاف آن را از اساتید خود می‌شنیدم، بدان توجهی نمی‌کردم، بلکه تا تمام کردن بیانات ایشان هم گوش نمی‌دادم؛ ولی اکنون طوری شده‌ام که هر گاه کمترین شاگردم هم سخنی گوید، استماع می‌کنم تا حرفش را تمام کند، زیرا تجربه کردم و بعضی از افکار خود را بر اثر سخن یکی از شاگردان مبتدی باطل دیدم».<sup>۱</sup>

میرزای شیرازی در درس شیخ کم سخن می‌گفت و صدایش به اندازه‌ای آرام بود که شیخ برای فهم آن ناچار بدنش را به طرف او متمایل می‌کرد. هر گاه میرزا اراده تکلم داشت، شیخ اهل مجلس را ساکت می‌کرد و بدان‌ها می‌گفت: «جناب میرزا سخن می‌گویند». و پس از پایان کلام میرزا، رو به شاگردان دیگر مطالب او را برای آنها تقریر می‌کرد.<sup>۲</sup>

### تکریم شاگرد

شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارک هر دو شاگرد محقق اردبیلی بوده‌اند. مقدس اردبیلی هنگام تدریس برای این دو بزرگوار مشغول نوشتن کتاب مجمع الفائده بوده و قسمت‌هایی از این کتاب را در اختیار این دو شاگرد می‌گذاشته و می‌گفته است: «عبارت‌های غیر فصیح آن را اصلاح کنید». مقدس این کار را بدون پروا و ترس از این که بگویند: «از شاگردانش استمداد می‌جوید» انجام می‌داد.<sup>۳</sup>

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۷-۷۸.

۲. میرزای شیرازی، ترجمه هدیه الرازی، ص ۳۷.

۳. ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۳۹۳.

### استفاده از شاگرد

توانایی علمی و قدرت استنباط آیه الله بروجردی به جایی رسید که در جوانی در مقابل آخوند خراسانی لب به انتقاد گشود و به حرف استاد اشکال کرد. با آن که آخوند خراسانی از مدرّسان کم نظیر جهان اسلام است؛ یعنی اولاً: در اصول عالمی فوق العاده و از اساتید این علم است و ثانیاً: در فن استادی بی نظیر و در بیان و تحقیق و تقریر قدرتی عجیب داشته است. در حوزه درسش حدود هزار و دو بیست نفر شرکت می کرده اند که شاید پانصد نفر آنها مجتهد بوده اند. گویند صدای رسا داشت به طوری که صدایش بدون بلندگو فضای مسجد را پر می کرد. اگر شاگردی می خواست اعتراض بکند، بلند می شد تا بتواند حرفش را به استاد برساند. در مقابل چنین استاد قدرتمندی، آیه الله بروجردی - آن هم در جوانی - به اشکال پرداخت و حرف خودش را تقریر کرد. مرحوم آخوند گفت: «یک بار دیگر بگو». آیه الله بروجردی بار دیگر حرف خویش را تکرار کرد. آخوند دید درست می گوید و ایرادش وارد است. از این رو گفت: «الحمد لله نمردم و از شاگرد خودم استفاده کردم»<sup>۱</sup>.

تواضع است دلیل رسیدگان به کمال که چون سواره به مقصد رسد پیاده شود

### سخنی از امام خمینی

اگر خدای نخواست اهل جدال و مراء در مباحثه علمیّه هستی - کما این که بعضی از ما طلبه ها گرفتار این سریره زشت هستیم - مدتی برخلاف نفس اقدام کن. در مجالس رسمی که مشحون به علما و عوام است مباحثه ای پیش آمد کرد، دیدی طرف صحیح می گوید، معترف به اشتباه خودت بشو و آن طرف را تصدیق کن. امید است در اندک زمانی این رذیله رفع شود. خدا نکند که حرف بعضی از اهل علم و مدعی مکاشفه

۱. حکایتها و هدایتها در آثار شهید مطهری، ص ۱۰۶.

درست باشد! می‌گوید: «برای من در یکی از مکاشفات کشف شد که تخاصم اهل نار<sup>۱</sup> که خدای تعالی اطلاع می‌دهد مجادلهٔ اهل علم و حدیث است». انسان اگر احتمال صحت هم بدهد، باید خیلی درصدد رفع این خصلت باشد.

احادیث در این باب بسیار است. چقدر زشت است که انسان به واسطهٔ یک مغالبه جزئی که هیچ ثمر و اثری ندارد از شفاعت رسول اکرم ﷺ محروم بماند! و مذاکرهٔ علم را که افضل عبادات و طاعات است - اگر با قصد صحیح باشد - به صورت اعظم معاصی درآورد و تالی عبادت او ثانش کند؟!<sup>۲</sup>

### استادی که بی سواد شد

شهید دستغیب گوید:

تقریباً چهل سال قبل، در حجره‌های مسجد مشیرالملک شیرازی، که طلاب سکونت داشتند مدرّسی زبردست که عمداً نامش را نمی‌برم درس قوانین و مطوّق می‌گفت و مشهور به حافظه و معلومات بود. شب خوابید، صبح که بیدار شد دید حافظه‌اش را از دست داده حتی برای نماز صبح سورهٔ حمد را نیز فراموش کرده است. ده‌ها سال نماز خوانده، لکن اینک یادش نیست، قرآن را باز کرد دید نمی‌تواند بخواند. خلاصه، به طور کلی حافظه‌اش را از دست داد به طوری که «الف» را از «با» تشخیص نمی‌داد و به همین حال بود تا مرد.<sup>۳</sup>

۱. اشاره است به آیهٔ شریفه ۶۴ سورهٔ ص: ﴿إِنَّ ذَلِكَ لِحَقِّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ﴾.

۲. دربعین حدیث، حدیث اول، ص ۱۵۱ - ۱۵۲.

۳. استعاذه، ص ۲۴۰.

بخش دهم:

## عفو و گذشت، بزرگواری و عظمت نفس\*

یکی از خصلت‌های پسندیده که در قرآن و روایات به آن سفارش شده است عفو و بخشودن نابخردان و سبک مغزان، و تحمّل و بزرگواری در برابر ابلهان است. شایسته است آدمی دریا دل باشد و همین که از کسی آزار دید در صدد انتقام بر نیاید، بلکه با گذشت بدین گونه امور بنگرد و دل‌گیر و دل‌شکسته نشود و از تعقیب هدف خویش بازماند، و علاوه بر عفو به مجرم احسان کند.

افرادی که با اهانت دیگری به آنها دل‌گیر می‌شوند و در صدد انتقام برمی‌آیند کم‌ظرفیت‌اند. بسا دیده‌ایم کسانی را که از آزار ده‌ها سال پیش کسی به خود سخن به میان می‌آورند و هنوز در صددند با هر وسیله و حيله‌ای خشم و غیظ خود را فرو بنشانند و او را مجازات کنند. اینان آیات شریفه **﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾**<sup>۱</sup> و **﴿إِنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾**<sup>۲</sup> در گوششان طنین افکن نشده و ندای دلنواز **﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾**<sup>۳</sup> را به گوش جان، نشنیده‌اند.

---

\* **﴿وَإِذَا خَاطَبْتُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾**؛ آن‌گاه که نادانان آنان را خطاب کنند به ملایمت پاسخ دهند (فرقان (۲۵) آیه ۶۳).

۱. نور (۲۴) آیه ۲۲.

۲. بقره (۲) آیه ۲۳۷.

۳. فصلت (۴۱) آیه ۳۴.

قرآن کریم کسانی را که دارای شیوه پسنندیده گذشت و تحمل اند ستوده و دستور می دهد مسلمان ها بدین صفت آراسته شوند:

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

باید عفو کنند و گذشت نشان دهند، مگر دوست ندارید که خداوند متعال شما را بیامرزد؟ و خداوند آمرزنده و بخشنده است.

و از میان سخنان معصومین علیهم السلام به ذکر چند روایت بسنده می شود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَاتِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟: العفو عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَالإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ<sup>۲</sup>

شما را از بهترین خصلت ها و اخلاق دنیا و آخرت آگاه نکنم؟: گذشتن از آن که بر تو ستم روا داشته، پیوستن با کسی که از تو بریده، نیکی با آن که با تو بدی کرده، بخشش به فردی که تو را محروم کرده است.

عليكم بالعفو؛ فَإِنَّ العفو لا يزيد العبدَ إِلاَّ عِزًّا فَتَعَاوَا يَعِزُّكُمْ اللهُ<sup>۳</sup>

گذشت را پیشه سازید؛ چرا که عفو بر انسان جز عزت نمی افزاید. پس عفو کنید تا خدای سر بلندتان گرداند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف افراد متقی و پروا پیشه می فرماید:

يعفو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ<sup>۴</sup>

از کسی که به آنها ظلم کرده می گذرند، و به فردی که محرومشان کرده بخشش می کنند، و به آنان که از ایشان بریده اند می پیوندند.

حضرت یوسف - علی نبینا و آله و علیه السلام - پس از آن همه آزاری که از برادرانش دید و آن همه ناراحتی و رنج که بر اثر اقدام ناشایسته آنان کشید، سرانجام آنها را بخشود و فرمود:

۱. نور (۲۴) آیه ۲۲.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۶۸.

۴. نهج البلاغه، ص ۳۰۵، خطبه همام (۱۹۳).

بخش دهم: عفو و گذشت، بزرگواری و عظمت نفس ﴿۲۶۹﴾

﴿لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

امروز، بر شما سرزنی نیست. و خداوند متعال که رحم کننده ترین رحیمان است شما را می‌آمرزد.

عالم دینی نیز باید به سان حضرت یوسف علیه السلام زبان حال و قالش به این بیت مترنم باشد:

وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسُوبِي      فَمَضَيْتُ ثَمَّةَ قُلْتُ لَا يَغْنِينِي

روشن است که عفو و مقابله ستم به احسان حقوق شخصی ممدوح و رواست نه در مورد حقوق دیگران و امت اسلام و آنچه به مصالح جامعه مربوط می‌شود. هم چنین عفو در مواردی که موجب تشویق و جری شدن ستمگر و نابخرد است پسندیده نیست.<sup>۲</sup>

اظهار عجز پیش ستمگر روامدار      اشک کباب باعث طغیان آتش است

(صائب)

ترخم بر پلنگ تیزدندان      ستمکاری بود بر گوسفندان

(سعدی)

### خواجه نصیر الدین طوسی

شخصی خدمت خواجه طوسی رحمته الله آمد و نوشته‌ای از دیگری به وی تقدیم کرد که در آن نوشته به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده شده بود و نویسنده نامه خواجه را «کلب بن کلب» خوانده بود.

خواجه در برابر ناسزاهای وی با زبان ملاطفت آمیزی این گونه پاسخ گفت: «این که او مرا سگ خوانده است درست نیست، زیرا سگ از جمله چهار پایان و عوعو کننده و پوستش پوشیده از پشم است و ناخن‌های دراز دارد. این خصوصیات در من نیست. قامت من راست است و تنم بی پشم، ناخنم پهن است و ناطق و خندانم، و

۱. یوسف (۱۲) آیه ۹۲.

۲. داستان‌های شماره ۱۲ و ۱۸ کتاب داستان راستان، متناسب با مسئله مورد بحث است.

فصول و خواصی که مراست غیر از فصول و خواص سگ است و آنچه در من است مناقض است با آنچه صاحب نامه درباره من گفته است». و بدین گونه او را پاسخ گفت، با این زبان نرم، بی آن که کلمه درشتی بر زبان راند، یا فرستاده او را برنجانند.<sup>۱</sup>

با بد اندیش هم نکویی کن      دهن سگ به لقمه دوخته به

(سعدی)

محدث قمی پس از نقل این داستان گوید:

خواجه در این امر اقتدا کرده است به امام محمد باقر علیه السلام، زیرا از جاحظ نقل شده است که روزی مردی مسیحی به امام گفت: «أنت بقر». امام پاسخ دادند: «لا، أنا باقر». نصرانی گفت: «أنت ابن الطباخة». امام فرمودند: «ذاك حرفتها». آن شخص گفت: «أنت ابن السوداء الزنجية البديّة» امام فرمودند: «اگر راست می‌گویی، خداوند مادرم را بیامزد، و اگر دروغ می‌گویی خدا تو را ببخشد». آن مرد مسیحی وقتی این گونه برخورد را از امام مشاهده کرد هدایت یافت و مسلمان شد.<sup>۲</sup>

### بزرگ‌ترین مدرّس

در احوال آخوند خراسانی علیه السلام نوشته‌اند:

آن همه ناملايمات که در اواخر عمر دید همه را تحمّل می‌کرد؛ بلکه تعارفات مرسوم و خوش لسانی را با آن منابع سوء از کثرت حیا می‌افزود و اهمیت می‌داد و اگر به مشکلی گرفتار می‌شدند با کوشش تمام دادرسی می‌نمود و اگر ذکر آنها در مجلس آن جناب می‌رفت، اسامی آنها را با تعظیم یاد می‌کرد و کسی جرئت نداشت در حضورش اسم آنها را به بدی ذکر کند.<sup>۳</sup>

۱. بيدارگران اقاليم قبله، ص ۲۱۸ و الفوائد الرضويه، ص ۶۰۹.

۲. الفوائد الرضويه، ص ۶۰۹ و داستان راستان، ج ۱، ص ۲۲.

۳. مرگي در نور، ص ۳۹۵.

بخش دهم: عفو و گذشت، بزرگواری و عظمت نفس ﴿۲۷۱﴾

در وقایع مشروطیت که دو دستگی بین روحانیون ایجاد شده بود، بسیار اتفاق می افتاد که تنی چند از دسته مخالف مجبور می شدند برای رفع گرفتاری هایشان سراغ آخوند بیابند و از ایشان تقاضاهایی کنند. و او با سعه صدر درخواستشان را انجام می داد.

یک بار، یکی از بزرگترین بدگویان ایشان خدمتشان رسید. وی می خواست خانه خود را بفروشد و قرض خود را بپردازد. خریدار به وی گفته بود: «اگر آخوند سند فروش خانه را امضا کند، من حاضرم آن را بخرم و گرنه نخواهم خرید».

آن مرد به هیچ وجه حاضر نبود نزد آخوند برود؛ چه بارها به طور آشکار به علت مشروطه خواهی آخوند به او ناسزا گفته بود. از طرفی می ترسید که در منزل آخوند متعرض او بشوند و با رفتن به خانه او جان خود را در مخاطره بیفکند. اما قرض داشت و از این رو به ناچار به نجف آمد و خدمت آقای آخوند رسید.

آخوند به او احترام فراوان گذاشت و وی را بالا دست خود نشانید و از ملاقات او اظهار خوش وقتی کرد. آن مرد علت مزاحمت را بیان داشت و گفت: «خواهش می کنم که ذیل این سند را امضا بفرمایید تا بتوانم منزل خود را به فروش برسانم».

آقای آخوند سند را از دست او گرفت و آن را مطالعه کرد و سپس سند را زیر تشک خود پنهان ساخت. در دل مرد شوری به پا شده بود. او می گفت: «با خود گفتم: دیدی این مرد آخر باطن خود را نشان داد و نه تنها سند را امضا نکرد بلکه آن را هم از ما گرفت تا ما را به زحمت بیندازد».

در همین حال آخوند از جای برخاست و از داخل گنجی چند کیسه لیره درآورد و به آن مرد داد و گفت: «شما از اهل علم هستید و من هرگز راضی نیستم کسانی که اهل علم اند گرفتار و پریشان باشند. این پولها را بگیرید و با آن بده کاری خود را بپردازید. خانه تان را هم نفروشید و زن و بچه خود را آواره نسازید، و اگر خدای نکرده باز گرفتار شدید نزد من تشریف بیاورید. چنانچه داشته باشم ممنون شما خواهم بود».



از مشاهده این همه گذشت و بزرگواری، این مرد چنان شرمنده و خجل گردید که از آن پس در زمره ارادتمندان آخوند در آمد.<sup>۱</sup>

با تو گویم که چیست غایت حلم هر که زهرت دهد شکر بخشش  
کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش<sup>۲</sup>

آیه الله سید هبه الدین شهرستانی رحمته الله علیه گوید:

هنگامی که نهضت مشروطیت در ایران شروع شده بود و بین علما افتراق افتاده بود، روزی در بیرونی منزل آخوند در نجف، در خدمت ایشان نشسته بودیم. آن روز سیدی به منزل آخوند آمد و به ایشان عرض کرد: من مقلد آیه الله سید کاظم یزدی هستم و می خواهم با فلان شخص معامله کنم و مهر و امضا و اجازه سید کاظم یزدی را برای خریدار برده ام؛ ولی چون خریدار مقلد شماست، قبول نمی کند و به من می گوید: «برو و اجازه آقای آخوند را بیاور». استادما آخوند حرف ما را قطع کرد و فرمود: «برو به او بگو آخوند گفت: اگر تو واقعاً مقلد من هستی، باید مهر و امضای آقای سید کاظم یزدی را روی سرت بگذاری و فوری اطاعت کنی».<sup>۳</sup>

آن که زهرت دهد بدو ده قند و آن که از تو بُرد بدو پیوند  
و آن که بد گفت نیکویی گویش و آن که از تو می جویش

(سنائی)

### میرزای شیرازی

آن جناب در خوش برخوردی، خوش سلیقگی و شیرینی گفتار نمونه نداشت. در برخورد با اشخاص آن چنان که شایسته آنها بود حَقشان را ادا می کرد به طوری که هنگام جدا شدن از میرزا در نهایت شادمانی و رضایت ایشان را ترک می گفتند. هیچ کس به سعه صدر او نبود. وارد شونندگان و ملاقات کنندگان او بسیار زیاد

۱. همان، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۲. المقامات العلیه، ص ۴۹.

۳. مرگی در نور، ص ۹۵-۹۶.

بخش دهم: عفو و گذشت، بزرگواری و عظمت نفس ﴿۲۷۳﴾

بودند و در میان آنها مؤمن و منافق، خائن و امین، درست‌کار و تبه‌کار دیده می‌شد و ایشان با هر کدام بنا بر شأن و منزلتشان سخن می‌گفت.

به خدا قسم حتی به مستحقّ ناسزا هم یک کلمه زشت نمی‌گفت و روی کسی را هرگز درهم و تیره نمی‌ساخت. خطا کار را جز به احسان پاداش نمی‌داد و به نیکوترین زبان همراه با تبسم و عذرخواهی با او تکلم می‌کرد. این همان خلق عظیمی است که از پیامبر عظیم الشان به ارث برده بود.<sup>۱</sup>

اگر نشانند به زندان دروون سلیمان دیو تو دیو طبع به زندان کن و سلیمان باش

### علامه طباطبائی

یکی از شاگردان علامه رحمته‌الله می‌نویسد:

استاد بزرگوار در برخورد با بداندیشان و شیطان صفتان شیوه‌ای الهام گرفته از کتاب و سنت داشت. هنگامی که نابخردی از روی غرض ورزی اقدام جاهلانیه‌ای در جهت تضعیف شخصیت علمی ایشان انجام داده بود و جمعی از علاقه‌مندان اجازه می‌خواستند که او را توییح کنند با کمال آرامش و متانت فرمود: ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السِّيءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾<sup>۲</sup> و طولی نکشید که وی مصداق این آیه شریفه شد.

این تجربه درباره چند نفر دیگر به صورت گرفتاری‌ها و رسوایی‌های عجیبی تکرار شد و این حقیقت عملاً به ثبوت رسید که ناسپاسی نعمت وجود مردان الهی و اسائه ادب به علمای ربّانی موجب سلب توفیق و خذلان و رسوائی دنیا می‌شود.<sup>۳</sup>

از صدف یاد گیر نکته حلم آن که بُرد سرت گهر بخشش

### عفو قاتل

در دوران زعامت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله در شبی از شب‌ها که ایشان

۱. میرزای شیرازی: ترجمه هدیه الراضی، ص ۴۸ - ۴۹.

۲. فاطر (۳۵) آیه ۴۳: نیرنگ بد فرا نگردد جز سازنده آن را.

۳. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۴۰ - ۴۱.

در نجف اشرف نماز مغرب و عشا را به جماعت می خواندند بین دو نماز، شخصی فرزند او را شهید کرد. این پیرمرد هفتاد ساله وقتی از شهادت فرزند باخبر شد بسیار بردباری و صبوری و بزرگواری از خود نشان داد و فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و نماز عشا را خواند و قاتل فرزند را هم عفو کرد.<sup>۱</sup>

مستاب ای پارسا روی از گنه کار      به بخشایندهی در وی نظر کن  
اگر من ناجوانمردم به کردار      تو بر من چون جوانمردان گذر کن

### دعا به شاگرد بی ادب

سید نعمت الله جزائری رحمته الله علیه می گوید:

برخی از شاگردانم مرا بسیار آزار دادند و بسی ناراحت و اندوهگین کردند؛ ولی من برای آنها دعای خیر می کنم و می گویم: خدایا! در مقابل بدی آنها به من، به آنان احسان کن. و در برابر آزارهایشان به آنها ترحم نما و به همه کارهای خیر موفق گردان، به حق محمد و آل پاکش.<sup>۲</sup>

بدی را بدی سهل باشد جزا      اگر مردی أَحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَا

(سعدی)

### تکفیر

حاج میرزا مسیح بر اثر سوء تفاهمی آقا محمود، عالم بزرگ و نوه وحید بهبهانی رحمته الله علیه را تکفیر کرد.

مدتی گذشت تا این که حاج میرزا مسیح به قصد زیارت آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام به قم مُشْرِف شد و در آن شهر در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام - یکی از بزرگ ترین مساجد قم - نماز جماعت می خواند.

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۲۱، برای آگاهی بیشتر رک: الکلام بجزء الکلام، ج ۱، ص ۲۰۷ - ۲۰۸ و

مکارم الآثار، ج ۷، ص ۲۶۰۰ - ۲۶۰۲.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۹۲.

بخش دهم: عفو و گذشت، بزرگواری و عظمت نفس ﴿۲۷۵﴾

از قضا، آقا محمود نیز برای زیارت قبلاً به قم آمده بود و هنگامی که متوجه شد میرزا مسیح در مسجد امام اقامه جماعت می‌کند، در نماز حاضر شد و به میرزا اقتدا کرد. پس از نماز نزدیکان آقا محمود با شگفتی تمام از وی سؤال کردند: «میرزا مسیح شما را تکفیر کرده و شما در نماز جماعت ایشان حاضر می‌شوید؟!» وی در پاسخ گفت: «مسئله‌ای رخ نداده، چیزی نیست. منافاتی ندارد که امر بر میرزا مُشْتَبِه شده باشد و مرا کافر بداند؛ ولی من وی را عادل بدانم و طبق مبانی فقهی هر دو نفر مطابق نظریه خویش عمل کرده‌ایم مُثاب و مأجور هستیم».

وقتی ماجرا به اطلاع حاج میرزا مسیح رسید، شگفت زده به دیدار آقا محمود شتافت و جدایی آنها به دوستی تبدیل شد. وی همواره از اخلاق والای آقا محمود در تعجب بود.<sup>۱</sup>

دریای فراوان نشود تیره به سنگ عارف که برنجد تُنک آب است هنوز  
(سعدی)

## سائل پُرو

روزی شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته الله مبلغی پول بین فقرای اصفهان تقسیم کرد و پس از آن به نماز جماعت ایستاد. بین دو نماز که مردم مشغول خواندن تعقیب بودند، سیدی فقیر و بی‌ادب آمد و آمد تا مقابل امام جماعت رسید و گفت: «ای شیخ مال جدم - خُمس - را به من بپرداز». شیخ فرمود: «قدری دیر آمدی، متأسفانه چیزی باقی نمانده است.» سید بی‌ادب با کمال جسارت آب دهن خود را به ریش شیخ انداخت!

پیش نماز، نه تنها هیچ گونه عکس‌العمل تندی نشان نداد؛ بلکه برخاست و در حالی که دامن خود را به دست گرفته بود در میان صفوف نماز گزاران گردش کرد و گفت: «هر کس ریش شیخ را دوست دارد به سید کمک کند». مردم که ناظر این صحنه

۱. قصص العلماء، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

بودند اطاعت و دامن شیخ را پُر از پول کردند. سپس وی پول‌ها را به آن سید تقدیم کرد و به نماز ایستاد.<sup>۱</sup>

### میرزای شیرازی

کسی از مردم سامرا که به دلیلی عاطفی به میرزای شیرازی علیه السلام کین می‌ورزید، پسر بزرگ میرزا، میرزا محمد شیرازی، را کتک زد و میرزا محمد به علّت این ضربت درگذشت. میرزای شیرازی در این واقعه لام تا کام نگفت و کمترین واکنشی نشان نداد. دشمنان آن روز اسلام واقعه را مورد توجه قرار دادند و خواستند برای ایجاد فتنه‌ای در دنیای اسلام از آن بهره‌برداری کنند. بدین منظور عده‌ای به سامرا آمدند و به خدمت میرزا رسیدند و از وی خواستند تا در موضوع از دست رفتن فرزندش و کار ناشایستی که واقع شده است اقدام کند و دستوراتی بدهد. میرزای بزرگ به شدت آنان را از خود راند و فرمود: «می‌خواهم خوب بفهمید که شما حق ندارید در هیچ یک از امور مربوط به ما مسلمانان و سرزمین‌های ما مداخله کنید. این یک قضیه ساده است که میان دو برادر اتفاق افتاده است».

آن عده با بینی‌های به خاک مالیده از حضور میرزا مرخص شدند. وقتی این ماجرا در آن ایام در استانبول به «باب عالی» رسید، خلیفه عثمانی از این موضع‌گیری هوش‌مندانه مرجع شیعه شادمان شد و به والی بغداد دستور داد که خود به حضور میرزا برسد و از وی تشکر کند و از وقوع حادثه اعتذار جوید و ابراز تأسف نماید.<sup>۲</sup>

۱. الفوائد الرضویه، ص ۷۴.

۲. شیخ آقا بزرگ، ص ۲۸ - ۲۹.

بخش یازدهم:

## خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان\*

پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام دل‌سوزترین و خدمت‌گزارترین انسان‌ها به جوامع بشری بوده‌اند. برای هدایت مردم خود را دچار مشکلات طاقت فرسا می‌کردند و وقتی با عدم پذیرش دعوت حق مواجه می‌شدند، برای گمراهی مردم بسیار تأسف می‌خوردند. قرآن کریم درباره این موضوع خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

﴿لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَفْسَكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

شاید تو خود را از این‌که مردم ایمان نمی‌آورند، هلاک کنی!

و در جای دیگری خطاب به مردم فرموده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

برای شما پیامبری آمد از خودتان که رنج شما بر او دشوار و او حریص است بر هدایت شما و با مؤمنان دل‌سوز و مهربان است.

---

\* ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾؛ برای شما پیامبری آمد از خودتان که رنج شما بر او دشوار و او حریص است بر هدایت شما و با مؤمنان دل‌سوز و مهربان است (توبه (۹) آیه ۱۲۸).

۱. شعراء (۲۶) آیه ۳.

۲. توبه (۹) آیه ۱۲۸.

از نظر مادی نیز رسولان الهی و امامان معصوم علیهم السلام بیشترین کمک را به افراد فقیر می‌کرده‌اند و اگر چیزی نداشتند که به سائل بدهند بسیار اندوهگین می‌شدند.

ایثارگری مولی امیرالمؤمنین و خانواده‌اش علیهم السلام برای یتیم، مسکین، و اسیر که خداوند متعال سوره «هَلْ أَتَىٰ» را در تجلیل از این کار فرستاد، نمونه‌ای از این تعهدها، انسانیت‌ها و دل‌سوزی‌ها و خدمت‌هاست.

در روایات ما به این امر بسیار تأکید شده تا آن‌جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup> کسی که هر روز به امور مسلمانان همّت نگمارد، مسلمان نیست». نیز از آن حضرت پرسیدند: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ پاسخ داد: «أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ»<sup>۲</sup> آن‌که سودش بیش‌تر به مردم برسد».

پس از پیامبران و ائمه علیهم السلام عالمان دین سودمندترین، خادم‌ترین و دل‌سوزترین انسان‌ها بوده‌اند. آنها از نظر مادی و معنوی فوق‌العاده در این راه می‌کوشیده و سختی می‌دیده‌اند در طریق بی‌نیاز کردن مردم از فقر فرهنگی و اقتصادی، زنده کردن ارزش‌های والای الهی و رهانیدن محرومان، از قید و بندهای ستم و خیانت، بزرگ‌ترین رنج‌ها را به جان می‌خریده‌اند. اساساً فلسفه وجودی عالم و روحانی همین است.<sup>۳</sup> به قول سعدی:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود

تا اختیار کردی از آن این فریق را؟

گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج

وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. داستان‌های شماره ۲۴ و ۷۵ داستان متناسب با موضوع این بخش است.

## امام خمینی

یکی از نزدیکان امام خمینی علیه السلام می‌گوید:

واقعاً امام برای مردم می‌سوختند و مانند پدری مهربان همیشه برای فرزندان خود سعادت آرزو می‌کردند. بارها در کنار تلویزیون هنگام مشاهده صحنه‌های دلخراش فقر و محرومیت گریه کردند. بعضی روزهای اول انقلاب و زمانی که امام در قم بودند متجاوز از شش ساعت با مردم دیدار می‌کردند و هیچ‌گاه از ملاقات با مردم ابراز نگرانی و خستگی نمی‌کردند.

همیشه امام در ملاقات‌های خود با مسئولان سفارش می‌کردند که شما باید خدمت‌گزار مردم باشید. به اعضای دفتر اخطار می‌کردند که مبادا با مردم بدرفتاری شود و شما حق ندارید جلوی مردم را بگیرید. هر گروهی که می‌آمد امام با آنها ملاقات می‌کرد اگر چه بنا بود ساعت‌ها در هوای سرد و گرم بماند و حتی بارها در حالی که برف و باران می‌بارید، پشت بام می‌آمد و به احساسات مردم پاسخ می‌گفت. دست وی مانند پرچمی استوار که بر دوش یک قهرمان باشد، بالا می‌ماند. بعضی مواقع که برف می‌بارید و می‌خواستیم بالای سر ایشان چتر بگیریم، عصبانی می‌شدند و می‌فرمودند: «مگر مردم چه می‌کنند؟ من احتیاجی به چتر ندارم» آن قدر روح مردمی داشت که با همه گرفتاری‌ها و مسئولیت‌ها گاهی افرادی از دعوای خانوادگی و مانند آن سخن می‌گفتند.<sup>۱</sup>

یکی از همراهان امام در نجف می‌گوید:

هنگامی که امام برای حرم یا کاری دیگر از خانه خارج می‌شد گاهی می‌فرمودند: آقای فلانی شما برای فلان شخص یک عبا بخرید. در خیابان و حرم مواظب بودند که اگر طلبه‌ای وضع خوبی نداشت، دستور می‌دادند که برای او عبا بخرند.<sup>۲</sup>

امام خمینی در ۵۹/۱۲/۲۸، خطاب به نمایندگان مجلس فرمودند:

۱. فراهایی از ابعاد روحی، اخلاقی، و عرفانی امام خمینی، ص ۳۷ - ۴۱، با تلخیص.

۲. همان، ص ۷۰، با تلخیص.



﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ﴾ شاید تو می خواهی خود را هلاک کنی. از بس برای این مردم، غصه می خورد. غصه پیامبر برای کفار بود. غصه می خورد که اینها نمی فهمند چه می کنند. اینها دارند برای خودشان جهنم می سازند. چرا ما ذره ای یک بارقه کوچکی از این «نفس های» مطمئن شریف در قلبمان نباشد که برای این ملت کار کنیم نه برای خودمان؟ اگر همه کوشش کنیم که برای امت کار کنیم، همه چیز اصلاح می شود.

و در دیدار با گروهی از محرومین در ۱۶/۱/۶۰ اظهار داشتند:

این انقلاب مهم اسلامی رهین کوشش های این طبقه است: طبقه محروم، طبقه گودنشین، طبقه ای که این نهضت را به ثمر رساند و توقعی هم نداشت. من شما طبقه گودنشینان را از آن کاخ نشینان بالاتر می دانم، اگر آنها لایق باشند که با شما مقایسه شوند.

### حاج میرزا علی قاضی

یکی از شاگردان علامه طباطبائی می نویسد:

مرحوم حاج میرزا علی قاضی، استاد علامه طباطبائی از نظر عمل آیتی عجیب بود. اهل نجف و خصوصاً اهل علم از او داستان هایی دارند. در تهیدستی زندگی می نمود با عائله ای سنگین و چنان غرق توکل، تسلیم، تفویض و توحید بود که این عائله ذره ای او را از مسیر خارج نمی کرد.

یکی از دوستان نجفی ما می گفت: من روزی به دکان سبزی فروشی رفته بودم. دیدم مرحوم قاضی مشغول کاهو سوا کردن است؛ ولی به عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنچه را که دارای برگ های خشن و بزرگ است بر می دارد. مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد وزن کرد و آنها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من در آن وقت طلبه ای جوان و مرحوم قاضی پیرمرد بود. به دنبالش رفتم و عرض کردم: «من سؤالی دارم. شما به عکس همه چرا این کاهوهای غیر مرغوب را سوا کردید!».

مرحوم قاضی فرمود: «آقا جان! این مرد فروشنده شخصی بی بضاعت و فقیر است و من گاه گاهی به او کمک می کنم. نمی خواهم به او چیزی بلاعوض داده باشم تا اولاً

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ❁ ۲۸۱

عزت او از بین برود، و ثانیاً خدای ناخواسته به مجانی گرفتن عادت کند و در کسب هم ضعیف شود. و برای ما فرقی ندارد کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها. من می‌دانستم که اینها خریداری ندارد و وقتی دکان خود را می‌بندد به بیرون می‌ریزد؛ از این‌رو برای جلوگیری از خسارت و ضرر کردن او این‌ها را خریدم»<sup>۱</sup>.

نمرد آن‌که او نیک کردار مرد  
بیاسود و جان را به یزدان سپرد  
همی نیکویی مانند و مردمی  
جوانمردی و خوبی و خرّمی

### میرزا مهدی خراسانی

شهید میرزا مهدی خراسانی رحمته‌الله در بیشتر فنون و علوم ماهر، و چون اقیانوسی مواج و همانند ابر بهاران همیشه مشغول افاضه انواع علوم و آداب و تشویق طلاب بوده است. کراماتی چند به سید شهید نسبت داده‌اند از آن جمله این‌که چون سحرها و شب‌ها در ساعت‌هایی که معمولاً درب حرم بسته است به زیارت آستان حضرت رضا علیه‌السلام مشرف می‌شد، درب روضه مطهره برای او گشوده می‌شد. نیز می‌گویند: در دل شب‌های تار برای بینوایان و ایتم، توشه و طعام حمل و همراه با هزینه زندگی به آنان تقدیم می‌کرده است.<sup>۲</sup>

نباشد کسی بر جهان پایدار  
همه نام نیکی بود یادگار

### عتاب استاد

سید جواد عاملی فقیه معروف و صاحب مفتاح الکرامه شب مشغول صرف شام بود که صدای در را شنید. وقتی که فهمید پیش خدمت استادش سید مهدی بحرالعلوم رحمته‌الله دم در است با عجله به طرف او دوید. پیش خدمت گفت: «حضرت استاد

۱. مهر تابان، ص ۲۰، بخش نخست.

۲. وحید بهبهانی، ص ۲۱۰ و شهیدان راه فضیلت، ص ۴۲۲. برای آگاهی بیشتر از تاریخ زندگی ایشان رک: شهیدان راه فضیلت، ص ۴۲۰ - ۴۳۱ و الفوائد الرضویه، ص ۶۷۱ - ۶۷۳.

شما را الآن احضار کرده است، شام جلوی ایشان حاضر است اما دست به سفره نخواهد برد تا شما بروید».

جای مُعطلی نبود. سید جواد بدون آن که غذا را به آخر برساند، با شتاب تمام به خانه سید بحرالعلوم رفت. تا چشم استاد به سید جواد افتاد، با خشم و تندی بی سابقه ای گفت: «سید جواد! از خدا نمی ترسی، از خدا شرم نداری؟!».

سید جواد غرق حیرت شد که چه شده و چه حادثه ای رخ داده، تا کنون سابقه نداشته است این چنین مورد عتاب قرار بگیرد. هر چه به مغز خود فشار آورد تا علت را بفهمد ممکن نشد. ناچار پرسید: «ممکن است حضرت استاد بفرمایند تقصیر این جانب چه بوده است؟»

- هفت شبانه روز است فلان شخص همسایه ات و عائله اش گندم و برنج ندارند. در این مدت، از بقال سر کوچه خرما ی زاهدی نسیه کرده و با آن به سر برده اند. امروز که رفته تا باز خرما بگیرد، قبل از آن که اظهار کند، بقال گفته است نسیه شما زیاد شده است. او هم بعد از شنیدن این جمله خجالت کشیده تقاضای نسیه کند، دست خالی به خانه برگشته است و امشب خودش و عائله اش بی شام مانده اند.

- به خدا قسم، من از این ماجرا بی خبر بودم. اگر می دانستم به احوال رسیدگی می کردم.

- همه داد و فریادهای من برای این است که تو چرا از احوال همسایه ات بی خبری؟ چرا هفت شبانه روز آنها به این وضع بگذرانند و تو نفهمی؟ اگر باخبر بودی و اقدام نمی کردی که تو اصلاً مسلمان نبودی.

- می فرمایید چه کنم؟

- پیش خدمت من، این سینی بزرگ غذا را بر می دارد، همراه هم تا دم در منزل آن مرد بروید. دم در پیش خدمت برگردد و تو در بزن و از او خواهش کن که امشب با هم شام صرف کنید. این پول را هم بگیر و زیر فرش یا بوریا ی خانه اش بگذار، و از این که درباره او که همسایه توست کوتاهی کرده ای، معذرت بخواه. مجمعه را همان جا

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ۲۸۳

بگذار و برگرد. من این جا نشسته‌ام و شام نخواهم خورد تا تو برگردی و خبر آن مرد مؤمن را برابم بیاوری.

پیش خدمت سینی بزرگ غذا را که انواع غذاهای مطبوع در آن بود برداشت و همراه سید جواد روانه شد. دم در پیش خدمت برگشت و سید جواد پس از کسب اجازه وارد شد. صاحب خانه پس از استماع معذرت خواهی سید جواد و خواهش او دست به سفره برد. لقمه‌ای خورد و غذا را مطبوع یافت. حس کرد که این غذا دست پخت عرب نیست. فوراً دست کشید و گفت: «این غذا دست پخت عرب نیست؛ بنابراین از خانه شما نیامده تا نگویی این غذا از کجاست من دست دراز نخواهم کرد».

آن مرد خوب حدس زده بود. غذا در خانه بحرالعلوم ترتیب داده شده بود. آنها ایرانی الاصل و اهل بروجرد بودند و غذا غذای عرب نبود. سید جواد هر چه اصرار کرد که تو غذا بنخور، چه کار داری که این غذا در خانه کی ترتیب داده شده است آن مرد قبول نکرد و گفت: «تا نگویی دست دراز نخواهم کرد». سید جواد چاره‌ای ندید، ماجرا را از اول تا آخر نقل کرد. آن مرد بعد از شنیدن ماجرا غذا را تناول کرد؛ اما سخت در شگفت مانده بود. می‌گفت: «من راز خودم را به احدی نگفتم، از نزدیک‌ترین همسایگانم پنهان داشته‌ام، نمی‌دانم سید از کجا مطلع شده است!» سر خدا که عارف سالک به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید؟! (حافظ)

این داستان را با تفصیل بیشتر حاجی نوری در کتاب کلمه طیبه از قول مولی زین العابدین سلماسی، یکی از خواص سید بحرالعلوم، نقل کرده است. مرحوم نوری می‌نویسد: آن همسایه فقیر شیخ محمد نجم عاملی نام داشته و آن کیسه حاوی شصت عدد شوش - از واحدهای پول آن زمان - بوده است.<sup>۲</sup>

۱. داستان راستان، ج ۲، ص ۵۰.

۲. رک: کلمه طیبه، ص ۲۷۸؛ الفوائد الرضویه، ص ۸۹؛ وحید بهبهانی، ص ۲۱۷؛ الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۶۹ -

## ابن فهد حلّی

از حاج مولی محمد صالح برغانی نقل شده است:

پدرم گفت: در خواب دیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته است و علما در خدمت پیامبر نشسته‌اند و مقدم بر همه ابن فهد حلّی رحمته الله جای دارد. تعجب کردم که این همه علما با آن مقامات و شهرت چگونه است که همه در مقامی پایین‌تر از ابن فهد جای دارند با این‌که ابن فهد را میان علما چندان شهرتی نیست؟! از این رو، راز موضوع را از پیامبر خدا پرسیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علت این است که دیگر علما هنگامی که فقیر به آنان مراجعه می‌کرد اگر از مال فقرا نزد ایشان بود به او می‌پرداختند و گرنه جواب می‌کردند. اما ابن فهد هرگز فقیران و نیازمندان را از نزد خود محروم باز نمی‌گردانید و اگر از مال فقرا نزد او نبود از مال خود می‌پرداخت. او این جایگاه را از این کار یافت»<sup>۱</sup>.

نکویی کن و سوی نیکی گرای  
بدین از تو خشنود گردد خدای

## حکیم قمشه‌ای

استاد شهید مطهری رحمته الله درباره خصوصیات اخلاقی آقا محمدرضا حکیم قمشه‌ای رحمته الله چنین می‌نویسد:

وی مردی به تمام معنا وارسته بود. با خلوت و تنهایی مأنوس بود و از جمع تا حدودی گریزان. در جوانی ثروتمند بود، در خشکسالی ۱۲۸۸ اموال منقول و غیر منقول خود را صرف نیازمندان کرد و تا پایان عمر درویشانه زیست.

حکیم قمشه‌ای هرگز جامه روستایی را از تن دور نکرد و در زی و جامه علما در نیامد. مرحوم جهانگیر خان قشقائی شاگرد او نقل کرده است که به شوق استفاده از محضر حکیم قمشه‌ای به تهران رفتم. همان شب اول خود را به محضر او رساندم. وضع لباس‌های او علمایی نبود، به کرباس فروش‌های سیده [خمینی شهر فعلی]

۱. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۶-۲۱۷؛ نیز رک: حسد، ص ۱۰۰.

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ❁ ۲۸۵

شبهت داشت. حاجت خود را بدو گفتم. گفت: «میعاد من و تو فردا در خرابات». خرابات محلی بود در خارج خندق (قدیم) تهران، و در آن‌جا قهوه‌خانه‌ای بود که درویشی آن را اداره می‌کرد. روز بعد اسفار را با خود بردم. او را در خلوتگاهی دیدم که بر حصیری نشسته بود. اسفار را گشودم. او آن را از بر می‌خواند، سپس به تحقیق مطلب پرداخت. مرا آن چنان به وجد آورد که از خود بی‌خود شدم. می‌خواستم دیوانه شوم. حکیم حالت مرا دریافت، گفت: «آری، قُوتِ می‌بشکند ابریق را»<sup>۱</sup>.

نباشد همی نیک و بد پایدار      همان به که نیکی بود یادگار

### از فقرا خجالت می‌کشم

آقا نجفی قوچانی در کتاب حیات‌الاسلام می‌نویسد:

پول و ریگ در نظر آخوند خراسانی یک‌سان بود. با آن‌که به لحاظ مقام منبع خود تهیدست و صفرالید بود، مع ذلک، ماهی ششصد تومان وظیفه خور داشت که همه پول نقد به آنها می‌رسید و چقدر از خانواده‌های محترم که مَمَری به جهت گذراندن آنها نبود، إلا به توجهات این بزرگوار و به این لحاظ شئون آنها محفوظ مانده بود. هر وقت به زیارت کربلا می‌رفت، دست کم صد و پنجاه الی دویست لیره به فقرا و طلاب آن‌جا می‌پرداخت و اگر این مقدار ممکن نمی‌شد - هر چند با قرض - به کربلا نمی‌رفت. این بود که این اواخر در سال، یک مرتبه یا دو مرتبه بیشتر مشرف نمی‌شد. هفتصد نفر از فقرا و ناتوانان و طلاب را همیشه نان می‌داد، و یک دکان نانوايي منحصر بود برای نان فقرا، و ماهی قریب سیصد تومان پول نان می‌داد و گاهی که سه چهار ماه پولش تأخیر می‌شد، نانوا چهارصد پانصد لیره طلب‌کار می‌شد و ایشان هم دست خالی بود. به ناچار نانوا چون بی‌مایه می‌ماند، نان را قطع می‌نمود و اگر کسی ندانسته خدمتش عرض می‌کرد که شما سفارش مرا به نانوا بکنید که از مرا قطع نکند با

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۰۶-۶۰۷.

تبسم می فرمود: «اگر سفارش من کارساز بود سفارش همه را کرده و می‌کنم لکن اثر ندارد».

بارها می فرمود: «هر وقت این بیچاره‌ها را که نانشان قطع شده می‌بینم خجالت می‌کشم!» به هر نحوی بود از جایی قرض می‌کرد، طولی نمی‌کشید که نان را برقرار می‌کرد. علاوه بر این، پول‌هایی که روز به روز برای رفع حوائج فقرا از اهل نجف و زوار و طلبه و غیر طلبه صرف می‌شد، در تحت قانون و انضباطی نبود.

همیشه در منزل باز، و بیرونی پر از ارباب حوائج بود. از در منزل تا کفش‌کن حرم مطهر که قریب صد قدم بیشتر نبود، در این راه روزی قریب چهار پنج تومان<sup>۱</sup> به فقرا و ارباب سؤال داده می‌شد. اگر گاهی طلبه‌ای پریشانی می‌کرد، دست به جیب می‌کرد، یک قبضه می‌گرفت و می‌داد بدون آن‌که بداند چه مبلغی است. بسا می‌شد که در میان دو سه تومان پول سفید، یک دو لیره هم داده می‌شد. چنان سعه صدری داشت که نظیرش نادر بود.

تلگرافاتی که در باب مشروطیت ایران مخابره می‌شد اگر چه بعضی آقایان (آیتین: حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و شیخ عبدالله مازندرانی) در امضا شریک بودند؛ لکن ایشان پولش را می‌پرداخت.

اگر در دل سوزی جانب فقرا را ترجیح نمی‌داد و آنها را مقدم نمی‌داشت، بی‌گمان فقرا و اهل بیت خود را در حیث زندگانی به یک چشم نظر می‌کرد و اگر از تحفه‌ها و هدایا زاید بر ما یحتاج خود بود بین طلاب تقسیم می‌کرد. یکی از اصحاب می‌گفت: عرض کردم این مقدار زاید را بفروشید و ذخیره‌ای برای ایام ضیق نمایید. فرمود: «این کارها را بلد نشده‌ام».<sup>۲</sup>

یکی از شاگردان فاضلش در مجلس درس از جای برخاست و نامه‌ای را از اهل تبریز در مجلس درس قرائت کرد. مختصر آن نامه این بود که تبریزیان

۱. روشن است که پنج تومان در آن دوران مبلغ زیادی بوده است.

۲. مرگی در نور، ص ۴۰۰-۴۰۱.

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ❁ ۲۸۷

نوشته بودند: «بر سر ما آتش می‌بارد، مردان و جوانان ما کشته شده‌اند و زنان و فرزندان ما بیوه و یتیم گشته‌اند و شما در آن‌جا مشغول استراحت و تعیش هستید و به فکر ما نیستید...».

جناب آخوند پس از اطلاع بر مفاد نامه بی‌نهایت متأثر گردید و فرمود:

نه آنها ملتفت هستند و نه شما که من چه خون جگرهایی خورده‌ام و می‌خورم! این‌که می‌بینید می‌آیم و می‌روم مجرد صورت هستم، دستی از دور بر آتش دارید. در استراحت هستیم؟ والله برای ما دل نمانده است. حال، گذشته از زحمات من برای آنها، نمی‌بینید که سب و لعن من و اهل علم چگونه در میان اراذل و جهال شیوع دارد و از آن طرف همواره شش نفر و هشت نفر از تهران برای قتل من روانه می‌شوند و از این طرف از سلطان عثمانی هم احساس مخالفت می‌شود و از یک طرف هم اینها سرزنش می‌کنند که ما در استراحت هستیم.

تا این‌جا که رسید بی‌اختیار طلاب گریستند. بعد فرمود:

همه اینها را تأسیاً به ائمه علیهم‌السلام بر خود هموار می‌کنم و در صدد علاج و خلاص اهل تبریز بوده و هستم. تکاهل نورزیده‌ام، بلکه فوق طاقت عمل خواهم کرد.<sup>۱</sup>

### شیخ زین العابدین مازندرانی

درباره این عالم جلیل‌القدر که از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری و مرجع تقلید جمعی از شیعیان بوده است، نوشته‌اند:

تا می‌توانست قرض می‌کرد و به مردم می‌داد و هر چند وقت که یکی از ثروتمندان هند به کربلا می‌آمد قرض‌های او را ادا می‌کرد. از فرزند او شیخ علی معروف به شیخ‌العراقین نقل شده است:

در یکی از سفرها که شیخ به سامرا می‌رود، در آن‌جا سخت بیمار می‌شود. میرزای شیرازی از او عیادت می‌کند و او را دل‌داری می‌دهد. شیخ می‌گوید: من هیچ‌گونه



نگرانی از موت ندارم؛ لیکن نگرانی من از این است که به عقیده ما امامیه وقتی که می میریم روح ما را به امام عصر علیه السلام عرضه می کنند. اگر امام سؤال بفرمایند: «زین العابدین! ما به تو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی چرا نکردی؟» من به آن حضرت چه جوابی می توانم بدهم؟ میرزای شیرازی پس از شنیدن این حرف به منزل می رود و هر چه وجوه در آن جا داشته میان مستحقین قسمت می کند.

شیخ العراقین فرزند شیخ زین العابدین علیه السلام می گوید:

شبی پدرم در حرم کربلا مشغول نماز بود. پس از نماز زنی آمد و مدتی مدید در گوش شیخ حرف زد. آن شب وقتی می خواستیم به منزل برگردیم پدرم به فانوس کش گفت از راه دیگری برود. مدتی رفتیم تا به درِ منزلی رسیدیم شیخ دقُّ الباب کرد. مردی که قهوه چمی بود در را باز کرد و تا شیخ را دید دست پاچه شد، دولا شد و دست شیخ را بوسید و پرسید: چه فرمایشی دارید؟ شیخ به او گفت: «از تو می خواهم که به همسرت رجوع کنی». مرد گفت: «اطاعت می کنم و رجوع کردم». بعد فهمیدیم که مرد قهوه چمی زن خود را، با آن که چند فرزند از او داشته، طلاق داده و از منزل بیرون کرده و آن زن به شیخ متوسل شده بود تا او را شفاعت کند.

روزی که در کربلا آب طغیان کرده بود، شیخ از شهر بیرون رفت و شخصاً خاک بر می داشت تا جلو آب را بگیرد. مردم چون دیدند که آن روحانی بزرگ برای سدسازی خاک برداری می کند به او تأسی کردند و همگی به پا خاستند و سدی در برابر آب بستند که تا چند سال باقی بود.

بسیار خوش سیرت و نیکو محضر و کم خوراک بود و اغلب اوقات با نان و سرکه و برنج تغذیه می کرد.

روزی بینوایی به در خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت، بادیه مسی منزل را به او داد و گفت: «این را ببر و بفروش». دو سه روز بعد اهل منزل متوجه شدند که بادیه نیست و فریاد کردند که بادیه را دزد برده است.

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ❁ ۲۸۹

صدای آنان در کتاب‌خانه به گوش شیخ رسید و او فریاد برآورد که: «دزد را متهم نکنید، بادیه را من برده‌ام».<sup>۱</sup>

### گرو گذاشتن منزل

در سرگذشت شیخ جعفر کاشف الغطاء نوشته‌اند:

آن‌قدر به مستمندان رسیدگی می‌کرد و در رفع مشکلات آنان فعال و از خود گذشته بود که در بیشتر سال‌ها هر چه داشت انفاق می‌کرد و وقتی دستش از همه جا کوتاه می‌گشت، خانه مسکونی خویش را رهن می‌گذاشت و پولش را به فقرا می‌بخشید! از آن پس، از استفاده و سکونت در خانه محروم بود تا در مسافرت‌ها پولی تحصیل کند و منزل را از گرو آزاد سازد.<sup>۲</sup>

ره نیک مردانِ آزاده گیر      چو استاده‌ای دست افتاده گیر

### محقق اردبیلی

محقق اردبیلی رحمته الله علیه در گران سالی، تمامی طعام‌های خود را با فقرا تقسیم می‌کرد و برای خودش نیز مثل سهم یک فقیر بر می‌داشت، به طوری که زوجه‌اش برآشفته و با پرخاش گفت: «در مثل چنین سال فرزندان خود را بی‌آذوقه می‌گذاری که محتاج به سؤال مردم باشند!؟»

مقدس چیزی نگفت و طبق معمول برای اعتکاف به مسجد کوفه رفت. در دومین روز اعتکاف، مردی آرد و گندم خوبی به خانه‌اش آورد و گفت: صاحب خانه این را فرستاده است و خودش هم در مسجد کوفه در حال اعتکاف به سر می‌برد. وقتی محقق - که اصلاً از قضیه بی‌اطلاع بود - به خانه آمد و از ماجرا آگاه شد، دانست که از جانب خداست و به حمد و شکر الهی پرداخت.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۷۹ - ۸۰.

۲. قصص العلماء، ص ۱۸۸.

۳. ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۳۶۸.

## شیخ انصاری

شیخ انصاری رحمته الله علیه دست‌گیری از فقرا و بینوایان را جزء وظایف حتمی خود می‌دانست و این شیوه خدایپسندانه را از ایام کودکی داشت. از اشخاص موثق به‌طور متواتر رسیده است که در بقعه پیر محمد - واقع در محله حیدرخانه دزفول - فقیری عاجز بود و شیخ هر شب شام خود را به آن فقیر می‌داد و گرسنه می‌خوابید یا خود به اندک چیزی قناعت می‌کرد.

بخشش‌های شیخ در پنهانی بود. بسیاری از فقرا معاش معین داشتند که سالانه و ماهانه به آنان می‌رسید و نمی‌دانستند که از کجا تأمین می‌شوند. در شب‌های تار و سحرها با لباس مبدل بر در خانه فقرا می‌رفت و به هر خانواده‌ای به مقدار احتیاجشان مرحمت می‌کرد. هنگامی که از دنیا رفت معلوم شد آن مردی که بر در منازل محرومین در اوقات غیر متعارف می‌آمده شیخ انصاری بوده است.<sup>۱</sup>

هر گاه چیزهای نفیس و قیمتی به شیخ هدیه می‌کردند، به خادمش، ملا رحمة الله می‌فرمود: «اینها را بفروش» و سپس بهای آنها را بین بینوایان و طلاب تقسیم می‌کرد. یکی از علمای بزرگ گفته است: به شیخ عرض کردم: فلان سید که از فضیلتی عصر است بسیار مضطر شده و همسر او بیمار است. شیخ فرمود: «هیچ پولی نزد من نیست جز مبلغی برای نماز و روزه استیجاری، خوب است دو سال عبادت به او بدهم». عرض کردم: فلانی آقا زاده و از خانواده‌های شریف است، چنین کارهایی نکرده و علاوه بر آن محصل است و این کارها با تحصیل منافعی. شیخ تأملی کرد و فرمود: «پس من دو سال عبادت خودم به جا می‌آورم و اجرتش را به شما می‌دهم به سید بدهید» و چنین کرد، با همه کارهایی که داشت از قبیل: تدریس، جواب استفتا، نماز جماعت، عیادت بیماران، رفت و آمد و معاشرت با مردم، مطالعات، تشییع جنازه‌ها، رفتن به در خانه فقرا، عبادت‌های شخصی، ضبط مال فقرا و ایصالش به آنان، و اصلاح مفاسد

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۰ - ۸۱.

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ❁ ۲۹۱

عامه. با این همه عبادت استیجاری به جا می‌آورد و اجرت آن را به طلاب و بینویان می‌داد.<sup>۱</sup>

هم‌چنین سید علی دزفولی - که چنان احتیاطاتش زیاد بود که به محتاط معروف بود - از یکی از خویشاوندانش نقل کرده است: در نجف اشرف بر اثر فقر خدمت شیخ رسیدم و او را از مشکلاتم آگاه کردم. شیخ فرمود: «فعلاً، هیچ مبلغی پیشم نیست. نزد فلانی برو و بگو دو سال نماز به تو بدهد، پولش را برای خودت نگهدار، نمازها را خودم می‌خوانم».

از جمله برنامه‌های شیخ نیز این بود که شب‌های جمعه در منزلش روضه خوانی داشت و به چند نفر فقیر و ناتوان غذا می‌داد.<sup>۲</sup>

### روحانی اینارگر

یکی از روحانیون فداکار حوزه علمیه قم، در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، برای تبلیغ و ارشاد به یکی از روستاهای کشور رفت. آن‌جا آب آشامیدنی سالم و مناسب نداشت و ساکنان ده برای تهیه آب بسیار در زحمت بودند و بودجه‌ای هم برای تأمین آب لوله‌کشی نداشتند. آن روحانی اینارگر پس از مراجعت به قم منزل مسکونی خویش را فروخت و با پولش هزینه لوله‌کشی آن روستا را تأمین کرد و خود در خانه‌ای اجاره‌ای سکنی گزید و تا وقتی که از این جهان رخت بر بست مستأجر بود. پس از وی فرزندان یتیمش نیز تا مدتی مستأجر بودند.

### شیوه میرزای شیرازی

علامه سید حسن صدر رحمته‌الله می‌نویسد:

میرزای شیرازی بزرگ رحمته‌الله در هر شهر و کلاهی از تجار داشت که فهرست اسامی

۱. وحید بهبهانی نیز بسیار می‌شد که نماز و روزه استیجاری قبول می‌کرد و خود به جا می‌آورد و پولش را به شاگردان فقیرش چون میرزای قمی می‌بخشید. رک: وحید بهبهانی، ص ۱۴۱.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۲.

فقرای آن شهر را برای آنان فرستاده بود و میزان کمک به آنها را نیز معین می‌کرد. این فقرا غیر از کسانی بودند که در هر ماه و سال پول دریافت می‌کردند. نه تنها تمام شهرهای عراق بلکه نقاط مختلف ایران مورد توجه میرزا بود و به تنگدستان آن شهرها به اندازه توان کمک می‌کرد. اگر در جایی عالمی بود که به او اعتماد داشت، هر سال مبلغی پول برایش می‌فرستاد تا او آن را بین تنگدستانی که در خور دست‌گیری بودند تقسیم کند.

علامه سید حسن صدر می‌افزاید:

ایشان به من می‌گفت: «دور از انصاف است که وجوهات یک شهر را بگیریم و فقرای آن‌جا را فراموش کنیم، مردم هر چه دارند نزد ما می‌فرستند و به کسی چیزی نمی‌دهند». طلاب و نیازمندان مشاهده مشرفه در نظر او از موقعیت خاصی برخوردار بودند. برای همه آنان بدون استثنا مقرری تعیین کرده بود، حتی برای کسانی که عبادت استیجاری می‌پذیرفتند نیز کمک می‌فرستاد، مبلغی برای عبادت، و مبلغی برای انتظام پذیرفتن امور زندگی.<sup>۱</sup>

### شیخ عبدالوهاب تهرانی

در سرگذشت شیخ عبدالوهاب تهرانی - عموزاده پدر شیخ آقا بزرگ تهرانی - که از شاگردان شیخ انصاری بوده است نوشته‌اند: وی بسیار متقی و عابد و قانع بود و پولی را که پدر برای تشویق و تشجیع او به استمرار تحصیلات علوم دینی می‌فرستاد آن را بین طلابی که وضع مالیشان خوب نبود قسمت می‌کرد و برای خود چون یکی از آنها بر می‌داشت.<sup>۲</sup>

### سید رضی

سید رضی رحمته‌الله‌علیه دانشمندی بلند نظر، بزرگ منش، باگذشت، دست و دل باز، پارسا، پیراسته و وارسته بود.

۱. میرزای شیرازی، ترجمه هدیه الرازی، ص ۵۸.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۳۳۸.

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ❁ ۲۹۳

صَفَدی و دیگران نوشته‌اند: روزی سید رضی چند تگه کاغذ از زنی خرید و در آن صفحه‌ای به خط ابن مقله<sup>۱</sup> دید. اوراق را برای زن پس فرستاد و پیغام داد: «من در این اوراق خط ابن مقله را دیده‌ام و قیمت آن پنج دینار است نه پنج درهم<sup>۲</sup> اگر می‌خواهی ورقی را که خط ابن مقله در آن است بردار، و چنانچه خواهی به جای آن پنج دینار بگیر». زن نپذیرفت و گفت: مگر من برای چیزی که در آن بوده است فروخته‌ام؟ ولی سید رضی چندان اصرار کرد تا این که زن پنج دینار را پذیرفت.

خالع شاعر گوید: سید رضی را با قصیده‌ای ستودم. رضی چهل و نه درهم برایم فرستاد. گفتم: تردیدی نیست که ادیب به من خیانت کرد. پس از آن روزی از «بازار عروس» عبور می‌کردم، دیدم مردی می‌گوید: فلان قطعه زمین را می‌خری؟ چون از حیاط خانه سید رضی جدا شده است. من آن را به چهل و نه درهم که مساوی با پنج دینار است می‌فروشم. از این جا فهمیدم که سید رضی در آن موقع تنگدست بوده و برای دادن صلۀ شعر به من آن قسمت از حیاط خانه‌اش را فروخته و پول آن را برای من فرستاده است.<sup>۳</sup>

### سید مرتضی

یافعی ضمن شرح حال سید او را مردی بسیار بخشنده و بزرگوار وصف می‌کند. سید شریف تاج الدین حسینی حلبی می‌نویسد: او پیوسته مراقب حال مستمندان و مواظب بسیاری از خانواده‌های نیازمند بود. برای بسیاری از افراد بی‌بضاعت ماهانه مقرر داشته بود که خود آنها از منبع آن خبر نداشتند و پس از رحلت سید که ماهانه قطع گردید متوجه شدند.<sup>۴</sup>

۱. محمد بن علی بن حسین معروف به ابن مقله (م ۳۲۸ق). خوش‌نویس مشهور عرب.

۲. درهم از نقره، و دینار از طلا و تقریباً هر دینار ده درهم بوده است.

۳. سید رضی مؤلف نهج البلاغه، ص ۶۵.

۴. همان، ص ۲۲.

## حاج مولی هادی سبزواری

در شرح احوال این فیلسوف گران قدر نوشته‌اند:

معاش حاجی از این قرار است: یک روز از قنات عمید آباد داشتند... سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ بود. از دو قنات مذکور نیز سی خروار غله و ده بار پنبه عائد می‌گردید. قسمتی از این دخل را با کمال قناعت صرف معاش خود می‌فرمود و ما بقی به فقرا ایثار و انفاق می‌شد. هر سال در عَشْرِ آخِرِ صَفَر سه شب روضه خوانی می‌کرد و نان و آب‌گوشت به فقرایی که ناتوان و کور و عاجز بودند می‌خورانید و نفری یک قرآن نیز به آنها مبذول می‌داشت و خمس و زکات مال خود را هر سال به دست خود به سادات و ارباب استحقاق می‌رسانید.<sup>۱</sup>

## شهید قدوسی

یکی از دوستان شهید بزرگوار، حجة الاسلام قدوسی رحمته الله درباره ایشان می‌نویسد: از ویژگی‌های ایشان کمال سعی و کوشش در برآوردن و انجام دادن حوایج مؤمنان و تلاش در حل مشکلات آنان بود. کسی نبود که مشکلی داشته باشد و به ایشان مراجعه کند، مگر آن‌که هر چه می‌توانست در حل آن می‌کوشید. فعالیت‌های زیادی برای کمک مادی به طلاب نیازمند می‌کرد، اما کسی مطلع نمی‌شد، حتی گاهی مهریه ازدواج بعضی را خود می‌پرداخت و این جانب را واسطه در ایصال آن می‌نمود. هم‌چنین بعضی را صاحب و مالک خانه مسکونی می‌کرد و کسی مطلع نمی‌شد. وی تمامی مساعدت‌ها را پنهانی و بدون اطلاع دیگران انجام می‌داد.<sup>۲</sup>

## شیخ ابراهیم نجف آبادی

شهید مظلوم بهشتی درباره مردمی بودن حاج شیخ ابراهیم نجف آبادی رحمته الله گوید:

۱. تاریخ حکما و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۲. یادنامه شهید قدوسی، ص ۵۸، ۵۵.

بخش یازدهم: خدمت‌گزاری، دل‌سوزی و کمک به تنگدستان ❁ ۲۹۵

خدایش رحمت کند آقای حاج شیخ ابراهیم را. ایشان از فضیلتی برخوردار بوده‌اند. عالمی ارزنده و خدوم و مردمی که مدرسه علمیة فعلی نجف آباد را ایشان ساخته است و برای این‌که با هزینه کمتر ساخته بشود سنگ‌ها و آجرها را سر خیابان می‌ریختند و قبل و بعد نماز خود ایشان با مردم اینها را پای کار می‌آوردند. از ویژگی‌های ایشان مردمی بودنش بود. دوستان نجف آباد برای من نقل می‌کردند که حاج شیخ همیشه در خدمت به مردم آماده است. گاهی اتفاق می‌افتاد که زن و شوهری شب دعوایشان می‌شد. آنها که در منزل بودند حریف نمی‌شدند که آنها را آشتی دهند. سرانجام، شخصی در ساعت حدود دو بعد از نیمه شب می‌آمد در منزل حاج شیخ را می‌زد. ایشان، بیدار می‌شدند و می‌آمدند دم در. آن شخص می‌گفت: خانه کربلایی علی بین زن و شوهر دعواست، برویم اینها را آشتی بدهید. ایشان نمی‌گفت: فردا صبح می‌آیم، بلکه لباسش را می‌پوشید می‌آمد با رویی گشاده و خندان می‌گفت: «فعالاً چای را درست کنید بینم». می‌نشست پای سماور. یک چای خودش می‌خورد، یک چای به آنها می‌داد، زن و شوهر را با هم آشتی می‌داد، دعوا را تمام می‌کرد و می‌رفت.

اگر روحانی در متن جامعه زندگی می‌کند و با وجدان جامعه رابطه دارد برای این است که به راستی با مردم زیست می‌کند.<sup>۱</sup>

### سید مهدی درچه‌ای

مرحوم استاد همایی درباره استادش سید مهدی درچه‌ای برادر آیه الله سید محمد باقر درچه‌ای رحمته‌الله‌علیه گوید:

این مرد در علم و تقوا و امانت و صداقت نسخه ثانی برادر بود. از جلوه‌های تقوا و زهد آن بزرگ یکی آن‌که در اوایل ایام قحط و مجاعه سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۳۷ ق که مصادف با جنگ بین‌الملل اول بود، ده بیست من آرد در خانه‌اش بود و عائله سنگینی

۱. صحیفه، شماره ۲۷، ص ۱۹.



هم داشت. به محض این که آثار گرانی نمودار شد مرحوم سید مهدی آن ده بیست من آرد را فروخت و چون به او گفتند: لازم بود که شما احتیاط می کردید و حتی مقدار دیگری هم می خریدید، جواب داد: «ترسیدم شبهه احتکار داشته باشد، خدا بزرگ است».<sup>۱</sup>

## بخش دوازدهم:

### توکل و اطمینان\*

توکل و اطمینان و وا گذاشتن امور به خداوند قادر متعال از جمله صفات برجسته بندگان حق تعالی است. آنچه از تشویش‌ها، دو دلی‌ها، تردیدها، و نگرانی‌ها جلوگیری می‌کند و به آدمی قوّت قلب، اراده و گرمی می‌بخشد، توکل و اطمینان به او -جلّ و علا- است.

از جمله موضوعاتی که در قرآن کریم زیاد درباره‌اش سخن به میان آمده و بدان سفارش شده توکل است. در برخی از آیات از خصلت‌های والای مؤمنان شمرده شده و در موارد زیادی به آن امر شده است و در بعضی از آیات «متوکلین» از محبوبین خداوند متعال قلمداد شده‌اند.

در همه امور باید تکیه انسان بر خدای تعالی باشد و تأثیر اسباب و علل را از او بداند و بداند که:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای	نَبْرَد رگی تا نخواهد خدای
هیچ کس بی‌امر او در ملک او	در نیفزاید سر یک تار مو
واحد اندر ملک و او را یار نی	بندگان را جز او سالار نی
دامن آن‌گیر ای یار دلیر	کو منزّه باشد از بالا و زیر

---

\*. ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾؛ مؤمنان باید تنها به خدا توکل کنند (آل عمران (۳) آیه ۱۲۲).

به داوود - علی نبینا و آله و علیه السلام - وحی آمد: «ای داوود اگر من تو را پست کردم، چه کسی تو را بلند می‌کند؟ و اگر تو را بلند کردم، چه کسی تو را پست می‌کند؟ اگر تو را عزیز شمردم، چه کسی تو را ذلیل می‌کند؟ و اگر تو را ذلیل کردم، چه کسی تو را عزیز می‌کند؟ اگر من تو را یاری کردم، چه کسی تو را مخدول می‌کند؟ و اگر تو را مخدول کردم، چه کسی تو را یاری می‌کند؟» داوود گفت: امر و حکم همه با توست و به اراده تو.<sup>۱</sup>

همه به خصوص طلاب باید در کسب این صفت بکوشند؛ زیرا توکل یگانه مایه دل‌گرمی و تنها مشوق بر تحصیل و تحمّل محرومیت‌های بسیار است. عالم وارسته شیخ محمد بهاری رحمته الله علیه در نامه‌ای به یکی از اهل معرفت، ضمن برشمردن اموری که بر سالک لازم است، می‌نویسد:

السابع: این‌که در هیچ امری متکلم به حول و قوه خود نباشد، بَلْ يَكُونُ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَكِلًا عَلَى صَانِعِهِ وَ خَالِقِهِ (جَلَّ شَأْنُهُ).<sup>۲</sup>

شهید ثانی رحمته الله علیه می‌نویسد:

آنچه بر معلم و شاگرد - پس از تصفیه باطن از رذایل اخلاقی و به کار گرفتن علم - لازم است این‌که سراپای وجودش را از درون و برون متوجه خدا کند و در تمام شئون زندگانی به او متکی باشد و فیض را از پیشگاه الهی بخواهد و بر علل و اسباب طبیعی تکیه نکند. اگر عالم در شئون مختلف زندگانی تنها به علل و اسباب متکی باشد و امور خود را به همان‌ها واگذار کند، همین علل و اسباب به صورت بار گران بر دوش او سنگینی می‌کند و موجب انحطاط وی می‌شود.<sup>۳</sup>

روایات در این زمینه نیز فراوان است که به ذکر دو حدیث تبرک می‌جوییم:

۱. امام صادق رحمته الله علیه:

أَوْحَى اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) إِلَيَّ دَاوُودَ رحمته الله علیه: مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ

۱. تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. تذکرة المتقين، ص ۱۱۴.

۳. منية المرید، ص ۱۳۸.

بخش دوازدهم: توکل و اطمینان ﴿۲۹۹﴾

خَلْقِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ. وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ، وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَكَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وَاِدٍ هَلَكَ؛<sup>۱</sup>

خداوند - عز و جل - به داود علیه السلام وحی فرستاد: هیچ یک از بندگانم بدون توجه به احدی از مخلوقم، به من پناهنده نشود که من بدانم نیت او همین است؛ سپس آسمانها و زمین و هر که در آنهاست با او نیرنگ بازند، مگر آن که راه چاره از بین آنها را برایش بگشایم. و هیچ یک از بندگانم به یکی از مخلوقم پناه نبرد، که بدانم قصدش همان است، جز آن که اسباب آسمانها و زمین را از دستش برم و زمین زیر پایش را فرو برم و به هر وادی هلاکتی افتد باک ندارم.

۲. حسین بن علوان گوید: در مجلس درس استادم سرگرم فرا گرفتن علم بود. در یکی از سفرها هزینه مالی من تمام شد و چیزی نداشتم. یکی از دوستان به من گفت: تو که گرفتار چنین اوضاعی هستی به چه کسی امید داری؟ گفتم: فلانی. گفت: سوگند به خداوند نیاز تو برآورده نمی شود. گفتم: خدای تو را بیامرزد، به چه دلیل با چنین قاطعیتی اظهار نظر و مرا نوامید می کنی؟ گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود که خداوند متعال فرموده است:

سوگند به شکوه و عزت و مقام والایم، امید هر آرزومندی که در آرزوهای خود به غیر من روی آورد و به آن دل ببندد به یأس مبدل می سازم و بر قامت چنین کسی لباس خواری و مذلت را می پوشانم. او را از درگاه خود می رانم و پیوند او را با خودم می گسلم. او در مشکلات به چه امید دارد؟ در حالی که ناهمواریها و مشکلات زندگانی زیر قبضه قدرت من است. آیا او امید به غیر من بسته و درگاه غیر مرا می کوبد؟ با این که می داند کلید مشکل گشای تمام درهای بسته در دست من است و درگاه من برای کسانی که مرا می خوانند گشوده است.

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۰۳-۱۰۴.

آیا کسی هست که در مصائب چشم امید به من دوخته باشد و من امیدهای او را برآورده نکرده باشم؟ چه کسی در کارهای بزرگ به من امیدوار بوده است که نومیدش ساخته باشم؟

من امید و آرزوهای بندگانم را حفظ کرده‌ام؛ ولی آنها به حفظ من دلخوش نیستند. آسمان‌هایم را مشحون از موجوداتی مقدس ساختم که از تسبیح و تقدیس هیچ گاه خسته نمی‌شوند. به این موجودات فرمان داده‌ام که هیچ دری را به روی بندگانم نبندند و میان من و آنان مانعی ایجاد نکنند، ولی بندگان به گفتار و وعده‌های من اطمینان نکردند. آیا نمی‌دانند که به هنگام نزولِ حوادثِ نامطلوب و مصائبِ اندوه‌بار جز من کسی قادر به از میان بردن آنها نیست، مگر آن گاه که به اراده‌ی من کسی بتواند یاور انسانی دیگر باشد؟

پس چه شده که آن بنده از من دل بریده و مرا نادیده انگاشته است؟ من نعمت‌هایی به وی ارزانی داشتم که آنها را از من درخواست نکرده بود، آن گاه که این نعمت‌ها را از او ربودم، بازگرداندن آنها را از من درخواست نکرد و با غیر من در میان گذاشت. آیا او می‌پندارد من که قبل از تقاضایش وی را مشمول عطایم قرار می‌دهم، آن گاه که درخواست می‌کند از او دریغ می‌کنم؟ آیا من بخیلیم که مرا رها کرده؟ آیا جود و کرم از آن من نیست؟ آیا گذشت و رحمت در دست من نیست؟ آیا من مرکز امیدها نیستم؟ چه کسی می‌تواند آرزوها را قطع کند. آیا آنان که به غیر من چشم امید دوخته‌اند نمی‌ترسند؟ اگر همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین به من امید داشته باشند و من به هر یک از آنها همان مقدار عطا کنم که برابر با پاداش همگان باشد، ذره‌ای از ملکم کاسته نمی‌شود. آن ملک که من سرپرست آن هستم، چگونه کاسته می‌شود؟ بدا به حال کسی که از رحمت من نومید است و از فرمانم سر می‌پیچد و مراقبم نیست.<sup>۱</sup>

واضح است که مفهوم توکل بر خداوند این نیست که آدمی کارها را به امید خدا رها کند و خود حتی دنبال اسباب هم نرود؛ بلکه:

۱. همان، ج ۳، ص ۱۰۷-۱۰۹، ح ۷.

### بخش دوازدهم: توکل و اطمینان ﴿۳۰۱﴾

گر توکل می‌کنی در کار کن  
در توکل از سبب غافل مشو  
گفت پیغمبر به آواز بلند:  
کشت کن پس تکیه بر جبار کن  
رمز «الکاسِبُ حَیْبُ اللَّهِ» شنو  
با توکل زانوی اُشتر ببند

(مولوی)

و به قول فیلسوفِ والاقدَر مولی هادی سبزواری رحمته الله علیه:

تَوَكَّلْ أَنْ تَدَعَ الْأَمْرَ إِلَيَّ  
وَلَيْسَ هَذَا أَنْ تَكُفَّ عَنْ عَمَلٍ  
مُقَدِّرُ الْأُمُورِ جَلٌّ وَعَلَا  
إِذْ رُبَّ أَمْرٍ بِوَسَائِطٍ حَصَلْ

### اطمینان و توکل امام خمینی

یکی از بارزترین صفات روحی امام اطمینان خاطر بود. همه کسانی که امام را درک کرده‌اند می‌دانند که در فراز و نشیب‌ها و سختی‌های زندگی حتی لحظه‌ای دچار اضطراب و تزلزل نگردیده و خود را در هیچ حادثه‌ای نباخته است. وی همیشه جازم و مصمم بود چه در حوادث قبل از انقلاب و چه بعد از آن. ملت ایران خصوصاً بعد از انقلاب آشنایی بیشتری با این روحیه امام پیدا کردند و در هر پیش آمد ناگواری که آثار سوء اضطراب در چهره همگان نمودار بوده امام همانند کوهی استوار نه تنها ذره‌ای مضطرب نبود، بلکه خود این حالت باعث سکون خاطر و اطمینان سایرین می‌گردیده.

افق اطمینان امام در زمانی روشن بود که هیچ شبیحی از پیروزی به چشم نمی‌خورد. زمانی که حتی اهل سیاست و فهم و شعور انقلابی با تکیه بر حرکت‌های نیمه راه و بی‌ثمر و شکست خورده در طول چند مبارزه گذشته از قبیل مشروطیت و نفت حرکت مجدد و فعالیت انقلابی روا نمی‌شمردند، حوادث همچون صفحه خورشید در جلوی دیدگان امام آشکار بود و اطمینان از سراسر زندگی و سخنانش می‌بارید.

در ماجرای حمله عراق به ایران که در یک لحظه خبر رسید فرودگاه‌های ایران بمباران شد و صدها تانک و نفربر به همراه ده‌ها هزار نظامی به ایران حمله کردند، اضطراب همه جا را گرفت. واقعاً لحظات غم آلودی بر مسئولان حکومت می‌کرد. سردمداران ارتش سراسیمه به جماران شتافتند، چشمان میلیون‌ها انسان به خانه امام دوخته شد، همه منتظر اعلام رأی امام بودند که ایشان چه می‌گوید. آیا تسلیم خواسته‌ها می‌گردد؟ آیا در مقابل این هجوم وحشیانه دنیا را به کمک می‌طلبید؟ و از آمریکا عذر می‌خواهد یا با شوروی سازش می‌کند؟ چه می‌کند، می‌گیرد، می‌خندد؟ اما امام می‌دانست که اول باید دل‌های پریشان را آرام و مطمئن سازد و آن‌گاه به آنان تفهیم کند این‌جا جای عجله نیست، موقع اراده و تسلط بر اعصاب است و ناگهان بر دریایی از شعله‌ها و احساسات و تزلزل‌ها آب اطمینان و صبر می‌پاشد و به آرامی می‌گوید: «دزدی آمد، سنگی انداخت و رفت».

چه خوب است به اظهارات نویسنده‌ای مسیحی که ۲۲ بهمن به ایران آمده بود اشاره کنم. وی پس از مراجعت می‌گوید:

خیلی چیزهای انقلاب ایران مرا جذب کرد، ولی مهم‌تر از هر چیز خاطرۀ من از رهبر انقلاب ایران بود. من با این‌که خیلی از شخصیت‌ها و سیاستمداران جهانی را دیده‌ام؛ ولی تا به حال کسی را مانند وی این‌گونه صمیمی و مطمئن و آرام ندیده‌ام. در حسینیه جماران او را دیدم. در عین حال که مردی انقلابی و خستگی‌ناپذیر است، دنیایی از آرامش و اطمینان او را همراهی می‌کند.<sup>۱</sup>

نیز در شهادت یارانی چون مطهری و بهشتی که امام به حق ضایعۀ آنها را برای فرهنگ اسلام بیشتر از هر کس دیگر درک، و نیازمندی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها را به وجود آنان شدیداً احساس می‌کرد؛ ولی باز هم در شهادت آنان آرام بود.

شبی که خبر شهادت هفتاد و دو تن به دفتر رسید، اعضای دفتر متحیر بودند و

۱. ویژگی‌هایی از زندگی امام خمینی، ص ۱۲۰-۱۲۷.

### بخش دوازدهم: توکل و اطمینان ۳۰۳

نمی‌دانستند این خبر را چگونه به گوش امام برسانند. به رادیو اطلاع دادند که شب خبر را پخش نکنند؛ چون امام آخر شب اخبار را گوش می‌کردند و قرار شد که حاج احمد آقا و آقای رفسنجانی فردای آن روز خبر را به نحوی به اطلاع ایشان برسانند که برای امام مشکلی پیش نیاید و در منزل هم سفارش شد که رادیو را از بالای سر امام بردارند؛ چون ممکن بود خبر در ساعت ۷ یا ۸ صبح پخش شود. جالب است که خانواده قبل از ساعت ۷ که می‌روند رادیو را بردارند، امام می‌گوید: رادیو را بگذارید سر جای خود، من ماجرا را از یکی از رادیوهای خارجی شنیدم».

جالب‌تر این‌که آقای هاشمی و حاج احمد آقا که خدمت امام می‌روند، امام آنها را دلداری می‌دهد و نقل می‌کند که به یکی از علمای اسلام خبر می‌دهند: حادثه‌ای اتفاق افتاده که در آن عده زیادی جان سپرده‌اند، اما آن عالم می‌گوید: «تقارب آجال شده است». یعنی خداوند اجل‌ها را نزدیک کرده است، ممکن بود اینها به‌طور پراکنده بمیرند ولی خداوند اجل‌ها را نزدیک کرد.<sup>۱</sup>

یکی از نشریات اندکی قبل از پیروزی انقلاب درباره امام چنین نوشت:

این مرد هفتاد و چند ساله، که با عزمی راسخ تاج و تخت شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را به لرزه درآورد، خود در یکی از اتاق‌های خانه محقری روی زمین مفروش نشسته است و بدون هیچ‌گونه تشریفات با ما گفت‌وگو می‌کند. ایشان مکرر در جواب سؤال مربوط به امنیت خود می‌گویند: «خدا نگهدار من است». ما بدون کوچک‌ترین کنترلی در مقابل رهبر جنبش نشستیم. نگاه جذّاب و شخصیت پر ابهت او همه ملاقات‌کنندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هیچ سؤالی نیست که آرامش وی را به هم بزند.<sup>۲</sup>

۱. این سخن را عالم بزرگوار مرحوم آخوند خراسانی گفته است. گویند: وقتی در نجف وبا آمد و در یکی دو روز ناگهان عده زیادی را کشت، من جمله عیال و عروس آخوند را. و مردم سخت متوحش شده بودند. آخوند منبر رفت و مردم را تسلی داد و به آنها نصیحت کرد و گفت: «مردم نترسید، مرگ حق است، اجل هر کس برسد می‌میرد و الآن فقط تقارب آجال شده است» طلبه‌ای اصفهانی پای منبر گفت: «حضرت استاد! ما از همین تقارب آجال می‌ترسیم!» مرگی در نور، ص ۱۱۲.

۲. تفسیر آفتاب، ص ۴۲۲ - ۴۲۳.



## رکن اول اسلام

شیخ احمد دشتی که مقرب آخوند خراسانی رحمته الله علیه بود و آراء و مسائل فقهی او را برای زوار در حرم حضرت امیر علیه السلام بازگو می کرد و رساله عملیه آخوند را هم چاپ کرد گوید:

در زمانی که وضع مالی آخوند و همه ما خراب بود شبی که آخوند مجلس درس خصوصی داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز او مثل میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی و شیخ عبدالله گلپایگانی رحمته الله علیه و عده ای دیگر حضور داشتند، پس از درس و بحث ما دیدیم سیدی به اتفاق زائر خدمت ایشان آمدند و آن زائر مبلغی وجوهات به آخوند داد. آخوند هم پولها را زیر تشکشان گذاشت. ما که ناظر ماجرا و همه سخت بی پول بودیم، به هم نگاه کردیم و خوشحال شدیم که عن قریب استاد چیزی به ما خواهد داد؛ اما به زودی امید ما به یأس مبدل شد؛ زیرا دیدیم بعد از آن که آخوند پولها را زیر تشک گذاشتند آن مرد سید در گوش ایشان آهسته چیزی گفت.

آخوند قلم دواتی دم دستشان بود به او دادند و با اشاره به او گفتند: بنویس. آن سید هم چیزی مختصر نوشت و به ایشان داد. آخوند وقتی آن را خواند اخم هایش را درهم و کاغذ را پاره کرد و بعد دست زیر تشک برد و پولها را درآورد و به آن سید داد. آن سید هم پولها را برداشت و با آن زائر تشکر کنان بیرون رفت.

شیخ احمد دشتی گوید: ما که ناظر این صحنه بودیم و نمی دانستیم قضیه امر از چه قرار است و حس کنجکاوی ما هم سخت برانگیخته شده بود، می خواستیم سر از این ماجرا دربیاوریم؛ ولی دوستان جرئت نمی کردند سؤال کنند؛ ولی چون روی من به ایشان بازتر بود رفقا به من اشاره کردند که تو داستان را بپرس.

من هم از ایشان پرسیدم: حضرت آقا ممکن است بفرمایید داستان از چه قرار است؟ ایشان فرمودند: «کدام داستان؟» عرض کردم: این که این دو نفر آمدند و یکی پولی داد و شما آن پولها را زیر تشک گذاشتید و بعد آن سید در گوش شما چیزی

بخش دوازدهم: توکل و اطمینان ﴿۳۰۵﴾

گفت و بعد چیزی نوشت و شما نوشته او را خواندید و پاره کردید و پول‌ها را به آن سید دادید و بعد هر دو بلند شدند و رفتند. ما هیچ کدام معنای این را نفهمیدیم؟ آخوند فرمودند: «خیلی چیزها در دنیا هست که ما معنای آن را نمی‌فهمیم، این هم یکی از آنها».

شیخ احمد می‌گفت: ولی من موضوع را دنبال کردم و یکی دو نفر از حاضران هم مرا تأیید و اصرار کردند تا اگر ممکن است ایشان توضیحی بدهند. آخوند فرمود: «حالا که اصرار دارید، پس بدانید که آن مرد زائر، چهارصد لیره پول برایم آورد. من که گرفتم آن سید به من گفت که دو پسر دارد و می‌خواهد هر دو را داماد کند، اما پول ندارد. برای این که کسی متوجه نشود من به او گفتم: بنویس چقدر پول نیاز داری. او هم نوشت: صد لیره. من دیدم این مبلغ برای داماد کردن دو پسرش کافی نیست، لذا هر چهارصد لیره را به او دادم».

وقتی آخوند این مطلب را گفت، شاگردان شروع کردند به اعتراض که آقا این چه وضعی است؟ شما که خودتان بهتر می‌دانید وضع مالی همه ما خراب است. ما به جهنم، شما چرا به فکر خودتان نیستید. الآن که شما و بچه‌هایتان این قدر در مضیقه هستید، چطور یک دفعه چهارصد لیره به آن سید دادید؟ لاًقل فکری به حال خودتان می‌کردید یا فکری به حال شاگردان خودتان می‌کردید؟

شیخ احمد می‌گفت: ما که داشتیم این سخنان را می‌گفتم، ناگهان آخوند شروع کرد به گریه کردن. وقتی ما گریه ایشان را دیدیم همه ساکت و ناراحت شدیم و از ایشان معذرت خواستیم و تأکید کردیم هیچ کدام قصد جسارت به ساحت مقدس استاد خود را نداشتیم.

آخوند بعد از چند دقیقه ساکت شد و فرمود: «ناراحتی و افسردگی من از این نیست که شما مرتکب جسارتی به من شده‌اید یا نشده‌اید. افسردگی من از این است که می‌بینم تمام زحماتی را که من سال‌ها برای شما کشیده‌ام همه به هدر رفته است، زیرا مشاهده می‌کنم که شما در رکن اول اسلام که توحید است وامانده‌اید! و از آن غافلید و نمی‌دانید که رزق و روزی را خدا می‌دهد نه بنده خدا. اگر منظورتان از این

حرف‌ها این است که من این قبیل پول‌ها را برای خودم بردارم و پس انداز کنم من احتیاج به پس انداز ندارم، زیرا وقتی از مشهد به نجف آمدم جز یکی دو جلد کتاب هیچ چیزی نداشتم و خداوند این همه نعمت و عزت به من مرحمت فرمود و اگر منظورتان بچه‌های من است که آنها هم وضعشان خوب است و خدا رزاق آنهاست و اگر منظورتان خودتان است شما هم باید به خدا اتکا داشته باشید و به او امید ببندید نه به کس دیگر. من متأثرم از این که می‌بینم شما خدا را فراموش کرده‌اید و به بنده او چشم دوخته‌اید».

وقتی آخوند این نصایح را فرمود همه شاگردان از حرف استاد خود سخت منفعل شدند و سرها را به زیر انداختند.<sup>۱</sup>

### در بیابانی بی‌آب و علف

آقا نجفی قوچانی رحمته‌الله، پس از مدتی تحصیل در مشهد مقدس به عللی که خود شرح می‌دهد تصمیم می‌گیرد به اصفهان برود تا در حوزه آن شهر به کسب دانش ادامه دهد. وی با طلبه‌ای یزدی پیاده از مشهد عازم اصفهان می‌شود. بین راه در کویر برای این که راه را گم نکنند، با قافله‌ای از اهل یزد همراه می‌شوند، آنچه ذیلاً می‌آید شرح ماجرای پیدا شدن غذا در کویر، بر اثر توکل به خداوند متعال است:

کاروان‌سراییی که در آن آبادی بود یزدی‌ها داخل آن نشدند، در فضای جلوی کاروان‌سرا اطراق کردند. ما هم در یکی از ایوان‌های کاروان‌سرا که رو به خارج و مسلط بر آنها بود منزل کردیم. به رفیق گفتم: من چای می‌گذارم و آذوقه‌ی الاغ را مهیا می‌کنم، تو برو نان بگیر. رفت، نیم ساعت بعد آمد گفت: نان در این ده پیدا نمی‌شود، و از این یزدی‌ها چند نفری بر می‌گشتند آنها هم پیدا نکردند و مثل من مأیوسانه برگشتند که از حبوبات و آردی که برای روز مبادا در خورجین‌هاشان داشتند غذا ترتیب دهند و ما تنها امشب محتاج به غذا نیستیم بلکه برای امشب و فردا شب و فردا غذا می‌خواهیم، زیرا آبادی

### بخش دوازدهم: توکل و اطمینان ﴿۳۰۷﴾

بین راه نیست. آب که نیست نان به طریق اولی نیست، حتی علف بیابانی هم نیست که انسان با آن‌ها تغذیه کند. درد یکی دو تا نیست. گفتم: آخوند! آنها اَتْکَالاً بِمَا فِي الْخُرْجِين سعی و جست‌وجو زیاد نکردند، برگشتند. تو که در خورجین چیزی نداری، چرا با آنها برگشتی و کوشش نکردی. بیا بنشین چای را متوجه شو، نزدیک است دم بکشد بخور و چُیْقُ بکش و آسوده باش و غصه غذا نخور که روزی هر کسی همدوش است با نفس کشیدن و حیات او. هیچ وقت هیچ کدام از یکدیگر سبقت نگیرد و به میزان خدایی موزون شده‌اند. من الآن می‌روم چرخ این ده را چنبر می‌کنم.<sup>۱</sup>

در این حال دیدیم باز چهار پنج نفر از یزدی‌ها از میان ده برگشتند و به رفقای خود گفتند: بی خود معطل و سرگردان نشوید، در این آبادی هیچ چیز گیر نمی‌آید.

من متکلاً علی الله رفتم، به کوچه ده وارد شدم، در خانه اول که باز بود رفتم که کسی را بینم سؤال نان کنم.

دیدم زنی در میان حیاط کنار تنور ایستاده، خمیرها را پهن می‌کند و به تنور می‌زند. سر عقب بردم، چنان‌که شأن طلاب علوم دینی هست که نظر به نامحرم ولو بدون ریه هم نکنند، و آواز نمودم:

- مادر نان داری؟

- بله بیاید تو.

من داخل خانه شدم.

- چقدر نان می‌خواهی؟

- یک من.

- چیز دیگر هم می‌خواهی؟

- خورش هم اگر باشد می‌خواهم.

- ماست و دوغ و شیر و پنیر همه چیز دارم و کره تازه خوبی هم دارم.

---

۱. چرخ کسی را چنبر کردن: با ابرام و اصرار به امری، کسی را به اقصی الغایه تعب و رنج دادن (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۶۱۱).

- پنج سیر از آن کره بده.

آن زن به دخترش امر کرد پنج سیر کره داد به ما.

- پول اینها چقدر می شود؟

- نان، نیم قران و کره یک قران.

پنج دانه نان هم از تنور بیرون کرد به ما داد، نانِ دیمهٔ فردِ اعلا به اصطلاح پنجه کش، نیم ذرع درازی هر یک بود. سفید و پاکیزه که از مشهد تا آنجا همچو نانی ندیده بودیم، بلکه در آن دهات نانها سیاه و مخلوط به غیر گندم بود.

نان و کره را آوردم نزد رفیق گفتم: تو که چند استکان چای خورده‌ای، کاسه را بیرون کن. نانها هنوز داغ است لقمه لقمه کن در میان کاسه با کره به یکدیگر بمال تا کره آب شود و به خورد نانها برود و چنگالی ساخته شود تا من هم چایی بخورم و چُقی بکشم.

گفت: این نان به این خوبی را که در غیر قوچان من ندیده‌ام از کجا آورده‌ای؟ گفتم: از ماوراءالطبیعه.

گفت: شوخی می کنی. گفتم: خودت سَبْر و تقسیم نما، در این دهات غیر از حدود طبس هیچ دوغ و ماست تازه‌ای دیدی و هیچ کره دیدی ولو چرکین و پُر مو باشد، تا به این پاکیزگی برسد، و در این طور دهات هیچ گاو و گوسفندی دیدی. و این آبادی مختصر را اگر همه را تو نگشتی این زُوار گشتند و از من و تو هم بلدتر بودند این دهات را، مع ذلک مأیوسانه و صفرالید همه برگشتند و حال ببین که برای تهیهٔ آذوقهٔ خود چه قال و قیلی و چه محشر کبرائی راه انداخته‌اند. قبول نداری! من جای آن خانه را نشان می‌دهم اگر تو آن منزل را پیدا کردی اگر هم پیدا بشود آن مادر و تنور گرم را اگر پیدا کردی. نان و کره و خمیر و دوغ و ماست همه از بهشت بود، نان دو من یک قران کجا شنیده‌ای؟ کره یک من هشت قران کجا دیده‌ای؟ آن هم در همچو وادی غیر ذی زرعی و احتمال نمی‌دهی که این یزدی‌ها را خداوند امشب در این جا می‌خواهد معطل نماید<sup>۱</sup>

۱. چون مسافران یزدی مرکب سواری داشته‌اند؛ ولی آقا نجفی و دوستش پیاده راه می‌پیموده‌اند، از این رو معطل شدن آنان در آن شب، باعث رفع خستگی و استراحت آقا نجفی و دوستش بوده است.

### بخش دوازدهم: توکل و اطمینان ﴿۳۰۹﴾

و ما فی الجملة مستریح شده طرف صبح با این‌ها حرکت کنیم که در آن ریگ تلف نشویم؟ حالا بخور همچو غذای لذیذی را و شکر کن خدا را. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

گفت: واقعاً خیلی هم لذیذ است. گفتم اما یک مقدار لذت این از ناحیه اختصاص و انحصار آن است به ما ولو ما ملتفت نباشیم؛ چون وجود ارتکازی اشیاء نیز مؤثر است، بلکه کلیه موجبات لذت و خوشی در این عالم فقط اضافات و اختصاصات است و وجود خارجی اموال از درهم و دینار و باغ و راغ و غیر ذلک تا به تو اضافه پیدا نکند و مال تو نشود موجب لذت و خوشی نیست و همین که مال تو شد و اختصاص به تو پیدا کرد، فوراً از خوشحالی می‌خواهی برقصی. و اگر انسان مؤمن باشد، شکر حق گزارد و اگر تلف شود چیزی از مختصات او، از غصه نمیرد. حتی لو فُرِضَ که همه افراد انسان را حق تعالی از نعم خود علی السویه عطا می‌کرد، بدون ذره تفاوتی در نعمتی، هیچ کس را لذت و خوشی نبود. لذت که نبود شکرگزاری هم نبود. از ماهی‌ها از آب پرسیدند. گفتند: ما هرگز آب را ندیده‌ایم؛ چون همه یکسان غرق آب بودند. چنان چه وقتی ماهی خشک‌کامی را ببیند، آن وقت می‌فهمد که آب چه نعمت بزرگی است برای او. چنان‌که گفته‌اند: «تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا».

شاید یکی از اسرار و حکم تفاوت بین افراد در نعمت‌های حق تعالی معرفت و شکرگزاری اوست.

غذا خوردیم و مشغول استراحت شده، چپق می‌کشیدیم و چشم و گوش متوجه سماور و حال یزدی‌هاست در کیفیت تهیه غذا و آذوقه‌شان...<sup>۲</sup>

هر که یقین را به توکل سرشت بر کرم «الرزق علی الله» نوشت

(نظامی)

مخور هول ابلیس تا جان دهد که هر کس که دندان دهد نان دهد

(سعدی)

۱. عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹: یقیناً خداوند با نیکوکاران است.

۲. سیاحت شرق، ص ۱۲۳-۱۲۸.

### حاج شیخ محمد تقی بافقی

عالم مجاهد حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمته الله علیه، پس از آزادی از زندان رضاخان پهلوی به شهر ری تبعید شد. مرحوم بافقی رحمته الله علیه روزی در منزل نشسته بود که رئیس شهربانی شهر ری وارد شد و پس از سلام و اجازه جلوس نزدیک در اتاق نشست و عرض کرد: آقا من از طرف مقامات مافوق خود مأموریت دارم که آنچه مورد احتیاج شماست فراهم کنم و خواسته های شما را انجام دهم.

بافقی، عنصر توحید و توکل، ناراحت شد و گفت: تو چه کاره ای که ادعای برآوردن جمیع حوایج و نیازهای مرا می کنی؟  
- من رئیس شهربانی هستم.

- الآن من احتیاج دارم که در این هوای صاف و آفتابی، ابری در صفحه آسمان ظاهر شود و برای طراوت زمین باران ببارد، تو می توانی چنین خواسته ای را انجام دهی؟

- نه نمی توانم.

- مافوق تو می تواند؟

- نه.

- مافوق مافوق چطور؟ شاه مملکت چطور؟

- نه اینها هیچ کدام نمی توانند.

- پس تو که به عجز خود و همه سران مملکتی اقرار می کنی و به گدایی آنها اعتراف داری، چگونه می خواهی نیازهای مرا برآوری؟ من از افرادی عاجز و ناتوان چون تو و سران مملکت چه بخواهم؟ برخیز و دیگر از این گونه حرف های شرک آمیز مزن.  
رئیس شهربانی خجل شد. برخاست و رفت و دانست که با این مجسمه توکل و توحید نمی تواند طرف شود.<sup>۱</sup>

۱. مجاهد شهید حاج شیخ محمد تقی بافقی، ص ۱۲۵.

## توکل و اخلاص آیه الله بروجردی

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه گوید:

در سال‌های اولی که مرحوم آیه الله بروجردی - اعلی الله مقامه - در پی کسالتی شدید از بروجرد به تهران و از تهران به قم آمدند و بر اثر درخواست حوزه علمیه در قم اقامت نمودند، پس از چند ماه اقامت در قم تابستان رسید و حوزه تعطیل شد. آیه الله تصمیم گرفتند به زیارت مشهد بروند، زیرا در حال شدت بیماری نذر کرده بودند پس از شفا به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شوند.

مرحوم آیه الله در جلسه‌ای خصوصی این تصمیم را ابراز کردند و به اصحابشان گفتند: «کدام یک از شما با من خواهید آمد؟» کسانی که حاضر بودند گفتند: تأملی می‌کنیم و بعد جواب می‌دهیم. بنا می‌شود در غیاب ایشان جلسه‌ای تشکیل دهند و در این باره مشورت کنند. سرانجام، به این نتیجه می‌رسند که صلاح نیست ایشان فعلاً از قم به مشهد بروند و بیش‌تر به این جهت نظر داشتند که آیه الله تازه به قم آمده‌اند و هنوز مردم ایران مخصوصاً مردم تهران و مشهد که در مسیر و مقصد مسافرت ایشان هستند، این مرد بزرگ را درست نمی‌شناسند، بنابراین، از آیه الله تجلیل شایسته‌ای نخواهد شد.

از این رو تصمیم می‌گیرند ایشان را از این سفر منصرف کنند؛ ولی می‌دانستند که این جهت را نمی‌شود با آن مرد الهی در میان گذاشت. از این رو بنا می‌شود که عذرهای دیگری ذکر کنند، از قبیل این‌که: چون تازه عمل جراحی صورت گرفته است، ممکن است این مسافرت طولانی با اتومبیل صدمه داشته باشد.

در جلسه‌ای دیگر که مجدداً آن مرحوم مطلب را عنوان کردند، اصحاب کوشیدند هر طور شده او را منصرف کنند. سرانجام یکی از حضار آنچه اطرافیان در دل داشتند اظهار می‌کند و ایشان می‌فهمند که منظور اصلی مخالفت آنها با این سفر چیست.

آن مجسمه توکل و اخلاص همین که این موضوع را شنیدند، ناگهان تغییر قیافه دادند و با لحنی روحانی فرمودند: «من هفتاد سال از خداوند عمر گرفته‌ام و خدای



## ۳۱۲ ❁ سیمای فرزاتگان

متعال در این مدت تفضّلاتی به من فرموده است که هیچ کدام از آنها تدبیر خود من نبوده است. من در همهٔ این مدت کوشش داشته‌ام ببینم چه وظیفه‌ای دارم که به آن عمل کنم، حالا پس از هفتاد سال شایسته نیست خودم به فکر خودم باشم و برای شئون شخصی خود بیندیشم. خیر، می‌روم»<sup>۱</sup>

مَنْ اسْتَعَانَ بِغَيْرِ اللَّهِ فِي طَلَبٍ      فَإِنَّ نَاصِرَهُ عَجَزٌ وَ خِذْلَانٌ

---

۱. امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۸۹ - ۹۱، با تلخیص.

## عزت نفس و آزادگی\*

بلند طبعی و آزادگی و بریدن طمع و امید از مال و مُکنت این و آن بر هر مسلمانی لازم و بر روحانی لازم تر است. با رعایت این اصل اساسی است که شخصیت و عزّت و شرف انسان محفوظ می ماند و در پرتو آن می تواند سربلند و به دور از بند رقیّت و بندگی این و آن زندگی کند. آن که طمع به مال و منال دیگران دارد، خود را خوار و ذلیل کرده و عزّت اسلامی و ایمانی و شخصیت خود را درهم کوبیده است.

مراعات این اصل مهم برای روحانی از این رو لازم تر است، که روحانی تنها هنگامی می تواند امر به معروف و نهی از منکر و از اسلام مرزبانی کند و اگر از کسی گناه و خیانتی دید مردانه در برابرش بایستد و او را از آن بازدارد که زیر بار مُتّ آن شخص نباشد. وگرنه از وظیفه اصلی خویش که مرزبانی اسلام و هدایت جامعه به سوی تکامل و تعالی است باز می ماند. از همین روست که بسیاری از عالمان بزرگ و آگاه به همه جوانب مسائل، هدایای صاحب منصبان و ثروتمندان را - که در بسیاری از موارد در حقیقت سند بندگی آنها برای صاحب آن هدیه بوده است - به جرئت تمام و بی پروا رد می کرده اند.

در روایات ضمن مذمت و نکوهش بسیار این صفت ناپسند از آن به «بندگی

\*. لَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلُلِ الْجِبَالِ

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِثْنِ الرِّجَالِ

(دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۸۱)

همیشگی»<sup>۱</sup> و از شخص آزمند به کسی که در بند ذلت و خوار است<sup>۲</sup> تعبیر شده است. در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

لَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ      أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرَّجَالِ  
وَدَقْتُ مَرَارَةَ الْأَشْيَاءِ طُرّاً      فَمَا طَعْمُ أَمْرٍ مِنَ السُّؤَالِ  
وَلَمْ أَرْ فِي الْخُطُوبِ أَشَدَّ هَوْلًا      وَأَضْعَبَ مِنْ مَقَالَاتِ الرَّجَالِ<sup>۳</sup>

بدین گونه پدیدار گشت که از وظایف حتمی روحانی است که برای امرار معاش و گذران زندگی دست طمع به این و آن دراز، و گردن پیش هر کس و ناکسی خم نکند. شهید ثانی رحمته الله گوید:

عالم و متعلم نباید به هیچ کس متکی باشند؛ بلکه باید زمام امور خود را در رزق و روزی و امثال آن به خداوند متعال واگذار کنند تا نفحات قدس الهی و الطاف پروردگار و لحظات انس و الفت با خداوند بر آنان تجلی کند و مشکلاتشان حل و منظورشان تأمین شود و امور زندگانی آنان به صلاح آید. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند:

خداوند متعال، عهده دار روزی طالب علم است و روزی او را از راه خاصی تضمین می کند که سایر مردم مشمول این لطف خاص او نیستند.

در حالات شخصی من، از آن هنگام که به تحصیل علم سرگرم شدم (اوایل دهه ۹۳۰ ق) تا این زمان که به نگارش این کتاب می پردازم (۹۵۳ ق) در این خصوص، حوادث بسیاری رخ داده که سراسر حاکی از مراحم و لطف خداوند به من است.<sup>۴</sup>

قرآن کریم در بیان ماجرای زندان حضرت یوسف - علی نبینا و آله و علیه السلام - می فرماید:

۱. الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَيَّدٌ (نهج البلاغه، ص ۵۰۱، حکمت شماره ۱۸۰).

۲. الطامعُ فی وثاقِ الذلِّ (همان، ص ۵۰۸، حکمت شماره ۲۲۶).

۳. دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۸۱-۸۲.

۴. منية المرید، ص ۱۶۰.

بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادگی ﴿۳۱۵﴾

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسِيَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

یوسف به آن غلامی که دانست او رستنی است گفت: «مرا نزد خداوند خویش یاد آور» پس شیطان او را وادار به فراموشی کرد و در نتیجه آن فراموشی چند سال یوسف در زندان بماند.

در خبر است که: پس از این ندا زمین شکافته شد و خداوند نیروی بینایی بیشتر به یوسف داد و فرمود: «فرو نگر! تا در زمین چه بینی؟» یوسف مورچه‌ای را دید که چیزی در دهان دارد و می‌خورد. ندا آمد: «ای یوسف! من از روزی این مورچه در زیر زمین غافل نیستم، تو ترسیدی که من تو را فراموش کنم که به غلام عزیز مصر متوسل شدی؟ آیا من تو را نزد پدر، عزیز و ارجمند نساختم؟ آیا کاروان برای نجات تو نفرستادم که تو را از چاه درآورند؟ پس چگونه مرا فراموش کردی و از دیگری یاری خواستی؟»

یوسف دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا، این لغزش مرا به فضل خود ببخش»<sup>۲</sup>.

از آنچه یاد شد نتیجه می‌گیریم که:

عالم دینی و مرد روحانی باید طبعی منیع داشته باشد و به پستی نگراید و همچون قلّه ساران بلند، سربلند باشد و بی‌نیاز. طلبه و عالم باید مقام روحی و متاع معنوی خود را در برابر آنچه در دست مردم دنیا دار است پست نکند و چشم به دست مردم نباشد، سرفراز باشد و آزاده و در عین فروتنی و تواضع، طبعی بلند داشته باشد و بی‌نیاز.<sup>۳</sup>

عالم دین را نباید ثروت و جاه و منزل و مکنت و کاخ و اتومبیل این و آن بفریبد و هر گاه شیطان در دلش وسوسه کند که بین برخی چه زندگی مرفّهی دارند و تو

۱. یوسف (۱۲) آیه ۴۲، ترجمه آیه را از تفسیر خواجه عبدالله انصاری برگرفته‌ام.

۲. تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، ج ۱، ص ۴۷۹ - ۴۸۰، ذیل آیه شریفه.

۳. بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۲۰ - ۲۲۱.

سال هاست که هم چنان هم آغوش گرسنگی و ایف فقر و فاقه هستی، با تأمل و تعمق بسیار این آیات را زمزمه کند:

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ \* وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ \* كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ \* فَمَا بَكَتُ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾<sup>۱</sup>  
 ﴿فَذَرَهُمْ يَخْرُضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾<sup>۲</sup>

### شیخ انصاری

بازرگانان بغداد مبلغ زیادی از حلال‌ترین اموال خود را به شیخ انصاری رحمته الله اختصاص دادند و کسی را به خدمت شیخ به نجف فرستادند و به او گفتند: به شیخ بگو: «این مبلغ از وجوه - خمس، زکاة، مظالم عباد و مانند اینها - نیست تا شما اشکال و در صرف آن برای خود امساک کنید؛ بلکه از «احل» اموال خود ماست، می‌خواهیم به شما هبه کنیم که در این سنّ پیری در وسعت باشید و به عسرت روزگار نگذرانید». ولی شیخ به رغم اصرار آنان قبول نکرد و فرمود: «آیا حیف نیست که عمری به فقر بگذرانم و در آخر عمر خود را ثروتمند کنم و نامم از طومار فقرا محو گردد و روز باز پسین از اجر آنان بی‌بهره باشم؟»<sup>۳</sup>

یکی از ثروتمندان ایران هنگام سفر به مکه مبلغی به شیخ انصاری بخشید تا منزلی برای خویش تهیه کند؛ ولی شیخ بر اثر بلند طبعی و آزادگی از آن مال استفاده شخصی نکرد و همه آن مبلغ را برای ساختمان یک مسجد و خرید زمین آن مصرف کرد و بدین ترتیب مسجدی در نجف بنا نهاد که به مسجد شیخ انصاری - و نزد مردم به مسجد ترک‌ها - معروف است.

وقتی که آن شخص ثروتمند از مکه بازگشت، شیخ او را به مسجد هدایت

۱. دخان (۴۴) آیات ۲۵ - ۲۹.

۲. زخرف (۴۳) آیه ۸۳.

۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۶.

بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادگی ❁ ۳۱۷

کرد و فرمود: «این منزل من است که شما سبب آن شدی». آن مرد از این کردار خداپسندانه شیخ مسرور شد و ارادتش به آن فقیه زاهد و ارسته افزون گشت.<sup>۱</sup>

شیخ منصور، برادر شیخ انصاری در زمان مرجعیت عامه وی برای زیارت عازم مشهد مقدس رضوی شد. شیخ انصاری هنگام حرکت به او فرمود: «در این سفر، خواه ناخواه، بین تو و شاه و امرای دولت ایران ملاقاتی روی خواهد داد. مواظب باش عزت نفس را از دست ندهی و از آنها پولی نپذیری. و بدین وسیله خود را بنده آنان سازی! و اگر چیزی از ایشان پذیرفتی دیگر حق نداری پیش من بیایی. بلکه در بازگشت از مشهد در دزفول بمان.»<sup>۲</sup>

خاقانیا ز نانا طلبی آب رخ مریز

کان حرص کاب برد آهنگ جان کند

آدم ز حرص گندم نان خوانده ای چه دید

با آدمی مطالبه نان همان کند

(خاقانی)

### آبی که آبرو ببرد در گلو مریز

سید رضی رحمته الله علیه در نه سالگی قصیده‌ای در مدح پدر عالی قدرش سرود که اکنون در دیوانش هست. پدرش به شکرانه آن استعداد صله‌ای به او داد، ولی سید رضی نپذیرفت و گفت: «پدر! من این قصیده را برای داشتن پدری چون تو سرودم، نه برای اخذ پاداش و گرفتن صله شعر!»<sup>۳</sup>

سید رضی به مبادی دینی و جهات شرعی سخت پای بند بود و از تملق و چاپلوسی فوق العاده احتراز می‌جست. در قصائدی که طبق رسوم روزگار خطاب به

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۳۷۱-۳۷۲.

۳. سید رضی مؤلف نهج البلاغه، ص ۲۳-۲۴.

خلفای عباسی یا سلاطین دیلمی یا وزرای آنها و دانشمندان عصر و دوستان خود می‌سرود، از مرز حقیقت تجاوز نمی‌کرد و همه جنبه عاطفی و دوستی یا مدارای با آنها داشت. وی صله و جوایز شعر را از هیچ کس نپذیرفت. چند بار بخشش و جوایز بهاءالدوله دیلمی را رد کرد؛ ولی خود بسیار بلندنظر و دست و دل باز بود، به‌خصوص برای اهل علم و سادات.<sup>۱</sup>

آز بگذار و پادشاهی کن  
گردن بی‌طمع بلند بود

(سعدی)

یکی از وزرای معاصر سید رضی رحمته الله علیه می‌گوید:

خدای تعالی نوزادی به سید رضی کرامت فرمود. من هزار دینار در طبقی گذاشتم و به رسم هدیه و چشم روشنی برای او فرستادم. رضی آن وجه را رد کرد و گفت: «وزیر می‌داند که من از هیچ کس چیزی قبول نمی‌کنم». بار دیگر آن طبق را فرستادم و گفتم: این وجه برای آن مولود است، ربطی به شما ندارد. باز پس فرستاد و گفت: «کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی‌کنند». بار سوم فرستادم و گفتم: این مبلغ را به قابله بدهید. این بار نیز بازگردانید و گفت: «وزیر می‌داند که زنان ما را زنان بیگانه قابلگی نمی‌کنند؛ بلکه قابله ایشان از زنان خود ما هستند و اینان چیزی از کسی نمی‌پذیرند». برای بار چهارم آن مبلغ را فرستادم و گفتم: این مبلغ از آن طلابی باشد که در خدمت شما درس می‌خوانند. سید رضی فرمود: «طلاب همه حاضرند، هرکس هر قدر می‌خواهد بردارد». آن‌گاه یکی از طلاب برخاست و یک دینار برداشت و قدری از آن برید، و آن بریده را نزد خود نگاه داشت و باقی را در همان طبق گذاشت. سید رضی پرسید: «چرا چنین کردی؟» گفت: «دیشب برای روغن چراغ احتیاج پیدا کردم و کلید در خزانه شما، که وقف بر طلاب است، نبود از این رو از بقال، نسیه، روغن چراغ گرفتم. اکنون قدری از این دینار را برداشتم تا قرض خود را ادا کنم». چنین کردند و سرانجام آن طبق دینار را رد کردند و نپذیرفتند.

۱. همان، ص ۲۵ و ریاض العلماء، ج ۵، ص ۸۳.

### بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادگی ❁ ۳۱۹

آری، این گونه بودند عالمان ربّانی و طلاب روحانی، با این عزت نفس و بلند همتی و آزادگی و آزاده طبعی و سرافرازی و قلّه سانی.

آری، این گونه بودند آن بزرگان و بلندان و قلّه ساران.<sup>۱</sup>

پس از این واقعه سید دستور داد که برای مخزنِ وجوه دینی به تعداد طلباب کلید تهیه شود و به هر کدام از آنان کلیدی داد که هر چه لازم داشته باشند به مقدار ضرورت از خزانه بردارند و نیازمند مراجعه به کلیددار نباشند.<sup>۲</sup>

چرخ و زمین بنده تدبیر توست      بنده مشو درهم و دینار را  
همسر پرهیز نگردد طمع      با هنر انباز مکن عار را

(اعتصامی)

### هدیه شاه

فیلسوف بزرگ، حاج مولی هادی سبزواری از کثرت شهامتی که داشت از هیچ کس چیزی نمی خواست. تُحَف و هدایا را نیز قبول نمی کرد. همه عمر را با کمال زهد و تقوا، صدق و صفا، بی آلاشی، و نهایتِ عزّت نفس گذرانید. به هیچ کس از اکابر و اغنیا اعتنایی نداشت. ناصرالدین شاه در سبزواری به خانه اش رفت و روی حصیری که فرش اتاق تدریس بود نشست و تألیف کتابی را در اصول دین به زبان پارسی درخواست کرد و پس از رفتن، پانصد تومان - که در آن زمان مبلغ هنگفتی بود - به خدمتش فرستاد؛ ولی آن مردِ منیع الطبع نپذیرفت و نصف آن را به طلاب و نصف دیگر را به فقرا حواله داد و دستور داد که به سادات دو برابر دیگران بپردازند.<sup>۳</sup>

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلّی      که بار محنتِ خود به ز بار منتِ خلق

(سعدی)

۱. بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۱۲۲ و قصص العلماء، ص ۴۱۱، ۴۱۲.

۳. ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۴۲۳-۴۲۴.



## حاکم و حکیم

ناصرالدین شاه در سفر خراسان به هر شهری که وارد می شد طبق معمول تمام طبقات به استقبال و دیدنش می رفتند. موقع حرکت از آن شهر نیز او را مشایعت می کردند، تا این که وارد سبزوار شد. در سبزوار نیز عموم طبقات از او استقبال و دیدن کردند. تنها کسی که به بهانه انزوا و گوشه نشینی از استقبال و دیدن امتناع کرد حکیم و فیلسوف و عارف معروف حاج مولی هادی سبزواری بود. از قضا تنها شخصیتی که شاه در نظر گرفته بود، در مسافرت خراسان، او را از نزدیک ببیند همین مرد بود که تدریجاً شهرت عمومی در همه ایران پیدا کرده بود و طلاب از اطراف کشور به محضرش شتافته بودند و حوزه علمیه عظیمی در سبزوار تشکیل یافته بود.

شاه که از آن همه استقبال ها و دیدن ها، کرنش ها و تملق ها خسته شده بود، تصمیم گرفت خودش به دیدن حکیم برود. به شاه گفتند: حکیم شاه و وزیر نمی شناسد. شاه گفت: «ولی شاه حکیم را می شناسد». قضیه را به حکیم اطلاع دادند. تعیین وقت شد و روزی در حدود ظهر، شاه فقط به اتفاق یک نفر پیش خدمت به خانه حکیم رفت. خانه ای بود محقر با اسباب و لوازمی بسیار ساده. شاه ضمن صحبت ها گفت: «هر نعمتی شکری دارد: شکر نعمت علم، تدریس و ارشاد است، شکر نعمت مال اعانت و دستگیری است، شکر نعمت سلطنت هم البته انجام دادنِ حوایج است، لهذا من میل دارم شما از من چیزی بخواهید تا توفیق انجام دادنِ آن را پیدا کنم».

- من حاجتی ندارم چیزی هم نمی خواهم.

- شنیده ام شما زمینی زراعی دارید، اجازه بدهید دستور دهم آن زمین از مالیات

معاف باشد.

- در دفتر مالیات دولت مضبوط است که از شهری چقدر وصول شود، اساس آن با

تغییرات جزئی به هم نمی خورد، اگر در این شهر از من مالیات نگیرند، همان مبلغ را از دیگران زیادتر خواهند گرفت تا مجموعی که از سبزوار باید وصول شود تکمیل گردد. شاه راضی نشوند که تخفیف دادن به من یا معاف شدنم از مالیات، سبب

بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادگی ❁ ۳۲۱

تحمیلی بر یتیمان و بیوه زنان گردد. علاوه دولت که وظیفه دارد حافظ جان و مال مردم باشد، هزینه هم دارد و باید تأمین شود. ما با رضا و رغبت خودمان این مالیات را می دهیم.

- میل دارم امروز در خدمت شما غذا صرف کنم، و از همان غذای هر روز شما بخورم، دستور بفرمایید نهار شما را بیاورند.

حکیم بدون آن که از جا حرکت کند فریاد کرد: «غذای مرا بیاورید». فوراً آوردند، طبقی چوبین که بر روی آن چند قرص نان و چند قاشق و یک ظرف دوغ و مقداری نمک دیده می شد جلوی شاه و حکیم گذاشتند. حکیم به شاه گفت: «بخور که نانی حلال است، زراعت آن دسترنج خودم است». شاه یک قاشق خورد، اما دید به چنین غذایی عادت ندارد و از نظر او قابل خوردن نیست. از حکیم اجازه خواست که مقداری از آن نان ها را در دستمال بگذارد و تیمناً و تبرکاً همراه خود ببرد.

پس از چند لحظه، شاه با یک دنیا بهت و حیرت خانه حکیم را ترک کرد.<sup>۱</sup>

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که یک جو منت دونان به صدمن زر نمی ارزد

### دستِ طمع که پیش کسان می کنی دراز

دانشمند بزرگ شیخ یوسف بحرانی مؤلف کتاب عظیم الحدائق الناضره ضمن

شرح حوادث دوران زندگی اش می نویسد:

... پس از آن که اوضاع شیراز دگرگون، و مصیبت های فراوانی دامن گیر مردم آن جا

شد و آتش فتنه و بیداد در آن شهر شعله ور گردید، از آن جا به بعضی روستاهای

اطراف روانه شدم و در فسا سکنی گزیدم.

در فسا مشغول تحقیقات علمی بودم و کتاب حدائق را تا باب «اغسال» نوشتم و در

---

۱. داستان راستان، ج ۲، ص ۶۸ - ۷۱، داستان شماره ۹۴. این داستان در ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۴۲۴ - ۴۲۵، نیز مذکور است ولی در آن جا نامی از سفر خراسان نیست بلکه رخ دادن این واقعه در سفر شاه به اروپا یاد شده است.

عین حال، برای این که در امر معاش نیازمند مردم نباشم و نخواهم در برابر هر کسی گردن کج کنم در آن جا کشاورزی می‌کردم.<sup>۱</sup>  
دستِ طمع که پیش کسان می‌کني دراز  
پل بسته‌ای که بگذری از آب روی خویش

### نان از شغل خسیس خوردن، به که بار منت رئیس بردن

شیخ رئیس بوعلی سینا مدت زیادی از عمرش را در سیاست و وزارت گذراند. این از جمله چیزهایی است که برخی از علما بر او عیب گرفته و گفته‌اند: این مرد وقتش را بیش تر در این کارها صرف کرد، در صورتی که با آن استعداد خارق العاده، می‌توانست خیلی نافع تر و مفیدتر باشد. روزی بوعلی با همان کبکبه و دَبْدَبه و دستگاه وزارتی و غلام‌ها و نوکرها از جایی رد می‌شد. به مردی برخورد که کناسی می‌کرد. کناس با خودش شعری زمزمه می‌کرد، صدا به گوش بوعلی رسید:

گرامی داشتم ای نفس از آنت      که آسان بگذرد بر دل جهانت

بوعلی خنده‌اش گرفت. برای این که این مرد کناسی می‌کند و منت هم بر نفسش می‌گذارد که من تو را محترم داشتم برای این که جهان و زندگی بر تو آسان بگذرد. دهنهٔ اسب را کشید و جلو آمد گفت: «انصاف این است که خیلی نفس را گرامی داشته‌ای، از این بهتر دیگر نمی‌شد که چنین شغل شریفی انتخاب کرده‌ای!» کناس از هیکل و اوضاع و احوال شناخت که این آقا وزیر است. جمله‌ای گفت. از این جمله بوعلی از کثرت خجالت عرق کرد و رفت. گفت:

«نان از شغل خسیس خوردن، به که بار منت رئیس بردن».<sup>۲</sup>

### روزهای اول طلبگی

آیه الله آقا نجفی قوچانی رحمته الله علیه مناعت طبع خویش را - ضمن شرح ماجراهای

۱. لؤلؤة البحرين، ص ۴۴۵.

۲. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۷۱ - ۲۷۲، نقل از نامهٔ دانشوران.

روزهای اول طلبگی خود و خطابش با پدر مبنی بر شوقش به کار و خوش نداشتن تحصیل - چنین بیان می‌کند:

الآن که به مدرسه آمده‌ام، یک جا باید بنشینم، غذا تحلیل نمی‌رود و برای درس هم تا نصف شب روی کتاب و غصه این‌که فهمیده نشد یک طرف، و غصه این‌که از چه و کجا ترتیب معاش بدهم یک طرف، و همه اوقات هم در قوچان نیستم که راه خودت نزدیک باشد، دوری از وطن نیز یک طرف، نه انیسی، نه معینی، اگر تلف نشوم، یقیناً بنیه و قوه بدنی ضعیف‌تر خواهد شد، نیروی زراعت و مثل آن را نخواهم داشت. حالا فرض کن که سالم‌تر رفته‌ام و مجتهد شده‌ام و جوال استعداد خود را پر از علوم نموده‌ام، اما بنیه کار کردن ندارم، یقیناً یقیناً طمع به غیر هم ندارم؛ چون آخوندهایی که چشم به دست غیر و یا آذنی توقعی از غیر دارند یا اظهار احتیاج به غیر می‌کنند، آنها را من در متن کفر می‌دانم یا در حاشیه، و اگر بمیرم از من سر نخواهد زد. در مکتب در صد کلمه خواندم که علی علیه السلام فرموده «ذَلَّ مَنْ طَمَعٌ» و هرگز من ذلت بر خود روا ندارم. در آن وقت جناب عالی یا هستید و از کار افتاده یا خدای ناکرده نیستید، در آن حال این پسر کار کن و کاردان را که به واسطه مدرسه فرستادند دختر کور یا شکسته کردی چه کند؟

گفت: مگر خدا مرده در آن وقت؟

- خدا نمرده و نخواهد مرد؛ لکن در تواریخ هست که خدا هفتاد پیغمبر خود را بین صفا و مروه یا بین رکن و مقام از گرسنگی کشت و به هیچ جاش هم غم نشد.  
- اگر مقدر کرده که تو را هم از گرسنگی بکشد، صد گروور دولت هم که داشته<sup>۱</sup> باشی باز از گرسنگی خواهد کشت. برو، برو، همان‌طور که معین شده، روزها به حجره استاد برو، نزدیک غروب بیا به منزل آشنا.

- چشم، خدا حافظ.

... آمدم همان کتاب چهار ریالی را که داشتم از منزل برداشته، بسم الله گفتم، رفتم به مدرسه که درس بخوانم، و در آن وقت سیزده سال داشتم و سنه ۱۳۰۸ ق بود.<sup>۲</sup>

۱. گروور: نیم میلیون (فرهنگ فارسی).

۲. سیاحت شرق، ص ۴۴ - ۴۵، با تلخیص.

آقا نجفی قوچانی رحمته الله علیه در جای دیگری وقایع ابتدای ورودش به نجف را بدین سان شرح می دهد:

القصه، در آن سه چهار ماه اول، من از همه جهت «بی بی» شده بودم! فقط سرما نبود، بی مائوئی، بی پوشاکی، بی خوراکی، بی پختنی، بی همزبانی! رسم و عادت طبیعی من بر کتمان حال و عدم اظهار حاجت بوده و هست، که اظهار حاجت نزد مخلوق را، ولو به عنوان قصه و شرح حال باشد، یکی از درجات کفر می دانستم و سنت حسنه سکوت و بسوز و بساز را بر خود لازم می شمردم و در این مورد آن قدر حساسیت داشتم که اگر از دیگران هم سر می زد، اندوهگین می شدم و خودم صبر کردم تا این که تلخی صبر مبدل به شیرینی شد و گرسنگی ها با «مَنْ و سلوئی» جبران گشت.

فقط خوشی و سرور من به فهمیدن درس آخوند خراسانی و نوشتن آن بود و زیارت حضرت امیر علیه السلام و لوس شدن در خدمت آن بزرگوار، حتی پاکتی نوشتم به میان ضریح انداختم و حاصل مضمونش این بود که من می خواهم تو را یا پسرت حجّت عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را ببینم، و یک دو شعری هم در مدح آن جناب ساختم و در آخر کاغذ نوشتم...<sup>۱</sup>

### ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم

عالم وارسته، میرزا عسکری شهیدی مشهدی، معروف به آقا بزرگ رحمته الله علیه به وارستگی و صراحت لهجه و آزادگی و آزاد منشی شهره بود. با این که فقیرانه می زیست از کسی چیزی نمی گرفت. یکی از علمای تهران که با او سابقه دوستی داشته پس از اطلاع از فقر وی، بامقامات بالا تماس می گیرد و بر اثر آن ابلاغ مقرر برای او صادر می شود. آن ابلاغ را همراه نامه آن عالم به آقا بزرگ می دهند. مرحوم آقا بزرگ ضمن اظهار ناراحتی فراوان از این عمل دوست تهرانی اش، در پشت پاکت

۱. همان، ص ۳۰۵-۳۰۶، باتلخیص.

بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادگی ❁ ۳۲۵

می نویسد: «ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم...»<sup>۱</sup> و پاکت را با محتوایش پس می فرستد.<sup>۲</sup>

آبی است آبِ رو که نیاید به جوی باز از تشنگی بمیر و مریز آبروی خویش  
(صائب)

### محدث قمی

در یکی از سال‌ها مردِ نیکوکاری از محدث قمی رحمته الله علیه خواست که قبول کند وی بانی مجلس محدث شود و متعهد شود که مبلغ پنجاه دینار عراقی به ایشان تقدیم کند. در آن موقع هزینه زندگی محدث در هر ماه سه دینار بود. محدث قمی پاسخ داد: «من برای امام حسین علیه السلام منبر می روم نه برای دیگری» و بدین گونه آن وجه را پذیرفت.<sup>۳</sup>

### روحانیت شیعه

در سال‌های اول مرجعیت مرحوم آیه الله بروجردی - اعلی الله مقامه -، روزی یکی از بازاری‌های معروف و متدین تهران، مبلغ زیادی پول بابت وجوه شرعی - به شکل یک حواله که روی تکه کاغذی نوشته بود - خدمت آقا فرستاد. تکه کاغذ را که به دست آیه الله دادند، ایشان آن را به کناری انداختند و فرمودند: «دیگر از این نوع وجوه برای ما نفرستید. شما خیال می کنید دارید سر ما منت می گذارید، روحانیت شریف تر و عزیز تر و محترم تر از این است که این چنین مورد توهین قرار گیرد».

نامم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلتِ خواست

(سعدی)

بعد آن بازرگان برای عذر خواهی به قم آمد و آن قدر التماس کرد تا عذرش پذیرفته شد. این افتخاری است برای روحانیت شیعه که هیچ گاه برای مزایای مادی و

۱. مصراعی از یک بیت شعر و مصراع دیگر آن این است: «با پادشه بگوی که روزی مقرر است».

۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۱۵.

۳. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۴۶ - ۴۷.

دنیوی به دولت‌ها و قدرت‌ها وصل نشده است و حتی در جهت کسب آن پیش مردم نیز دست دراز نکرده است. بلکه خود مردم بنا بر اعتقاداتشان همواره دیون شرعی خویش را به روحانیت تقدیم می‌کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### نیرزد غسل جان من، زخم نیش

عالم عامل حاج مولی رضا استرآبادی علیه السلام گوید:

در ایام اقامتم در کربلا و درک خدمت آقا باقر وحید بهبهانی علیه السلام تاجری به زیارت آمد و همراه خود قطعه پارچه‌ای ارزشمند به عنوان هدیه برای آقا باقر آورده بود. چون شنیده بود وحید از کسی چیزی قبول نمی‌کند، در مقام برآمده بود کاری کند که این هدیه مقبول شود.

به او گفتند: چون مولی رضا استرآبادی از اصحاب وحید و مورد لطف و محبت اوست، اگر او را واسطه کنی شاید آقا از وی بپذیرد. از این رو آن مرد تاجر، پیش من آمد و مقصود خویش را بیان کرد. از آن جا که من از پذیرش آقا مأیوس بودم، قبول نکردم؛ ولی او هم چنان اصرار داشت و پافشاری کرد. پس از گفت‌وگوی زیاد، سرانجام چنین گفت: «اگر کاری کردی که آقا قبول کند، یک تکه پارچه قبا هم به خودت می‌دهم». وقتی چنین گفت، با خود گفتم: می‌روم، اگر آقا پذیرفت، قضای حاجت مؤمنی شده! علاوه سودی هم به من رسیده و الا زیانی نخواهم دید.

هدیه را گرفتم و در هوای گرم به سوی منزل آقا شتافتم و در زدم. جناب وحید با پیراهن عربی و شب کلاه - که برای حرارت هوا از آنها استفاده می‌کرد - پشت در آمد و آن را باز کرد. هنگامی که چشمش به من افتاد فرمود: «برای چه آمده‌ای؟» من با خجالت گفتم: «مردی مؤمن و صالح پارچه‌ای به عنوان هدیه با خود آورده است تا لباس خود کنید و آرزو دارد که بپذیرید».

هنوز سخن من تمام نشده بود که آقا شدیداً ناراحت شد و با حالتی غضبناک

۱. حکایتها و هدایتها در آثار شهید مطهری، ص ۹۱.

بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادی ❁ ۳۲۷

فرمود: «پنداشتم در این هوای گرم، که کار خود را رها کردی و مرا نیز از تحقیقات علمی بازداشتی، برای حلّ مشکلی علمی، این جا آمده‌ای». این بگفت و به سرعت در را به هم زد و برگشت.

من دست پاچه شدم و فوراً گفتم: «آقا عرض دیگری هم دارم». آقا در را باز کرد و فرمود: «چه چیز است؟» گفتم: «آن مرد قول داده است که اگر شما این صله را بپذیرید، هدیه‌ای هم به من بدهد، راضی نشوید که از دستم برود».

چون این سخن شنید، خندید و فرمود: «فرزندم! درس بخوان و وقت و فرصت خود را صرف این کارهای بیهوده مکن». سپس آن هدیه را قبول کرد و گفت: «به شرط این که دیگر از این شفاعت‌ها نکنی». آن گاه رفت و من از بزرگواری و سجایای اخلاقیِ پسندیده‌اش تعجب کردم.<sup>۱</sup>

مشو بهر قالی زمین بوس کس	گر آزاده‌ای بر زمین خُسب و بس
در خانه این و آن، قبله کن	و گر خودپرستی، شکم طبله کُن
قناعت نکوتر به دوشابِ خویش <sup>۲</sup>	نیرزد عَسَلِ جانِ من، زخم نیش

### در آردِ طمغِ مرغ و ماهی به بند

درباره روحانی فداکار و مصلح بیدارگر، سید جمال‌الدین اسدآبادی نوشته‌اند: سید جمال‌الدین از نشر دعوت خویش دست برداشت، با این که همه قدرت‌های انگلیسی و مصری آن روز علیه او بسیج شده بود. کار به جایی رسید که خدیو توفیق به او خیانت کرد و حيله روا داشت و دستور داد او را از مصر تبعید کنند. شب هنگام، هنگامی که سید به خانه می‌رفت، قوای پلیس او را به ایستگاه راه آهن قاهره برد و با قطار به سویس روانه کرد. سید در آن حال هیچ چیز با خود نداشت! نه هزینه‌ای نه زاد و توشه‌ای. قنصل ایران چگونگی او را دید و خواست مبلغی به او بدهد، سید نگرفت و گفت: «برای خود نگاه دارید، شما به آن نیازمندترید.

۱. وحید بهبهانی، ص ۱۴۲، نقل از دار السلام عراقی.

۲. معراج السعاده، ص ۲۸۷.



شیر هر جا برود شکارِ خویش را بیابد.<sup>۱</sup>  
درآرد طمع مرغ و ماهی به بند

بدوزد شره دیده هوشمند

(سعدی)

### نباید جز به خود محتاج بودن

به راهی در سلیمان دید موری  
به زحمت خویش را هر سو کشیدی  
ز هر گردی برون افتادی از راه  
به تندی گفت: کای مسکین نادان  
بیا زین ره به قصر پادشاهی  
به خارِ جهل پای خویش مخراش  
چرا باید چنین خونابه خوردن  
رَهست این جا و مردم رهگذارند  
بگفت از سور کم ترگوی با مور  
چو اندر لانه خود پادشاهند  
بُرو جایی که جای چاره سازیست  
نیفتد با کسی ما را سر و کار  
به جای گرم خود هستیم ایمن  
چو ما خود خادم خویشیم و مخدوم  
گَرت همواره باید کامکاری  
مرو راهی که پایت را ببندند  
اگر زین شهّد کوتاه داری انگشت  
چه در کار و چه در کار آزمودن

که با پای ملخ می کرد زوری  
وزان بار گران هر دم خمیدی  
ز هر بادی پریدی چون پر کاه  
چرایسی فارغ از مُلکِ سلیمان  
بخور در سفره ما هر چه خواهی  
به راه نیک بختان آشنا باش  
تمام عمر خود را بار بردن؟  
مبادا بر سرت پایی گذارند  
که موران را قناعت خوش تر از سور  
نوال پادشاهان را نخواهند  
که ما را از سلیمان بی نیاز نیست  
که خود هم توشه داریم و هم انبار  
ز سرمای دی و تاراج بهمن  
به حکم کش نمی گردیم محکوم  
ز مور آموز رسم بُردباری  
مکن کاری که هشیاران بخندند  
نکوید هیچ دستی بر سرت مُشت  
نباید جز به خود محتاج بودن<sup>۲</sup>

۱. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۱۳-۱۴.

۲. دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۶۰-۱۶۱.

## شهید قدوسی

دوستان و نزدیکان این عالم شهید درباره اش چنین گفته و نوشته اند: او همان گونه که در زندگی شخصی استقلال و مناعت طبع و بزرگواری روح را شیوه خود ساخته بود، مدرسه حقانی و طلاب آن را نیز بلند نظر و بزرگ منش بار آورده بود. وی حتی از بیم آثار منفی بر روح طلاب از پذیرش هدایای جنسی که احیاناً مردم می خواستند به طلاب تقدیم کنند امتناع می کرد.<sup>۱</sup> از خصایص دیگر ایشان این بود که طلبه ها را با عزت نفس بزرگ می کرد. شبی من منزل ایشان بودم. در زدند. ایشان رفت دم در و وقتی برگشت، گفت: «خادم مدرسه است. یک نفر از تهران غذا پخته و برای طلاب مدرسه آورده است و طلاب مدرسه نپذیرفته اند. از این رو، آمده است از من خواهش کند که طلاب این غذا را قبول کنند و من هم گفتم: من نمی گویم.<sup>۲</sup>

شهید قدوسی مقید بود بین یک طلبه گمنام و یک آقا زاده فرقی نگذارد و مقررات مدرسه را در حق همه به طور یک نواخت اجرا کند. به همین دلیل، از پذیرفتن هدایایی که توقعاتی و ممکن بود باعث مسامحه در اجرای مقررات در حق صاحب هدیه شود، خودداری می کرد. با این که رد هدیه معمولاً برای انسان مشکل و نوعی بی احترامی است و احیاناً موجب کدورت می شود و از این رو از نظر شرعی هم ناپسند است، اما آن جا که هدیه انتظارهای بی جا به دنبال دارد، بهای رقبه انسان است و آزاده ای را به بردگی می کشد؛ این در حقیقت هدیه نیست، نوعی رشوه است که به صورت هدیه تقدیم می شود، تا طرف را نرم کند و کاری را که ضوابط اجازه نمی دهد انجام دهد. از این گذشته، گاهی هدیه دهنده چنین قصدی ندارد، اما انسان در خود احساس می کند که با پذیرفتن هدیه - ولو به صورت ناخود آگاه - او را با دیگران فرق می گذارد و شیطان از این طریق در او وسوسه می کند تا تبعیض ناروا قائل شود. این جا

۱. یادنامه شهید آیه الله قدوسی، ص ۴۱-۴۲.

۲. همان، ص ۵۰.

هم پذیرفتن هدیه رجحانی ندارد. شاید از همین نوع اخیر بود، هدیه زیادی یعنی حدود نیم کیلو زعفران که پدر یکی از طلاب فرستاده بود و او - با این که اصرار فراوانی شد - نپذیرفت؛ زیرا می‌دید اگر بپذیرد و فردا آن پسر بیاید و مرخصی بخواهد، یا چند نمره کم بیاورد و مانند آن، دیگر مشکل است با او همانند دیگر طلاب برخورد کند.<sup>۱</sup>

### سخنی از عالمی وارسته

مرحوم شیخ محمد بهاری، از شاگردان بزرگ مولی حسینقلی همدانی رحمته الله علیه و از واصلان حریم قرب الهی در نامه‌ای چنین می‌نویسد:

... الثالث این که: لا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مَتَوَكَّلًا عَلَىٰ مَوْلَاهُ، آيسًا مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، تَمَلَّقَ، اِحْدَى از اغنيا نکند اسمش را تواضع بگذارد! فَإِنَّ تَوَاضِعَ الْفَقِيرِ هُوَ التَّكْبَرُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُمْ أَغْنِيَاءُ.

الرابع: أَنْ لَا يَدَاهِنَهُمْ فِي الْخَوْضِ عَلَى الْبَاطِلِ طَمَعًا لِمَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا، بِه هر کاری که آنها داخل باشند داخل شود، هر صحبتی آنها بکنند این هم گوشه آن را بگیرد، در هر عملی برای آنها تقریر کند...

السابع: إِنْ مَا يُعْطِيهِ غَيْرُهُ مِنَ الْمَالِ إِنْ عَلِمَ أَنَّهُ حَرَامٌ وَجَبَ عَلَيْهِ الْاِمْتِنَاعُ. وَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ مُسْتَبِيهٌ، أَوْ حَلَالٌ فِيهِ مِنْهُ، رَاجِحٌ لَهُ رُدُّهُ. وَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ هَدِيَّةٌ مُحَلَّلَةٌ بِغَيْرِ مَنَّةٍ أُسْتَحَبَّ لَهُ الْقَبُولُ تَأْسِيًا بِالنَّبِيِّ وَالْاِئِمَّةِ عليهم السلام. وَإِنْ كَانَ مِنَ الصَّدَقَاتِ وَهُوَ مُسْتَحِقٌّ، فَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ يُعْطَى رِيَاءً وَسُمْعَةً، يُمَكِّنُ أَنْ يُقَالَ بِعَدَمِ جَوَازِ الْاِخْتِذِ إِذَا صَدَقَ أَنَّهُ إِعَانَةٌ عَلَى الْاِثْمِ وَ يَنْبَغِي لَهُ التَّعَفُّفُ مِنَ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنَّهُ فَفَرُّ مُعَجَّلٌ وَ حِسَابٌ طَوِيلٌ لِعَدَمِ خُلُوهِ مِنَ الْاَفَاتِ غَالِبًا، إِذْ هُوَ مُتَّصِمٌ عَلَى الشُّكُورِ وَ ذَهَابِ مَاءِ الْوَجْهِ وَ الذُّلِّ عِنْدَ غَيْرِ اللّٰهِ وَ اِذْءَاءِ الْمَسْؤُولِ، وَ اِعْطَائِهِ اسْتِحْبَاءً أَوْ رِيَاءً أَوْ اِلْجَاءً، أَوْ يُورِثُ شَتْمَ السَّائِلِ وَ اِذْءَاءَهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْاَفَاتِ، وَ لِذَا رُوِيَ: «أَنَّ سَأَلَةَ النَّاسِ مِنَ الْفَوَاحِشِ» نَعَمْ لَوْ كَانَ فِي مَقَامِ الْاِضْطِرَارِ

بخش سیزدهم: عزت نفس و آزادگی ❁ ۳۳۱

فَلَهُ ذَلِكَ، بَلْ قَدْ يَجِبُ، إِلَّا أَنْ تَشْخِصَ دَرَجَاتِ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ فِي غَايَةِ الْإِشْكَالِ  
وَالصُّعُوبَةِ.<sup>۱</sup>

توانگر بُود هر که را آز نیست  
دلِ مردِ طامع بُود پر ز درد  
چو داننده مردم شود آزورُ  
خُنُکُ مردِکش آز انبازُ نیست  
به گِردِ طمعِ تا توانی مگرد  
همی دانش او نیاید ببر

(فردوسی)

هر که بر خود درِ سؤال گشود  
تا بمیرد نیازمند بود

(سعدی)

هر چه ازدونان به منتِ خواستی  
در تن افزودی و از جان کاستی

(سعدی)



## تقوا در مصرف اموال عمومی\*

در اسلام، رعایت و حفظ «اموال عمومی» و «بیت المال» و دقت و احتیاط در مصرف آن اهمیت خاصی دارد و عنایت زیادی به آن شده است. دقت و احتیاط رهبران این مکتب انسان‌ساز در امر بیت المال از عبرت انگیزترین امور در زندگی آن بزرگ مردان است. هنگامی که انسان در این بخش از زندگی رهبران می‌اندیشد و درباره آن پژوهش می‌کند در دریایی از شگفتی فرو می‌رود و عظمت و بزرگی آنان بیش از پیش برای آدمی جلوه گر می‌شود.

نمونه‌های زیادی از این سان رویدادها و نیز سخنان فراوانی از معصومین علیهم‌السلام در این باره به یادگار مانده که در این جا تنها به یاد کرد چند نمونه از گفته‌های امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و داستان‌های آن حضرت در این باره، بسنده می‌شود. امید است که این رخدادها و این گفتار گران‌بها که از وحی الهی سرچشمه گرفته است، با توجه به اوضاع و احوال فعلی ایران، درسی باشد برای همه، به ویژه مسئولان کشوری و روحانیان، که امروزه از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین کارهایشان از نظر تیزبین مردم -

---

\*. امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام: أَدَقُّوا أَقْلَامَكُمْ، وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ، وَ اخْذِفُوا مِنْ فُضُولِكُمْ، وَ اقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي. وَ إِنَّا كُمْ وَ الْإِكْتِنَارُ؛ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْأَضْرَارَ؛ قَلَمُ هَاي خُود رَا نَازِكٌ وَ فَاصِلَةٌ بَيْنَ سَطْرَهَا رَا كَمٌ وَ زَوَائِدٌ رَا حَذْفٌ كُنَيْدٌ. لَبَّ كَلَامٌ رَا بِيَاوَرِيدٌ وَ از پَرگویی بپرهیزید. همانا اموال مسلمین، تابِ ضرر را ندارد (بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۵).

چه دوست چه دشمن - پنهان نیست.

۱. امام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای چنین فرموده است:

... وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أُمْلِقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمِ صَاعًا، وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ، وَغَاوَدَنِي مُوَكِّدًا، وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيُعْتَبَرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْهَمِّ، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا، فَقُلْتُ لَهُ: «تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكِلُ، يَا عَقِيلُ! أَتَنْتُنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَتَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعُضْبِهِ! أَتَسْتَنُّ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَسْنُّ مِنْ لُضَى؟»<sup>۱</sup>

سوگند به خدا [برادرم] عقیل را در شدت فقر و بی چیزی دیدم، که یک من گندم [از بیت‌المال] شما را از من خواست و کودکانش را از تهیدستی با موهای غبار آلوده و رنگ‌های تیره دیدم، مانند آن‌که رخسارشان با نیل سیاه شده بود. چند بار نزد من آمد و همان گفتار را تأکید و تکرار می‌کرد، و من گفتارش را گوش می‌دادم، و می‌پنداشت دین خود را به او می‌فروشم و از روش خویش دست بر می‌دارم و دنبال او می‌روم. پس پاره آهنی برای او سرخ کردم و نزدیک تنش بردم تا عبرت گیرد. پس از درد آن ناله و شیون کرد مانند ناله بیمار و نزدیک بود از اثر آن بسوزد، به او گفتم: «[ای عقیل!] مادران در سوگ تو بگریند، آیا از پاره آهنی که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده، ناله می‌کنی و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار برای خشم خود برافروخته می‌کشانی؟! آیا تو از این رنج می‌نالی و من از آتش دوزخ ننالم؟»<sup>۲</sup>

۲. روزی عقیل بن ابی طالب نزد حضرت علی علیه السلام آمد و گفت: مبلغی به من بده، وامی دارم می‌خواهم بپردازم. امام فرمود: «وام تو چقدر است؟». عقیل پاسخ داد. امام فرمود: «من این مبلغ را ندارم، صبر کن تا جیره‌ام از بیت‌المال پرداخت شود، در

۱. نهج البلاغه، ص ۳۴۶-۳۴۷، خطبه ۲۲۴.

۲. همان، ص ۷۰۵-۷۰۶، با تصرّف در تحریر.

بخش چهاردهم: تقوا در مصرف اموال عمومی ﴿۳۳۵﴾

اختیار تو خواهم گذاشت». عقیل گفت: بیت المال در دست توست باز می‌گویی صبر کن تا جیره‌ام پرداخت شود! تازه، جیره تو چقدر است و اگر همه آن مبلغ را به من بدهی چه خواهد شد؟ امام فرمود: «من و تو هر کدام، مانند یک تن از عموم مسلمانانیم و امتیازی بر دیگران نداریم. اگر مایلی شمشیرت را بردار من هم شمشیرم را بر می‌دارم و با هم می‌رویم به حیره، در آنجا بازرگانانی ثروتمند زندگی می‌کنند، به یکی از آنان شیخون می‌زنیم و اموالش را می‌گیریم و می‌آییم». عقیل گفت: یعنی برویم دزدی کنیم؟! امام فرمود: «اگر مال یک تن را بدزدی بهتر نیست از این‌که مال همه را بدزدی؟»<sup>۱</sup>

۳. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به زیاد بن ابیه، قائم مقام عبدالله بن عباس در حکومت بصره، هنگامی که ابن عباس حاکم بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان بود، چنین نوشت:

وَ اِنِّي اُقْسِمُ بِاللّٰهِ قَسَمًا صَادِقًا، لَئِنْ بَلَغَنِي اَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِىءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا  
صَغِيرًا اَوْ كَبِيرًا، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَعِيلَ الْأَمْرِ،  
وَالسَّلَامُ؛<sup>۲</sup>

من سوگند یاد می‌کنم به خدا، سوگند راست، اگر به من خبر رسد که تو در بیت المال مسلمانان کم یا زیاد خیانت کرده‌ای، بر تو سخت خواهم گرفت، چنان سخت‌گیری که تو را کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند. [تو را از مقامت بر کنار می‌کنم و آنچه از بیت المال اندوخته‌ای می‌ستانم به طوری که درویش گردی و توانایی کشیدن بار روزی خانواده‌ات را نداشته باشی و در نظر مردم پست گردی].<sup>۳</sup>

۴. آن حضرت علیه السلام به کارگزاران خود نوشت:

أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ، وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ، وَ اخَذِفُوا مِنْ فُضُولِكُمْ، وَ اقْصِدُوا قَصْدًا

۱. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۴ - ۲۱۵. نقل از بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۴. مشروح این ماجرا در کتاب داستان راستان، ج ۱، ص ۱۳۰ آمده است.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۷۷، نامه ۲۰.

۳. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۸۶۲، با تصرف در تحریر.



المعانی. وَإِيَّاكُمْ وَالْأَكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْأَضْرَارَ؛<sup>۱</sup>

نوک قلم‌های خود را تیز کنید، بین سطرهای نوشته زیاد فاصله نیندازید، حرف‌های زیادی را حذف کنید و روی کاغذ نیاورید، به بیان اصل معنا پردازید و لفاظی نکنید و از زیاده روی در مصرف پرهیزید، زیرا بیت‌المال مسلمین تحمل این گونه ضررها را ندارد.

عالمان راستین و متعهد هم در امر بیت المال دقت فراوانی مبذول می‌داشته‌اند و بسیاری از آنان از «سهم امام» و «شهریه» استفاده نمی‌کرده‌اند، مانند حکیم نامدار جهانگیر خان قشقائی که از مال الاجاره زمین ملکی خود روزگار می‌گذرانده<sup>۲</sup>، و مرحوم محدث قمی که می‌گفت: «من شایستگی ندارم از سهم امام استفاده کنم» و بازرگانی متدین وجه مختصری را برای امرار معاش به ایشان پرداخت می‌کرده است<sup>۳</sup> و علامه طباطبائی و شهید مظلوم دکتر بهشتی<sup>۴</sup> و شهید مجهول القدر قدوسی.

هم‌چنین مرحوم آیه الله حائری رحمته الله زعیم حوزه قم که مرجعیت تامه داشت، و مبالغ زیادی از وجوه شرعی در اختیارش بود هنگام وفات، همه ااثیه‌اش به ۱۵۰۰ تومان نمی‌رسید و نیز مبالغی مقروض بود و حاضر نبود بدهی‌های خود را از بیت المال پردازد و هنگامی که طلبکاران از این موضوع آگاه شدند، همه طلب خود را به آن بزرگوار بخشیدند.<sup>۵</sup> امام خمینی رحمته الله در اوایل دوران مبارزه با طاغوت ایران، در یک سخنرانی فرمودند:

... ما که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم مان، وقتی که از دنیا می‌روند آقا زاده‌های او

همان شب چیزی نداشتند، همان شب شام نداشتند، ما مفت خوریم؟!<sup>۶</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۵.

۲. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۸۵.

۳. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۴۲، ۴۴ - مهر تابان، ص ۵۷، بخش اول.

۴. صحیفه، شماره ۲۷، ص ۱۱، تیرماه ۱۳۶۴.

۵. مجاهد بزرگ آیه الله کاشانی رحمته الله نیز - از آن‌جا که نخواستند بود هزینه زندگی‌اش از بیت المال تأمین شود - وقتی که درگذشت، با بیست نفر عائله، هشتاد هزار تومان قرض داشت که تنی چند از بزرگان ادای آن را تقبل کردند.

۶. صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۵.

بخش چهاردهم: تقوا در مصرف اموال عمومی ﴿۳۳۷﴾

مردم و روحانیونی که واسطه رساندن حقوق شرعی مردم به علما هستند وظیفه دیگری هم دارند و آن این‌که:

وجوه شرعی را به هر کس ندهند، بلکه به موردی برسانند که حفظ فرهنگ دین و شئون دین وابسته به آن است. به صورت مسئله فقهی عرض کنم. باید به رضای «امام» در مصرف وجوه، که حفظ دین است به تمام معنا کلمه و ابقای دین و انتقال آن، توجه داشته باشند تا بریء الذمه شوند و باید متوجه موضع اصیل فقهایی - اجتماعی باشند و مؤید تعهدات راستین و در سطح بالای اسلامی جهانی.<sup>۱</sup>

لازم است طلاب جوان بدانند از چه عالمی ترویج کنند و از چه عالمی ترویج نکنند. چون همان‌گونه که ترویج از عالم بر حق وظیفه شرعی است و خدمت به دین و جامعه و کمک است به بقای دین، ترویج عالم ناحق و غیر جدیر خیانت است به اسلام و تاریخ و سرنوشت و موضع اسلام. از این جهت جزو اکبر کبائر است و اعظم خیانات به دین حق. در قیامت هر مفسده و نتیجه سویی که بر ریاست آن گونه عالمان مترتب گردد، و هر وهنی که به موضع دین وارد آید، ایشان نیز که ترویج کرده‌اند مسئولند و مورد مؤاخذه الهی.<sup>۲</sup>

## امام خمینی

یکی از همراهان امام خمینی علیه السلام در نجف اشرف در این باره چنین می‌گوید: مرحوم حاج آقا مصطفی فرزند امام هفته به هفته خدمت پدر می‌آمد و خرج هفته‌اش را می‌گرفت. امام بیش از مخارج ضروری زندگی به او نمی‌پرداخت و هنگامی که حاج آقا مصطفی خواست به مکه مشرف شود، از پول خانه‌ای که در قم فروخته بود و نیز از مبلغی متعلق به همسرش استفاده کرد.

امام می‌فرمود: «هیچ کس حق ندارد از دفتر به جایی تلفن کند» تلفن به داخل نجف را اجازه می‌دادند، اما به کربلا یا شهرهای دیگر را نه. حتی به فرزند خود فرمود: «تو

۱. شیخ آقا بزرگ، ص ۲۴۶، پانویس.

۲. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

حق نداری به تهران یا جای دیگر تلفن کنی؛ ولی اگر در مسیر انقلاب بود مانند نشر اعلامیه به وسیله تلفن یا گرفتن خبر اجازه می داد.

مورد دیگر صرفه جویی کاغذ بود. یک بار کسی که مسئول امور مالی امام بود، چیزی نوشت و خدمت امام فرستاد. ایشان در کاغذی کوچک، جواب داد و زیر آن نوشت: «شما در این قطعه کوچک هم می توانستید بنویسید». از این رو، آن شخص کاغذهای خرده را جمع می کرد و در کیسه ای می گذاشت و هنگامی که می خواست برای امام چیزی بنویسد روی آنها می نوشت. امام هم زیرش جواب را می نوشتند. بسیار اتفاق می افتاد که ایشان شبها از اندرون بیرون می آمدند و اگر چراغی روشن بود خاموش می کردند و فردا تویخ می کردند که چرا چراغ را روشن گذاشتید.<sup>۱</sup>

آری، امام «هرگز نخواست ازخوان یغمای وجوه مسلمین، سفره فرزندان و کسان خود را رنگین کند و بر خانه های آنان ماشین های زیبای هفت رنگ امریکایی بنشانند».<sup>۲</sup>

## تنها دو ریال

یکی از علمای بزرگ و وارسته حوزه علمیه قم - که در اخلاق شاگرد حاج میرزا علی آقای قاضی رحمته الله علیه است - نقل کرد:

یکی از علمای تبریز در عصر زعامت و مرجعیت شیخ محمد حسن صاحب جواهر به نجف آمد. وقتی چشمش به صاحب جواهر افتاد گفت: من از برخوردی که در دوران طلبگی صاحب جواهر با وی داشته ام او را می شناسم: روزی خواستم مبلغی را بین طلاب تقسیم کنم، وقتی حساب کردم دیدم به هر طلبه یک تومان می رسد، شروع کردم به تقسیم پول تا این که به محمد حسن رسیدم، به او گفتم: «این یک تومان سهم شما می شود».

۱. فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، ص ۷۴ - ۷۵، با تلخیص.

۲. تفسیر آفتاب، ص ۱۶۹.

- نه من نمی‌گیرم!

- چرا؟

- من امروز بیش از دو ریال احتیاج ندارم و برای روزهای آینده چیزی از حقوق شرعی نمی‌گیرم؛ زیرا از کجا که من بعداً زنده باشم و آن را در مورد خود مصرف کنم؟  
- پس دو ریالش را بردار و بقیه را بده!  
- من پول خرد ندارم!  
سرانجام پیش یکی از کفشدارهای حرم مطهر رفتیم و یک تومان را خرد کردیم و محمد حسن تنها دو ریال که هزینه یک روزش بود برداشت.

### اعتراض مادر شیخ انصاری

شیخ انصاری رحمته الله برادری داشته است به نام شیخ منصور که از دانشمندان جلیل‌القدر ولی بسی تنگدست و فقیر بوده است.  
روزی مادر وی به حالش رقت کرد و به برادر بزرگ‌ترش شیخ انصاری، که در آن هنگام مرجع وحید و یگانه شیعه بود، گلایه کرد و زبان به اعتراض گشود و چنین گفت: «تو می‌دانی که برادرت منصور در شدت فقر به سر می‌برد و ماهانه‌ای که به او می‌دهی احتیاج او را برآورده نمی‌کند، در صورتی که این همه اموال تحت تصرف توست و می‌توانی به او بیش از دیگران کمک کنی».  
شیخ به دقت به سخنان مادر گوش فرا داد و هنگامی که سخنش به پایان رسید کلید اتاقی که وجوه شرعی در آن بود تحویل مادر داد و خطاب به وی، با لحنی مؤدبانه و خاضعانه، چنین اظهار کرد: «مادر! بیا این کلید را بگیر و هر چه پول برای منصور می‌خواهی بردار، به شرط این‌که من در قبال آن مسئولیتی نداشته باشم و وبال آن بر دوش خودت باشد و تو آن را تحمل کنی! این اموال حقوق فقیران و مستمندان است و بین آنان به طور مساوی تقسیم می‌شود. همه تنگدستان در این جهت یک‌سانند و به سان دندان‌های شانه‌اند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند. مادر! اگر جوابی برای فردای قیامت - در قبال این مبلغ اضافی که برای منصور بر می‌داری - داری، هر چه

می‌خواهی بردار؛ ولی بدان که حسابی در پیش است بس دقیق و سخت و هولناک و بدون کمترین مسامحه!».

مادر شیخ - که عنصر تقوا و فضیلت و خداترسی بود - وقتی این جملات را شنید، از خوف خداوند لرزه بر اندامش افتاد و از گفته خویشتن توبه کرد و در حالی که کلید را به فرزند تقدیم می‌کرد از او پوزش طلبید و مستمندی منصور را به فراموشی سپرد.<sup>۱</sup> رسم شیخ انصاری این بود که در بازگشت از مجلس تدریس، ابتدا نزد مادر می‌رفت و برای دل‌جویی از آن پیره زن با وی گفت‌وگو می‌کرد و از اوضاع زندگی مردم پیشین می‌پرسید و مزاح می‌کرد تا مادر را می‌خندانند. سپس به اتاق مطالعه و عبادت می‌رفت.

روزی شیخ به مادر گفت: دوران کودکی‌ام را به یاد داری که مشغول علوم مقدماتی بودم و مرا برای انجام دادن کارهای منزل به این سو و آن سو می‌فرستادی؛ ولی من پس از درس و مباحثه آنها را انجام می‌دادم و به منزل می‌آمدم و تو خشمگین می‌شدی و می‌گفتی: «اجاقم کور است»؟<sup>۲</sup> اکنون هم اجاقت کور است؟ مادر از روی مزاح گفت: «بله! اینک هم چنین است، زیرا آن وقت به کارهای منزل نمی‌رسیدی و اکنون هم که به مقامی رسیده‌ای به سبب احتیاط زیادی که در صرف وجوه شرعی می‌کنی، ما را تحت فشار قرار داده‌ای!».<sup>۳</sup>

### وجوه شرعی در نظر شیخ انصاری

در دوران زعامت و مرجعیت شیخ انصاری رحمته الله علیه و هنگامی که سیل حقوق شرعی به سوی او سرازیر بود، خانواده شیخ در وضع سختی به سر می‌بردند و از

۱. المکاسب، ج ۱، ص ۲۵ - ۲۶، مقدمه، تصحیح و تعلیق کلاتر.

۲. این جمله بین مردم برخی شهرها از جمله دزفول معروف است و هنگام خشم به فرزند آن را به کار می‌برند، کنایه از این‌که با این کجرفتاری، گویا فرزندی ندارم. (زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۵۹). «اجاقش کور است»: فرزند ندارد (فرهنگ معین).

۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۵۹.

بخش چهاردهم: تقوا در مصرف اموال عمومی ﴿۳۴۱﴾

نظر اقتصادی در مضیقه بودند و شیخ برای هزینه منزل مبلغ ناچیزی اختصاص داده بود.

خانواده شیخ نزد یکی از علما - که پیش شیخ از احترام و منزلتی برخوردار بود - از کمی مقرری خود شکایت کردند و از او خواستند در این باره با شیخ گفت و گو کند که اندکی بر مقرری افزوده شود.

آن عالم خدمت شیخ شرفیاب شد و خواسته خانواده را بیان کرد. شیخ به سخنان وی کاملاً گوش فرا داد، ولی هیچ پاسخی نداد.

روز بعد وقتی شیخ به منزل آمد به همسرش گفت: «لباس‌های مرا بشوی و آب‌های چرکین آنها را دور نریز». همسر وظیفه شناس و متدین فرموده شیخ را انجام داد و نزد شیخ آمد. شیخ فرمود: «آب‌های چرکین را بیاور». وقتی که همسرش آب‌ها را آورد به او فرمود: «بیاشام!».

- بنوشم؟! این چه امری است؟ اینها مورد تنفر طبع است و عاقل چنین کاری نمی‌کند!

- پس اکنون ژرف بنگر و نیک گوش دار: این مال‌هایی که نزد من است در نظرم مانند همین آب چرکین است، همان‌گونه که تو نمی‌توانی و نمی‌خواهی از این آب بنوشی؛ من هم حق ندارم به شما بیش از این پردازم، زیرا این اموال حقوق فقراست و شما با سایر مستمندان در نظرم یک‌سان هستید.<sup>۱</sup>

## دام‌های شیطان

یکی از شاگردان شیخ انصاری رحمته الله علیه گوید:

در دورانی که در نجف اشرف نزد شیخ انصاری به تحصیل مشغول بودم، شبی شیطان را در خواب دیدم که بندها و طناب‌های متعددی در دست داشت. از شیطان پرسیدم این بندها برای چیست؟ پاسخ داد: «اینها را به گردن مردم می‌اندازم و آنها را به

۱. المکاسب، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۲۹، مقدمه، تصحیح و تعلیق کلانتر.

سمت خویش می‌کشم و به دام می‌اندازم. روز گذشته یکی از این طناب‌های محکم را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا اواسط کوچه‌ای که منزل شیخ در آن است کشیدم، ولی افسوس که به رغم زحمات زیادم، شیخ از بندرها شد و برگشت».

وقتی از خواب بیدار شدم، در تعبیر آن به فکر فرو رفتم. پیش خود گفتم: خوب است از خود شیخ بیرسم. از این رو به حضور ایشان شرفیاب شدم و خواب خود را برای ایشان گفتم.

شیخ فرمود: «شیطان راست گفته است؛ زیرا آن ملعون دیروز می‌خواست مرا فریب دهد که به لطف خدا از دامش گریختم. قضیه از این قرار بود که من دیروز پول نداشتم و اتفاقاً چیزی در منزل احتیاج بود. با خود گفتم: یک ریال از مال امام زمان علیه السلام نزد هست و هنوز وقت مصرفش نرسیده است، آن را به عنوان قرض بر می‌دارم و سپس ادا خواهم کرد. یک ریال را برداشتم و از منزل خارج شدم. همین که خواستم آن چیز مورد نیاز منزل را بخرم، با خود گفتم: از کجا که من بتوانم این قرض را بعداً ادا کنم؟ در همین اندیشه و تردید بودم که ناگهان تصمیم قطعی گرفتم به منزل برگردم. از این رو چیزی نخریدم و به خانه برگشتم و آن پول را سر جای خود گذاشتم».<sup>۱</sup>

## فروش فرش منزل

در لَوْلُؤِ الصَّدْفِ می‌خوانیم:

مبلغ زیادی از وجوه شرعی خدمت شیخ انصاری آورده بودند و ایشان مشغول تقسیم آنها بود. در همان هنگام، شخصی که شیخ از او گندم خریده هنوز پولش را نپرداخته بود آمد و گفت: مدتی است که گندم برای شما آورده‌ام، ولی هنوز بهای آن را نپرداخته‌اید، اگر ممکن است اکنون مرحمت کنید. شیخ به آن مرد فرمود: «چند روز دیگر نیز مهلت بدهید». آن مرد هم پذیرفت و رفت. در این هنگام یکی از علما به شیخ

بخش چهاردهم: تقوا در مصرف اموال عمومی ﴿۳۴۳﴾

عرض کرد: با این که این همه اموال دست شماست چرا مهلت خواستید و طلب مرد کاسب را ندادید؟ شیخ فرمود: «اینها مال تنگدستان و مستمندان است. ربطی به من ندارد! من فعلاً از مال خود چیزی ندارم که قرضم را ادا کنم. قصد دارم این فرش را بفروشم و بدهی خود را بپردازم؛ از این رو مهلت خواستم».<sup>۱</sup>

اعتماد السلطنه، معاصر شیخ انصاری، در وصف او می نویسد:

ملت شیعه اثناعشریه از اهالی مملکت ایران و گروهی انبوه که در هند و بلاد روسیه و بعضی از ایالات عثمانیه و چند شهر افغانستان و ترکستان و غیرها هستند، هر ساله از بابت اوقاف و زکوات و اخماس و سهم امام و امثالها نزدیک دویست هزار تومان به محضر اطهر شیخ انصاری ایصال می داشتند و او به اندازه یک مستحق مقتصدی نیز در حق خود از آن وجوه تصرف نمی فرمود و همه را در نهایت احتیاط تا دینار آخر به دست ارباب استحقاق می رسانید.

در جمیع دوران ریاست عام و نیابت امام علیه السلام یک نفر نوکر بیشتر نداشت. آن هم مردی متقی از سلک ارباب عمائم بود موسوم به حاج ملا رحمة الله که همه جا به همین جهت مشهور است.

الغرض، این شخص بزرگوار حقیقه از اعاجیب ادهار و نوادر روزگار بود و در علم و عمل و زهد و تقوا و ورع و عبادت و ریاضت از طراز اول اولین و آخرین محسوب می گردید. استقصای مراتب و مقامات و تاریخ و ماجراها و اخبار و آثار وی من جمیع الجهات یک مجلد بزرگ و کتابی کلان خواهد شد.<sup>۲</sup>

## استفاده نکردن از وجوه شرعی

در شرح حال میرزا حبیب الله رشتی، صاحب کتاب بدائع الافکار و از شاگردان خاص شیخ انصاری نوشته اند:

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۹.

۲. المآثر و الآثار، ص ۱۳۷. گفتنی است که برخی المآثر و الآثار را تألیف دیگران می دانند که اعتماد السلطنه به نام خود منتشر کرده است. رک: جمع پویشان، دفتر اول، مقاله «فرهنگبان تشیع».



... وی از نظر زهد و تقوا هم معروف بود. به زخارف و تعنیاتِ دنیوی دل نمی‌بست و در نهایتِ ورع و پرهیزکاری و دارای ذاتی سلیم و نیتی پاک بود و جوه شرعی را قبول نمی‌کرد، به طوری که حتی وقتی از حاج شیخ جعفر شوشتری و جهی را قبول کرده بود، بعداً همان مبلغ را به مستمندان و تنگدستان پرداخت.<sup>۱</sup>

شیخ محمد حسن مامقانی، صاحب حاشیئه معروفِ مکاسب نیز گذشته از مقام علمی مردی وارسته بود. به زخارفِ دنیا دل نبست و از حقوقِ شرعی استفاده نمی‌کرد و از ظلمه و رجالِ دولت هدیه‌ای نمی‌پذیرفت.<sup>۲</sup>

### میرزای شیرازی

عالم متبّع و پرتلاش، شیخ آقا بزرگ تهرانی دربارهٔ میرزای شیرازی بزرگ رحمته‌الله می‌نویسد:

میرزا هزینهٔ زندگی هر یک از اعضای خانواده را در وقت معین می‌فرستاد و به هیچ یک از آنها بیش از حقِ خودشان نمی‌پرداخت تُحَف و هدایایی که برای او فرستاده می‌شد همگی در خانهٔ خودش و به دست یکی از خدمت‌کارانِ امین نگهداری می‌شد و هیچ یک از افراد خانواده سهمی در دریافت و نگهداری آنها نداشت.<sup>۳</sup>

### آخوند خراسانی

هر وقت بازاریان پارچه های ابریشمی و گران‌بها به نجف می‌آوردند و فرزندان آخوند خراسانی رحمته‌الله هوس پوشیدن آنها را می‌کردند و از او پول خرید آنها را می‌خواستند، می‌فرمود: «من پول چه کسی را به شما بدهم که لباس های ابریشمی بپوشید؟»<sup>۴</sup>

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. میرزای شیرازی، ترجمهٔ هدیهٔ المازی، ص ۵۹.

۴. مرگی در نور، ص ۳۷۷.

### شیخ محمد علی رستم آبادی

شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمته الله علیه درباره شیخ محمد علی رستم آبادی، یکی از شاگردان شیخ انصاری رحمته الله علیه، می نویسد:

قبل از مهاجرت به نجف، چند سال نماز را به این شیخ بزرگوار اقتدا می کردم. او از بندگان صالح خداوند و در نهایت ورع و تقوا بود و هرگز از حقوق شرعی امرار معاش نکرد، و مانند یکی از رعایا زندگی می کرد و مورد اعتماد خاص و عام بود.<sup>۱</sup>

### شیخ عباسعلی سرخه‌ای

شیخ عباسعلی سرخه‌ای یکی از شاگردان میرزای شیرازی است. آقا بزرگ تهرانی رحمته الله علیه درباره اش می نویسد: «وی در درس شیخ انصاری حاضر می شده، ولی قسمت عمده استفاده اش در فقه و اصول در محضر میرزا بوده است. پس از این که در علوم شرعی مرتبه‌ای بلند را حائز گشت، میرزا او را به شهر سمنان گسیل داشت. در آن جا به لحاظ جامعیتش در علوم عقلی و نقلی و نیز فنون دیگر، به «ارسطو» اشتهار یافت. بسیار متقی و پرهیزکار بود و از وجوه شرعی برای گذران زندگی هیچ استفاده‌ای نمی برد و به اجرت عبادت استیجاری با قناعت بسیار اکتفا می کرد.<sup>۲</sup>

شیخ آقا بزرگ هم چنین درباره حاج شیخ محمد حسین قمی می نویسد: وی از شاگردان بزرگ میرزا در سامرا بود. زهد بسیار داشت. از وجوه شرعی استفاده نمی کرد و زندگی اش را از عبادت استیجاری می گذراند. در وصف او به طور خلاصه باید گفت: هر گونه وصف شود او فوق آن بود. شش ماه پس از درگذشت میرزا به قم بازگشت. وی با استاد مآیة الله میرزا محمد تقی شیرازی هم مباحثه بود. او ماه‌های محرم و صفر در خانه خویش، و در ماه رمضان در مسجدش منبر می رفت.<sup>۳</sup>

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۳۴۶.

۲. میرزای شیرازی: ترجمه هدیه الراجزی، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۳. همان، ص ۱۳۷-۱۳۸.

## علامه طباطبائی

یکی از شاگردان علامه درباره وضع معیشت ایشان می‌نویسد:  
ممرّ معاش ایشان و برادرش از کودکی منحصر بود به یک قطعه زمین زراعی در  
قریه شادآباد تبریز که از نیاکان ارث برده بود. علامه می‌فرمود: «این ملک دویست و  
هفتاد سال است که ملکِ طلقِ آبا و اجداد ما بوده است و یگانه وسیله ارتزاق ما از راه  
کشاورزی است». بنابراین اگر غصب می‌شد رشته معاش ایشان گسسته می‌شد و در  
مضیقه واقع می‌شدند.

ایشان سهم امام قبول نمی‌کردند و معلوم است که در صورت فقدانِ منافع فلاحت  
و زراعت، وضع معیشت وی از یک طلبه ساده هم پایین‌تر می‌آمد، چون طلبه، گرچه  
از وطنش برایش مقرری نرسد، لااقل از سهم امام استفاده می‌کند. البته آن منافع  
کشاورزی هم، در صورت وصول، فقط به اندازه تأمینِ احتیاجات ضروری زندگی با  
نهایت صرفه‌جویی و قناعت بود.<sup>۱</sup>

## دقت کم نظیر

دوستان و آشنایان شهید بزرگوار قدوسی درباره تقوای ایشان در مصرف اموال  
عمومی گفته‌اند:

از جمله ویژگی‌هایش ورع و تقوا و احتیاط در جمیع امور بود. در امور مالی از  
مزایای حوزه استفاده نمی‌کرد و شهریه نمی‌گرفت و از املاک موروثی خود استفاده و  
امرار معاش می‌نمود. هر گاه محتاج به استقراض می‌شد از کسانی که شهریه در مالشان  
بود قرض نمی‌گرفتند.<sup>۲</sup>

از اتلاف وقت، اتلاف نیرو و اتلاف اموال، حتی یک سنجاق یا ورقی کاغذ جداً  
بیزار بود. بعد از تجدید بنای مدرسه حقانی و نصب شویفاژ، غالباً کلاس‌ها گرم و

۱. مهر تابان، ص ۵۷، بخش اول، با تلخیص.

۲. یادنامه شهید آیه الله قدوسی، ص ۵۵.

بخش چهاردهم: تقوا در مصرف اموال عمومی ﴿۳۴۷﴾

راحت بود؛ اما دفتر کار ایشان - که مدیر و مسئول مدرسه بود - سرد بود. وقتی علت را می پرسیدیم می گفت: «در مواقع تنهایی ضرورت ندارد برای من تنها یک اتاق به این بزرگی گرم باشد». اگر از تلفن مدرسه استفاده شخصی می شد، از جیب خود وجه آن را می پرداخت.<sup>۱</sup>

شهید قدوسی در این خصوصیت تقریباً زبانه زد خاص و عام بود. معروف بود که ایشان در مصرف بیت المال و برای جلوگیری از مصارف غیر ضروری، سخت امساک به خرج می دهد و جانب احتیاط را رعایت می کند. گرچه بعضی به ایشان اشکال می کردند که این رویه مانع شروع بعضی از اقدامات رفاهی و اصلاحی، و موجب بروز مشکلاتی در جریان عادی امور می شود؛ لکن آنچه مهم بود بیت المال در نگاه یک مسئول (دادستان کل انقلاب) بود که برای حفظ بیت المال مسلمین و استفاده بجا و در حد ضرورت از آن نقشی به سزا داشت. همین خصوصیت ایشان با کیاست خاصی موجب جمع آوری بسیاری از لوازم و ابزار بیت المال شد که به دست هر خلف و ناخلفی افتاده بود.

آنچه از این روح بزرگ و در این مورد درس است اصرار وی بر نفی رفاه طلبی و زدودن احساس راحتی شخصی در استفاده از بیت المال بود. او مصر بود که استفاده کننده بیت المال باید برایش ملکه شود که آنچه در اختیار اوست از ضعیفان و مظلومانی است که دستشان از آن کوتاه است و باید در هر ریال مخارجش عنایت داشته باشد که مبادا خدای ناکرده غرق در معاصی گردد و قبیح اسراف در ذهن او از بین برود.<sup>۲</sup>

### سید محمد باقر دُرچه ای

مرحوم جلال الدین همایی درباره استاد خود آیه الله سید محمد باقر دُرچه ای رحمته الله علیه

گوید:

۱. همان، ص ۹۰ - ۹۱.

۲. همان، ص ۱۰۸.

آن بزرگ در علم و ورع و تقوا آیتی عظیم، و به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - بود. در سادگی و صفای روح و بی‌اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته‌ای بود که از عرش به فرش فرود آمده و برای تربیت خلائق با ایشان همنشین شده است.

مکرّر دیدم که مبالغ زیادی سهم امام برای او آوردند و دیناری نپذیرفت، با این‌که می‌دانستم که بیش از چهار - پنج شاهی پول سیاه نداشت. وقتی سبب را می‌پرسیدم می‌فرمود: «من فعلاً بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فردای خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه پیش بیاید ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾<sup>۱</sup> بنابراین اگر سهم امام را بپذیرم، ممکن است حقوق فقرا تضییع شود».

گاهی دیدم چهارصد - پانصد تومان که به پول امروزی چهارصد - پانصد هزار تومان<sup>۲</sup> بود برایش سهم امام آوردند و بیش از چند ریال که مقروض بود قبول نکرد.

اگر احیاناً لقمه‌ای شبهه‌ناک خورده بود، بر فور انگشت در گلو می‌کرد و همه را بر می‌آورد و این حالت را یک بار مخصوصاً دیدم. ماجرا از این قرار بود: یکی از بازرگانان ثروتمند آن بزرگوار را با چند تن از علما و طلاب دعوت کرده بود. سفره‌ای گسترده بود از غذاهای متنوع با انواع تکلف. آن مرحوم به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد. پس از آن که دست و دهان‌ها شسته شد، میزبان، قباله‌ای را مشتمل بر مسئله‌ای که به فتوای سید حرام بود برای امضا حضور آن مرد روحانی آورد. وی دانست که آن میهمانی مقدمه‌ای برای امضای این سند است و شبهه رشوه دارد. رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه افتاد و فرمود: «من به تو چه بدی کرده بودم که این زقوم را به حلق من کردی؟ چرا این نوشته را پیش از ناهار نیاوردی تا دست به این غذا آلوده نکنم؟!». پس آشفته حال برخاست و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه

۱. لقمان (۳۱) آیه ۳۴.

۲. و به پول امروز ده‌ها میلیون تومان.

بخش چهاردهم: تقوا در مصرف اموال عمومی ﴿۳۴۹﴾

مدرسه مقابل حجره‌اش نشست و با انگشت به حلق فرو کردن همه را استفراغ کرد و پس از آن نفس راحتی کشید.<sup>۱</sup>

### آخوند مولی عبدالکریم گزی

مرحوم همایی هم‌چنین درباره‌ی استاد دیگرش آخوند مولی عبدالکریم گزی رحمته‌الله گوید:

وی به راستی شیخ بهایی عصر خود بود و مرجعیت قضا و فتوا داشت و در عین این‌که سی - چهل سال تمام امور قضایی اصفهان و توابعش در دست او بود، شبی که درگذشت خانواده‌ی او نفتِ چراغ و نان شب نداشتند و مرحوم فشارکی از محل وجوهات حواله داد تا برای خانواده‌ی او شام شب و لوازم معیشت تهیه کردند. من خود یکی از حاضران آن واقعه و مباشر آن خدمت بوده‌ام.<sup>۲</sup>

---

۱. همایی نامه، ص ۱۷ - ۱۸.

۲. همان، ص ۱۹.



## زهد و ساده زیستی\*

سادگی زندگی و زهد و پرهیز از زرق و برق و تجملات و جلوه‌های دنیوی یکی از بارزترین ویژگی‌های رهبران مکاتب آسمانی به ویژه اسلام است. شاید بتوان گفت یکی از عوامل مهم جذب مردم به این دین، حنیف بی‌پیرایگی معصومین علیهم‌السلام و سپس عالمان دینی بوده است. با سیری کوتاه و گذرا در تاریخ زندگی معصومان علیهم‌السلام - مخصوصاً امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام - و گفتارهای آنان در این باره به این واقعیت پی خواهیم برد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران یکی از مسائلی که حضرت امام خمینی رحمته‌الله مکرر سفارش می‌کردند لزوم پرهیز از اشرافی‌گری و تجمل‌پرستی و توجه به ساده زیستی روحانیون، ائمه جمعه و مسئولان کشور بود.

یکی از عواملی که انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند روی آوردن برخی مسئولان و معدود کسانی در لباس مقدس روحانیت به تشریفات و زرق و برق زندگی است و بعید نیست که یکی از دسیسه‌های قدرت‌های بزرگ برای شکست انقلاب همین باشد؛ یعنی سعی می‌کنند در جامعه ما وضعی به وجود آورند که این روحیه و طرز تفکر در بین مسئولان و روحانیان تقویت شود و در پی آن مردم فداکار و شهید داده

---

\*. ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَفَاتِكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِهَا أُتِيكُم﴾؛ تا بر آنچه از دست شما رود دل‌تنگ نشوید و به آنچه به شما رسد دلشاد نگردید (حدید (۵۷) آیه ۲۳).



ایران دست از انقلاب بشویند و دنبال کارشان بروند.

مستر همفر جاسوس انگلستان در کشورهای اسلامی در خاطراتش می‌نویسد:

وسیله دیگر برای جدا کردن مردم از علمای دین افتتاح و تأسیس مدارس بچگانه به وسیله کارمندان وزارت مستعمرات است. در این مدارس از همان ابتدای کودکی باید بچه‌های مسلمان را ضد علمای اسلامی تربیت کرد و بدی‌های آنان را به بچه‌ها گوشزد کرد و به آنها تلقین کرد که این علما سرگرم لذت و عیش و نوشند و پول ملت را صرف خوش‌گذرانی خود می‌کنند.<sup>۱</sup>

البته این سخنان مربوط به نزدیک دو قرن و نیم پیش است؛ ولی شاید اینک هم به گونه‌ای دیگر چنین سیاستی داشته باشند.

روشن است که ما روحانیان در صورتی می‌توانیم مردم را به ساده‌زندی کردن و ترک مصرف‌گرایی - که اینک در جامعه نضج گرفته است - سوق دهیم و از بند تجملات برهانیم، که خودمان ساده زیست باشیم و خلاصه «سطرها کی راست آید چون کجی در مسطر است؟».

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟

گوییا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند

(حافظ)

در همین معنا این اشعار زیبا و بلند از ابوالاسود دثلی نقل شده است:

يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْمَعْلَمُ غَيْرَهُ هَلَّا لِنَفْسِكَ كُنَانُ ذَا التَّعْلِيمِ  
تَصِفُ الدَّوَاءَ لِذِي السَّقَامِ وَ ذِي الضَّنَى كَيْمَا يَصْحُ بِهِ وَ أَنْتَ سَقِيمٌ  
وَ أَرَاكَ تُلْقِحُ بِالرَّشَادِ عُقُونَا أَبْدَاءً، وَ أَنْتَ مِنَ الرَّشَادِ عَدِيمٌ  
إِبْدَاءً بِنَفْسِكَ فَأَنْهَهَا عَنْ غَيِّهَا فَإِذَا انْتَهَتْ عَنْهُ فَأَنْتَ حَكِيمٌ

۱. خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، ص ۱۴۵.

بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی ❁ ۳۵۳

فَهُنَاكَ يُسْمَعُ مَا تَقُولُ وَيُشْتَنَى بِأَقْوَالِ مِنْكَ وَ يَنْفَعُ التَّعْلِيمُ  
لَاتِنُّهُ عَنِ خُلُقٍ وَ تَأْتِي مِثْلُهُ عَارًا عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمًا<sup>۱</sup>

### سیره معصومان علیهم السلام

معصومین علیهم السلام زندگی بسیار ساده‌ای داشته‌اند، و صفحات تاریخ پُر است از گزارش رویدادها و حوادثی که شاهد بر این مدعاست؛ مثلاً در تاریخ زندگانی حضرت زهرا علیها السلام چنین می‌خوانیم:

روزی سلمان به خانه دختر پیغمبر رفت، دید حضرت فاطمه علیها السلام چادری بر سر دارد که از چند جا پینه خورده است. سلمان به تعجب در آن چادر نگریست و اندوهگین شد. چرا باید چنین باشد؟ مگر او دختر پیشوای عرب و همسر پسر عموی رهبر مسلمانان نیست؟ سلمان حق دارد نزد خود چنین بیندیشد. او زندگی اشراف زاده‌های ایران و شکوه و جلال چشم‌گیر آنان را دیده است. چون فاطمه به دیدن پدر می‌رود می‌گوید: «پدر! سلمان از چادر وصله خورده من تعجب کرد. به خدا پنج سال است من در خانه علی به سر می‌برم، تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علف می‌خورانیم و شب روی آن می‌خوابیم».

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده‌اند: «روزی که زهرا را به همسری گرفتم، فرش ما پوست گوسفندی بود که شب بر آن می‌خوابیدیم و روز شتر آب‌کش خود را بر آن علف می‌خوراندیم و جز این خدمت‌گزاری نداشتیم».

با این همه خویشتن داری و زهد روزی پیغمبر به خانه زهرا علیها السلام می‌رود، گردن‌بندی را که علی علیه السلام از سهم خود - فیء - خریده بود در گردن او می‌بیند می‌گوید: «دخترم! فریفته شدی که مردم می‌گویند دختر محمد هستی! و لباس جبّاران بپوشی».

فاطمه علیها السلام گردن‌بند را فروخت و با بهای آن بنده‌ای را آزاد کرد.<sup>۲</sup>

۱. شرح شذور الذهب، ص ۲۳۸.

۲. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۸۳-۸۴، نقل از بحارالانوار، ج ۸۱ و طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۴ و بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷.

پیغمبر ﷺ چون از سفری باز می‌گشت، نخست به دیدار فاطمه می‌رفت. و مدتی نزد او می‌نشست. در یکی از سفرهای پیغمبر، زهرا دست‌بندی از نقره و گردن‌بند و گوشواره‌ای برای خود فراهم آورده و پرده‌ای به در خانه آویخته بود. پدرش به عادت همیشگی به خانه وی رفت و پس از توفقی کوتاه ناخرسندانه بیرون آمد و روی به مسجد نهاد. طولی نکشید که فرستاده فاطمه علیها السلام با دست‌بند و گوشواره‌ها و پرده نزد پیغمبر آمد و گفت: دخترت می‌گوید: «این زیورها را بفروش و در راه خدا مصرف کن». پیغمبر گفت: «پدرش فدای او باد! آنچه باید بکند کرد، دنیا برای محمد و آل محمد نیست».<sup>۱</sup>

هم‌چنین امام امیرالمؤمنین علیه السلام گهگاه در خطبه‌ها و نامه‌هایش به زندگی ساده خود اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ مَدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا. وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: «أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟» فَقُلْتُ: «أُعْزُبُ عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرْيَ!».<sup>۲</sup>  
 أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ...  
 فَوَاللَّهِ مَا كَنْزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرَأً وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا أَعْدَدْتُ لِإِبَالِي ثَوْبِي طَمْرًا.

وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفِّي هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ. وَلَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقْوَدَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ...»<sup>۳</sup>

سوگند به خدا بر این جُبه خود چندان پینه دوختم تا این‌که از دوزنده آن شرمند شدم و گوینده‌ای به من گفت: «آیا آن را [بعد از این همه پینه] از خود دور نمی‌کنی؟ گفتیم: «از من دور شو، که هنگام بامداد از مردم شب رو سپاس‌گزاری می‌شود.

بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است.

۱. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۸۶، نقل از بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۲۹، خطبه ۱۶۰.

۳. نهج البلاغه، ص ۴۱۷، ۴۱۸، نامه ۴۵.

## بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی ❁ ۳۵۵

به خدا سوگند از دنیای شما طلا نیندوخته، و از غنیمت‌های آن مال فراوانی ذخیره نکرده، و با کهنه جامه‌ای که در بر دارم جامه کهنه دیگری آماده نکرده‌ام. و اگر بخواهم راه می‌برم به صافی و پاکیزگی این غسل و مغز این نان گندم و بافته‌های این جامه ابریشم؛ ولی چه دور است که هوا و خواهش بر من فیروزی یابد و بسیاری حرص مرا به برگزیدنِ طعام‌ها وادارد...<sup>۱</sup>

آن حضرت در سخنان و نامه‌های خود، مردم را به زهد و ساده زیستی و دوری از حطام و زرق و برق‌های دنیا دعوت می‌کند. و در خطبه‌ای بسیار دلنشین، نوع زندگی تنی چند از پیامبران بزرگ، از جمله پیامبر اکرم را شرح می‌دهد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.<sup>۲</sup>

### سخنان امام خمینی

شما که داعیه پیروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارید؛ لااقل در زندگی آن مرد بزرگ کمی مطالعه کنید، ببینید واقعاً هیچ‌گونه پیروی و مشایعتی از آن حضرت می‌کنید؟ آیا از زهد، تقوا، زندگی ساده و بی‌آلایش آن حضرت چیزی می‌دانید و به کار می‌بندید؟ ملت انتظار دارند که شما روحانی و مؤدب به آداب اسلامی باشید. حزب الله باشید. از زرق و برق زندگی و جلوه‌های ساختگی آن بپرهیزید. مسئولیت شما خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظائف عامه مردم است؛ چه بسا اموری که برای عامه مردم مباح است، برای شما جایز نیست. مردم ارتکاب بسیاری از امور مباحه را از شما انتظار ندارند، چه رسد به اعمال پست نامشروع که اگر - خدای نخواست - از شما سر بزنند مردم را به اسلام و جامعه روحانیت بدبین می‌سازد. باید بیش از پیش پارسا شویم و از حطام دنیوی رو بگردانیم. شما آقایان باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهز کنید. امین شوید. دنیا را در نظر خود تنزل دهید. البته

۱. همان، ص ۵۰۴، ۹۵۸، ۹۶۱.

۲. رک، نهج البلاغه، ص ۲۲۶، ۲۲۹، خطبه ۱۶۰؛ ص ۴۱۶ - ۴۲۰، نامه ۴۵؛ ص ۴۸۶، حکمت ۱۰۳؛ ص ۱۶۸، خطبه ۱۱۳.

نمی‌توانید مثل حضرت امیر علیه السلام باشید که می‌فرمود: دنیا در نظر من مثل «عَفْطَةِ عَنزٍ» است؛<sup>۱</sup> لیکن از حطام دنیا اعراض کنید.<sup>۲</sup> از اهمّ مسائلی که باید تذکر بدهم، مسئله‌ای است که به همه روحانیت و دست اندرکاران کشور مربوط می‌شود و همیشه نگران آن هستم که مبدا این مردمی که همه چیزشان را فدا کردند و به ما منت گذاشتند، به واسطه اعمال ما از ما نگران بشوند؛ زیرا آن چیزی که مردم از ما توقع داشته و دارند و به واسطه آن دنبال ما و شما آمده‌اند کیفیت زندگی اهل علم است. اگر، خدای نخواست، مردم ببینند که آقایان وضع خودشان را تغییر داده‌اند، عمارت درست کرده‌اند و رفت و آمدهایشان مناسب شأن روحانیت نیست و آن چیزی را که نسبت به روحانیت در دلشان بوده از دست بدهند، از دست دادن آن همان، و از بین رفتن اسلام و جمهوری اسلامی همان! البته من این نکته را عرض کنم: یک دسته‌ای که در معرض خطر هستند، باید خودشان را حفظ کنند؛ ولی همین‌ها هم باید مواظب باشند که زائد بر میزان نباشد. شما گمان نکنید که اگر با چندین اتومبیل بیرون بیایید و جبهه‌تان پیش مردم بزرگ می‌شود.

ما باید حفظ کنیم آنها را که اسلام و جمهوری اسلامی را نگه داشته‌اند و بعد از این هم نگه خواهند داشت. و حفظ آن به این است که زندگی ما عادی باشد. آنها هم که می‌خواهند خودشان را حفظ کنند، بدانند که گاهی با یک اتومبیل پیکان بهتر می‌توانند محفوظ باشند تا وسیله دیگر. ائمه جمعه و جماعتی که اگر عادی بیایند ممکن است از بین بروند، باید به آن مقداری حفظ کنند که زیاد نباشد، که امام جمعه‌ای وقتی در خیابان می‌آید، خیابان را خلوت کنند و هیاهو به راه بیندازند. این چیزها حیثیت‌شان را در جامعه ساقط می‌کند. بزرگی شما آقایان به دنیا نیست. بزرگی شما به آخرت است و به این‌که پیش خدا آبرومند باشند و این مسئله مهمی است که دخالت در حفظ جمهوری اسلامی دارد و ما باید خیلی مواظب باشیم. اهل علم و دولت و دست اندرکاران بیشتر

۱. اشاره است به سخن آن حضرت در خطبه ششمین (نهج البلاغه، ص ۵۰، خطبه ۳): «وَلَا تَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَادٌ عَنِّي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ».

۲. جهاد ۱ کبر (چاپ شده همراه ولایت فقیه) به ترتیب صفحات: ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۰۵ - ۲۰۶، ۱۷۸.

## بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی ۳۵۷

باید مواظب باشند؛ چرا که همه دنبال این هستند که نقطه ضعفی از اهل علم پیدا کنند و مطرح سازند.<sup>۱</sup>

وقتی تشریفات زیاد شد، محتوا کنار می‌رود. وقتی ساختمان‌ها و ماشین‌ها و دم و دستگاه‌ها زیاد شد، موجب می‌شود بنیه فقهی اسلام صدمه ببیند؛ یعنی، با این بساط‌ها نمی‌شود شیخ مرتضی و صاحب جواهر تحویل جامعه داد. این موجب نگرانی است و واقعاً نمی‌دانم با این وضع چه کنم! این تشریفات باعث آن می‌شود که روحانیت شکست بخورد.

زندگی شیخ انصاری را بسیاری شنیده‌اند چه وضعی داشته است. اگر نبود آن وضع، نمی‌توانست آن شاگردان بزرگ را تربیت کند و نمی‌توانست آن کتاب‌های ارزنده را تحویل جامعه بدهد.

صاحب جواهر چنان کتابی نوشته است که اگر صد نفر بخواهند بنویسند، شاید از عهده برنیایند و این یک کاخ نشین نبوده است. یک منزل محقر داشتند و در یک اتاقشان به دلانی باز بوده است که از آن نسیم داغی می‌وزیده و ایشان مشغول تحریر جواهر بودند. از یک آدمی که علاقه به شکم، شهوات، مال و منال و جاه و امثال اینها دارد، این کارها بر نمی‌آید. طبع قضیه این است که نتواند.

در کیفیت تحصیل هر چه بروید سراغ تجملات از علومتان کاسته می‌شود. آنها که این کتاب‌های قطور و پرارزش را نوشته‌اند، زندگی‌شان زندگی طلبگی بوده، مثل شیخ انصاری.

روحانیون باید ساده زندگی کنند. آن چیزی که روحانیت را پیش برده و حفظ کرده است، این است که ساده زندگی کرده‌اند. آنها که منشأ آثار بزرگی بودند، ساده زندگی کرده‌اند. آنها که بین مردم موجه بوده‌اند که حرف آنها را می‌شنیدند، اینها ساده زندگی کرده‌اند.

هر چه بروید به سراغ این‌که یک قدم بردارید، برای این‌که خانه‌تان بهتر باشد، از

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۲۴۹۸، چهارشنبه ۲۶ تیر ۱۳۶۴ = ۲۸ شوال ۱۴۰۵.

معنویت تان به همان مقدار، از ارزشتان به همان مقدار، کاسته می‌شود. ارزش انسان به خانه نیست، به باغ نیست، اگر ارزش انسان به اینها بود، انبیا باید یک چنین کاری بکنند. ارزش انسان به این نیست که هیاهو داشته باشد، اتومبیل کذا داشته باشد، رفت و آمد زیاد داشته باشد. ارزش روحانیت به این نیست که بساطی داشته باشد، دفتر و دستکی داشته باشد.

مرحوم مدرّس را علمای طراز اول به تهران فرستادند. ایشان یک گاری خریده بود و خودش می‌راند تا به تهران رسید آن‌جا هم یک خانۀ محقّر. من ایشان را دیده بودم و منزل آن مرحوم - رضوان الله علیه - می‌رفتم و مکرّر خدمتشان می‌رسیدم.<sup>۱</sup>

### ساده زیستی امام خمینی

از زبان نزدیکان:

هوای نجف بسیار گرم بود و بعضی از اوقات نزدیک به ۵۰ درجه می‌رسید. روزی خدمت امام رفتیم و گفتیم: این گرما شدید است و شما هم پیرمرد. چون هوای کوفه بهتر است و مردم به آن‌جا می‌روند، شما هم به آن‌جا بروید. در جواب فرمودند: «من چطور برای هوای خوب به کوفه بروم، در صورتی که برادران من در ایران در زندان به سر می‌برند».<sup>۲</sup>

یک بار که امام برای زیارت به کربلا تشریف برده بودند، ما برای کاری به اندرون رفتیم، خادمۀ ایشان حضور نداشت. من کنجکاو شدم که چه چیزی در یخچال امام هست. به آشپزخانه رفتم و در یخچال را باز کردم، دیدم فقط یک کاسه پنیر و یک پاره هندوانه در یخچال بود.<sup>۳</sup>

اوائلی که امام به نجف آمدند حاضر نمی‌شدند در منزل کولر باشد تا این که یکی از

۱. مجله حوزه، شماره‌های ۶، ۷، ۱۰.

۲. فزاهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۷۳-۷۴.

برادران اصرار کرد و گفت: «در این هوای گرم زندگی بدون کولر ممکن نیست». آن گاه امام حاضر شدند، کولر بخریم.

ساختمان بیرونی امام خرابه شده بود و مرحوم اشراقی رحمته الله علیه آمدند و به امام گفتند: رنگی به این خانه بزنید و آن را درست کنید. امام در پاسخ فرمود: «من برای این جا نمی توانم از بیت المال خرج کنم». مرحوم اشراقی گفتند: از پول خودم خرج می کنم. وقتی امام به کربلا رفتند ما فرصت را غنیمت شمردیم و اتاق بیرونی را درست کردیم و در اطراف آن تشک انداختیم. وقتی امام مراجعت کردند و آن وضع را دیدند، چهره درهم کشیدند و گفتند: «من گفته بودم رنگ کنید؛ ولی نه این طور!» با این که ما چندان کاری نکرده بودیم؛ همان زیلو بود، متنها در اطراف آن تشک انداخته بودیم و پارچه آن را هم خیلی ارزان خریده بودیم.<sup>۱</sup>

روزنامه لوموند درباره منزل امام در نجف نوشت:

اکنون ما در حضور آیه الله، در اتاقی به مساحت ۲×۲ متر و در خانه ای هستیم که در نجف واقع است، شهری که از لحاظ وضع جغرافیایی یکی از بدترین مناطق کویری عراق است. در پیچ یکی از کوچه های تنگ نجف، که خانه ها برای آن که سپری در مقابل تابش سوزان آفتاب باشد، سخت به هم فرو رفته است، مسکن محقر آیه الله خمینی قرار دارد. این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است. در سه اتاق این خانه حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی حضور داشتند.<sup>۲</sup>

### همدردی با تنگدستان

صاحب معالم فرزند شهید ثانی رحمته الله علیه فقط برای همگون بودن با تنگدستان و مستمندان و تسلی آنان و عدم تشبّه به ثروتمندان هرگز قوت بیش از یک هفته یا یک ماه را نمی اندوخت.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۷۵.

۲. تفسیر آفتاب، ص ۴۰۹ - ۴۱۰.

۳. ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۳۹۱.



## لباس کرباس

زهد و حید بهبهانی رحمته به اندازه‌ای بود که لباس هایش کرباس بود و غالباً آنها را همسر مکرمه‌اش - مادر آقا محمد علی صاحب مقام - مهیا می‌کرد و می‌بافت. و حید به آلبسه و آقمشه دنیا هیچ نظر نداشت و در مدت عمر به جمع زخارف دنیوی - که کوچک‌ترین شاگردش را به اندک التفاتی میسر شده است - همت مصروف نداشت. کناره‌گیری از زراندوزان شیوه او بود، از معاشرت آنها دامن کشیده بود و مصاحبت و نشست و برخاست با مستمندان را خوش می‌داشت.<sup>۱</sup>

## آقا سید ابراهیم موسوی قزوینی

صاحب ضوابط آقا سید ابراهیم موسوی قزوینی، فقیه معروف و از معاصران صاحب جواهر با این‌که هر سال مبالغ زیادی از هندوستان و نیز حقوق شرعی بسیاری از ایران به خدمتش ارسال می‌شد، بسیار فقیرانه زندگی می‌کرد و با نهایت صرفه جویی برای خود مالی نیندوخت.<sup>۲</sup>

## عتاب پدر

و حید بهبهانی دو پسر داشت: یکی به نام آقا محمد علی و دیگری به نام آقا عبدالحسین. این مرد بزرگ روزی عروسش زن آقا عبدالحسین را دید که جامه‌های عالی و فاخر پوشیده است. به پسرش اعتراض کرد که: چرا برای همسرت این جور لباس می‌خری؟ پسر جواب داد: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾<sup>۳</sup>؛ یعنی بگو چه کسی زینت‌ها و رزق‌ها و غذاهای پاکیزه را که خداوند برای

۱. و حید بهبهانی، ص ۱۴۰.

۲. قصص العلماء، ص ۱۰.

۳. اعراف (۷) آیه ۳۲.

بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی ❁ ۳۶۱

بندگانش آفریده، حرام کرده است - مگر اینها حرام است؟ لباس فاخر و زیبا را چه کسی حرام کرده است؟

وحید گفت: «پسرم! نمی‌گویم که اینها حرام است، البته حلال است. من روی حساب دیگری می‌گویم. من مرجع تقلید و پیشوای مردم هستم. در میان مردم غنی و فقیر و متمکن و غیر متمکن هست. افرادی که از این لباس‌های فاخر و فاخرتر بی‌پوشند هستند؛ ولی طبقات زیادی هم هستند که نمی‌توانند این جور لباس بپوشند، لباس کرباس می‌پوشند. ما که نمی‌توانیم این نوع لباس را که خودمان می‌پوشیم برای مردم هم تهیه کنیم و آنها را در این سطح زندگی بیاوریم؛ ولی یک کار از ما ساخته است و آن همدردی کردن با آنهاست، آنها چشمشان به ماست. یک مرد فقیر وقتی همسرش از او لباس فاخر مطالبه می‌کند، یک مایه تسکین خاطر دارد می‌گوید: گیرم ما مثل ثروتمندان نبودیم، ما مثل خانه آقای وحید زندگی می‌کنیم. ببین زن یا عروس وحید این جور می‌پوشند که تو می‌پوشی؟ وای به حال آن وقتی که ما زندگی مان را مثل طبقه مرفه و ثروتمند کنیم که این یگانه مایه تسلی خاطر و کمک روحی فقرا هم از دست می‌رود. من به این منظور می‌گویم ما باید زاهدانه زندگی کنیم که زهد ما همدردی با فقرا باشد».<sup>۱</sup>

### محقق اعرجی

سید محسن اعرجی از شاگردان سید صدرالدین قمی و وحید بهبهانی رحمتهما و بسیار زاهد و متقی و ساده زیست بوده است. این مرد بزرگ از کثرت زهد برای خود حتی شمعدان تهیه نکرد و شمع را روی آجر یا کلوخ می‌گذاشت.<sup>۲</sup>

یا عامراً لِخَرَابِ الدَّهْرِ مُجْتَهِداً      تَالله ما لِخَرَابِ الدَّهْرِ عُمَرَانُ

۱. احیای تفکر اسلامی، ص ۷۸؛ سیری در نهج البلاغه، ص ۲۲۸؛ قصص العلماء، ص ۲۰۳ و وحید بهبهانی، ص ۱۴۲.

۲. ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۲۳۶.

دَعِ الْفُؤَادَ عَنِ الدُّنْيَا وَزُخْرُفِهَا  
يَا خَادِمَ الْجِسْمِ كَمْ تَسْعَى لِخِدْمَتِهِ  
فَصَفُّوْهَا كَدِرٌ وَالْوَصْلُ هِجْرَانٌ  
فَأَنْتَ بِالنَّفْسِ لَا بِالْجِسْمِ إِنْسَانٌ

### شیخ انصاری

شیخ انصاری، مرجع کُلِّ شیعه، آن روزی که می‌میرد، با آن ساعتی که به صورت طلبه‌ای فقیر وارد نجف شده است، فرقی نکرده است. وقتی که خانه او را نگاه می‌کنند می‌بینند مثل فقیرترین مردم زندگی می‌کند. شخصی به ایشان می‌گوید: آقا! خیلی هنر می‌کنید که این همه وجوه به دست شما می‌رسد و هیچ تصرفی در آنها نمی‌کنید. می‌فرماید: «چه هنری کرده‌ام؟» عرض می‌کند: چه هنری از این بالاتر؟! می‌گوید: «حداکثر کار من کارِ خَرکِ چی‌های کاشان است که می‌روند تا اصفهان و بر می‌گردند. آیا دیده‌اید که خرک چی‌های کاشان - که به آنها پول می‌دهند تا از اصفهان کالا بخرند و به کاشان بیاورند - به مال مردم خیانت کنند؟ آنها امین هستند. این امر مهمی نیست، بلکه به نظر شما مهم آمده است».<sup>۱</sup>

دختر شیخ انصاری رحمته‌الله گوید: در کودکی که به مدرسه می‌رفتم مرسوم بود بعضی از روزها ناهار دانش‌آموزان را به مکتب می‌آوردند و دسته جمعی همه با هم با معلم غذا می‌خوردند.

روزی به مادرم گفتم: از منزل فلانی سینی‌های غذا با چند نوع خوراک می‌آورند؛ ولی شما برایم نان و تره می‌فرستید به گونه‌ای که من نزد دیگران شرمنده می‌شوم. شیخ کلام مرا شنید و با تغییر فرمود: «دگر باره نان تنها برای او بفرستید تا نان و تره به دهانش خوش آید».<sup>۲</sup>

عراقی در دارالسلام گوید:

با آن‌که در هر سال، بیشتر از صد هزار تومان<sup>۳</sup> از وجوه به سوی او سرازیر

۱. سیره نبوی، ص ۲۹ - ۳۰.

۲. مرگی در نور، ص ۶۱.

۳. روشن است که این مبلغ معادل میلیون‌ها تومان امروز بوده است.

بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی ❁ ۳۶۳

بود درگذشت و درهم و دیناری نگذاشت و در زندگی به أَقَلِّ مَا يُقْتَعُ بِهِ اکتفا نمود.<sup>۱</sup>

لمعات البیان می نویسد:

در کمال عُسرت و قناعت با بشاشت صورت روزگار می گذراند. و چون یگانه زمان گردید باز به همان قناعت بود و در تمام خانه او یک من و نیم - به سنگ دزفول، هر یک من = هفت کیلو و نیم - در تَرکَةُ ایشان یافت نشد. در نورالآفاق آمده است:

شیخ انصاری از خود ثروتی نداشت و همیشه به أَقَلِّ مَا يُقْتَعُ بِهِ زندگی می کرد و به سختی و عسرت می گذراند و می فرمود: «من یک نفر فقیر هستم باید مانند یک تن از فقرا زندگی کنم».<sup>۲</sup>

دارایی شیخ هنگام وفات، معادل با هفده تومان پول ایرانی بود که همان مقدار هم مقروض بود. حتی بازماندگانش قدرت برپایی مجلس عزا نداشتند و یکی از ثروتمندان هزینه شش شبانه روز مراسم و لوازم مجلس ختم و ترحیم او را پرداخت کرد.<sup>۳</sup> می کنی خانه دنیا توبه صد جهداً آباد خانه قبر عمارت کن کان ویران است

## شیخ و شاهزاده

دختر شیخ انصاری رحمته الله گوید:

روزی دختر ناصرالدین شاه برای زیارت و دیدار با شیخ وارد منزل ایشان در نجف اشرف شد. آثار زهد عیسوی و علائم ورع یحیوی را در پیشانی شیخ یافت. در اتاق او کمی پشکل - به جای زغال - در مَنَقَلِ مشتعل بود و سفره‌ای حصیری به دیوار آویزان. در کنار مَنَقَلِ گلی یک پیه سوز سفالی اتاق را نیمه روشن کرده بود. اینها اسباب اتاق آن قطب دایره فقاقت بود!

۱. دارالسلام، ص ۵۵۳.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۷.

شاهزاده چون وضع اتاق را برانداز کرد نتوانست از اظهار مطلب درونی خود خودداری کند. از این رو گفت: «اگر مجتهد این است پس حاج مولی علی کنی<sup>۱</sup> چه می‌گوید؟!».

سخنش هنوز تمام نشده بود که شیخ انصاری از جا برخاست و با ناراحتی فرمود: «چه گفتی؟ این کلام کفرآمیز چه بود؟! بدان که خود را جهنمی کردی، برخیز و از پیش من دور شو. حتی لحظه‌ای هم در این جا نمان، زیرا می‌ترسم عقوبت تو مرا هم بگیرد».

شاهزاده از تهدیدات شیخ به گریه افتاد و گفت: «آقا! توبه کردم، نفهمیدم، مرا عفو کنید، دیگر از این غلط‌ها نمی‌کنم!» شیخ فرمود: «تو کجا و اظهار نظر درباره مولی علی کنی کجا؟ حاجی کنی حق دارد آن گونه زندگی کند، زیرا در مقابل پدر تو باید همان‌طور زندگی کرد؛ ولی من در میان طلاب هستم. باید حالم و امور زندگانی‌ام مانند همین طلاب باشد...»<sup>۲</sup>.

### وضع زندگی حکیم بزرگ حاجی سبزواری

صنیع الدوله وضع خانه و بیرونی و اندرونی و سادگی زندگی فیلسوف عالی قدر، حاج مولی هادی سبزواری را، با شرح و تفصیل ذکر کرده است. وی گوید:

بیرونی آن مرحوم فضایی دارد به مساحت ۶×۶ ذرع، و اتاقی است در طرف مشرق آن که از خشت و گل بنا شده و سقف آن از تیر و هیزم ناتراشیده است. دیوارها حتی از اندود کاهگل هم عاری است. هنگامی که ناصرالدین شاه به خراسان می‌رفت، در تاریخ اول ماه صفر ۱۲۸۴ ق در همان اتاق به زیارت حاج مولی هادی نائل شد و ایشان هم همان جا از او پذیرایی کرد. (وصف این دیدار در سفرنامه خراسان آمده

۱. حاج مولی علی کنی رحمته الله از فقهای بزرگ و از شاگردان صاحب جواهر و صاحب ضوابط است. مرحوم کنی پس از رسیدن به مراتب بلند علمی رهسپار تهران شد و در آن شهر به وظایف شرعی خویش و رتق و فتق امور جامعه مشغول شد و در سال ۱۳۰۶ ق بدرود حیات گفت و در جوار حضرت عبدالعظیم رحمته الله به خاک سپرده شد.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۴۲۷، پانوش.

بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی ❁ ۳۶۵

است). چند درختِ توتِ کهن در باغچه حیات آن هست و تمام حُجرات از خشت و گل است، متنها کاهگل دارد. نه‌ار ایشان غالباً یک پول نان بود که بیشتر از یک سیر از آن نمی‌خوردند و یک کاسه دوغِ آسمانِ گون. در اواخرِ عمر، به واسطه کِبَرسن و نداشتن دندان، شامِشان یک بشقاب چلو با خورشِ بی‌گوشت و روغن بود و به آب گوشت و اسفناج قناعت می‌کردند.

ایشان کتاب‌خانه مفصل نداشتند، کتاب‌خانه ایشان عبارت بود از چند جلد معدود و اندک.<sup>۱</sup>

جان را بلند دار که این است برتری

پستی نه از زمین و بلندی نه از سماست

آن را که دیبه هنر و علم در بر است

فرش سرای او چه غم از زانکه بوریاست

با دانش است فخر نه با ثروت و عقار

تنها هنر تفاوت انسان و چارپاست

آن پارسا که ده خرد و باغ رهنز است

آن پادشا که مال رعیت خورد گداست

(اعتصامی)

## رهبر انقلاب مشروطه

درباره زهد و ساده زیستی آخوند خراسانی رهبر انقلاب مشروطه و مؤلف مشهورترین کتاب علم اصول نوشته‌اند:

در زهد و ورع اول شجره برّیه بود. تابستان لباسش کرباس بود و زمستان برک<sup>۲</sup> می‌پوشید و به یک جامه برک سه چهار سال به سر می‌برد و اگر زائد بر قدر کفاف به

۱. أسرار الحکم، ص ۱۶-۱۷، ۲۰، مقدمه، نیز رک: تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمتألهین، ص ۱۱۱.

۲. «برک: نوعی پارچه ضخیم که در خراسان از پشم شتر یا گُرک بز با دست بافند و از آن جامه زمستانی دوزند» (فهننگ معین).

رسم تعارف می‌آوردند به دیگران می‌داد و چون در نهایت نظافت می‌زیست، خیال می‌شد که لباس‌های فاخر پوشیده است. اگر گوشت طبخ می‌شد، نیم حُقّه گوشت می‌گرفتند و آبش را زیاد می‌کردند که بیش از بیست نفر از آن آب‌گوشت می‌خوردند. غذاهای لذیذ را خوش نداشت، میل مفرط به دوغ داشت، با آن ریاست گذرانش را از وضع طلبگی تغییر نداده بود، بلکه قانع‌تر از طلبه‌های این زمان بود. خودش می‌فرمود: «در سابق من با عیال و اولاد در دوازده ماه به دوازده تومان به سر بُردم». دخانیات هیچ استعمال نمی‌کرد و چای از یک استکان کم رنگ بیش نمی‌خورد و لذا دندان‌هایش با آن‌که در سنّ هفتاد و چهار بود، عیب نکرده بود و چون دُرّ تَلَأُو داشت. بسیار کم غذا می‌خورد و با کوچک‌ترین طلبه همکاسه می‌شد و مزیتی برای خود قرار نمی‌داد.

در روزگاری که او و سه فرزند و سه عروسش در خانه‌ای کوچک و هر کدام در یک اتاق زندگی می‌کردند، روزی فرزند ارشدش مهدی نزد پدر آمد و از تنگی جا شکوه کرد. آخوند به سخنانش گوش فرا داد و سپس فرمود: «بابا! اگر قرار باشد منزل‌های این شهر را میان مستحقّان قسمت کنند به ما بیش از این نمی‌رسد».<sup>۱</sup>

شندیم که صاحب‌دلی نیکِ مَرَدُ	یکی خانه بر قامتِ خویش کرد
کسی گفت: می‌دانمت دسترس	کزین خانه بهتر کنی گفت: بس
چه می‌خواهم از طارم افراشتن	همینم بس از بهر بگذاشتن
مکن خانه بر راهِ سیلِ ای غلام	که کس را نگشت این عمارت تمام
نه از معرفت باشد و عقل و رای	که بَرِ رَه کند کاروانی سرای

### آقا سید محمد باقر درچه‌ای

آقا نجفی قوچانی یکی از شاگردان عالم بزرگ آیه‌الله سید محمد باقر درچه‌ای رحمته‌الله‌علیه از نزدیک شاهد وضع زندگی او بوده است درباره‌ی وی می‌نویسد:

بخش پانزدهم: زهد و ساده زیستی ❁ ۳۶۷

بسیار زحمت می‌کشید و شب و روز مشغول مطالعه و تفکر علمی بود. در مدرسه نیم‌آور<sup>۱</sup> ساکن بود و در شهر منزل نداشت و زن و بچه‌اش در دُرچه پیاز - محل تولدش - بودند.

پنجشنبه و جمعه را به روستای درچه پیاز می‌رفت و عصر جمعه نان و ماست یک هفته را به مدرسه می‌آورد و تا آخر هفته در مدرسه مانند سایر طلبه‌ها می‌گذراند. سید محمد باقر شب زنده دار و شوخ طبع بود و فقیرانه به سر می‌برد.<sup>۲</sup>

زاهد که درم گرفت و دینار زاهدتر از او یکی به دست آر

### علامه محمد جواد بلاغی

علامه شیخ محمد جواد بلاغی اتاقی کوچک و محقق داشت. در آن جز بوریایی و روفرشی‌ای که بر آن می‌نشست هیچ چیز نبود. در زمستان وسایل گرم کردن و در تابستان وسایل سرد کردن نداشت، با این‌که مزاجی ضعیف داشت و بیمار بود. با این احوال، از این اتاق بیرون نمی‌رفت مگر برای نیازهای ضروری.<sup>۳</sup>

هر که را خوابگاه آخر ز دو مشتی خاک است

گو چه حاصل که بر افلاک کِشی ایوان را؟

### استکان گلین

شهید محراب، اشرفی اصفهانی رحمته‌الله‌علیه گوید:

آیه الله سید محمد تقی خوانساری رحمته‌الله‌علیه زاهد و ساده زیست بود و حتی استکانی که با آن چای می‌خورد از گِل بود که ما گفتیم: استکان و نعلبکی که آن قدر گران نیست که شما از اینها استفاده می‌کنید!

۱. یا «نیم آورد»: یکی از مدرسه‌های معروف اصفهان.

۲. سیاحت شرق، ص ۱۶۳، ۱۶۴.

۳. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۲، ۲۱۳.



### جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

یکی از شاگردان علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه ماجرای آشنایی خود با علامه و وضع زندگی او را چنین شرح می‌دهد:

هنگامی که اوصافِ علامه را شنیدیم، اشتیاق ما برای دیدار با او زیاد شد. مترصد بودیم به منزلش برویم و به بهانه‌ای با او دیدار کنیم، تا آن‌که یکی از دوستان ما روزی به حجره آمد و گفت: «ایشان از زیارت مشهد برگشته است، بیا به دیدنش برویم». چون به منزل ایشان وارد شدیم، دیدیم که این مرد معروف و مشهور همان سیدی است که ما همه روزه در کوچه‌ها در بین راه او را می‌دیدیم و ابداً احتمال نمی‌دادیم که او از اهل علم باشد تا چه رسد به تبخّر در علوم. با عمامه‌ای کوچک از کرباس آبی رنگ و تکمه‌های باز قبا، با لباس کمتر از معمول، در کوچه‌های قم تردد داشت. خانه او نیز محقر و ساده بود.

ما معانقه کردیم و نشستیم و گفت و گو و سخن از مسائل مختلف پیش آمد. دیدیم واقعاً این مرد جهانی است از علم و درایت و ادراک و فهم و برای ما خوب مشهود شد که:

هر آن کوز دانش برَد توشه‌ای جهانی است بنشسته در گوشه‌ای  
در همان مجلس شیفتگی و ارادت به ایشان یک باره اوج گرفت، و از ایشان خواستیم خصوصی برای ما فلسفه تدریس کنند که آزادانه بتوانیم در بین درس به بحث پردازیم و اشکالی در مطلب باقی نماند. ایشان با کمال بزرگواری پذیرفتند.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از شاگردان علامه درباره نقش ایشان در معارف اسلامی می‌گوید:  
... ایشان می‌فرمودند: «سه درس فلسفه، اخلاق و تفسیر را شروع کردم». قیافه روحانی‌ای را که تازه از روستا به شهر آمده است در ذهن خود مجسم کنید، با یک

۱. مهر تابان، ص ۸-۹، بخش نخست.

عمامه کرباسی. چنین شخصی مدعی ایجاد انقلابی در حوزه است، چه اندازه امکانات مادی در اختیار دارد؟ نشانه‌اش یک منزل کوچک دو اتاقی است که آن را در مقابل ماهی هشتاد تومان اجاره کرده است. خانه‌ای که حتی مرحوم علامه نمی‌توانست دوستانش را در آنجا پذیرایی کند. اوایل آشنایی با استاد از رفتارشان خیلی تعجب می‌کردم. گاهی مجبور می‌شدم برای جواب سؤالی که برایم پیش می‌آمد، خدمت استاد در منزلشان شرفیاب شوم. ایشان در حالی که به جلوی در منزل آمده و دو دست خود را بر دو طرف در گذاشته بود سرشان را بیرون می‌آوردند و به سؤال من گوش می‌دادند و پاسخ می‌گفتند. گاه این سؤال برایم پیش می‌آمد که چرا استاد از من نمی‌خواهد که به داخل منزل بروم. بعدها که آشنایی من با ایشان بیشتر شد و گاهی اتفاق می‌افتاد که می‌توانستم به داخل منزلشان بروم، متوجه موضوع شدم. خود ایشان می‌فرمود: «اگر من کار کنم و روزی سی ریال مزد بگیرم برای من گوارتر است از این که به خانه کسی بروم و اظهار حاجتی کنم و وابستگی به بیتی یا شخصیتی پیدا کنم».

مدت‌ها زندگی استاد از حق التالیف کتاب هایش اداره می‌شد. سال‌ها مبالغ هنگفتی مقروض بود و نزدیکان ایشان حتی دامادشان مرحوم قدوسی رضوان الله علیه - از این موضوع اطلاع نداشت. با آن وضع مادی و با آن امکانات بسیار محدود و در غربت و ناشناختگی می‌خواست تحوّل عظیم در فرهنگ کشور و جهان اسلام به وجود آورد.

علامه طباطبائی به مشکلات کار کاملاً آگاهی داشت و می‌دانست در راهی که در پیش گرفته است چه ناهمواری‌ها و پیچ و خم‌هایی وجود دارد. اما او با اتکای به خدا و کمک او بر مشکلات فائق آمد و بار دیگر خداوند متعال به انسان‌ها نشان داد که کسانی را که تنها به امید او و با اتکای به او و برای جلب رضای او کاری را شروع کنند، موفق خواهد کرد.<sup>۱</sup>

۱. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۱۹۸ - ۱۹۹. نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

### سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال الدین به رسالت خویش آگاهی یافت و دانست که ادای این وظیفه چه مایه مجاهدت می‌طلبد و چه سختی‌ها در پیش دارد. از این‌رو تشکیل خانواده نداد و دل به مال و منال نباخت. او تنها و تنها برای افکار و آرمان‌های خویش زندگی می‌کرد. در سراسر روز به یک وعده غذا می‌ساخت، اگر چه جای بسیار می‌خورد و سیگار بسیار می‌کشید. هر آن برای تبعید و گرفتاری‌های احتمالی دیگر آماده بود. قدرتمندانی که او را از این سوی به آن سوی تبعید می‌کردند، در واقع خودشان را به زحمت می‌افکندند نه او را. جامه‌های سید بر تنش بود و کتاب‌هایش در سینه‌اش، افکارش در مغزش و دردهای بزرگ در دلش.<sup>۱</sup>

گویند سید در ابتدای کار جامه دانی داشت، ولی بعدها این مختصر اسباب سفر و زندگی را نیز همراه نداشت.<sup>۲</sup>

مَپَرُورِ تَن اَز رَا دَمَرْد و هُشِی	که او را چو می‌پَرُورِی می‌کُشی
نَدارنَد تَن پَرُورانِ اَگه‌ی	که پُر مَعْدَه باشد ز حَکْمَتِ تَه‌ی
بَرُو اندرونی بَه دَسْت آر پَاک	شَکْم پُر نَخِوَاهَد شَد اِلَّا بَه خَاک

### حاج شیخ محمد تقی بافقی

این مرد وارسته در مدت عمرش، هفتاد و دو سال، جز لباس کرباس و قَدک اصفهان و یزد لباس دیگری نپوشید، حتی عمامه‌اش هم کرباس بود. هرگز ظروف چینی و بلور خارجی استعمال نکرد و در منزلش ظرفی جز از مس و سفال پیدا نمی‌شد و از مواد غذایی که از خارج وارد می‌شد استفاده نکرد.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۷ - ۲۸.

۲. بیدارگران اقالیم قبله، ص ۴۷.

۳. مجاهد شهید حاج شیخ محمد تقی بافقی، ص ۱۵۴.

آن را که دیبۀ هنر و علم در بر است

فرش سرای او چه غم از زانکه بوریاست؟

(اعتصامی)

### محدث قمی

زندگی مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله بسیار محدود بود، به طوری که از حدّ زندگی یک اهل علم عادی هم پایین تر بود، لباسش عبارت بود از قبای کرباس نظیف و معطر. چند سال زمستان و تابستان را با آن قبای کرباس می گذرانید. هیچ گاه در فکر لباس و تجمل نبود. فرش خانه اش گلیم بود. از سهم امام استفاده نمی کرد و می گفت: «من شایستگی ندارم از آن استفاده کنم». از نظر غذا هم با ملاحظه و محتاط بود. با این که سینه درد داشت و مبتلا به تنگی نفس بود و هر غذایی برایش مناسب نبود با این وصف اهمیت نمی داد و از هر غذا و هر مقداری که میسر بود استفاده می کرد.

روزی در نجف اشرف دو زن از خاندان باشخصیت و محترم که ساکن بمبئی بودند، حضور آن مرحوم می رسند و تقاضا می کنند هر ماه مبلغ هفتاد و پنج روپیه به ایشان تقدیم کنند که از لحاظ امرار معاش در رفاه باشند. در آن ایام، مخارج ماهانۀ خانواده وی از ماهی پنجاه روپیه نمی گذشت.

حاج شیخ عباس از پذیرفتن آن خودداری می کند. میرزا محسن محدث زاده فرزند کوچک آن مرحوم با اصرار می خواهد تا قبول کند؛ ولی نمی پذیرد تا این که زنان محترم ناامید می شوند و می روند.

پس از رفتن آنها فرزند به پدر می گوید: «من هم دیگر از کاسبان بازار برای مخارج روزانه قرض نمی کنم!» حاج شیخ عباس می گوید: «ساکت باش! من همین مقدار هم که الان خرج می کنم، نمی دانم فردای قیامت چگونه جواب خدا و امام زمان علیه السلام را بدهم. در جواب این مقدار معطل هستم، چگونه بارم را سنگین تر کنم؟!».

مردی از بازرگانان تهران تا آخر عمر وجه مختصری به محدث می داد و ایشان با

کمال اقتصاد زندگی می کرد.

## ۳۷۲ ◉ سیمای فرزانتگان

در اواخر عمرش شخصی از همدان به نجف اشرف آمد و ایشان را در خانه‌اش ملاقات کرد. ضمن سخن از وضع داخلی وی جو یا شد. آن مرحوم هر چه بود گفت. شخص همدانی در موقع رفتن مبلغی پول به ایشان داد؛ ولی هر چه اصرار کرد محدث قمی نپذیرفت.

پس از رفتن وی فرزند بزرگ محدث می‌گوید: «پدر! چرا نپذیرفتی؟» جواب می‌دهد: «گردنم نازک و بدنم ضعیف است، طاقت جواب خدا را در قیامت ندارم!». سپس داستان امیرالمؤمنین علیه السلام در شب نوزدهم رمضان را نقل کرد و گریست و به موعظه اهل خانه پرداخت.

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند<sup>۱</sup>

---

۱. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۴۲-۴۵.

بخش شانزدهم:

## آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران\*

عالمان متعهد، امین و راستین شیعه، در طول تاریخ غیبت کبری، تا آن جا که در توان داشته‌اند و برای جامعه اسلامی مصلحت دیده‌اند، همواره با ستمگران و جائران و سلاطین مستبد در ستیز و مبارزه و نبرد بوده‌اند و چنان‌که پیشتر یاد شد هیچ کس چون دانشمندان شیعه در راه ارزش‌های انسانی و اسلامی و بالا بردن فرهنگ جامعه و رهایی مردم از قید و بندهای ظلم و جور، نیندیشیده و نکوشیده است. این مشعلداران هدایت در هر زمانی متناسب با اوضاع و احوال آن زمان برای پیشبرد اهداف اسلامی گام برداشته و کوشیده‌اند. و انسان‌ها را از خطرهایی که متوجه آنها بوده آگاه کرده و بر حذر داشته‌اند و خود در راه نجات امت، سر باخته‌اند. به قول یکی از نویسندگان توانای معاصر:

بر اثر تعلیمات علمی پیشوایان شیعه، شهادت و جانبازی در راه پایداری دین خدا و نجات جامعه‌های انسانی رسمیت دینی یافت و حفظ ناموس عدالت و دین بر حفظ جان عاریت مقدم شناخته شد. این بود که مصلحان شیعه مذهب، از آغاز فعالیت دست از جان خویش می‌شستند. شاید نتوان در تاریخ شیعه صفحه‌ای یافت که بدون حادثه‌ای خونین تمام شده باشد. این استقامت حیرت‌آز امتیاز ویژه شیعیان بود و از این راه، به جز

---

\* ﴿وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾؛ به ظالمان تکیه نکنید که سبب خواهد شد آتش شما را فرا گیرد (هود (۱۱) آیه ۱۱۳).

افراد با ایمان و سربازان با حمیت، علمای بزرگی را تقدیم آستان شهادت کرد. آری، علمای شیعه بر اثر تعلیمات زنده شیعی تاریخ پر افتخار شهدای فضیلت را به وجود آوردند و لازم بود طوماری از آن خون‌های پاک تهیه شود؛ تا این‌که عالمی مجاهد و مصلحی غیور کتاب تاریخ آنان را نوشت و صفحات شهداء الفضیله را در منظر اجتماع گرفت و نشان داد که قلمرو دانش نیز با خون پاکمردانی رونق یافته است و تاریخ علم نیز سرفصل‌هایی خونین داشته است. علامه امینی پیش از به جریان درآوردن سیل خروشان الغدیر به سوی پهنه‌های آرمان‌ها و افکار و اعتقادات ملل اسلامی، کتاب شهداء الفضیله را به دست مجامع تربیتی امت اسلام داد و روح هیجان دینی و از خود گذشتگی در راه حقایق آسمانی را در آنان دمید.<sup>۱</sup>

برخی که از تاریخ بی اطلاع یا کم اطلاعند، ممکن است پندارند که علمای شیعه تا دیروز، خواب بوده‌اند و بی خبر از مصالح مردم و سازشگر با سلاطین و جائران زمان خود. در این جا اشاره‌ای می‌شود به پوچی این پندار و مجال بحث تفصیلی در این باره نیست، زیرا در این خصوص باید ده‌ها کتاب تحقیقی و مفصل نوشته شود و خوش‌بختانه تا اندازه‌ای این کار شده است. کتاب ارزنده شهداء الفضیله علامه امینی رحمته‌الله، که در آن شرح حال یکصد و سی تن از برجسته‌ترین عالمان شهید شیعه آمده است، نموداری است از آن همه تلاش‌ها، درگیری‌ها، مبارزه‌ها و شهادت‌ها.

کتاب‌های فراوان دیگری که درباره مجاهدت‌ها و اقدامات سید جمال الدین اسدآبادی، نهضت تنباکو، جنبش مشروطیت، انقلاب عراق و بیرون راندن انگلیس از آن کشور، مبارزه علمای ایران با رضا خان، ملی شدن صنعت نفت، مبارزات شیخ محمد خیابانی و سرانجام انقلاب عظیم و شکوه‌مند اسلامی ایران به رهبری امام خمینی رحمته‌الله نوشته شده است نیز تا اندازه‌ای کوشش‌های علمای شیعه در راه آزادی ملت‌ها و تحقق آرمان‌های الهی را روشن کرده است.

می‌دانیم که مجتهدان بزرگی چون سید محمد مجاهد فرزند صاحب ریاض و مولی

بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ﴿۳۷۵﴾

احمد نراقی در جبهه جنگ علیه دولت اشغالگر روس، نیز میرزا محمد تقی شیرازی معروف به میرزای دوم، آیه الله کاشانی، سید محمد سعید حبوبی و آیه الله حکیم در جبهه نبرد علیه انگلیس تجاوزکار شرکت جستند و حتی فرزند آیه الله سید محمد کاظم یزدی، صاحب عروه در این جنگ شهید شد. هم‌چنین افرادی مانند آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیه الله نائینی، آیه الله شهرستانی از عراق به ایران تبعید شده‌اند و شخصیت‌هایی مانند آیه الله سید محمد تقی خوانساری رحمته‌الله علیه به اسارت و زندان رفته‌اند.

در این جا بنا نیست درباره این مجاهدت‌ها بحث شود. تنها منظور این است که داستان‌هایی یاد شود از علما و فقها درباره دوری گزیدن آنان از ظلمه و سلاطین و مبارزه با آنها و گفتارهایی از علمای بزرگ پیشین که حاکی از بیداری و آگاهی آنان است به مسائل امت و جامعه. و قبل از اینها سخنانی از امام خمینی و شهید ثانی رحمته‌الله علیهما در مورد عالمان گرانقدر و بزرگواری که - برای مصالح اسلام - با شاهان رفت و آمد داشتند، امثال خواجه طوسی، علامه حلی، علامه مجلسی و شیخ بهایی رحمته‌الله علیهم تا بدانیم که این پی افکنان علوم اسلامی، بر خلاف تصور نادرست برخی، درباری نبوده‌اند بلکه حافظ و نگاهبان شریعت مقدس بوده‌اند و این همه میراث‌های گران‌بهای علمی را آنان در اختیار ما گذاشته‌اند.

### سخنی از امام خمینی

تاریخ صد و چند ساله اخیر در دست ما یک خرده جلوتر می‌رویم، می‌بینیم که یک طایفه از علما گذشت کرده‌اند از مقاماتی و متصل شده‌اند به سلاطین، برای ترویج دیانت و ترویج تشیع و حق، و این سلاطین را وادار کرده‌اند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب تشیع.

اینها آخوند درباری نبودند. این اشتباهی است که بعضی نویسندگان ما می‌کنند. اطرافیان سلاطین این آقایان بودند. اینها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند، نباید یک کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی - رضوان الله علیه - محقق ثانی



-رضوان الله عليه -، شیخ بهایی -رضوان الله عليه - با اینها روابط داشتند، خیال کند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به این که سلطان حسین و شاه عباس با آنها عنایتی بکنند، آنها گذشت کردند، مجاهده نفسانی کرده اند. برای این که این مذهب را به وسیله آنها ترویج کنند، در محیطی که اجازه می گرفتند که شش ماه دیگر ما حضرت امیر را سب کنیم، وقتی جلوگیری از سب حضرت امیر می خواستند بکنند. اینها در همچو محیطی که سب حضرت امیر رایج بوده و از مذهب تشیع هیچ خبری و اسمی نبوده، اینها مجاهده کرده اند مردم آن عصر شاید اشکال به آنها داشتند از باب نفهمی، چنان چه حالا هم اگر کسی اشکال کند نمی داند قضیه را. زمان ائمه هم بودند، علی بن یقظین از وزرا بود، حضرت امیر بیست و چند سال به واسطه مصالح عالیة اسلام در نماز اینها رفت، تبعیت از اینها کرد برای این که مصلحتی بود که فوق این مسائل بود، سایر ائمه: هم گاهی مسالمت می کردند. مصالح اسلام فوق این مسائلی است که ما خیال می کنیم، این دسته از علمائی که جانفشانی کردند و خودشان را جوری کردند که حالا شما به آنها اشکال می کنید از باب این که اطلاع بر واقعه ندارید، نه این که سوء قصد دارید، اطلاع از واقعیات ندارید، این آدم سازی است، نه این که اینها درباری شدند، اینها می خواهند آدم بسازند....<sup>۱</sup>

### سخنی از شهید ثانی

صرف پیروی از سلاطین و ورود در کار آنها به هر صورت نباید منشأ خرده گیری از دانشمندانی باشد که به سلاطین و اهل دنیا پیوستند. بلکه این انتقاد است که پیوستن به ابناء دنیا را وسیله ای قرار دهند تا در پرتو آن به مناصب و مقامات دنیوی و برتری بر همگنان و کسب جاه و منزلت و ریاست و مقامات دنیوی و برتری بر همگنان و کسب جاه و منزلت و ریاست و امثال آنها نائل گردند؛ ولی اگر هدف عالم از پیوستن به سلطان و اهل دنیا این باشد که نظام زندگی هموعان خود را پایدار نگاه دارد و دین و آیین الهی

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۸، ۲۵۹ و امام و روحانیت، ص ۳۳۴، ۳۳۵.

### بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ﴿۳۷۷﴾

اسلام را در پایه رفیعی قرار دهد و بدعت گذاران را قلع و قمع، و امر به معروف و نهی از منکر کند، اعمال او با چنین هدف‌های والایی از باارزش‌ترین رفتارهای اوست. با چنین وجهی می‌توان میان روایاتی که ورود در کار سلاطین را نکوهش می‌کند و میان احادیثی که پیوستن به سلطان را تجویز می‌کند، سازش برقرار ساخت.

گروهی از شخصیت‌های برجسته دینی با سلاطین و ابناء دنیا برای پاسداری دین و خدمت به شیعیان، پیوند برقرار کرده بودند مانند علی بن یقظین، عبدالله نجاشی، ابوالقاسم حسین بن روح، یکی از نایبان چهارگانه حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - محمد بن اسماعیل بن بزیع و نوح بن دراج که همگی از اصحاب و یاران ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند.

در میان دانشمندان اسلام می‌توان از افراد برجسته زیر یاد کرد که در خدمت به خلفا و سلاطین، نظری جز خدمت به دین و یاری شیعیان نداشتند مانند سید مرتضی، سید رضی<sup>۱</sup>، خواجه طوسی، علامه حلّی محمد بن اسماعیل بن بزیع - که مردی ثقة است - از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده است: «خدای را در درگاه ستمکاران، کسانی است که برهان خویش را به وسیله آنها نورانی می‌سازد. آری، خداوند متعال چنین کسانی را از چنان تمکنی برخوردار می‌کند که بتوانند شرّ و ستم ظالمان را از اولیاء الله دفع کنند و امور مسلمانان را به وسیله آنها به صلاح می‌آورد، زیرا این گونه اشخاص پناه گاه مسلمانان در برابر عوامل زیانبارند و شیعیان نیازمند ما به آنها روی می‌آورند و در سایه مراقبت‌های آنان از بیم و هراس در امانند.

سوگند به خداوند متعال که خداوند آنان را برای بهشت، و بهشت را برای آنان آفرید. نعمت‌های بهشت بر آنان گوارا باد. هیچ مانعی در رسیدن به چنین منزلتی برای هیچ یک از شما وجود ندارد. اگر کسی خواهان چنین مقامی باشد می‌تواند بدان دست یابد».

محمد بن اسماعیل بن بزیع عرض کرد: قربانت گردم! راه رسیدن به چنین مقام چیست؟

۱. نیز نگاه کنید به کشف المحجّه، ص ۱۱۲.

فرمود: «با ستمکاران رابطه را حفظ می‌کنی و از راه شادمان ساختن قلوب شیعیان ما و موجبات سُورِ خاطر ما را فراهم‌آوری».<sup>۱</sup>

و اینک داستان‌هایی درباره‌ی دوری گزیدنِ علما از ظالمان و سلاطین و بی‌اعتنایی به آنها:

### صاحب معالِم و صاحب مدارک

صاحب معالِم و صاحب مدارک چون بیم آن داشتند که اگر به ایران سفر کنند، ممکن است شاه صفوی بخواهد با آنها دیدار کند؛ حتی برای زیارت امام رضا (ع) به ایران نیامدند و از این رو، امام رضا (ع) را زیارت نکردند.<sup>۲</sup>

### خداوندا! مرگ جوانم را برسان

در جلسه‌ای فتحعلی شاه از میرزای قمی، صاحب قوانین، درخواست کرد که اجازه دهد دختر خود را به همسری پسر میرزا درآورد و رابطه خانوادگی بین آنها برقرار گردد. آن جلسه بدون نتیجه خاتمه یافت میرزا که از این پیشنهاد سخت نگران بود و این احتمال وجود داشت که مجبور شود از روی ناچاری به این وصلت تن در دهد دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوندا! اگر بناست شاهزاده به همسری پسر من درآید، مرگ جوانم را برسان! طولی نکشید که فرزندش در حوض منزل غرق شد و بر اثر این سانحه از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

### میرزای شیرازی

میرزای شیرازی بزرگ (ع) در سال ۱۲۸۷ ق، در زمان خلافت شریف مکه عبدالله حسنی، به حج مشرف شد و در خانه موسی بغدادی در مکه سکنی گزید. صاحب

۱. منية المرید، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۳۴۲ و ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۹۲.

۳. قصص العلماء، ص ۱۰.

بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ﴿۳۷۹﴾

خانه ورود میرزا را به شریف مکه اطلاع داد. شریف مکه وی را مکلف کرد که میرزا را نزد او ببرد. او قضیه را برای میرزا نقل کرد. میرزا برای شریف پاسخ فرستاد که:

إِذَا رَأَيْتُمُ الْعُلَمَاءَ عَلَى بَابِ الْمُلُوكِ فَقُولُوا: «يَسَّ الْعُلَمَاءُ وَ يَسَّ الْمُلُوكُ». وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُلُوكَ عَلَى بَابِ الْعُلَمَاءِ، فَقُولُوا: «نِعْمَ الْعُلَمَاءُ وَ نِعْمَ الْمُلُوكُ»؛

اگر علما را بر سرای پادشاهان یافتید بگویید: «اینان بدترین علما هستند و بدترین پادشاهان». و اگر پادشاهان را بر سرای علما دیدید بگویید: «اینان بهترین علما هستند و بهترین پادشاهان».

شریف چون این سخن بشنود، خود مبادرت به دیدار میرزا کرد و پس از آن او را به خانه خویش برد.

داماد میرزا نقل کرده است که میرزا در این سفر حج، قصد اقامت در مدینه منوره داشت که این امر میسر نشد و به نجف بازگشت. پس از آن خواست مجاور مشهد امام رضا علیه السلام شود که آن هم ممکن نشد، تا این که سرانجام، در شعبان سال ۱۲۹۱ ق به سامرا مسافرت کرد و مقیم آن جا شد.<sup>۱</sup>

### حجة الاسلام و حاکم

فقیه و ارسته سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام شفتی رحمته الله هرگز به دیدن حاکم اصفهان نرفت و هر وقت که حاکم خدمت ایشان شرفیاب می شد، دم در می ایستاد و سلام می کرد و مکرر اتفاق می افتاد که سید متوجه نمی شد و پس از لحظاتی که نگاه می کرد و او را می دید، اذن جلوس می داد. سید هرگز برای وی تواضع نمی کرد.<sup>۲</sup>

### صاحب فصول و شاهزاده

ضیاء السلطنه دختر فتحعلی شاه برای زیارت به عتبات عالیات سفر کرد و خدمت شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب فصول مشرف شد و از وی خواست که او را به

۱. میرزای شیرازی: ترجمه هدیة الرازی، ص ۳۹ - ۴۰.

۲. قصص العلماء، ص ۱۴۵.

همسری خویش اختیار کند؛ ولی صاحب فصول از پذیرفتن این خواهش سر باز زد و پاسخ منفی داد.

قبلاً عین همین داستان در مورد سید محمد مهدی فرزند صاحب ریاض نیز واقع شده بود.

سپس، شاهزاده شخصی را خدمت سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط فرستاد و خواستار ازدواج با وی شد، ولی در این جا نیز سرش به سنگ خورد و سید بهانه آورد و گفت: «شما از خانواده ثروتمندان و هزینه زندگی شما زیاد است و سرمایه من فقر و فاقه است و از عهده مخارج شما بر نمی آیم».

وقتی که دختر شاه از پاسخ سید آگاه شد، شخصی را فرستاد و پیشنهاد کرد که نه تنها هیچ گونه نفقه ای نمی خواهد، بلکه حاضر است هزینه زندگی سید و خانواده اش را نیز بپردازد.

صاحب ضوابط وقتی این سخن را شنید، تأملی کرد و فرمود: «من زن و فرزندان باوفایی دارم که در تمام مشکلات دوران طلبگی با انواع سختی ها ساخته اند و لازمه پیوند با شما جدایی از آنهاست و این از نظر اخلاقی برای شخصی چون من بسیار زشت و زننده است».

ضیاء السلطنه که هنوز در خیال خام خود بود، برای چندمین بار شخصی را فرستاد و پیغام داد: شما در منزل خود پیش خانواده خویش زندگی کنید، همین که فقط اسم همسری شما روی من باشد مرا کافی است و تاج افتخاری است بر سر من!

این بار سید ناراحت شد و به گونه ای پاسخ داد که امیدش به یأس مبدل گردید.<sup>۱</sup>

برو این دام بر مرغ دگر نه  
که عنقا را بلند است آشیانه

## قرآن جواهر نشان

قرآنی نفیس، که به خط یکی از خطاطان مشهور کتابت شده بود و جلد آن را با

بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ❁ ۳۸۱

دانه‌های یاقوت و الماس و زبرجد و دیگر سنگ‌های گران‌بها مرصع (جواهر نشان) کرده بودند، سلطان زمان، به رسم هدیه، برای آقا محمد باقر معروف به وحید بهبهانی علیه السلام فرستاد. یکی از کسانی که مأمور بوده‌اند قرآن یاد شده را نزد مرجع بزرگ ببرند چنین گوید:

چون با آن قرآن به در خانه آقا آمدیم و در زدیم، ایشان خود دم در آمد و در را باز کرد، در حالی که آستینش بالا بود و قلم در دستش. پرسید: «چه کار دارید؟» گفتیم: حضرت سلطان قرآنی برای شما فرستاده‌اند. نگاهی به قرآن انداخت و فرمود: «این زیورها و دانه‌ها چیست که بر جلد قرآن نصب شده است؟» گفتیم: دانه‌های گران‌بهاست که جلد قرآن را با آنها مرصع کرده‌اند. فرمود: «چه جهت دارد که کلام الله را چنین کنند تا باعث حبس و تعطیل آن شود. این دانه‌ها را جدا کنید و بفروشید و بهای آنها را به مستمندان بدهید». عرض کردیم: این قرآن به خط میرزای نیریزی است و بهای زیادی دارد، قبول بفرمایید. فرمود: «هر کس قرآن را آورده است نزد خود نگاه دارد و پیوسته از روی آن تلاوت کند». این سخن را فرمود و در خانه را بست و رفت و ما برگشتیم.<sup>۱</sup>

### آخوند مولی محسن یزدی

آخوند مولی محسن یزدی علیه السلام از مشاهیر علمای ایران در دوران فتحعلی شاه، و از شاگردان سید محمد مجاهد علیه السلام و بسیار عابد، زاهد و با ورع بوده است. شاه قاجار خواست با وی پیوند خانوادگی برقرار کند و فرزند او را به دامادی برگزیند. ولی به رغم اصرار شاه، مولی محسن خواسته او را نپذیرفت و مانع ازدواج فرزندش با دختر شاه شد.

این دانشمند بزرگ را داستانی دیگر است در خصوص مبارزه با حاکم یزد: هنگامی که حاکم ستمگر یزد بیداد می‌کرد، وی مردم ستم‌دیده را آگاه و علیه او

۱. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۹ و وحید بهبهانی، ص ۱۴۱.

بسیج کرد تا آن‌که نماینده شاه را از یزد بیرون کرد.

حاکم یزد وقتی نزد شاه آمد، بدون آن‌که از ظلم خودش سخنی به میان آورد به تبلیغ سوء علیه آخوند دست زد.

شاه برای فرو نشاندن قیام یزد رهبر قیام را به تهران احضار کرد و در اولین رویارویی به آخوند یزدی پرخاش و تندی کرد. سلطان شرح واقعه یزد و تفصیل ماجرا را از وی خواست و منظورش این بود که وی در بازجوئی خود را تبرئه کند و اصلاً منکر شود که در نهضت دست داشته است.

آخوند با کمال شهامت فرمود: «من او را از شهر بیرون کردم. وی حاکم ظالمی است که فقرا از دست او به ستوه آمده بودند، لهذا من بر ضد او قیام کردم».

فتحعلی شاه که با این قاطعیت روبرو گشت، عصبانی شد و با تغییر و تندی رو به اطرافیان گفت: «چوب و فلک را بیاورید تا تنبیهش کنیم».

پس از آماده شدن چوب و فلک، پاهای آخوند را برای کتک به آن بستند. شاه رو به امین الدوله اصفهانی گفت: «یقیناً دامن آخوند از این آلودگی‌ها پاک است. ظاهراً ایشان هیچ نقشی در چنین واقعه خطرناک نداشته است و این بی‌حرمتی‌ها و جسارت‌ها را عده‌ای اوباش و مردم عادی مرتکب شده‌اند. و در واقع می‌خواست با این سخنان به آخوند تلقین کند که خودت را تبرئه کن و با جمله: «من دخالت نداشتم» خودت را راحت کن!

امین الدوله که هدف شاه را می‌دانست با تکان دادن سر، سخن وی را تصدیق کرد و گفت: «ایشان به حضرت اقدس همایونی ارادتمند و وفادارند و به مقام ملوکانه جسارتی روا نمی‌دارند».

ناگاه آخوند در همان حالی که پایش در فلک بود، با عصبانیت فریاد زد: «چرا سلطان دروغ می‌گوید؟ من حاکم را بیرون کردم، خودم بودم، مردم و رعایا هیچ نقصیری ندارند!».

شاه که با چنین برخورد غیر منتظره‌ای مواجه شد با اشاره به امین الدوله فهماند که واسطه شود تا آخوند را آزاد کند. امین الدوله هم رو به شاه گفت: «ایشان محترم و از

بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ❁ ۳۸۳

بزرگان علماست به احترام من از خطایش درگذر). آن گاه پای آخوند را باز کردند و او برخاست و به منزل رفت.<sup>۱</sup>

### میرحامد حسین هندی

شیخ آقا بزرگ تهرانی، در شرح حال علامه بزرگ مرحوم میرحامد حسین هندی رحمته الله علیه صاحب مجموعه عظیم و پر ارزش عبقات الانوار پس از برشمردن تألیفات آن بزرگ مرد اشاره می‌کند به غیرت دینی و بیداری و موضع‌گیری او در برابر نفوذ عوامل و مظاهر استعمار. وی می‌گوید:

امری عجیب است که میرحامد حسین این همه کتاب‌های نفیس و این دایرةالمعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است، در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و مرکبی که در سرزمین‌های اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می‌شده نمی‌نوشته است) و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است. اصولاً دوری وی از به کار بردن صنایع غیر مسلمان مشهود همگان است.

این امری است که باید سرمشق همه ما قرار گیرد. سزاوار است مردم ما به این نمونه‌های پاک تأسی جویند، راه آنان را برگزینند و خود را از هرگونه نیاز و وابستگی برهانند.<sup>۲</sup>

### سید مهدی فرزند صاحب ریاض

آقا سید مهدی فرزند صاحب ریاض رحمته الله علیه در اواخر عمر چون باخبر شد که یهودیان به شرایط ذمه عمل نمی‌کنند، از عتبات رهسپار اصفهان گردید. در اصفهان حجة الاسلام شفتی رحمته الله علیه با کمال احترام و نهایت اکرام از او پذیرایی کرد. سید مهدی سپس اصفهان را به سوی تهران ترک کرد. پس از ورود به تهران برای اجرای احکام ذمه یهودیان را در فشار گذاشت و دستور داد آب را بر آنان بستند؛ ولی

۱. قصص العلماء، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲. میرحامد حسین، ص ۱۳۰، نقل از نقباء البشر (از طبقات اعلام الشیعه)، ج ۱، ص ۳۴۹.



محمد شاه قاجار بر خلاف آقا سید مهدی طرفدار یهودیان شد. پس از آن شاه به دیدار سید آمد؛ ولی ایشان به بهانه کسالت و بیماری از منزل بیرون نیامد و شاه را به حضور نپذیرفت. و به عنوان اعتراض تهران را ترک کرد و در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام ساکن شد. پس از آن که در شهر ری بیمار شد، شاه دوباره برای عیادت او به شهر ری آمد؛ ولی این عالم جلیل و مبارز ابداً اعتنایی نکرد و اجازه نداد شاه به دیدارش برود و در همان جا درگذشت.<sup>۱</sup>

### سخنی از محدث نوری

محدث خبیر مرحوم حاج میرزا حسین نوری، استاد شیخ آقا بزرگ و محدث قمی علیه السلام در کلمه طیبه که در محرم سال ۱۳۰۱ ق تألیف آن پایان یافته است چنین می نویسد:

باب دوم در ذکر اختلال ملت بیضا، و خرابی شریعت غزا، و اشراف حمله آن به انهدام، و نزدیک شدن اساس اسلام و قواعد دین مبین به انهدام، و برگشتن اسلام به حال غربت اول، چنان چه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله خبر دادند که «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا»؛ یعنی اسلام در اول امر غریب بود و زود است که به همان حالت برگردد. احتمال نجات این جماعت شیعه در این اعصار در غایت ضعف است به سبب اموری چند که عمده آن تردد و آمد و شد کفار است به بلاد مقدسه ایران، که حال مرکز ایمان و بیضه حقیقت اسلام است، و شدت مراوده و تحبب و دوستی مسلمین با ایشان و فرو گرفتن امتعه و اقمشه و آلات اثاث البیت و مشروبات و مأکولات اهل کفر و شرک هر شهر و دهکده را. و تزیین و ترغیب مترفین و خوش گذرانها و جماعت بی عار و ننگ - که از بی قیدی به مذهب و بی اعتنایی به دین هرگز به فکر صدق معاد و حقیقت آن نیفتاده اند و از برای اوقات عمر خود ساعتی از برای این کار نگذاشته اند - قوانین و آئین و رسوم کفره و ملحدین را، تا آن که نماند چیزی از ضروریات زندگی، و اسباب راحت

### بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ﴿۳۸۵﴾

بدن و آسودگی، جز آنکه از آنها در آن نشانه و اسمی، و یادگار و رسمی است. بلکه لباس و گفتار و هیئت بدن و طرز کردار مشابه مشرکین [شده] و از قواعد و رسوم آنها گرفته شده، و نتایج این کار و آثار این رفتار، مفاسد و مضاری است بی شمار، که در دین احمد مختار ﷺ پیدا شده و زیاد خواهد شد به ناچار، و به اشاره به بعضی از آنها قناعت می شود:

اول آنکه بغض قلبی کفار و ملحدین که از ارکان دین و اجزای ایمان است، از دل برده و محبت و دوستی آنها را که در مناقصت با دوستی خداوند و اولیایش چون آب و آتش است آورده، بلکه مراوده و آمیزش با آنها مایه افتخار و سبب مباهات شده، و حال آنکه خداوند می فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ وَأَبْنَاؤَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی «نمی یابی قومی را که ایمان آوردند به خداوند و روز باز پسین که دوست دارند کسی را که دشمنی و مخالفت کند خدا و رسول او را، هر چند آنها پدران یا پسران یا برادران یا عشیره او باشند». چه رسد به بیگانه، پس دوست ایشان را حظی از ایمان نباشد. و ایضاً می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی «ای کسانی که ایمان آوردید! نگیرید دشمن من و دشمن خود را دوستان و متولّی امور خود، ملاقات می کنید ایشان را با دوستی و حال آنکه کافر شده اند به آنچه رسیده از حق» و از این رقم آیات بسیار است.

در الفقیه از جناب صادق ﷺ روایت کرده: «خداوند وحی فرستاد به سوی پیغمبری از پیغمبران خود که بگو به مؤمنین: نپوشند لباس اعدای مرا و نخورند غذای اعدای مرا و نروند به راه های اعدای من، پس می شوید از دشمنان من، چنانچه ایشان دشمنان من اند»....

دوم آنکه در دل بغض دین و طریقه مسلمین، و عداوت متدینین و علما و صالحین - که متأدّب اند به آداب شریعت، و منکرند به قلب و زبان معاشرت و مشابهت به آن

۱. مجادله (۵۸) آیه ۲۲.

۲. ممتحنه (۶۰) آیه ۱.

جماعت را - کم کم ثابت و برقرار شود... و شیوع و بروز این مفسده به جایی رسیده که نزدیک شده معامله کنند با اهل علم و ارباب دین معامله با یهود مسکین، که از دیدنش قلب منزجر و صورت عبوس شده و آن را که تمکن رساندن اذیتی است به او، در صدد آن برآمده، بلکه از دیدن صاحب عمامه - که وجودش مُنْغَصِّ عیش و مانع لهو طرب است - تنفر بیش، و انزجار و استهزا و سخریه و اشاره به چشم و دست به نحو استحفاف زیاده از دیگران. بلکه حکایت حرکات و سکنات اهل علم را در اوقات تحصیل و عبادت، از اسباب مضحکه مجالس لهو، و زینت محافل طرب خود کرده‌اند و گاهی در لباس شعر و مضامین نظم درآورند....

سوم آن که مخارج و مصارف این جماعت، خارج از اندازه و زیاده از مداخل و شأن متعارف شد، و بر آلات فضول معاش و اسباب لهو و زینت و انواع جامه‌های نفیسه و مآکولات خبیثه و مشروبات نجسه، چندان افزوده شده که تمام محصول حلال و حرام و زحمات لیالی و ایام، از برای تحصیل اندکی از آن‌ها وفا نکنند. قیمت صورت‌های منقوشه کفار، که بعضی از زینت‌های یکی از حجره‌های شخصی از مترفین شده به چند هزار تومان برسد، چنانکه مسموع و محقق شده؛ مخارج سایر زینت‌های اتاق‌ها که جزیی است از سایر لوازم تعیش چه خواهد بود؟ و این اعمال و سیره در زندگی - علاوه بر آن که پاره‌ای از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آن را برادر شیطان شمرده و پاره‌ای اسراف - از کبائر است به نص کلام جبار: ﴿وَأَنَّ الْمَسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾<sup>۱</sup> و سبب احتیاج دائم و برانگیختن انسان است بر کسب حرام و ظلم انام؛ چه، محصول حلال با ملاحظه تکالیف الهیه که در صرف آنهاست هرگز به این پایه و مقدار نرسد، چنان که خواهد آمد که ده هزار درهم یا بیست هزار درهم هرگز از حلال جمع نشود و این مقدار وافیه عُسری از معشار آن مخارج نیست و مانع است صاحبش را از تشیید مالی دین و اعانت علما و مشغولین و ترویج شرایع و تعظیم

شعائر مسلمین.<sup>۲</sup>

۱. مؤمن (۴۰) آیه ۴۳.

۲. کلمه طیبه، باب دوم، با اندکی تصرف در تحریر.

### سخنی از شیخ جعفر شوشتری

عالم وارسته و خطیب توانا شیخ جعفر شوشتری رحمته الله علیه در محرم سال ۱۳۰۰ ق چنین گفته است:

اول خطاب می‌کنم به اسلام می‌گویم: «یا اسلام لَقَدْ عَظَمَتِ الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بَكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ؛ ای اسلام! مصیبت و رزیت به واسطه تو عظیم و بزرگ شده بر ما و بر جمیع اهل آسمان‌ها».

چرا مصیبت اسلام بر ما بزرگ شده؟ به واسطه آن‌که اسلام در این ایام غریب مانده است. مردم از آن اعراض کرده‌اند، اقبال به کفر و ضلال و اهل باطل نموده‌اند. به این غریبی اسلام حضرت پیغمبر همان وقت خبر داد. این غربت اسلام در این ایام برای چند امر است:

اول آن‌که کفار و مخالفین و منافقین قوت گرفته‌اند و اهل اسلام ضعیف شده‌اند. به این جهت اهل اسلام میل به اهل کفر و باطل نموده‌اند. این شوق و میل مردم به کفار نیست مگر از ضعف ایمان و سستی اعتقاد. اگر ایمان کامل داشتند هرگز میل نمی‌کردند.

دوم آن‌که حالا اهل اسلام به خلاف قرار دادهای پیغمبر عمل می‌کنند: نه راستی و درستی دارند، نه خالص و مخلص‌اند، نه از حرام اجتناب دارند؛ از این جهت اسلام غریب مانده. و اهل کفر با آن‌که اعتقاد به حضرت رسول صلی الله علیه و آله ندارند و دشمن‌اند، با وجود این، به قوانین و فرمایشات او عمل می‌کنند؛ لهذا به نظر مردم آنها درست کار آمده‌اند و اهل اسلام ضایع شده‌اند. اگر مردم ترک طریقه حضرت پیغمبر و ائمه خودشان علیهم السلام را نمی‌نمودند کار به این جا نمی‌رسید.

سوم آن‌که پادشاهان اسلام میل به کفار و فرنگیان نموده‌اند و مردم هم چون غالباً به میل سلاطین حرکت می‌کنند میل به کفر کرده‌اند. می‌بینی که شخص مسلمان دوست دارد که او را فرنگی مآب بگویند؛ ولی تا حال شنیده‌ای که بگویند: فلان فرنگی اسلام مآب شده؟ باری این میل سلاطین و سایر امور سبب شده که مردم میل به کفر کرده‌اند و اسلام دوباره غریب شده.

ارکان دین متبدل و اوضاع شریعت برگشته، و مؤمنین از این اوضاع و حرکات مردم با دین مثل گوسفندی که سوزن خورده باشد می‌سوزند و بر خود می‌پیچند و چاره‌ای ندارند.<sup>۱</sup>

### سخنی از میرزا محمد تنکابنی

میرزا محمد تنکابنی رحمته‌الله صاحب *قصص العلماء* در سال ۱۲۹۰ ق در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه نوشته است: «اکنون در شهرهای ایران ستم بی‌اندازه و فراوان است به طوری که در هیچ کشوری، چنین نیست».<sup>۲</sup>  
و در سال ۱۲۹۶ ق چنین نوشته است:

چند سالی است که جماعت فرنگیان در ولایت تنکابن رفت و آمد دارند و به جهت خریدن چوب شمشاد ایام بهار و زمستان اقامت دارند. تا سال گذشته، که سال ۱۲۹۵ ق بود، مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت گذاشتند و از ایشان احتراز نمی‌نمودند؛ بلکه بعضی شراب را مانند آب می‌آشامیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام می‌زدند. چون حال را چنان دیدم، با والی بلد گفتم و گو داشتم که اولاً مسلمانان با فرنگیان معاشرت می‌کنند و اهل بلد به جهت فقر و فاقه و طمعشان از فرنگیان، با آنها دوستی می‌نمایند و دوستی با کافران به نص قرآن حرام است و علاوه، از نجاسات احتراز نمی‌نمایند و به آشامیدن شراب با آنان مشغول می‌شوند. علاوه، از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در انظار ابنای روزگار خفیف و خوار خواهد شد. علاوه، حقیقت اسلام را مردمان عوام از آباء و اجداد شنیده‌اند و برهانی در این معنا ندارند، پس شاید به اندک تشکیکی زائل شود، پس همان به که شما حکم کنید که فرنگیان در سه روز، هر روز به قدر سه ساعت، با من به تنهایی محاجه کنند تا حقیقت اسلام را روشن و واضح سازم... و اگر از در انصاف وارد نشوند، با آنها مباحله می‌کنم...<sup>۳</sup>

۱. فوائد المشاهد، ص ۱۸۴ - ۱۸۶، با تلخیص.

۲. قصص العلماء، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۴۵۵.

### سخنی از مولی حسینقلی همدانی

عالم و عارف بزرگ مولی حسینقلی همدانی، استاد سید جمال‌الدین اسدآبادی و در گذشته به سال ۱۳۱۱ ق وضع جامعهٔ مسلمین آن روز را این چنین توضیح می‌دهد: ... چه زخم‌ها از آن دست‌ها بر کبد دین رسیده و چه مصیبت‌ها در شرع شریف برپا شده. لباس خدایان را کنده و جامهٔ فرنگیان را پوشیده. اطعمه و اشربهٔ اسلام را بدل به زهر و زقوم نصاری و دهریان نموده‌اند. وظایف شرع را متروک و آداب کفر را مسلوک داشته‌اند. بازار کفر و شرک در بلادشان معمور و آباد، و سوقِ اسلامشان مخروب و بر باد، وافضحیتا! عسکر کفر در بلاد وجود ما منصور و مسرور و لشکر اسلام مقتول و مأسورند، نه در عاقبت کارمان فکرتی، و نه از سیاست‌های الهیه که بر اُمم ماضیه رسیده عبرتی؛ قضیهٔ هائلهٔ ابابیل را شوخی و قصهٔ فرعون و قابیل را مزاح پنداشته‌ایم...<sup>۱</sup>

### سخنی از آخوند خراسانی

آخوند خراسانی رحمته الله علیه رهبر انقلاب مشروطه، در آغاز سلطنت محمد علی شاه از در نصیحت وارد شد و به وسیلهٔ نمایندهٔ مخصوص خود، سید محسن، اندرزنامهٔ ده‌گانهٔ مشهور را برای محمد علی شاه فرستاد و شاه قاجار را پندهای نیکو بداد. اینک در ذیل چند بند آن نقل می‌شود:

۳... نهایت جد و همت خود را برای بالا بردن شأن و عظمت مملکت مبذول دارید و در تربیت صحیح افراد ملت و ترغیب رعیت به فراگیری و ایجاد حرف و صنایع همت گمارید. منسوجات و کالاهای وطنی را ترویج کنید، زیرا اگر شخص شما از مصنوعات و فرآورده‌های مملکتی استفاده برید، این امر باعث می‌گردد که رجال مملکت و همهٔ مردم از شما پیروی کنند. چنین عملی موجب می‌شود که کشور از بند احتیاج به منسوجات و مصنوعات خارجی آزاد گردد. چنان‌که میکادو پادشاه ژاپن به این طریق عمل نمود، زیرا

۱. تذکرة المتقین، ص ۲۱۸.

می دانست که کلید و راه تعالی مملکت، بسته است به عدم احتیاج ملت به آنچه از خارج وارد می شود و بر اثر این کار کشور ژاپن به مراتب عالی‌ه نایل آمد....

۴. همت گمارید در نشر و بسط علوم و صنایع جدید. آنچه باعث ترقی و تعالی سایر ملل گردیده و آنان را به اوج عظمت رسانده همان فراگرفتن علوم و صنایع جدید بوده، و این از بدیهیات مسلم است که ایرانیان از نظر استعداد و قابلیت برتر از سایر ملل بوده و همیشه در طول تاریخ از این لحاظ پیشوا و مقتدای آنان بوده‌اند و این عقب ماندگی که اکنون مشاهده می شود و مملکت را تا بدین حد فقیر کرده، ناشی از عدم توجه و التفات اسلاف و گذشتگان به این امور بوده است و میل بی جای آنها به مصنوعات خارجی باعث سرایت این مرض به سایر افراد مملکت گردیده. و هستی و تجدید حیات و نوسازی ایران بستگی به این نکته مهم دارد.

۵. بپرهیزید و بسیار بپرهیزید از این که بیگانگان در کار کشور دخالت کنند و مراقبت کنید و بسیار مراقبت کنید تا فتنه سازی های آنان را از میان بردارید، زیرا سر منشأ همه بلاها و فسادها از آنان ناشی می شود و هیچ گونه اعتمادی هم آنان را نشاید... و این قروضی که دامن گیر دولت گشته، نیست مگر به علت دخالت بی جای بیگانگان در امور مملکت، و لذا بر رجال میهن پرست ایران، که مملکت خود را دوست دارند، لازم است که مردانی لایق را برای اداره سلطنت انتخاب نمایند.

۶. کوشش کنید برای بسط عدالت و مساوات واقعی به صورتی که شخص شاه با ضعیف ترین افراد ملت از لحاظ حقوق برابر باشند و احکام شرعی اسلامی بر تمام افراد بدون استثنا حاکم باشد و هر گاه شخص شاه در این راه ثابت قدم باشند و در راه اجرای این تکلیف بکوشند، مسلماً معاندین سرشکسته خواهند شد و اساس عدالت مستحکم خواهد گردید، نه این که فقط این امر، جنبه حرف به خود بگیرد....

۹. با مراجعه به تاریخ بر خاطر ملوکانه مکشوف می گردد که پادشاهان ایران چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، هر یک از آنها، عمر خود را در خوش گذرانی و پیروی از شهوات و لهو و لعب گذراندند و رجال مملکت هم از آنان پیروی نمودند و نتیجه آن شد که مملکت ناتوان گردید و ملت خوار و زبون شد و ثروت ملی نفله و حال ملک پریشان

### بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ﴿۳۹۱﴾

گردید. اگر یکی از آنان از شهوترانی چشم می‌پوشید و هم خود را صرف ترقی و تعالی ملک و تربیت ملت و نشر علوم و صنایع می‌نمود و لشکری آراسته برای مملکت مهیا می‌کرد، در اندک زمانی باعث پیشرفت و عظمت ملک و ملت خود می‌گردید و بر سایر پادشاهان پیشی می‌گرفت.

امیدوارم ان شاء الله تعالی که شاه از طریق اول دوری جویند که راهی فاسد و مردود است و راه دوم را انتخاب کنند و آن را نصب العین خود قرار دهند تا نتایج نیک آن را ان شاء الله به زودی به دست آورند.

۱۰. انتظار داریم که حفظ مقام شامخ علم و بزرگداشت علمای عاملین و فقهای مصلحین را همیشه وجهه و مورد نظر قرار دهند که اگر خدای ناکرده در این امر مهم کوتاهی شود، ملک و ملت در معرض هلاکت و نیستی قرار خواهد گرفت و در این صورت برای همیشه انگشت ندامت و پشیمانی را به دندان خواهیم گرفت و پشیمانی را هم دیگر سودی نباشد.

باری، آخوند علاوه بر این اندرزنامه با مخابره تلگراف‌ها و ارسال پیام‌هایی شاه قاجار را پیوسته سفارش می‌کرد تا حقوق مردم ایران را رعایت کند؛ ولی این خیرخواهی‌ها سودی نداشت و شاه به بهانه حفظ دین به کشتار مردم دست زد. آخوند از مشاهده اعمال زشت شاه دلسرد و نومید گردید و دفع و خلع او را از سلطنت لازم دید، از این رو به اتفاق حاج میرزا حسین میرزا خلیل و شیخ عبد الله مازندرانی رحمتهما این اطلاعیه را صادر و برای ملت ایران مخابره کرد:

به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می‌داریم: الیوم، همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و أعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات، و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات، و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در راه امام زمان - ارواحنا فداه - و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت - صلوات الله علیه - است. **أَعَاذَنَا اللَّهُ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ ذَلِكَ** <sup>۱</sup>.

۱. مرگی در نور، ص ۱۴۲، ۱۷۶-۱۸۳، با تلخیص.



### سخنی از آقا نجفی قوچانی

آقا نجفی قوچانی رحمته الله علیه اوضاع عراق در زمان جنگ جهانی اول و اشغال آن کشور به وسیله انگلستان را - با اظهار تأسف فراوان از بی توجهی مسلمانان به مبارزه و درگیری با استعمارگران - چنین شرح می دهد.

سرکرده اردوی عراق در انگلستان ملقب به فاتح گردید. بعد از سه روز وارد گردید، با تبختر تامی از سر نیم فرسخی تفنگ گرفته یک تیر به جانب دارالحکومه خالی نمود. پس از آن انگلیس ها داخل شدند با یک شوق و شعفی مالا کلام و زبان حالشان گویا بود:

کجا رفتند آن رعنا جوانان      کجا رفتند شیران و شجاعان

بلکه آشکارا شنیده می شد که منم فاتح عراق و فاتح پایتخت بزرگ مسلمین.

چه شد آن دست بلندی که به آواز بلند      دعویش بود که من مالک اشتر دارم  
و از این بالاتر آن که دو روزی نگذشت که چشم از عراق و غیر عراق پوشید و به ذرک  
و اصل گردید. لکن انگلیس ها جثه نجس این سرکرده بزرگشان را به آیین مسلمانها  
دفن نموده و بر قبر او بقعه و بارگاه ساختند - در قبال بقعه معظم و بارگاه موسی بن  
جعفر علیه السلام - و زیارتگاه خود ساختند تا مسلمانان از سنی و شیعه بسوزند، بلکه  
دانایانشان دق کنند و بمیرند.

فرانسه نیز شامات را اشغال نموده و تا سر حد کرکوک و موصل با انگلیس سر به هم  
آوردند و جزیره العرب بالکلیه از ید عثمانی - که چندان یدی نداشت - خارج گردید. و  
زبان حال فرانسه نیز رجز خوانی ها داشت با بنی امیه، خصوص معاویه که در زمان  
جنگ صفین قیصر روم فرصت یافته در سواحل شامات عساکر خود را پایین نموده،  
معاویه نوشت: «ای کلب روم، بیرون شو و گرنه و الله با علی صلح می کنم و تو را از کاخ  
سلطنت بیرون می کشم، چنان که زردک را از زمین خیسیده بیرون می کشند و چوپان گله  
خنزیرت کنم» و به همین کاغذ غیرت آمیز چنان عساکر روم گریختند که به پشت  
سرشان نگاه هم نکردند. «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا».

بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ﴿۳۹۳﴾

و در این زمان حتی ما شیعیان حسرت یک معاویه یا یک خالد بن ولید و مالک اشتری و هاشم مرقالی باید داشته باشیم و به آرزوی خود نایل نگردیم.

لابد خیال می‌شود بدون قوه و استعداد آنها هم در این دوره مثل ما بودند و کاری از دستشان بر نیاید. جواب این است که در آن زمان قوه آنها فقط عمل نمودن به این آیه بود که: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

[آماده سازید هر قدر بتوانید از نیرو و از اسبان ساخته و بر آخور بسته، تا دشمن خدا و دشمن خود را و کسانی که فرود از ایشانند بترسانید].<sup>۲</sup> تا آن‌که در آخر آیه دنیاپرستان را نیز تسلیم می‌دهد و می‌فرماید

﴿وَمَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ و هر چه در راه خدا خرج کنید پاداش آن به شما داده خواهد شد و از شما چیزی کاسته نشود و ستم نخواهید دید.

این آیه شریفه الآن هم در قرآن موجود است و نسخ نشده است؛ چرا آن را تفسیر نمی‌کنند؟ و چرا واعظان در منابر تحریص بر این واجب نمی‌کنند و تهدید از ترک او نمی‌کنند. همه واجبات دیگر به اندک حرجی و عسرتی محدود شده است إلا این واجب که وجوب آن حتی الامکان است؛ چون غرض حفظ دین و حفظ بیضه است و حفظ بیضه منوط به امان است و مملکت که به دست اجانب افتد، امان مرتفع خواهد بود. و واجب فرموده تحصیل قوه را که همه مراتب را شامل می‌شود از معنوی و مادی هر دوره و کوره‌ای<sup>۳</sup> را، پس مشق نظام و قناعت و عدم اسراف و تبذیر در مصارف و علم اسلحه‌سازی از قوای معنویه است که در ما نیست، بلکه از آن گریزانیم. حتی علما نیز در عوض این واجب مهم امر به مستحبات فرمایند؛ لکن آن هم از مستحبات نفسانی نه خالص از شوائب. و چنان‌که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وَكَانَ الْخِصَابُ مِنْ

۱. انفال (۸) آیه ۶۰.

۲. ترجمه آیه را از تفسیر خواجه عبدالله انصاری برگرفته‌ام.

۳. کوره: شهر.

القوة<sup>۱</sup> علمای عصر نیز بفرمایند توب و مسلسل و کشتی زهری من القوة. البته مقدسین چنانکه به کرات شنیده شده خواهند گفت: این امور تکلیف حضرت حجت است و یا آنکه خدا ملتزم شده به حفظ دین خود؛ زیرا فرموده: **﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾**<sup>۲</sup> ما قرآن را فرستاده و خود نگاهبان آنیم.

ولکن خطا می‌گویند. خداوند در زمان پیغمبر و علی علیه السلام هم بود و از اول این التزام را داده بود، پس این همه زحمات پیغمبر و لشکرکشی در آن گرسنگی‌ها و تشنگی‌های فوق الطاقه و بادهای سموم سنگلاخ حجاز برای چه؟ آنها مگر زن و بچه نداشتند و سایه و استراحت نمی‌خواستند؟ خداوند نمی‌توانست یک دل دردی به عمرو بن عبدود عارض کند که خود را بر روی اسب نتواند بگیرد؟ بلی خدا حافظ دین است به توسط مؤمنین. نباید مثل بنی اسرائیل گفت: **﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ﴾**<sup>۳</sup> تو و پروردگارت بروید و پیکار کنید، ما تن به نبرد نمی‌دهیم.

خداوند به واسطه یک نفر با عزم و همتی حافظ ذکر است. باید علی وار دامن به کمر زد، نه آنکه خود را از سرما و گرما محفوظ بدارم که ستون دین و چشم مؤمنین به من روشن است، و در لباس و غذا تن پروری کنم که ظهور جمال و جلال دیانت در من باید بشود، و باید منزل عالی و تعمیرات رائقه داشته باشم که دیانت در انظار خوار نشود... والله کج رفته‌اند و خود هم می‌دانند که کج می‌روند و دیانت از عالم الفاظ پوچ نیست و فرمود: **«الْإِيمَانُ كُلُّهُ الْعَمَلُ»**. بلکه کلاه دیانت بر سر دنیای صرّف گذاردن، افترا بر خدا و رسول است و افترا بر خدا کفر است...

پس از یک سال و نیم، حکومت‌های مسلمان در کربلا و نجف و کاظمین و سامره نصب نموده که احترام مشاهد مشرفه مقتضی است که در آنها کفری حکومت نکند، و مسجد سهله و کوفه را هر جایی از آنها که خراب بود بنایی و تعمیر نموده و جهت ضیا و

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «خضاب کردن به و سمه موجب پیدایش مهابت و ترس در دل کافران است» (حلیة المتقین، ص ۲۸)، ظاهراً مراد آقا نجفی قوچانی همین است.

۲. حجر (۱۵) آیه ۹.

۳. مائده (۵) آیه ۲۴.

### بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ﴿۳۹۵﴾

روشنایی آن دو مسجد ماهانه نفت مقرر داشت، و خادم‌های آن دو مسجد را شهریه داد که زُؤار را کما فی السابق اذیت نکنند، و در ماه محرم جهت تکایا و مجالس روضه خوانی قند و چای و نفت حواله نمود. کم کم به زبان‌ها انداخت که او را دعا کنند و به زبان اراذل عرب‌ها انداخت که عیسی از محمد - سلام الله علیهما - بالاتر است. و از جمله شاهکارهایی که جلب قلوب... مقدسین را نمود و پشت اسلام را شکست، این بود که در این اواخر محصول موقوفه‌ای که ماهی بیست و چهار هزار روپیه می‌شد و از هند جهت خصوص مجتهدین تقسیم می‌شد، در نجف و کربلا آن را نصف کرده که مجتهدین به فقرا و طلاب نمی‌دهند و من به دست خود تقسیم می‌کنم. اداره‌ای باز نمود مخصوص تقسیم این دوازده هزار روپیه، آنها که محض چهارشاهی دنیا لباس اهل علم را پوشیده بودند، رفتند به وسایلی اسامی خود را در دفتر مالک دوزخ ثبت نمودند و به یک ذلت مالا کلامی، در هر ماهی، می‌رفتند این درهم معدود را از او می‌گرفتند و ادعیه خالصانه خود را حضوراً و غیاباً تقدیم می‌داشتند.

... مقدسین، بلکه کافرین، بلکه منافقین، بلکه میکروب‌ها و حشرات الارض دیدند انگلیس عجب مقدس است - دست بالای دست بسیار است - و این یقیناً از اهل رحمت است و عثمانی ملعون که دین نداشت چه رسد به مقدسی! به یک «لا إله إلا الله» خشک و خالی می‌خواست خود را به جرگه مسلمین داخل کند؛ اما جناب انگلیس ملتفت است که پول خرج می‌کند. جهات اسلامی ما را که خراب شده بود و کسی به فکر نبود، تعمیر و ترمیم می‌کند، شب و روز کانه در فکر اسلام است: از تعمیرات زوایای مسجد کوفه و سهل و سوخت، و خدمه آن‌جا را موظف داشتن و ترویج مجالس روضه، حتی نفت سیاه دادن جهت مشاغل سینه‌زن‌ها، و پاسبان‌ها و ادا داشت که تا صبح همراه دسته‌ها گردیدن، خدا لعنت کند عثمانی‌ها را، بلکه طلاب مشروطه و دموکرات را که متصل مذمت از انگلیس می‌کردند و ما را به شبهه انداخته بودند. الحمدلله از شبهه بیرون شدیم حرف آنان را بعد از این گوش نمی‌دهیم و غیبت او را حرام می‌دانیم، خدا سایه‌اش را بر ضعف‌ها مستدام بدارد! برادر! این را فکر نمی‌کنید که ماهی بیست و چهار هزار روپیه به مجتهدین این‌جا می‌رسیده، نیم روپیه آن را فقیری نمی‌دید حالا ماهی

دوازده هزار روپیه را به دست خودش به فقرای طلاب که نان خشک هم نداشتند می‌رساند که دست کم ماهی هزار گرسنه سیر می‌شود که در سالی متجاوز یک میلیون گرسنه را سیر می‌کنند و پیغمبر فرمود: «کسی که یک گرسنه را سیر کند بهشت بر او واجب می‌شود» و مأمورین مباشرین هم پله پله مافوق دارند که به امر آن مافوق این عمل را می‌کنند تا منتهی شود به آن مافوق کل که تصویب این امر در پارلمان باشد که آن حدیث پیغمبر در همه این مراتب صادق آید که ترس آن است که تمام بهشت نیز داخل مستعمرات انگلیس گردد و جایی نماند جهت مسلمین که استقلال داشته باشند. چنان‌که در دنیا نیز نزدیک است که ممالک اسلامی جزو مستعمرات انگلیس گردد. عصبانی شدم، طاقت نیاوردم.

رو به او گفتمش که دُر سُفتی  
می‌شنیدم هر آنچه می‌گفتی  
داغ پیشانی و عمامه تو  
می‌نپوشد سیاه نامه تو

ای بدتر از انگلیس! ای نهروانی شکم پرست و کوتاه نظر! خدا تو را با انگلیس محشور کند! به هر طرف که دنیا بچرخد امثال تو چون گل آفتابگردان آن طرف را قبله‌سازی و سر فرودآوری و پیشانی بر زمین‌گذاری «فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِي يَدِ شَيْءٍ مِنْهَا». در مقابل امیر، چنین کفریات روا نباشد؛ بلکه این حرف‌های تو از آن شمشیرهای نهروان که به روی علی ع کشیده شد بدتر است. ای کافر، کی باشد که به کشته تو اشاره شود: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنْاءَ اللَّيْلِ...»<sup>۱</sup>

... شکم خوار دید که هیبت کلمه حق، اُبّهت ساحرانه دولت انگلیس را که این ضعیف العقل در آن تحصن اختیار نموده چون تار عنکبوت از هم پاشید؛ ارکانش متزلزل گشته از میدان مقاومت پشت نموده فرار نمود.

بالجمله، انگلیس که داخل عراق گردید بدیهی است که قبله و معراج حرکات او دنیاست، و به حکم «الناس علی دین ملوکهم» نهروانی‌های از مسلمانان که وجهه باطنی آنان نیز دنیا بود، ظاهر گشت. بلکه بی‌پروا افتخار می‌کردند و مشی انگلیس را

### بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ❁ ۳۹۷

دلیل بر حقانیت خود می‌گرفتند، جنگ اخلاقی بین مسلمانان خصوصاً طلاب شروع گردید. قلبی که ایمانشان مستقر و راسخ بود در قبال این... مقدسین - و ضررهای دینتی دولت بریتانیا و فشارهای روزگار از فقر و پریشانی و ذلت و خواری، خصوصاً شماتت‌های دشمن یعنی خودی‌ها.

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد  
بالجمله، در قبال این سیل عرم، پیشانی سندان نموده تن به تقدیر داده و سر تسلیم جلو انداخته و چشم اغماض به هم گذارده و چنگ به عروة الوثقی زده و در حصن حصین «لا إله إلا الله» با کمال پردلی و صبوری مشغول جهاد و دفاع بودند.

و چنان‌که جنگ دول شرق و غرب و بحر و بر را گرفته بود و دودش به آسمان می‌رفت، نجف کانه دل دنیا بود و جنگ اخلاقی و دینی آن نیز کم از آن نبود، فی الحقیقه، پیر زال دنیا، که خود را به زینت‌های دروغی و شیطنت بزک کرده مثل بریتانیای کبیر، با نوعروس آخرت که به صدق و صفا و کمالات واقعی دائمی و جمال حقیقی و زینت‌های خدایی مزین است در جنگ و جدال بود: «الدنیا و الآخرة ضرّتان لا یجتمعان». چه بسا کج سلیقه و کم ذوقی که آن عفریت را بر این وصیفه جمیله اختیار کند. بلی دنیا ساحره جادوگر چشم‌بندی می‌نمود.

ره دنیا خوش است و سبز و گلزار ره عقبی همه سنگ و همه خار<sup>۱</sup>  
... و اما در صورتی که مقلد اروپاییان بشویم دنیا بالآخره خراب و پر هرج و مرج، و به خرابی دنیا آخرت هم خراب و دیانت هم مضمحل گردد. خوب است که این شیعه‌خانه یعنی ایران - صانها الله عن الحدثان - در زندگی دنیا پیروی از اروپایی نکند... و این کارها به آسانی تهیه می‌شود. اگر ایرانی‌ها حس و غیرتی پیداکنند و فقط دو سال، از دو جنس فرنگی‌ها خودداری نمایند: یکی قند و چای آنها را ترک کنند و دیگری بزازی را ترک نمایند، به ترک این دو کارخانه‌های اسلحه‌سازی و همان دو خط اصلی راه آهن - از جنوب به شمال و از شرق به غرب - ساخته می‌شود. چون سالی ۴۰۰ کرور<sup>۲</sup> به قند و

۱. سیاحت شرق، ص ۵۶۹ - ۵۸۱، با تلخیص.

۲. کرور یعنی نیم میلیون (فرهنگ معین).

چای، پول ایران به فرنگستان می‌رود و ۲۰۰ کرور پول پارچه.  
... و باید زراعت تریاک ممنوع و قدغن گردد که همین یک جو غیرتی که فرض نمودیم  
و ایران را معمور ساختیم از قبیل فرض مُحال نگردد، چون تریاک و شیره کشی غیرت  
کار دنیا و آخرت را از آدم سلب می‌کند، بلکه آدم را از آدمیت بیرون کند...<sup>۱</sup>

### تشیع بر فراز قلّه عزّت و قدرت\*

در پایان این بخش مناسب است اطلاعیه عزت آفرین امام خمینی - قدس الله نفسه  
الزکیّة و أفاض علی تربته المرحم الربّانیة - که نمایندگان کارتر رئیس جمهور وقت  
امریکا را در هوا برگرداند و نگذاشت به خاک ایران پا نهند، نقل شود؛ اطلاعیه‌ای که  
مصدق والای ﴿وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup> و تجلی شکوه و اقتدار نایب امام  
عصر - ارواحنا فداه - است چه عزّت و قدرتی برای تشیع بالاتر از این که پیرمردی  
هشتاد ساله و یکی از شاگردان واقعی آن مکتب، بزرگ‌ترین قدرت جهانی را به  
تمسخر بگیرد و به آن هیچ گونه اعتنایی نکند؟ آن هم پس از دورانی دراز که ایرانیان  
بردگان امریکا تلقی می‌شدند:

بسم الله الرحمن الرحيم

از قرار اطلاع، نمایندگان ویژه کارتر در راه ایران هستند و تصمیم دارند به قم آمده و با  
این جانب ملاقات نمایند، لهذا لازم می‌دانم متذکر شوم:  
دولت امریکا که با نگهداری شاه اعلام مخالفت آشکار با ایران نموده است، و از طرفی  
دیگر آن طور که گفته شده است سفارت امریکا در ایران محل جاسوسی دشمنان ما علیه  
نهضت مقدس اسلامی است؛ لذا ملاقات با من، به هیچ وجه، برای نمایندگان ویژه  
ممکن نیست و علاوه براین:

۱. اعضای شورای انقلاب اسلامی به هیچ وجه نباید با آنان ملاقات نمایند؛

۱. سیاحت شرق، ص ۲۴۰ - ۲۴۳، با تلخیص.

\*. با الهام از کتاب هویت صنفی روحانی، ص ۵۰ - ۵۴.

۲. منافقون (۶۳) آیه ۸.

بخش شانزدهم: آگاهی، بیداری و ستیز با ستمگران ❁ ۳۹۹

۲. هیچ یک از مقاماتِ مسئولِ حَقِّ ملاقات با آنان را ندارند؛  
۳. اگر امریکا شاه مخلوع، این دشمن شمارهٔ یک ملت عزیز ما، را به ایران تحویل دهد و دست از جاسوسی بر ضدّ نهضت ما بردارد راه مذاکره در موضوع بعضی از روابطی که به نفع ملت است باز می‌باشد.

۵۸/۸/۱۶

روح الله الموسوی الخمینی<sup>۱</sup>

پروردگارا!

به ما توفیق ده که فرزندانِ خَلْفی برای بزرگان مذکور در این کتاب باشیم؛  
ما را موفّق کن که به وظایف خویش هر چه بهتر عمل کنیم و در راه رضای تو هر چه بیش تر بکوشیم؛

کسانی که سدّ راه اصلاح حوزه‌های علوم دینی هستند، هدایت فرما؛  
اختلافاتِ جوامع اسلامی را به اتّحاد و یگانگی مبدّل گردان؛  
انقلاب مقدس اسلامی ایران را به نهضت جهانی حضرت مهدی - ارواحنا لتراب  
مقدمه الفداء - متصل کن، و رهبر انقلاب را تا ظهور آن حضرت با سلامتی، نشاط،  
شوکت و نفوذ کلمه نگه دار.



سیمای فرزانهگان ۳۰۰

## کتاب‌نامه

۱. آشتیانی، سید جلال‌الدین، تهیه و تحقیق و مقدمه و تعلیق. *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران*، ۴ جلد، [ج ۱ و ۲]: چاپ دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲. آل بحرالعلوم، سید جعفر، *تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم*، ۲ جلد در یک مجلد، چاپ دوم، تهران، مکتبه الصادق، ۱۳۶۰ ش، ۱۴۰۱ ق.
۳. اصفهانی، میرزا عبدالله افندی، مشهور به صاحب ریاض، *ریاض العلماء و حیاض الفضلا*، تحقیق: سید احمد حسینی، ۵ جلد، [چاپ اول]، قم، ۱۴۰۱ ه.ق.
۴. اعتصامی، پروین، *دیوان پروین اعتصامی*، چاپ هفتم، تهران: ناشر: ابوالفتح اعتصامی، ۱۳۹۷ ق، ۱۹۷۷ م.
۵. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، *المآثر والآثار*، کتابخانه سنائی.
۶. امین، سید محسن، *اعیان الشیعه*، ۱۰ جلد + فهرست، چاپ پنجم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق، ۱۹۸۳ م.
۷. امینی، علامه عبدالحسین، *الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب*، ۱۱ جلد، چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ ق، ۱۹۶۷ م.
۸. \_\_\_\_\_، *شہیدان راه فضیلت*، ترجمه جلال‌الدین فارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات روزبه، ۱۳۶۲ ه.ش.
۹. انصاری، ابن هشام، *شرح شذور الذهب*، به تحقیق و تصحیح و تحشیه محمد محیی‌الدین عبدالحمید.
۱۰. انصاری، خواجه عبدالله، *تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید به فارسی*، تلخیص و نگارش: حبیب‌الله

- آموزگار، ۲ جلد در یک مجلد، چاپ سوم، [تهران]، اقبال، ۱۳۶۰ ه.ش.<sup>۱</sup>
۱۱. انصاری، مرتضی، *زندگانی و شخصیت شیخ انصاری*، چاپ دوم، [تهران]، ناشر: حسینعلی نوبان، ۱۳۶۱ ش، ۱۴۰۲ ق.
۱۲. بحرانی، شیخ یوسف، صاحب حدائق، *لؤلؤة البحرين*، به تعلیق و تصحیح سید محمد صادق بحر العلوم، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۱۳. بلاغی، عبدالحججه، *تاریخ نجف اشرف و حیره*، جلد اول، تهران، ۱۳۲۸ ه.ش، ۱۳۶۸ ه.ق.
۱۴. بلخی، جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*، به تصحیح محمد رضانی، چاپ چهارم، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۵. \_\_\_\_\_، *مثنوی معنوی*، به تصحیح نیکلسون، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۶. به خط طاهر خوشنویس، *چهل حدیث قدسی*، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، ۱۳۶۸ ه.ق.
۱۷. *پیام رهبر*، برگزیده ۲۰ پیام و سخنرانی امام خمینی در نیمه اول سال ۱۳۶۰، تهیه و تنظیم: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد آستان قدس، ۱۳۶۰ ه.ش.
۱۸. ترجمه تصویری و تفسیری از: بی آزار شیرازی، عبدالکریم، *دعای روز عرفه: (روز شناخت)*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۹. ترجمه از عربی به فارسی، کاظمی، علی، *خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی*، با مقدمه و تعلیقات شیخ حسین لنکرانی، چاپ سوم، [بی نا، بی تا].
۲۰. تنکابنی، میرزا محمد، *قصص العلماء*، تهران، علمیه اسلامی، [بی تا و بی نوبت چاپ].
۲۱. تهرانی، آقا بزرگ، *الکرام البرره فی القرن الثالث بعد العشرة، (از: طبقات اعلام الشیعه)*، چاپ دوم، ۲ جلد [تاکنون]، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۲. \_\_\_\_\_، *تقیاء البشر فی القرن الرابع عشر*، با تعلیقات عبدالعزیز طباطبائی، ۴ جلد [تاکنون]، چاپ دوم، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۳. \_\_\_\_\_، *هدیه الرازی الی المجدد الشیرازی*، [ظ: چاپ دوم]، تهران، انتشارات میقات، ۱۴۰۳ ه.ق.

---

۱. این کتاب، خلاصه تفسیر ۱۰ جلدی کشف الاسرار مبینی است. شایان ذکر است که در کتاب حاضر (سیمای فرزانتگان) از این تفسیر، با عنوان «تفسیر خواجه عبدالله انصاری» نیز یاد شده است.

۲۴. \_\_\_\_\_، *میرزای شیرازی، ترجمه هدیة الرازی، الی المجدد<sup>۱</sup> الشیرازی*، ترجمه اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۲ ه.ش.
۲۵. ثانی، شیخ حسن فرزند شهید ثانی، *معالم الدین*، خط عبدالرحیم، تهران، انتشارات معارف اسلامی.
۲۶. ثقة الاسلام کلینی، *اصول کافی*، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ۲ جلد، چاپ چهارم، بیروت، دار صعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱ ه.ق.
۲۷. \_\_\_\_\_، *اصول کافی*، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، ۴ جلد، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، [بی تا و نوبت چاپ].
۲۸. جزائری، سید نعمت الله، *الانوار النعمانیة*، با مقدمه و تعلیقات شهید قاضی طباطبائی، ۴ جلد در ۲ مجلد، تبریز، ۱۳۸۲ ه.ق.
۲۹. جعفری، محمد تقی، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، ۱۵ جلد، چاپ دهم<sup>۲</sup>، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱-۱۳۶۳ ه.ش.
۳۰. حجتی، سید محمد باقر، *آداب تعلیم و تعلم در اسلام*<sup>۳</sup>، [ترجمه فارسی «منیة المرید» نوشته شهید ثانی]، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹ ه.ش.
۳۱. حسن زاده آملی، حسن، *مجموعه مقالات*، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ ه.ش.
۳۲. \_\_\_\_\_، *اتحاد عاقل به معقول*، چاپ اول، «مجموعه آشنایی با فلسفه اسلامی»، تهران، انتشارات حکمت، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳۳. \_\_\_\_\_، *معرفت نفس*، ۳ جلد، چاپ اول، «مجموعه علوم و معارف اسلامی»، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ ه.ش.
۳۴. حسینی تهران، سید محمد حسین، *رسالة لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب*، تقریرات دروس
- 
۱. منظور از مجلد شیرازی، مرحوم میرزای شیرازی بزرگ است، و نامیده شدن ایشان و گروهی دیگر از بزرگان به «مجدد»، بر مبنای حدیثی است که بی اعتبار و خالی از ارزش است. در این باره، راقم این سطور مقاله‌ای نوشته تحت عنوان «پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف» که در شماره دهم مجله نور علم و نیز در جمع پویشان، ج ۱ به چاپ رسیده، کسانی که خواهان آگاهی گسترده در این باره‌اند، آنجا را ببینند.
۲. نوبت چاپ مجلدات این کتاب - آن مجلداتی که مورد استفاده نگارنده بوده - مختلف است.
۳. از این کتاب نیز با عنوان «ترجمه فارسی منیة المرید» یاد کرده‌ایم.

- علامه طباطبائی با تنقیحات و اضافات، «دوره علوم و معارف اسلام»، انتشارات حکمت، [بی تا].
۳۵. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، *مهر تابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه...*، [چاپ اول]، «دوره علوم و معارف اسلام»، انتشارات باقرالعلوم، [بی تا].
۳۶. حکیمی، محمدرضا، *بیدارگران اقالیم قبله*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۳۷. \_\_\_\_\_، *تفسیر آفتاب*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۸. \_\_\_\_\_، *حماسه غدیر*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، [بی تا].
۳۹. \_\_\_\_\_، *شیخ آقا بزرگ*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، [بی تا]، و نوبت چاپ.
۴۰. \_\_\_\_\_، *فریاد روزها*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، [بی تا] و بی نوبت چاپ.
۴۱. \_\_\_\_\_، *میر حامد حسین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹ ش، ۱۴۰۱ ق.
۴۲. \_\_\_\_\_ و حکیمی، علی، *الحیة*، ۲ جلد، [تاکنون]، جلد ۱: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۹ ه.ق.
۴۳. \_\_\_\_\_، *هویت صنفی روحانی*، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰ ه.ش.
۴۴. حموی، یاقوت، *معجم الادبای*، ۲۰ جلد، در ۱۰ مجلد، چاپ دوم، بیروت، دارالمستشرق.
۴۵. خراسانی، حاج محمد هاشم، *منتخب التواریخ*، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، [بی تا].
۴۶. خزائلی، محمد، *شرح گلستان*، چاپ چهارم، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱ ه.ش.
۴۷. خمینی، روح الله، *اربعین حدیث*، (حدیث اول)، شرح از سید احمد فهری، چاپ اول، قزوین، انتشارات طه، ۱۳۶۳ ه.ش.
۴۸. \_\_\_\_\_، *جهاد اکبر*، (گردآوری شده چند درس اخلاقی امام)، همراه کتاب «ولایت فقیه» امام، با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء»، [بی تا، بی نا].
۴۹. \_\_\_\_\_، *صحیفه نور*، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، تهیه و جمع آوری از: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۵ جلد [تاکنون]، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱ ه.ش.
۵۰. \_\_\_\_\_، *کشف اسرار*، [بی نا، بی جا، بی تا] و بی نوبت چاپ.
۵۱. \_\_\_\_\_، *معراج السالکین و صلوة العارفين*، همراه «یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، کتاب اول، زیر نظر: عبدالکریم سروش، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۵۲. \_\_\_\_\_، *ولایت فقیه*، (گرد آمده از چند درس فقهی ایشان)، با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء»، [بی تا] و بی نوبت چاپ، چاپ شده پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران].

۵۳. خوانساری، میرکبیر (متوفای ۱۱۵۸ یا ۱۱۵۷ ه.ق.) *مناهج المعارف*، مقدمه و پاورقی از: میر سید احمد روضاتی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۱ ه.ش.
۵۴. دستغیب، سید عبدالحسین، *داستانهای شگفت*، چاپ پنجم، جیبی، قم، دارالکتاب.
۵۵. \_\_\_\_\_، *استعاذه*، جیبی، کانون انتشارات جیبی، ۱۳۵۳ ه.ش.
۵۶. \_\_\_\_\_، *گناهان کبیره*، ۲ جلد، تهران، کانون ابلاغ اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۶۱ ه.ش.
۵۷. دوانی، علی، *حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت*، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴ ه.ش، ۱۳۹۶ ه.ق.
۵۸. \_\_\_\_\_، *سید رضی مؤلف نهج البلاغه*، چاپ اول، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۵۹ ه.ش.
۵۹. \_\_\_\_\_، *مفاخر اسلام*، ۳ جلد [تاکنون]، جلد سوم: چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش.
۶۰. \_\_\_\_\_، *وحید بهبهانی*، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش.
۶۱. دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم*، ۴ جلد، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه.ش.
۶۲. *دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام)*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۶۳. رازی، محمد شریف، *گنجینه دانشمندان*، ۸ جلد، [ظ] تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۲ ه.ش.
۶۴. \_\_\_\_\_، *مجاهد شهید آیه الله حاج شیخ محمد تقی بافقی*، چاپ دوم، قم، انتشارات پیام اسلام، [ظ: ۱۳۵۸ ه.ش].<sup>۱</sup>
۶۵. *رسالة نوین امام خمینی، تحریر الوسيله*، ترجمه و توضیح از: عبدالکریم بی آزار شیرازی، ۴ جلد، چاپ اول، تهران، مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ ه.ش.
۶۶. روحانی، سید حمید، (زیارتی)، *نهضت امام خمینی*، ج دوم، چاپ اول، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴ ه.ش.
۶۷. \_\_\_\_\_، *نهضت امام خمینی، بررسی و تحلیلی از...؛ ج اول*، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات راه امام، ۱۳۶۰ ه.ش.
۶۸. ریحان الله یزدی، سید علیرضا، *آیة دانشوران*، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸ ه.ق.

۱. نام چاپ اول این کتاب، «التقوی و ما ادراک ما التقوی؟» است.

۶۹. زنجانی، حاج سید احمد، *الكلام بجزر الکلام*، ۲ جلد، چاپ دوم، قم، کتابفروشی حق بین، ۱۳۵۱ ه.ش.
۷۰. سبزواری، حاج ملا هادی، *اسرار الحکم*، حواشی و مقدمه از: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، ۲ جلد در یک مجلد، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۱ ه.ش.
۷۱. \_\_\_\_\_، *شرح منظومه*، قم، مصطفوی.
۷۲. سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، *کلیات سعدی*، مقدمه‌ها از: عباس اقبال آشتیانی و محمد علی فروغی، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱ ه.ش.
۷۳. \_\_\_\_\_، *گلستان سعدی*، به خط حسین چاوشی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
۷۴. سید بحرالعلوم، *رسالة سیر و سلوک*، به کوشش رضا استادی، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۱ ه.ق.
۷۵. \_\_\_\_\_، *رسالة سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم*، با مقدمه و شرح: سید محمد حسین حسینی تهرانی، چاپ اول، «دوره علوم و معارف اسلام»، انتشارات حکمت، ۱۳۶۰ ش، ۱۴۰۲ ق.
۷۶. شریف رضی، *نهج البلاغه*، تحقیق و تصحیح و فهرستهای گوناگون از: صبحی صالح، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۹۵ ه.ق.
۷۷. \_\_\_\_\_، *نهج البلاغه*، ترجمه سید علینقی فیض الاسلام، ۶ جلد در دو مجلد، تهران، ۱۳۲۶ ه.ش.
۷۸. شعرانی، میرزا ابوالحسن، *ترجمه و شرح فارسی تبصرة المتعلمین*، ۲ جلد در یک مجلد، تهران، اسلامیة.
۷۹. \_\_\_\_\_، *ترجمه و شرح فارسی تجرید الاعتقاد*، چاپ دوم، تهران، اسلامیة ۱۳۹۸ ه.ق.
۸۰. شوشتری، حاج شیخ جعفر، *فوائد المشاهد یا وقایع الایام*، مجالس و مواعظ، نوشته: محمد بن علی اشرف طالقانی، ۲ جلد در یک مجلد، تهران، علمیة اسلامیة، [بی تا و بی نوبت چاپ].
۸۱. شهابی، محمود، *ادوار فقه*، [ظ: ۳ جلد]، جلد اول، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش.
۸۲. \_\_\_\_\_، *رهبر خرد*، چاپ ششم، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۱ ه.ش.
۸۳. شهید ثانی، زین‌الدین، (م. ۹۶۵ ه.ق.) *منیة المرید فی آداب المفید و المستفید*، به تصحیح حسن مصطفوی، چاپ دوم، جیبی، ۱۳۵۱ ه.ش.

۸۴. شهیدی، سید جعفر، *زندگانی فاطمه زهرا*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش.
۸۵. شیخ انصاری، *المکاسب*، تحقیق و تعلیق از: سید محمد کلانتر، ۱۰ جلد [تاکنون]، قم، مؤسسه دارالکتاب، [بی تا].
۸۶. صاحبی، محمد جواد، *حکایتها و هدایتها در آثار شهید مطهری*، چاپ دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش.
۸۷. صدر، سید رضا، *پیشوای شهیدان*، چاپ دوم، قم، انتشارات ۲۲ بهمن، ۱۳۶۱ ش.
۸۸. \_\_\_\_\_، *حسد*، چاپ دوم، جیبی، تهران، انتشارات روزبه، [بی تا].
۸۹. صدوقی سُها، منوچهر، *تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمتألهین*، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه، ایران، ۱۳۵۹ ش، ۱۴۰۱ ق.
۹۰. طباطبائی، علامه محمد حسین، *رسالة محاکمات*، تصحیح: حسن حسن زاده آملی، همراه «یادنامه شهید آیه الله قدوسی»، [چاپ اول]، قم، انتشارات شفق، ۱۳۶۳ ه.ش.
۹۱. \_\_\_\_\_ و دیگران، *بحثی درباره مرجعیت و روحانیت*، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۹۲. طبرسی، رضی الدین، *مکارم الاخلاق*، با تعلیق و تصحیح و مقدمه محمد حسین اعلمی، چاپ ششم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۲ ه.ق، ۱۹۷۳ م.
۹۳. طوسی، محمد بن حسن، معروف به شیخ طوسی، *تمهید الاصول*، ترجمه و مقدمه و تعلیقات از عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۸ ه.ش، ۱۴۰۰ ه.ق.
۹۴. عاملی، شیخ حرّ، *وسائل الشیعه*، با تعلیقات و تصحیحات عبدالرحیم ربّانی شیرازی، حمد رازی و میرزا ابوالحسن شعرانی، ۲۰ مجلد، چاپ پنجم، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۸ ه.ق.
۹۵. عراقی، شیخ محمود، *دارالسلام*، به تصحیح سید محمود زرنندی، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۳۳ ه.ش، ۱۳۷۴ ه.ق.
۹۶. عطار نیشابوری، فریدالدین، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح و توضیحات و فهرس از محمد استعلامی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوّار، ۱۳۶۰ ه.ش.
۹۷. علی بن طاووس، رضی الدین، *کشف المحجّة لثمره المهجه*، قم، مکتبه الداوری، [بی تا و بی نوبت چاپ]، از روی چاپ نجف، مطبعة حیدریّه، ۱۳۷۰ ق، ۱۹۵۰ م.
۹۸. *فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی*، تهیه و تدوین: ع. ز. ک. با مقدمه انصاری



کرمانی، تهران، نشر هادی، ۱۳۶۱ ه.ش.

۹۹. فیض کاشانی، ملا محسن، *محجة البيضاء في تهذيب الأحياء*، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری،

۸ جلد در ۴ مجلد، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۰۰. قزوینی، میر سید حسین (م. ۱۲۰۸ ه.ق)، *رسالة اخلاق و سير و سلوک*، به کوشش رضا استادی، قم،

مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۲ ه.ق.

۱۰۱. قمی، حاج شیخ عباس، *الکنی و الالقاب*، ۳ جلد، چاپ چهارم، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۹۷ ه.ق.

۱۰۲. \_\_\_\_\_، *سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار*، ۲ جلد، کتابخانه سنائی، [بی تا و نوبت

چاپ].

۱۰۳. \_\_\_\_\_، *فوائد الرضویه: زندگانی علمای مذهب شیعه*، ۲ جلد در یک مجلد، مقدمه از:

محمود شهابی، انتشارات: کتابخانه مرکزی، [بی تا و بی نوبت چاپ].

۱۰۴. \_\_\_\_\_، *مفاتيح الجنان*، جیبی، قم، کتابفروشی صحفی، به خط طاهر خوشنویس،

[بی تا].

۱۰۵. \_\_\_\_\_، *مقامات العلیه فی موجبات السعادة الابدیة*، تهران، انتشارات ارشاد،

۱۳۶۲ ه.ش.

۱۰۶. \_\_\_\_\_، *منتهی الآمال*، ۶ جلد، خط حسین چاوشی، تهران، کتابفروشی بوذرجمهری

مصطفوی، ۱۳۷۳ ه.ق.

۱۰۷. \_\_\_\_\_، *هدیه الاحباب*، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳ ه.ش.

۱۰۸. قوچانی، سید حسن، معروف به آقا نجفی قوچانی، *سیاحت شرق*، به اهتمام و تصحیح: ر.ع.

شاکری، چاپ اول، مشهد، انتشارات طوس، ۱۳۵۱ ه.ش.

۱۰۹. \_\_\_\_\_، *سیاحت غرب یا سرنوشت ارواح بعد از مرگ*، توضیح و پاورقی: احمد تدین و

محمدرضا عطائی قوچانی، چاپ هفتم، مشهد، نشر مرتضی، ۱۳۶۳ ه.ش.

۱۱۰. کحاله، عمر رضا، *معجم المؤلفین فی تراجم مصنفی الکتب العربیة*، ۱۵ جلد، بیروت، مکتبه المثنی و

دار احیاء التراث العربی.

۱۱۱. کرمانی، انصاری، *ویژگیهایی از زندگی امام خمینی*، چاپ دوم، تهران، نشر سبحان، ۱۳۶۲ ه.ش.

۱۱۲. کشمیری، مولوی میرزا محمد علی (متوفای ۱۳۰۹ ق)، *نجوم السماء*، قم، بصیرتی، [بی تا].

۱۱۳. کشمیری، میرزا محمد مهدی، *تکملة نجوم السماء*، ۲ جلد، قم، بصیرتی.

۱۱۴. کفائی، عبدالحسین مجید، *مرگی در نور: زندگانی آخوند خراسانی*، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۹ ه.ش.
۱۱۵. گردآوری دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، *امام و روحانیت*: مجموعه سخنان و دیدگاههای امام خمینی درباره روحانیت، [ظ: تهران]، ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۱۶. لسان الغیب، حافظ شیرازی، *خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ*، با تصحیح و مقدمه پیمان بختیاری، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۱۷. مازندرانی، ملا صالح، *شرح اصول کافی*، شرح اصول و روضه کافی، تعلیق میرزا ابوالحسن شعرانی، و تصحیح علی اکبر غفاری، ۱۲ جلد در ۶ مجلد، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۲ ه.ق.
۱۱۸. مامقانی، شیخ عبدالله، *تنقیح المقال*، سه جلد، افسست از روی چاپ نجف، (مطبعة مرتضویه، ۱۳۵۲ ه.ق).
۱۱۹. مجلسی، ملا محمدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار*، ۱۱۰ جلد + ج. = مدخل، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه.ق / ۱۹۸۳ م.
۱۲۰. \_\_\_\_\_، *حلیة المتقین*، تهران، انتشارات طاهری.
۱۲۱. محمدی ری شهری، محمد، *آگاهی و مسئولیت*، چاپ سوم، جیبی، [بی جا، بی نا]، ۱۳۵۶ ه.ش.
۱۲۲. مدرس، میرزا محمد علی، *ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب یا کنی و القاب*، چاپ سوم، ۸ جلد، تبریز، کتابفروشی خیام، [بی تا].
۱۲۳. مطهری، مرتضی، *احیاء تفکر اسلامی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۲۴. \_\_\_\_\_، *امدادهای غیبی در زندگی بشر*، قم، انتشارات صدرا، [بی تا و نوبت چاپ].
۱۲۵. \_\_\_\_\_، *تعلیم و تربیت در اسلام*، چاپ اول، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۲.
۱۲۶. \_\_\_\_\_، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، چاپ یازدهم، قم، انتشارات صدرا، [بی تا].
۱۲۷. \_\_\_\_\_، *داستان راستان*، ۲ جلد، ج ۱: چاپ پانزدهم، ج ۲: چاپ نهم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱ ش، ۱۳۹۲ ق.
۱۲۸. \_\_\_\_\_، *سیره نبوی*، [بی نا، بی جا و بی تا].
۱۲۹. \_\_\_\_\_، *سیری در نهج البلاغه*، انتشارات صدرا، [بی تا و نوبت چاپ].
۱۳۰. \_\_\_\_\_، *عدل الهی*، قم، انتشارات صدرا، [بی تا، و بی نوبت چاپ].
۱۳۱. \_\_\_\_\_، *علل گرایش به مادیگری*، قم، انتشارات صدرا، [بی تا و بی نوبت چاپ].

۱۳۲. \_\_\_\_\_، *ماهیت نهضت امام حسین (ع)*، جیبی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۱۳۳. \_\_\_\_\_، *نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، انتشارات صدرا، [بی تا و بی نوبت چاپ].
۱۳۴. مظاهری، حسین، *جهاد با نفس*، (گردآوری شده چند درس اخلاقی) جلد اول، قم، انجمن اسلامی معلمان قم، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۳۵. معین، محمد، *فرهنگ معین*، ۶ جلد، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ هـ.ش.
۱۳۶. مکارم شیرازی، ناصر، *خدا را چگونه بشناسیم*، مقدمه و پاورقی: علی حجتی کرمانی، چاپ هفتم، تهران، کانون انتشارات محمدی، [بی تا].
۱۳۷. ملا صدرا، *اسفار*، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ۹ جلد، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۱۳۸. \_\_\_\_\_، *ایقاظ النائمین*، با مقدمه و تصحیح محسن مؤیدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۱۳۹. \_\_\_\_\_، *رسائل فلسفی*، با تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ هـ.ش.
۱۴۰. \_\_\_\_\_، *رساله سه اصل*، به انضمام منتخب مثنوی و رباعیات، به تصحیح حسین نصر، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۱۴۱. ملکی تبریزی، حاج میرزا جواد، *اسرار الصلوة*، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۳۹۱ هـ.ق. [ظ].
۱۴۲. \_\_\_\_\_، *رساله لقاء الله*، ترجمه و تعلیق: سید احمد فهری، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰ هـ.ش.
۱۴۳. \_\_\_\_\_، *المراقبات: اعمال السنه*، [ظ: چاپ دوم]، انتشارات الامام المهدي ۷، قم، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۴۴. \_\_\_\_\_، *حاشیة غایة التصوی*، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مدرسه علوی خوانسار.
۱۴۵. موسوی خوانساری، میرزا محمد باقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، معروف به صاحب روضات، ۸ جلد، قم، مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ هـ.ق.
۱۴۶. نراقی، محمد مهدی، *اللمعة الالهیة و الکلمات الوجیزه*، با تعلیق و تصحیح و مقدمه: سید جلال‌الدین آشتیانی، پیش گفتار: حسن نراقی، [چاپ اول]، مشهد، انتشارات انجمن فلسفه، ۱۳۵۷ ش، ۱۳۹۸ ق.

۱۴۷. \_\_\_\_\_، *جامع السعادات*، تصحیح و تعلیق سید محمد کلانتر، ۳ جلد، قم، اسماعیلیان.
۱۴۸. نراقی، ملا احمد، *مثنوی طاق‌دیس*، معروف به طاق‌دیس، به اهتمام حسن نراقی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۴۹. \_\_\_\_\_، *معراج السعاده*، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، [بی تا].
۱۵۰. نوری، حاج میرزا حسین، *کلمه طیبه*، بمبئی، ناشر: شیخ علی محلاتی حائری، ۱۳۰۳ ه.ق.
۱۵۱. \_\_\_\_\_، *مستدرک الوسائل*، ۳ جلد، قم، مؤسسه اسماعیلیان، [۱۳۶۳ ه.ش].
۱۵۲. نوری، حسین، *بیت المال در نهج البلاغه*، چاپ اول، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۵۳. *همانی نامه*، مجموعه مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به استاد جلال الدین همایی، زیر نظر مهدی محقق، تهران، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی (۳)، ۱۳۵۵ ه.ش.
۱۵۴. همدانی، ملا حسینقلی، کربلایی، سید احمد و بهاری همدانی، شیخ محمد (قدم)، *تذکره المتقین*، گردآورنده: شیخ اسماعیل تبریزی متخلص به «تائب»، جیبی، قم، مکتبه المصطفوی.
۱۵۵. هیئت تحریریه مؤسسه اصول دین، *درسهایی از اصول دین*، چاپ دوم، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۵۶. *یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری*، مقالات و رساله‌ها و پیامهایی از: امام خمینی و دیگران، کتاب اول؛ زیر نظر: عبدالکریم سروش، [چاپ اول]، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰ ه.ش.
۱۵۷. *یادنامه استاد شهید مطهری*، مقالاتی از اکبر هاشمی رفسنجانی و دیگران، جلد دوم؛ زیر نظر عبدالکریم سروش، چاپ اول، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۵۸. *یادنامه شهید آیه الله قدوسی*، مقالات و مصاحبه‌هایی از سید علی خامنه‌ای و دیگران، [چاپ اول]، قم، انتشارات شفق.
۱۵۹. *یادنامه علامه امینی*، مجموعه مقالاتی از محمدرضا حکیمی و دیگران، به اهتمام سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، تهران، مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۶۱ ه.ش، ۱۴۰۳ ه.ق.
۱۶۰. *یادنامه علامه طباطبائی*، سخنان و پیامها و مقالاتی از سید علی خامنه‌ای و دیگران، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، [بی تا].<sup>۱</sup>

۱. در پاورقی‌ها برای تمایز بین دو یادنامه علامه، هر جا منظور، کتاب اخیر بوده قید شده است به نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۶۱. یادنامه علامه طباطبائی، مقالات و پیامها و رساله‌هایی از علی احمد میانجی و دیگران، قم، انتشارات شفق، ۱۳۶۱ هـ.ش.

### مجلات

۱. پاسدار اسلام، ماهنامه، زیر نظر جمعی از اساتید حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. حوزه، (ویژه حوزه‌های علوم دینی)، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. صحیفه، محراب هنر و اندیشه اسلامی، ضمیمه فرهنگی - هنری روزنامه جمهوری اسلامی.
۴. کیهان فرهنگی، ماهنامه، مؤسسه کیهان،
۵. مشکوة، نشریه آستان قدس رضوی، صاحب امتیاز: عباس واعظ طبسی، مدیر مسئول: علاءالدین حجازی.
۶. نشر دانش، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، مدیر مسئول و سردبیر نصرالله پور جوادی.
۷. نور علم، نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مدیر مسئول: محمد یزدی.

## فهرست اشخاص

ابوعلی سینا (شیخ الرئيس)، ۱۳۴، ۳۲۲	آخوند خراسانی، ۴۸، ۵۶، ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۱۵۹
ابویعلی جعفری، ۱۴۵	۱۶۷، ۱۷۱ - ۱۷۳، ۲۲۱، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۰
اردبیلی، میرزا سید یونس، ۲۰۹	۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۸۹
ارسطو، ۱۶۰، ۳۴۵	آخوند کاشی، ۴۳، ۱۴۲
استرآبادی، حاج مولی رضا، ۳۲۶	آشتیانی، میرزا حسن، ۷۵
اسدآبادی، سید جمال الدین، ۵۵، ۶۶، ۲۲۹	آقا احمد (نواده وحید بهبهانی)، ۱۴۵، ۱۸۵
۳۲۷، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۹	آقا بزرگ (میرزا عسکری شهیدی)، ۳۲۴
اشراقی، ۱۱۹، ۳۵۹	آقا عبدالحسین (فرزند وحید بهبهانی)، ۱۲۹
اشرفی اصفهانی، شهید آیه الله، ۲۵۳، ۳۶۷	۳۶۰
اشرفی، مولی محمد، ۱۸۶	آقا محمد علی (صاحب مقامع)، ۳۶۰
اصفهانی، آیه الله سید ابوالحسن، ۲۷۳، ۳۰۴	آقا محمود (نواده وحید بهبهانی)، ۲۷۴، ۲۷۵
۳۷۵	آقا نجفی قوچانی، ۳۵، ۴۳، ۱۰۸، ۱۴۲، ۱۴۳
اصفهانی، آیه الله میرزا مهدی، ۲۱۵	۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۸۵، ۳۰۶
اصفهانی، سید ابوالقاسم، ۵۴	۳۲۲، ۳۶۶، ۳۹۲، ۳۹۴
اصفهانی، سید محمد تقی، ۵۴	آملی، شیخ محمد تقی، ۶۸، ۷۱، ۷۳
اصفهانی، شیخ الشریعه، ۷۲، ۷۵	ابن جوزی، ۲۵۸
اصفهانی، شیخ محمد حسین (کمپانی)، ۵۸	ابن طاووس، ۵۱، ۹۷، ۱۱۷، ۲۰۱، ۲۲۷
۱۹۹، ۳۷۹	ابن فهد حلّی، ۲۸۴

## ۴۱۴ سیمای فرزانتگان

انصاری، شیخ مرتضی، ۳۱، ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۷، ۲۹۰ - ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۹ - ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۲ - ۳۶۴	اصفهانی، محمد جواد، ۷۵ اعتصامی، پروین، ۴۱، ۳۱۹، ۳۶۵، ۳۷۱ اعرجی، سید محسن، ۳۶۱ الهی قمشه‌ای، مهدی، ۲۲۵ امام باقر <small>علیه السلام</small> ، ۱۹۵، ۲۷۰ امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> ، ۲۷۴ امام حسین <small>علیه السلام</small> ، ۵۶، ۷۱، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۱۴۹ - ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۸۰، ۳۲۵ امام رضا <small>علیه السلام</small> ، ۱۴۱، ۱۵۸، ۲۴۴، ۲۸۱، ۳۱۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹ امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، ۲۲۰ امام صادق <small>علیه السلام</small> ، ۸۸، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷ - ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۸۵، ۳۹۳ امام عصر <small>علیه السلام</small> ، ۴۸، ۵۶، ۵۹، ۱۵۱، ۱۷۰، ۲۸۸، ۳۴۲، ۳۷۱ امام موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> ، ۱۶۲، ۱۶۸، ۳۹۲ امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۶۷، ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۵ - ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۸، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۳ - ۳۳۵، ۳۵۱، ۳۵۳ - ۳۵۶، ۳۷۲، ۳۹۴، ۳۹۶ امین عاملی، سید محسن، ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۲۵۱ امینی، علامه عبدالحسین، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۵۱، ۳۷۴، ۴۱۱
انصاری، شیخ مرتضی (نوه شیخ انصاری)، ۱۶۴ انصاری، شیخ منصور، ۳۱۷، ۳۳۹، ۳۴۰ انصاری، میرزا محمد جعفر، ۱۴۰ ایروانی، مولی عبدالکریم، ۱۳۱ بافقی، حاج شیخ محمد تقی، ۶۶، ۳۱۰، ۳۷۰ بایزید بسطامی، ۹۶ بحرالعلوم، علامه، ۴۳، ۴۷، ۹۶، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۹۰، ۲۳۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳ بحرانی، شیخ یوسف (صاحب حدائق)، ۱۱۵، ۳۲۱ برغانی قزوینی، مولی محمد تقی، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۸۸ برغانی قزوینی، مولی محمد صالح، ۹۴، ۲۸۴ بروجردی، آیه الله، ۴۶، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۹۰، ۲۲۸، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۵، ۳۱۱، ۳۲۵ بروجردی، شیخ علی محمد، ۷۳ بلاغی، شیخ محمد جواد، ۱۱۴، ۱۵۴، ۲۴۴، ۳۶۷ بهاری همدانی، شیخ محمد، ۳۹، ۵۴، ۶۵، ۷۱، ۹۰، ۹۵، ۱۹۷، ۲۹۸، ۳۳۰	

فهرست اشخاص ❁ ۴۱۵

جولا، مولی قلی، ۴۹، ۵۰، ۷۴	بہجت، محمد تقی، ۷۴
حاج آقارحیم ارباب اصفہانی، ۱۸۸	بہشتی، آیة اللہ شہید سید محمد حسینی، ۱۰۷
حاج شیخ عبدالکریم حائری، ۷۷، ۱۲۳، ۱۳۱	۲۱۴، ۲۴۴، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۳۶
۱۵۵، ۱۶۶، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۵۳، ۳۳۶	بیداآبادی، آقا محمد، ۹۵، ۱۶۲، ۲۵۲
حافظ، ۳۱، ۴۱، ۴۷، ۶۰، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۱۰۱	پیامبر اکرم ﷺ، ۲۴، ۷۷، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۷
۱۰۲، ۱۴۲، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۸۳	۱۵۷، ۱۶۳، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲
۳۵۲، ۳۲۱	۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۴
حبوبی نجفی، سید محمد سعید، ۵۴، ۶۶، ۳۷۵	۳۱۴، ۳۵۴، ۳۸۷، ۳۸۷
حضرت زینبؑ، ۱۸۰، ۱۸۱	تائب (شیخ اسماعیل تبریزی)، ۳۹، ۶۱
حضرت عباسؑ، ۱۵۳	تبریزی، آقا رضا، ۵۴
حضرت عبدالعظیمؑ، ۷۵، ۷۸، ۳۸۴	تبریزی، میرزا موسی، ۷۱
حضرت فاطمہؑ، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴	تربتی، آخوند مولی عباس، ۱۱۶
حضرت معصومہؑ، ۵۷، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۶۰	ترشیزی، شیخ اسماعیل، ۲۶۰
۲۲۸، ۲۵۴، ۲۷۴	تقی زاده، ۲۶۳
حضرت نرجسؑ، ۱۶۷	تنکابنی، میرزا سلیمان، ۱۳۸
حکیم، آیة اللہ، ۱۱۹، ۳۷۵	تنکابنی، میرزا محمد (صاحب قصص العلماء)،
حکیم نجفی، سید مهدی، ۵۴	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۷، ۲۲۵، ۳۸۸
حلاج (منصور)، ۳۵	تونلی، مولی عبداللہ، ۱۶۴
حلی، علامہ، ۳۷۵، ۳۷۷	تہرانی، شیخ آقا بزرگ، ۵۱، ۵۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷
خاقانی، ۳۱۷	۷۱، ۹۵، ۱۱۴، ۱۳۶، ۲۲۳، ۲۹۲، ۳۴۴، ۳۴۵
خراسانی، شہید میرزا مهدی، ۲۸۱	۳۸۳
خلخاللی، حاج سید علی، ۷۳	تہرانی، شیخ عبدالوہاب، ۲۹۲
خلیلی، حاج میرزا حسین، ۷۲، ۷۵، ۱۴۰	تہرانی عسکری، میرزا محمد، ۱۵۵
خمینی، امام روح اللہ، ۳۱، ۳۴، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۵۷	جزائری، سید نعمت اللہ، ۴۸، ۱۶۳، ۲۲۵، ۲۶۲
۶۱، ۶۲، ۷۵ - ۸۰، ۸۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۰	۲۷۴
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳	جلوہ، میرزا ابوالحسن، ۷۵



۴۱۶ ❁ سیمای فرزانتگان

سبزواری، مولی حسین، ۹۴	۱۹۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۷
سعدی، ۳۰، ۱۱۶، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۴۰، ۲۴۳	۲۶۵، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۸
۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸	۳۵۹، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۹۸
۳۰۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۱	خمینی، حاج آقا مصطفی، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۵۳
سلماسی، مولی زین العابدین، ۱۹۰، ۲۸۳	۱۵۴، ۲۰۹، ۳۳۷
سمنانی، شیخ اسماعیل، ۱۳۶	خوئی، حاج میرزا ابراهیم، ۲۶۰
سنائی، ۲۷۲	خوانساری، سید حسین، ۱۴۱
سید رضی، ۲۲۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۷۷	خوانساری، سید محمد تقی، ۲۰۹، ۲۴۵، ۲۵۴
سید محمد مهدی (فرزند صاحب ریاض)،	۳۶۷، ۳۷۵
۱۲۴، ۱۲۵، ۳۸۰	خیابانی، شیخ محمد، ۳۷۴
سید مرتضی (پدر علامه بحر العلوم)، ۹۶	دربندی، آخوند، ۱۵۲، ۲۲۸
سید مرتضی (علم الهدی)، ۴۲، ۲۱۴، ۲۵۴	درچه‌ای، آیه الله سید محمد باقر، ۱۹۰، ۳۴۷
۲۹۳، ۳۷۷	۳۶۶
سیستانی، آقا میرزا ابراهیم، ۷۴	دُرچه‌ای، سید مهدی، ۲۹۵
شاه آبادی، آیه الله، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰	دستغیب، شهید آیه الله، ۲۱۹، ۲۶۶
۲۲۴	دشتی، شیخ احمد، ۳۰۴، ۳۰۵
شاه عبد العظیمی، سید محمد تقی، ۵۴	دولت آبادی، میرزا آقا، ۵۴
شراره، شیخ موسی، ۵۴	رازی، شیخ ابوالفتوح، ۷۵
شربانی، مولی محمد فاضل، ۵۱، ۵۲، ۷۲	رازی، محمد بن زکریا، ۳۷
شریعت سنگلجی، ۷۹	رازی، مولی علی بن میرزا خلیل، ۶۷
شریف العلماء، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۵۲، ۲۲۸، ۲۶۴	رستم آبادی، شیخ محمد علی، ۳۴۵
شعرانی، علامه حاج میرزا ابوالحسن، ۲۱۹	رشتی، حاج میرزا حبیب الله، ۶۶، ۲۲۱، ۳۴۳
۲۲۴	رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، ۱۶۱
شفتی، حجة الاسلام (سید شفتی)، ۳۱، ۱۳۷	زنجانی، آیه الله سید احمد، ۸۰، ۱۲۲، ۲۳۲
۱۳۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۶، ۳۷۹، ۳۸۳	سبزواری، حاج مولی هادی، ۳۱، ۵۲، ۹۴، ۱۱۵
شوشتری، حاج شیخ جعفر، ۹۶، ۳۴۴، ۳۸۷	۱۴۲، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۶۴

فهرست اشخاص ❁ ۴۱۷

- شوشتری، سید علی، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳،  
 ۷۴، ۲۲۶، ۲۲۷
- شوشتری، مولی عبدالله، ۹۳، ۱۲۹، ۲۶۳  
 شهرستانی، سید هبة الدين، ۲۷۲، ۳۷۵  
 شهید اول، ۹۳
- شهید ثانی (زین‌الدین بن علی)، ۳۸، ۸۷، ۲۰۵،  
 ۲۳۰، ۲۵۳، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۷۶
- شیخ العراقین (شیخ عبدالحسین تهرانی)، ۵۲  
 شیخ بهائی، ۵۵، ۹۶، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۱۸،  
 ۳۴۹، ۳۷۵، ۳۷۶
- شیخ صدوق، ۱۴۸  
 شیخ طوسی، ۴۲، ۱۴۱، ۲۲۸
- شیخ مفید، ۹۱، ۱۴۵  
 شیرازی، حاج میرزا علی آقا، ۴۶، ۱۲۸  
 شیرازی، سلطان الواعظین، ۲۱۱  
 شیرازی، میرزا محمد (فرزند میرزای بزرگ)،  
 ۲۷۶
- صاحب جواهر، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۷، ۲۱۷، ۲۵۵،  
 ۲۸۷، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۴
- صاحب مبنای الاصول (میرزا محمد هاشم  
 چهارسوقی)، ۷۵  
 صاحب مدارک، ۲۶۴، ۳۷۸  
 صاحب معالم، ۲۶۴، ۳۵۹، ۳۷۸  
 صاحب مفتاح الکرامه، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳  
 صدر، آية الله سید صدرالدین، ۱۳۱  
 صدر، سید حسن، ۵۱، ۵۴، ۲۹۱، ۲۹۲
- صدوقی، شهید آية الله، ۱۸۳  
 طالقانی، شیخ مرتضی، ۲۴۱  
 طالقانی نجفی، سید محمود، ۵۴  
 طباطبائی، سید علی (صاحب ریاض)، ۱۲۴،  
 ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۳  
 طباطبائی، سید محمد حسن الهی (برادر علامه  
 طباطبائی)، ۶۸، ۷۴، ۲۲۵  
 طباطبائی، علامه سید محمد حسین، ۴۳، ۴۷،  
 ۴۸، ۵۱، ۶۴-۶۹، ۷۲، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۱۱۲،  
 ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۲۲،  
 ۲۲۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۷۳، ۲۸۰، ۳۳۶، ۳۴۶،  
 ۳۶۸، ۳۶۹  
 طوسی، خواجه نصیر الدین، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۶۹،  
 ۲۷۰، ۳۷۵، ۳۷۷  
 عاملی اصفهانی، سید صدرالدین، ۹۲، ۱۴۴  
 عراقی، آقا ضیاء الدین، ۲۲۱، ۳۰۴  
 عراقی، شیخ محمود، ۴۸  
 عرب، شیخ جواد، ۱۶۵  
 عصّار، سید محمد کاظم، ۶۶  
 عماد اصفهانی، ۳۲  
 فاطمی قمی، حاج آقا حسین، ۶۱، ۶۴  
 فخر رازی، ۲۱۴  
 فردوسی، ۳۳۱  
 فشارکی، آية الله سید محمد، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۶،  
 ۱۶۷، ۲۲۳، ۳۴۹  
 فیض کاشانی، مولی محسن، ۵۷، ۲۱۳، ۲۶۱

## ۴۱۸ ❁ سیمای فرزاتگان

- قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۲۵۸  
 قاضی، حاج میرزا علی آقا، ۴۳، ۶۵ - ۷۴، ۸۳  
 ۱۶۶، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۰، ۳۳۸  
 قاضی، سید حسین، ۶۸، ۱۰۶  
 قاموسی نجفی، شیخ باقر، ۵۴  
 قدوسی، شهید، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۶۶  
 ۱۹۳، ۲۹۴، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۹  
 قزوینی، ۲۶۳  
 قزوینی، آقا سید قریش، ۶۸، ۱۰۶  
 قزوینی، سید ابراهیم، ۲۲۵، ۳۸۰  
 قزوینی، مولی خلیل، ۲۶۱  
 قزوینی، میر سید حسین، ۲۱۰  
 قشقائی، جهانگیر خان، ۲۸۴  
 قمشه‌ای، آقا محمد رضا، ۲۴۳، ۲۸۴  
 قمی، حاج شیخ عباس (محدث قمی)، ۴۴، ۶۲  
 ۹۲، ۹۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۷  
 ۱۶۰، ۱۶۲ - ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۱  
 ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۷۰، ۳۲۵، ۳۳۶  
 ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۴  
 قمی، سید صدرالدین، ۳۶۱  
 قمی، شیخ علی، ۵۴  
 قمی، شیخ محمد حسین، ۳۴۵  
 قمی، میرزا محمد، ۷۸، ۱۶۲  
 قوچانی، حاج شیخ عباس، ۷۴  
 قیصری، ۷۹  
 کاشانی، آیه الله، ۳۷۵  
 کاشف الغطاء، شیخ جعفر، ۳۱، ۱۸۸، ۲۱۲  
 ۲۱۳، ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۸۹  
 کاشف الغطاء، شیخ حسن، ۱۸۹، ۲۱۲  
 کاشف الغطاء، شیخ علی، ۲۶۴  
 کاشف الغطاء، شیخ مهدی، ۲۶۰  
 کاظمی، شیخ محمد حسین، ۲۶۰  
 کربلائی، سید احمد، ۳۹، ۵۰، ۵۴ - ۶۴ - ۶۸، ۷۱  
 ۷۴، ۲۰۰  
 کرین، هانری، ۲۴۷  
 کشمیری، سید احمد، ۷۴  
 کشمیری، سید مرتضی، ۶۸  
 کلباسی، شیخ محمد ابراهیم، ۱۲۵، ۱۳۷ - ۱۳۹  
 ۲۱۶، ۲۱۷  
 کنی، حاج مولی علی، ۳۶۴  
 کوه کمری، سید حسین، ۱۱۲، ۲۶۰  
 گزی، آخوند مولی عبدالکریم، ۳۴۹  
 گلپایگانی، شیخ عبدالله، ۳۰۴  
 گیلانی، میرزا هاشم، ۷۵  
 لاهیجی، مولی عبدالرزاق، ۲۲۴  
 مازندرانی، آقا سید رضی، ۲۱۵  
 مازندرانی، سعید العلماء، ۱۲۰  
 مازندرانی، سید عبدالغفار، ۵۴  
 مازندرانی، شیخ زین العابدین، ۲۸۷  
 مازندرانی، شیخ عبدالله، ۲۸۶، ۳۹۱  
 مازندرانی، مولی صالح، ۹۷، ۱۲۶  
 مازندرانی، مولی محمد زمان، ۱۳۶

فهرست اشخاص ❁ ۴۱۹

مولوی، ۴۱، ۴۳، ۸۲، ۸۳، ۱۰۶، ۳۰۱	مامقانی، شیخ عبدالله، ۱۱۵
میرداماد، ۹۴، ۱۳۹، ۲۵۰	مامقانی، شیخ محمد حسن، ۷۲، ۲۲۶، ۳۴۴
میرزای شیرازی اول (میرزای بزرگ)، ۳۸، ۶۶، ۶۸، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۵۲	مجاهد، آیه‌الله سید محمد، ۱۲۴، ۲۱۴، ۳۷۴
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱	۳۸۱
۳۴۴، ۳۴۵، ۳۷۸	مجتهد، شیخ احمد، ۷۵
میرزای شیرازی دوم (میرزای کوچک)، ۷۵	مجلسی، مولی محمد باقر، ۱۸۵، ۲۱۰، ۲۱۱
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۳۴۵، ۳۷۵	۳۷۵، ۲۲۸
میرزای قمی، ۶۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۲۹۱، ۳۷۸	مجلسی، مولی محمد تقی، ۱۸۵، ۲۱۸
میرزای نائینی، ۱۹۰، ۳۰۴، ۳۷۵	محدث‌زاده (فرزند محدث قمی)، ۳۷۱
میلانی، آیه‌الله، ۱۰۷	محدث نوری، حاج میرزا حسین، ۵۶، ۱۵۶
ناصر خسرو، ۲۴۱	۳۸۴
نجف آبادی، شیخ ابراهیم، ۲۹۴، ۲۹۵	محقق اردبیلی، مولی احمد، ۹۳، ۲۴۳، ۲۶۳
نجفی، شیخ علی بن حسین، ۶۷	۲۶۴، ۲۸۹
نجم آبادی، آخوند مولی ابراهیم، ۲۴۲، ۲۴۳	محقق ثانی (محقق کرکی)، ۳۷۵
نجم آبادی، شیخ محمد باقر، ۵۴	محلّاتی، میرزا ابراهیم، ۱۶۵
نخجوانی، امام قلی، ۶۸، ۱۰۶	مدرّس (استاد میرزای شیرازی)، ۲۲۳
نراقی، مولی احمد، ۱۱۳، ۲۶۴، ۳۷۴	مدرّس، شهید سید حسن، ۳۵۸
نظامی، ۳۰۹	مسئله گو، شیخ عبدالرزاق، ۱۱۶
نوری، حکیم مولی علی، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۱۵	مطهری، استاد شهید مرتضی، ۴۵، ۴۶، ۷۷، ۹۷ -
وحید بهبهانی، آقا محمد باقر، ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۸	۱۰۰، ۱۲۸، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۴
۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۸۵، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۷۴، ۳۲۶	۲۵۷، ۲۶۲، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۱۱
۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۱	ملاصدرا (صدرالمتألّهین)، ۳۵، ۳۶، ۱۶۲، ۲۱۴
هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۳۰۳	۲۵۰
هرندی، مولی محمد، ۲۵۹، ۲۶۰	ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا، ۴۶، ۵۱، ۵۴ - ۶۱
همایی، جلال‌الدین، ۲۹۵، ۳۴۷، ۳۴۹	۶۴، ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۴
	۱۹۶، ۱۹۹

❁❁❁ ❁❁❁ ❁❁❁ ❁❁❁ ❁❁❁

هیدجی، آخوند مولی محمد، ۲۲۹	همدانی، حاج آقا رضا، ۵۶، ۲۱۵، ۲۵۱
یزدی، آخوند مولی محسن، ۳۸۱، ۳۸۲	همدانی، سید علی، ۵۴
یزدی، آیه‌الله سید محمد کاظم، ۲۷۲، ۳۷۵	همدانی، شیخ علی، ۵۴
یزدی، سید حسین، ۱۵۵	همدانی، مولی حسینقلی، ۳۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۹
یزدی، سید محمود، ۶۱	۶۴ - ۶۶، ۷۱، ۸۱، ۸۹، ۹۵، ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۹
یزدی، میرزا علی اکبر، ۱۶۲	۲۰۲، ۲۲۶، ۳۳۰، ۳۸۹
	هندی، میرحامد حسین، ۱۵۵، ۳۸۳